



چهره ملکوتی یوسف علیه السلام

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 2

سخن ناشر

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح‌بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان‌های خسته و سیراب‌کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت‌های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت‌اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می‌نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده‌ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده‌اند، عباد الله را به مصداق کریمانه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده‌اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مدظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث‌داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 22

نشر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می‌باشد که به منظور پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می‌شود.

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق - که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است - ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشر فرهنگ انسان ساز آل الله علیه السلام شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می شود بیست و هشتمین اثر از این مجموعه ستبرگ و دربردارنده 25 گفتار در باب چهره ملکوتی یوسف علیه السلام می باشد که مربوط به سخنرانی های استاد در ماه رمضان 1385 در حسینیه همدانی ها تهران است.

این مکتوب، علاوه بر در برداشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می سازد، از فواید زیر خالی نیست:

- عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.

- استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.

- ذکر نام مستقل برای هر بحث (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مدنظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا)

- مجموعه متنوع فهرست ها و ...

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

پیش گفتار مؤلف

«الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله»

پایه گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارك پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا روز پایان عمرشان با کمال

اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمؤمنان علیه السلام ادای این تکلیف الهی به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی‌های آن حضرت در کتاب بی نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی امیه و بنی عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته‌های مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و عمل بودند به این مسأله تشویق کردند.

عالمان مخلص و باعمل شیعه برای حفظ دین خدا و تبلیغ معارف الهیه بر اساس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سال 1387 هجری شمسی است این جایگاه عظیم را حفظ کردند؛ شخصیت‌هایی چون شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 24

طوسی، علامه محمدباقر مجلسی، شیخ جعفر شوشتری و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله سیدعلی نجف آبادی، آیت الله حاج میرزا علی شیرازی، آیت الله حاج میرزا علی هسته‌ای، آیت الله حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و ...

با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و محرم و صفر به منبر می‌رفتند و از این طریق دین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می‌کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگانی از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده‌ام، بر اساس وظیفه‌ای که احساس می‌کردم رو به جانب تبلیغ و تألیف آوردم و در این راه، فقط توفیق حق رفیق راهم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته‌ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

مؤسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می‌دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی‌ها به صورت مکتوب درآید تا در اختیار طلاب حوزه‌ها و

دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاً حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می‌دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، به خصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمایم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 26

1 عشق پاک و ناپاک

اهمیت بررسی تاریخ انسان‌ها

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 27

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلی علی محمد و آله الطاهیرین.

آیات و روایات، خصوصاً نهج البلاغه مردم را دعوت می‌کنند که در تاریخ زندگی انسان‌ها اندیشه کنند، تا دقایق آن را بیابند.

در تاریخ زندگی انسان‌ها که دارای دو بخش مثبت و منفی است، نکات بسیار آموزنده‌ای قرار دارد که هر مطالعه کننده‌ای می‌تواند از این نکات به نفع خود، اطرافیان و جامعه‌اش استفاده کند و با دقت در تاریخ گذشتگان و نکات مثبت و منفی زندگی آنها به ارزش‌های وجودی خودش بیافزاید و حتی راه قرب و لقاء به سوی حق را با کمک گرفتن از تاریخ ببیند و خود را به قله‌های مرتفعی از مقامات الهی و انسانی برساند.

ابوحیان اندلسی «1» از دانشمندان مهم ادبیات عرب است، این طور که از سخنانش

(1) - معارف و معاریف (دایرة المعارف اسلامی، دشتی): 414/1 - 415، کلمه ابوحنیان.

ابوحنیان: اثرالدین محمد بن یوسف غرناطی اندلسی حیانی یکی از ائمه لغت عرب، اصلاً بربری است، مولدش غرناطه به سال 654 بوده است. مقدمات علوم را در همان شهر آموخت و سپس به شهرهای بلش و مارقه و مریه شد و در بلاد مزبوره به تحصیل علوم پرداخت و از آنجا به شمال آفریقا و مصر سفر کرد و نزد ابن نحاس به تحصیل نحو پرداخت و پس از وی در تدریس نحو جانشین استاد گشت. وی در آغاز پیرو مذهب ظاهریه بود و پس از آن مذهب شافعی گرفت. تألیفات او تنها در نحو نیست که او را در علوم قرآن و حدیث نیز مؤلفاتی است و کتابی نیز در شصت مجلد در تاریخ اندلس داشته که در دست نیست و از کلیه تألیفات او که بالغ بر شصت و پنج کتاب است جز ده کتاب ظاهراً باقی نمانده، وی شاعر نیز بوده که قطعاتی از او نقل شده، او علاوه بر زبان عرب به زبان فارسی و ترکی و حبشی نیز آشنا بوده، چنانکه منطق الخرس فی لسان الفرس و کتاب الافعال فی لسان الترتک و کتاب زهو الملک فی نحو الترتک و رجز نور الغبش فی لسان الحبش از او است و از مؤلفات دیگر او است کتاب التذیل و التکمیل من شرح التسهیل، الشذرة الذهبية فی العلوم العربیة و کتاب نحاة اندلس، المبدع فی التصریف، المبین فی تاریخ اندلس، البحر المحیط فی التفسیر، شرح الالفیه موسوم به منهج السالک و کتب دیگر، وفات او به سال 745 بوده است. (دهخدا)

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 28

استفاده می شود، اهل مطالعه تاریخ بوده و به خاطر مطالعات سنگینی که در تاریخ داشته، نصیحت کننده خوبی شده است. مطالعه در تاریخ انسانها به او قدرت داده بود که با استفاده کردن از نکات آن، بتواند افراد را خیلی خوب نصیحت کند.

عبرت گیری از تاریخ گذشتگان

ابوحنیان جمله بسیار جالبی درباره تاریخ دارد که در نصایحش آمده است و این جمله را زیاد تکرار کرده است که تاریخ را حتماً مطالعه کنید، زیرا مطالعه آن، عقل جدیدی به انسان می دهد و انسان با آن عقل جدید، زندگی جدیدی را پیدا می کند.

یعنی وقتی انسان به نکات مثبت و منفی تاریخ حیات انسان‌ها دل بدهد، ارزش انسان‌های زیادی را در خود جمع می‌کند و گاهی به تنهایی مانند هزار نفر می‌شود.

نکات منفی زندگی دیگران را از خود دفع می‌کند و منبع پاکی‌ها، درستی‌ها و کمالات می‌شود.

پروردگار عالم در قرآن کریم، حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان يك امت نشان

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 29

داده است:

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً» «1»

چرا؟ زیرا او از تجربه‌های خوب گذشتگان بهره برداری خوبی کرد و نکات منفی آن انسان‌ها را از خود دفع کرد. ایشان به خاطر آشنایی با هزاران نفر در زمینه نکات با ارزش و یا منفی زندگی آنان، به تنهایی به يك امت تبدیل شد.

به خاطر اهمیت، عظمت، درس دهی تاریخ و تربیت‌گری تاریخ، پروردگار عالم بخشی از آیات قرآن را به بیان تاریخ ملت‌های گذشته اختصاص داده است. «2»

(1) - نحل (16): 120؛ «بدون تردید، ابراهیم [به تنهایی] يك امت بود.»

(2) - نقش داستان در زندگی انسانها:

با توجه به اینکه قسمت بسیار مهمی از قرآن به صورت سرگذشت اقوام پیشین و داستانهای گذشتگان بیان شده است، این سؤال برای بعضی پیش می‌آید که چرا يك کتاب تربیتی و انسانساز اینهمه تاریخ و داستان دارد؟

اما توجه به چند نکته علت حقیقی این موضوع را روشن می‌سازد:

1- تاریخ آزمایشگاه مسائل گوناگون زندگی بشر است، و آنچه را که انسان در ذهن خود با دلائل عقلی ترسیم می‌کند در صفحات تاریخ به صورت عینی باز می‌یابد، و با توجه به اینکه مطمئن‌ترین معلومات آن است که جنبه حسی داشته باشد، نقش تاریخ را در نشان دادن واقعیات زندگی به خوبی می‌توان درک کرد. انسان با چشم خود در صفحات تاریخ،

شکست مرگباری را که دامن يك قوم و ملت را بر اثر اختلاف و پراکندگی می گیرد می بیند، و همین گونه پیروزی درخشان قوم دیگر را در سایه اتحاد و همبستگی.

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه در نامه‌ای به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید:

«فرزندم! من هر چند عمر پیشینیان را يك جا نداشته‌ام، ولی در اعمال آنها نظر افکندم، در اخبارشان اندیشه نمودم، و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم، آن چنان که گویی همچون یکی از آنها شدم بلکه گویی من به خاطر آنچه از تجربیات تاریخ آنان دریافته‌ام با اولین و آخرین آنها عمر کرده‌ام!»

(نهج البلاغه: نامه 31 به امام حسن مجتبی علیه السلام ..)

2- از این گذشته تاریخ و داستان جاذبه مخصوصی دارد، و انسان در تمام ادوار عمر خود از سن کودکی تا پیری تحت تاثیر این جاذبه فوق العاده است. و به همین جهت قسمت مهمی از ادبیات جهان، و بخش بزرگی از آثار نویسندگان، را تاریخ و داستان تشکیل می‌دهد.

3- داستان و تاریخ برای همه کس قابل فهم و درک است، بر خلاف استدلالات عقلی که همه در آن یکسان نیستند! به همین دلیل کتابی که جنبه عمومی و همگانی دارد و از عرب بیابانی بیسواد نیمه وحشی گرفته تا فیلسوف بزرگ و متفکر همه باید از آن استفاده کنند، حتما باید روی تاریخ و داستانش و مثالها تکیه نماید.

تفسیر نمونه: 303 / 9 - 307.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 30

سوره‌ای از قرآن را تمام و کامل به صورت تاریخ، بر پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله نازل کرد و از این داستان نیز به «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» «1» تعبیر کرده است؛ یعنی این تاریخ و داستان واقعی، نیکوترین داستانی است که در عالم اتفاق افتاده است؛ چون ما هیچ داستانی را بهتر و پرنکته‌تر از این داستان نداریم. «2»

(1) - یوسف (12): 3؛ «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَ إِن كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»؛ ما بهترین داستان را با وحی کردن این قرآن بر تو می‌خوانیم و تو یقیناً پیش از آن از بی‌خبران [نسبت به این بهترین داستان] بودی.

(2) - در تفسیر نمونه ذیل این آیه شریفه آمده:

بعضی از مفسران معتقدند که «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» اشاره به مجموعه قرآن است، و جمله بما أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ را قرینه بر آن می‌دانند، و «قصه» در اینجا تنها به معنی داستان نیست، بلکه از نظر ریشه لغت به معنی جستجو از آثار چیزی است، و هر چیز که پشت سر هم قرار گیرد، عرب به آن قصه می‌گوید و از آنجا که به هنگام شرح و بیان يك موضوع، کلمات و جمله‌ها پی در پی بیان می‌شوند، این کار را «قصه» نامیده‌اند.

بهر حال خداوند مجموعه این قرآن که زیباترین شرح و بیان و فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین الفاظ را با عالیترین و عمیق‌ترین معانی آمیخته که از نظر ظاهر زیبا و فوق العاده شیرین و گوارا و از نظر باطن بسیار پر محتوا است احسن القصص نامیده.

در روایات متعددی نیز مشاهده می‌کنیم که این تعبیر در باره مجموعه قرآن به کار رفته است هر چند این روایات به عنوان تفسیر آیه مورد بحث وارد نشده است (دقت کنید).

مثلا در حدیثی که علی بن ابراهیم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده می‌خوانیم:

و احسن القصص هذا القرآن: «بهترین قصه‌ها این قرآن است.» (نور الثقلین: 49 / 2).

در کتاب «روضه کافی» در خطبه‌ای از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده که:

«ان احسن القصص و ابلغ الموعظة و انفع التذکر کتاب الله عز ذکره: بهترین داستاها و رساترین موعظه‌ها و سودمندترین تذکرها کتاب خداوند متعال است.» (نور الثقلین: 49 / 2).

ولی پیوند آیات آینده که سرگذشت یوسف را بیان می‌کند با آیه مورد بحث آن چنان است که ذهن انسان بیشتر متوجه این معنی می‌شود که خداوند داستان یوسف را «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» نامیده است و حتی شاید برای بسیاری به هنگام مطالعه آیات آغاز این سوره غیر از این معنی چیزی به ذهن نیاید.

اما بارها گفته‌ایم که مانعی ندارد این گونه آیات برای بیان هر دو معنی باشد، هم قرآن بطور عموم احسن القصص است و هم داستان یوسف بطور خصوص.

چرا این داستان بهترین داستان نباشد؟ با اینکه در فرازهای هیجان‌انگیزش ترسیمی از عالیترین درسهای زندگی است.

حاکمیت اراده خدا را بر همه چیز در این داستان به خوبی مشاهده می‌کنیم.

سر نوشت شوم حسودان را با چشم خود می بینیم، و نقشه های نقش بر آب شده آنها را مشاهده می کنیم.

ننگ بی عفتی، عظمت و شکوه پارسایی و تقوی را در لابلای سطورش مجسم می بینیم. ... بسیاری کسانی که هنوز به داستان یوسف به عنوان يك ماجرای عشقی جالب می نگرند، همچون چارپایانی که به يك باغ پر طراوت و پر گل، تنها به صورت يك مشت علف برای سد جوع می نگرند.

و هنوز بسیاری کسانی که با دادن شاخ و برگهای دروغین به این داستان سعی دارند از آن يك ماجرای سکسی بسازند، این از عدم شایستگی و قابلیت محل است و گرنه اصل داستان همه گونه ارزشهای والای انسانی را در خود جمع کرده است و در آینده به خواست خدا خواهیم دید که نمی توان به آسانی از فرازهای جامع و زیبای این داستان گذشت، و به گفته شاعر شیرین سخن گاه در برابر جاذبه های این داستان «بوی گل انسان را چنان مست می کند که دامنش از دست می رود»!

تفسیر نمونه: 9 / 301 - 303.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 32

در این داستان، طرف های مختلفی را می بینیم که يك طرف در اوج ارزش ها است و طرف دیگر در حضيض پستی ها. و علت آن نیز بیان می شود که چرا يك طرف در اوج ارزش ها قرار دارد، و طرف دیگر در اوج بی ارزشی و در پایان این داستان، پروردگار عالم می فرماید: این داستان غذای مغز خردمندان است.

یعنی عاقلان باید با توان خرد و عقل خود از این داستان استفاده بکنند، تا گرفتار پستی افرادی همچون افراد این داستان نگردند و از مکر ایشان در امان بمانند و از ارزش های ارزش دارانی که در این داستان هستند، بهره مند شوند:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» «1»

خیلی عجیب است، می فرماید: من این داستان را که زیباترین داستان اتفاق افتاده در عالم است، به عنوان غذای مغز خردمندان قرار دادم. یعنی این داستان به عقل، خرد، مغز، بصیرت، ایمان، تقوا و انسانیت شما کمک می دهد.

سوره مبارکه یوسف زیباترین قصه تاریخ

من در صدد تفسیر آیه به آیه سوره مبارکه یوسف نیستم، چون تفسیر آیه به آیه چندین سال طول خواهد کشید. آن چه که مهم است، فقط موارد عبرت، پند،

(1) - یوسف (12): 111؛ «به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 33

لطائف و اشاراتی است که آنها را با کمک پروردگار بیان خواهم کرد.

در این داستان، خداوند متعال سخن از عشق آتشین بی جا و خطرزای زنی صحبت می کند که در عین شوهر داشتن، در میدان خیانت به شوهر قرار گرفت و به خیال خودش می خواست جوانی را که مؤدب به همه آداب انسانی و الهی بود، به خود جذب کند، و دامن انسانیت، عصمت، عفت و کرامت او را لکه دار کند و بخشی از صفحات تاریخ حیات زن را از چارچوب پاک نظام خانواده به لجن بکشاند.

زنی که عشق او طبیعی، عقلی، انسانی، آسمانی، عرشی و ملکوتی نبود؛ چون ما انواع این عشقها را داریم که در قرآن و روایات آمده است. حتی در روایات با لغت «عشق» هم آمده، نه با لغت محبت.

عشق؛ یعنی اوج محبت و دلدادگی که حکمای الهی انواع آن را تعریف کردند، عشق ملکوتی، الهی، انسانی، طبیعی و شهوانی. که عشق شهوانی ریشه آن نفس اماره، لذت گرایی و مادی فکر کردن و سراپا آلوده، ناپاک و نجس بودن و ظهور این عشق در هر کجا که باشد، آنجا را نیز به آلودگی و ناپاکی می کشد. «1»

کر و کور شدن عاشق

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهی البلاغه» می فرماید:

عشقی که منبع آن نفس اماره و هوای نفس است، دل و صاحب این عشق را کر و

(1) - الأمامی للصدوق: 668، (المجلس الخامس و التسعون)، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 158 / 70، باب 126، حدیث

1؛ «عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْعِشْقِ قَالَ قُلُوبٌ خَلَّتْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ. از امام صادق علیه السلام عشق را پرسیدم فرمود: دلهایی که از یاد خدا تھی شوند و خدا دوستی دیگری را به آنها چشانند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 34

کور می کند. «1» دید او نسبت به زندگی، دید کورکورانه‌ای است؛ یعنی تنها چیزی که در این عشق محاسبه می کند و غیر از آن را نمی تواند محاسبه کند، لذتی است که به قیمت آلوده کردن دامن خود و خانواده است.

آیات سوره یوسف به هر جوانی، از مرد و زن، نسبت به خطرات این عشق شعله کشیده از هوای نفس و نفس اماره هشدار می دهد که بدانید! این عشق، سراپا خطر، خسارت، زیان و ضرر است و شما را به هر گناهی آلوده می کند. گناهی که پروردگار در سوره فرقان عذاب این گناه را دو برابر گناهان دیگر اعلام کرده است.

آیاتش مفصل است و با این آیه شروع می شود:

«و عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» «2»

بندگان خدا، زندگی بی بار و سبکی دارند. سنگینی بار زندگی در گناه است، گرچه صغیره باشد.

سنگینی بار گناه در برابر خالق

ائمه ما در روایات می فرمایند:

به کوچکی گناه نگاه نکن، بلکه به آن شخص بزرگی که در برابر او گناه را مرتکب

(1) - نهج البلاغه: 108؛ «مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ حَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَهَتَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَ زَالَ إِلَيْهَا وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزِجُرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَ لَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ.»

(2) - فرقان (25): 63؛ «و بندگان رحمان کسانی اند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می روند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 35

می‌شوی، نگاه کن. «1» نگو: يك نگاه به نامحرم که به جایی بر نمی‌خورد، یا جنسی خریدم، مقداری از قیمتش را ندادم و طرف هم نفهمید، نگو: چیزی نیست.

نگو: من سیلی مختصری به صورت يك مظلوم زدم، این که به جایی بر نمی‌خورد، بلکه نگاه کن، بین با این برنامه‌ها، نافرمانی چه کسی را داشتی؟ چه کسی گفته است که سیلی زن؟ به نامحرم نگاه نکن؟ مال مردم را کم و زیاد نکن؟

«لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ» «2»

چه کسی این دستورها را گفته است، او را لحاظ کن.

پروردگار عالم جبرئیل را مأمور کرد که از افق اعلا آیه بیاورد و بر قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل کند. ثقل معنوی آیه را بسنج؛ چون گیرندگی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به قرآن، با همه امت فرق داشته است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

هر وقت من در کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم و آیه‌ای نازل می‌شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله برای دریافت آیه تا مرز مرگ پیش می‌رفت. «3»

(1) - بحار الأنوار: 79 / 74، باب 4، حدیث 3؛ الأملی للطوسی: 527، حدیث 1162؛ «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا اباذر «لَا تَنْظُرُ إِلَى صِعْرِ الْحَطِيبَةِ وَ لَكِنْ انظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَ»

(2) - اعراف (7): 85؛ «از اجناس و اموال و حقوق مردم مکاهید.»

(3) - بحار الأنوار: 260 / 18 - 261، باب 2، حدیث 13 و احادیث ذیل آن؛ «وَأَمَّا كَيْفِيَّةُ نُزُولِ الْوَحْيِ فَقَدْ سَأَلَهُ الْحَارِثُ بْنُ هِشَامٍ كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْيُ فَقَالَ أَحْيَانًا يَأْتِينِي مِثْلُ صَلْصَلَةِ الْجَرَسِ وَ هُوَ أَشَدُّهُ عَلَيَّ فَيَقْصِمُ عَلَيَّ فَقَدْ وَعَيْتُ مَا قَالَ وَ أَحْيَانًا يَتَمَثَّلُ لِي الْمَلِكُ رَجُلًا فَبِكَلْمِي فَأَعْيِي مَا يَقُولُ وَ رُوِيَ أَنَّهُ كَانَ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ يُسْمَعُ عِنْدَ وَجْهِهِ دَوِيٌّ كَدَوِيِّ النَّحْلِ وَ رُوِيَ أَنَّهُ كَانَ يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْبَرْدِ فَيَقْصِمُ عَنْهُ وَ إِنَّ جَبِينَهُ لَيَنْفَصِدُ عَرَقًا وَ رُوِيَ أَنَّهُ كَانَ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ كُرْبٌ لِذَلِكَ وَ يَزِيدُ وَجْهَهُ وَ نَكَسَ رَأْسَهُ وَ نَكَسَ أَصْحَابُهُ رُءُوسَهُمْ مِنْهُ وَ مِنْهُ يُقَالُ بُرْحَاءُ الْوَحْيِ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ تَلَقَّاهُ بِلسَانِهِ وَ شَفَتَيْهِ كَانَ يُعَالِجُ مِنْ ذَلِكَ شِدَّةً فَنَزَلَ لِأُحْرَكٍ بِهِ لِسَانِكَ وَ كَانَ إِذَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ وَجَدَ مِنْهُ أَلَمًا شَدِيدًا وَ يَتَصَدَّعُ رَأْسُهُ وَ يَجِدُ ثِقَلًا قَوْلُهُ إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا وَ سَمِعْتُ أَنَّهُ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سِتِّينَ أَلْفَ مَرَّةٍ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 36

حضرت جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و این آیه را آورد:

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ* وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» «1»

به مردان مؤمن بگو: چشم از زن نامحرم بپوشند و از شهوت حرام بپرهیزند، به زنان با ایمان بگو: به مردان نامحرم خیره نشوند، دامن عفت خود را پاك نگهدارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

وقتی این آیه می خواست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شود، حضرت را تا مرز مرگ برد.

نگو: يك نگاه کردن چیزی نیست. بگو: چه کسی گفته است نگاه نکنید؟ این آیه ای که گفته است نگاه نکنید، چه کسی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده و پیغمبر صلی الله علیه و آله وقت گرفتن این آیه، چه حالی داشته است؟ برای چه آیه نازل شده است؟ برای این که نگاهها، زنان و مردان، پاك بمانند. تا زناپی اتفاق نیفتد و طلاق پیش نیاید و بنیان خانواده سست نشود. عقلها و جانها از بین نرود، خودکشیها به وجود نیاید. پس نگو:

يك نگاه چیزی نیست، همین نگاه در تاریخ بشر خیلی فاجعه به بار آورده است.

کر و کور شدن باطن زلیخا

در این سوره صحبت از زنی است که دارای عشق نفس اماره ای شدید و آتشین است که شعله این عشق، تمام ارزشهای انسانی این زن را سوزانده، که دیگر نسبت

(1) - نور (24): 30 - 31؛ «به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را [از آنچه حرام است مانند دیدن زنان نامحرم و عورت دیگران] فرو بندند، و شرمگاه خود را حفظ کنند، این برای آنان پاکیزه‌تر است، قطعاً خدا به کارهایی که انجام می‌دهند، آگاه است.* و به زنان باایمان بگو: چشمان خود را از آنچه حرام است فرو بندند، و شرمگاه خود را حفظ کنند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 37

به شوهر و پاکدامنی خود، و لطمه زدن به موقعیت جنس زن حسابگر نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

عشق او را کور کرده است، نمی‌بیند. نه خدا را می‌بیند، نه قیامت و نه عاقبت خود را. دیگر پاکی خودش را لحاظ نمی‌کند و حقوق شوهرش را نمی‌بیند. در مسیری افتاده است که فقط می‌گوید: این جوان باید کام مرا برآورد. همین و بس.

دیگر نمی‌فهمد که این کار خیانت به خود و شوهر است. خرابی دنیا و آخرتش است و این شهوت او را به گناهی می‌کشد که اگر این گناه اتفاق بیفتد، در قیامت عذابش دو برابر دیگر گناهان است. در حالی که بی‌نماز، روزه خوار و قاتل را دو برابر عذاب نمی‌کند.

«عباد الرحمن» زیر بار سنگین گناه نمی‌روند:

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» «1»

وقتی با زبان نفهمها برخورد می‌کنند، درگیر نمی‌شوند؛ چون آن درگیری را به سود خود نمی‌بینند. وقتی با کسی درگیری علمی پیدا می‌کند، سود دارد؛ چون طرف مقابل از اشکال و شبهه‌اش مجاب می‌شود. وقتی با کسی درگیری اخلاقی پیدا می‌کند، در آن درگیری عملاً به طرف مقابل، درس رعایت ادب می‌دهد که طرف مقابل خجالت زده می‌شود. عباد واقعی خدا با زبان نفهمها، جاهلان و آنهایی که بر نادانی خود مصرّ هستند، درگیر نمی‌شوند و می‌گویند: ما با شما بحث و حرفی نداریم. برو به سلامت.

(1) - فرقان (25): 63؛ «و بندگان رحمان کسانی‌اند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می‌روند، و هنگامی که نادانان آنان را طرف خطاب قرار می‌دهند [در پاسخشان] سخنانی مسالمت‌آمیز می‌گویند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 38

«وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» «1»

هنگامی که به شخص بی‌هنر و گفتار و کردار بیهوده می‌رسند، با بزرگواری عبور می‌کنند و خود را در معرض مسخره مسخره‌کنندگان قرار نمی‌دهند. کرامت و بزرگواری دارند.

بعد صفات دیگر آنان را بر می‌شمارد و می‌فرماید:

«وَ لَا يَرْثُونَ»

عباد خدا اهل رابطه نامشروع با نامحرم نیستند. تا چه وقت؟ تا وقتی جوان هستند؟ نه، تا آخر عمر؛ زیرا نگاه اهل معرفت به همه مسائل، نگاهی روشن‌بینانه و درست است.

دو برابر بودن گناه زنا

اهل بندگی خدا، زنا را تنها زنا نمی‌بینند که هوس کنند انجام بدهند، بلکه آنها در باطن خود زنا را عذاب مضاعف و دو برابر می‌بینند، لذا برای آنان هیچ لذتی ندارد، بلکه از زنا فرار می‌کنند.

«وَ لَا يَرْثُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا* يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» «2»

کسانی که مرتکب زنا شوند خود را درگیر دوزخ و عذاب دو برابر کرده‌اند.

بی‌نماز، روزه‌خوار، رباخور، قاتل و مانند آن يك عذاب دارند. اما آن کسی که

(1) - فرقان (25): 72؛ «و هنگامی که بر گفتار و کردار لغو می‌گذرند، با بزرگواری و متانت می‌گذرند.»

(2) - فرقان (25): 68 - 69؛ «و زنا نمی کنند؛ و کسی که این اعمال را مرتکب شود به کیفر سختی برسد.» * روز قیامت عذابش دو چندان شود.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 39

دامن پاك خود را به زنا نجس می کند، چون این دامن پاك برای خدا خیلی ارزش دارد، از اینرو دو برابر عذاب می شود. این نوع عشق، زن را کور کرده و در جایگاه حضيض و پستی قرار می دهد و او را به اسفل سافلین جهنم سوق می دهد. آیا نمونه چنین زنانی لیاقت دارند که مردان و زنان از آنها تقلید کنند. این يك طرف داستان است، اما طرف دیگر جوانی قرار دارد که در اوج جوانی است، ولی نگاه او به زندگی و هستی، همان نگاهی است که خدا دارد.

چشم و گوش الهی

نگاه حضرت یوسف علیه السلام، نگاهی از روی بصیرت، معرفت، ایمان و یقین به همه موجودات بوده و در حقیقت چشم او شعبه‌ای از دیده حضرت حق بوده است.

حضرت یوسف علیه السلام چشم خدا را عاریه گرفته بود و با آن چشم، عالم هستی را نگاه می کرد. به نظر شما صاحب این نگاه، در جواب این زن، چه باید بگوید؟ او پیر نبود؛ چون پانزده ساله و در اوج شکوفایی شهوت و زیبایی بود. آن زن نیز زیبا، جوان و در اوج هنرمندی برای ربودن دل حضرت یوسف علیه السلام بوده است.

درگیری بین بصیرت و کوردلی، حق و باطل، انسانیت و حیوانیت، بسیار گزنده بوده است.

درگیری بین کسی که حقایق را می بیند و کسی که به جز لذت بدن چیزی را نمی بیند.

درگیری بین «اعلی علیین» و «أَسْفَلَ سَافِلِينَ»، بین بلند مرتبه‌ترین بلند مرتبه‌ها و پست‌ترین پست‌های آن دوران.

آیا در این درگیری، دست پست‌ترین پست‌ها، به بلند مرتبه‌ترین انسان‌ها می‌رسد؟ یا آن دست خیلی کوتاه است؟

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 40

همین نکته را قرآن به شما جوان‌ها می‌گوید که خود را در نقطه اوجی قرار دهید که دست زلیخاهای جامعه به شما نرسد؛ چون اگر شما حالتی، اخلاقی، رفتاری، کرداری مانند پست‌ها پیدا کنید، دسترسی آنها به شمار بسیار آسان می‌شود.

خدا ماه رمضان را برای این قرار داد که ما را اوج و رفعت بدهد، بالا ببرد، تا جایی که ما از دسترس تمام شیاطین جّتی و انسی خارج شویم و آنها از ما ناامید شوند، چنان‌که زلیخا از حضرت یوسف علیه السلام به طور کامل ناامید شد. این یکی از نکته‌های این سوره است.

عنایت خدا در یاری بندگان

امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل می‌فرماید:

«و احفظنی برحمتک» «1» تو در این دنیای پر از فساد به داد من برس و به من کمک بده که در اوجی قرار بگیرم که از دسترس تمام شیاطین جّتی و انسی بیرون باشم و آنها از من ناامید شوند.

خدایا ما هیچ چیزی نداریم و تو همه چیز داری، ای دارنده خزائن غیب و شهود، درهای خزائن را به روی ما باز کن، ما محتاج هستیم و به گدایی آمده‌ایم. ما نیامدیم به تو بگوییم اهل عمل، روزه، نماز و کارهای خوب هستیم، ما برای گدایی آمده‌ایم:

«الهی لا تؤدّبنی بعقوبتک» «2»

(1) - اقبال الأعمال: 3 / 337، فصل 51.

(2) - اقبال الأعمال: 1 / 157، فصل 20.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 41

من عمری است که علیه خودم نقشه کشیده‌ام، برای من کافی است، دیگر تو علیه من نقشه نکش. من هر ضربه‌ای که بنا بود بخورم، خوردم، تو دیگر به من ضربه و زخم نزن، بلکه مرا معالجه کن. مرا با چوب عقوبت خود نزن.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 42

2 حقیقت عشق

سیر نشدن نفس اماره

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 45

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

از آیات سوره مبارکه یوسف استفاده می‌شود که درگیری به وجود آمده در کاخ عزیز مصر، درگیری بین ناپاکی‌ها و پاکی‌ها بوده است. صاحب پاکی‌ها در مرتبه‌ای قرار داشت که دست ناپاکی‌ها از تسلط بر آن پاکی‌ها کوتاه و از دسترس آن خارج و بسیار دور بود.

آن ظرفی که ناپاکی‌ها در او جمع بود، عاشق بود و آن ظرفی که پاکی‌ها در او جمع بود نیز عاشق بود. اما عشق بانوی کاخ، آتشی برخاسته از هوای نفس و نفس اماره بود که در صاحبش علاج نشده بود و میدان تاخت و تاز در اختیارش قرار گرفته بود و عشقی که در وجود مبارك حضرت یوسف علیه السلام، در اوج جوانی بود، عشقی برگرفته از معرفت به حق و حقایق بود.

در این دو زمینه، چند آیه و روایت بسیار مهم را مطرح می‌کنم. خطر نفس اماره، یعنی نفسی که در مدتی طولانی او را به گناه عادت داده‌اند و او را برای هر معصیتی به معده‌ای بزرگ تبدیل کرده‌اند، معده‌ای که طبق آیات قرآن، هرگز سیر نمی‌شود و حکمای الهی این معده را به جهنم تشبیه کرده‌اند.

خدا در قرآن می‌فرماید:

وقتی در قیامت تقسیم بندی تمام می شود، بهشتیان در بهشت و دوزخیان در

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 46

دوزخ مستقر می شوند، پروردگار عالم به جهنم خطاب می کند:

«هَلْ امْتَأَلَتْ» «1»

آیا سیر شدی؟ جهنم در جواب پروردگار می گوید:

«هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»

آیا باز هم لقمه ای هست که در دهان من بیانداز.

رحم خدا، علاج نفس اماره

وقتی کسی در سالیانی طولانی، وجود خودش را به گناه عادت بدهد، در حقیقت نفس خود را با تغذیه گناه چاق کرده، قوت و قدرت داده و این نفس در وجود انسان، حکومت می کند و مهار انسان را نیز در اختیار می گیرد و به طور پیوسته «لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» می شود.

«آمار» از لفظ «امر» است؛ یعنی با قاطعیت و قدرت به انسان برای رفتن به جانب گناه حکم می کند و چون انسان در اسارت او است، نمی تواند سرپیچی کند و اگر بخواهد حکم او را اجرا نکند، مورد آزار قرار می گیرد، آرامش خاطر صاحب نفس را به هم می ریزد و نمی گذارد او آرام باشد.

نفس عصیانگر آرامش خود را می خواهد و آرامش او در ارتکاب گناه است در چنین حالی، قدرت نفس عصیانگر، در حدی است که قرآن مجید می فرماید: جز با کمک رحمت خدا، نجات از این نفس امکان ندارد:

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» «2»

(2) - یوسف (12): 53؛ «زیرا نفس طغیان گر، بسیار به بدی فرمان می‌دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 47

علاج آن نه کار روان شناس است، نه کار علوم امروز و نه کار خانواده، بلکه صاحب نفس اماره باید تصمیم قاطعی بگیرد که از حالت اماره بودن با توبه واقعی و بازگشت به پروردگار فاصله بگیرد و از غذا دادن به این معده خطرناک جهنمی خودداری کند، تا این که ضعیف شود، در حدی که دیگر نتواند بر انسان حکمرانی کند و انسان با مرگ نفس اماره از شر آن راحت شود.

این خانم کاخ شدیداً دچار نفس اماره بود و خود او به این مسأله - در اواخر سوره یوسف - اقرار کرده است که تمام اشتباهات من نسبت به حضرت یوسف علیه السلام و عشق من به او و کاجویی از او، بر اساس نفس اماره بوده است.

البته هر گنهکاری بعد از گذشتن دوره جوانی، بهار عمر، قدرت، توان و افتادن در ضعف، پیری و خاموشی غرائز و از کار افتادن شهوات، به بدی و زشتی خودش در گذشته اقرار می‌کند و در درون، وضعیت خود را لمس می‌کند.

آیا در این حال، توبه واقعی کرده و تمام گذشته را طبق برنامه‌های الهی جبران می‌کند و اهل نجات می‌شود، یا نه، به قدری ضعف و زبونی باطنی بر او حاکم است که حال جبران کردن گذشته را نیز ندارد و به شقاوت ابدی دچار می‌شود.

پاداش خوف از مقام پروردگار

آیه دیگر از عجائب آیات قرآن است:

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» «1»

(1) - نازعات (79): 40-41؛ «اما کسی که از مقام و م نزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته

است؛* پس بی‌تردید جایگاه بهشت است.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 48

مقام در این آیه شریفه به دو معنا است که امام صادق علیه السلام در توضیح این آیه بیان کرده‌اند:

یکی دادگاه‌های قیامت است که انسان را در برابر پروردگار قرار می‌دهند و در این دادگاه باید در مورد آنچه که بر او گذشته است پاسخ بدهد. عذر و حجت قابل قبول بیاورد. اگر به او بگویند: شصت سال نعمت بدن، چشم، گوش، زبان، دل، حال، زیبایی و نعمت‌های دیگر را در گناه هزینه کردی، چرا؟ نه این که ندانند گناه او چیست. سؤال آنها این است که چرا و به چه دلیل؟

آیا کسی هست که در قیامت عذر قابل قبول بیاورد؟ خدا در قرآن مجید می‌فرماید:

هیچ کس نیست که بتواند عذر قابل قبولی برای گناهان و ناشکری‌های خود بیاورد؛ چون هر عذرخواهی را بخواهد در قیامت بیاورد، با مهر استدلال و دلیل دهانش را می‌بندم و می‌گویم: عذر تو قابل قبول نیست.

معنای دیگر مقام، دوزخ است؛ یعنی کسی که نگران دوزخ باشد و با بهره‌گیری از این نگرانی، وجود خود را از ارتباط با گناهان و خواهش‌های شیطنی منع کند:

«فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى» «1»

عیب بانوی کاخ این بود که نه نگران دادگاه قیامت بود و نه نگران دوزخ. حسن طرف مقابل این بود که تمام وجودش هم نگران دادگاه‌های قیامت بود و هم نگران دوزخ؛ یعنی درگیری این دو، درگیری بین نور و ظلمت، حق و باطل بود، ولی مقام حق و نور در اعلیٰ علیین بود که دست ظلمت به این مقام نمی‌رسید تا او را بشکند و در بستر گناه قرار دهد.

حضرت یوسف علیه السلام با همه وجود از دسترس زلیخا خارج بود. اگر در وجود این

(1) - نازعات (79): 41؛ «پس بی‌تردید جایگاه بهشت است.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 49

جوان کمترین حالی از حالات زلیخا وجود داشت، تحقیق گناه قطعی بود، اما وجود او غرق در همه پاکی‌ها بود. با وجود داشتن شهوت و غریزه جنسی، با این که ملک و فرشته نبود، بلکه مانند دیگر انسان‌ها ظرف همه غرائز، امیال و شهوات بود، اما این امیال را پشت همه پاکی‌ها قرار داد تا زلیخا به غرائز و شهوات او دسترسی نداشته باشد.

خوف پیامبر صلی الله علیه و آله از سه چیز

وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام شجاعترین انسانهای روزگار بود که به «أشجع الناس» «1» تعبیر می کنند. اما این «أشجع الناس» می فرماید:

«أخافُ على أمتي ثلاثاً»

از سه چیز که به سر امت من بعد از من می آید، ترس و نگرانی، دغدغه، دهره، رنج باطن، ترس، بیم و وحشت دارم.

اول: «ضلالة الأهواء»

خواستهای گمراه و نامعقولی که بر امت من چیره می شود.

دوم: «و أتباع الشهوات في البطون و الفروج»

شهوة شکم و غریزه جنسی که آنها را به نابودی و هلاکت می کشد و از امت من بیرون می برد. جزء یهودیها و مسیحیهای زمان خود می شوند؛ چون همین کارهایی که بیشتر مسلمانان در کشورهای اسلامی و تعدادی در ایران نسبت به شکم و شهوت دارند، همانهایی که اسرائیلیها، صهیونیسم و مسیحیها در اروپا و آمریکا دارند.

(1) - بحار الانوار: 232/16، باب 20، قریب به این روایت از انس نقل شده: «عَنْ أَنَسٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَشْجَعَ النَّاسِ وَ أَحْسَنَ النَّاسِ وَ أَجْوَدَ النَّاسِ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 50

سوم: «وَ الْعَقْلَةُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ» «1» بعد از این که شناخت به خدا، قیامت و اهل بیت علیهم السلام داشتند، این شناخت را از دست بدهند و درگیر فساد، مادیت و دنیاگرایی شوند که دین از یاد آنها برود.

شهوة شکم و غریزه جنسی، دو خطری است که پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله را نسبت به امت ترسانده بود که فرمود: برای امت بعد از خودم می ترسم.

در روایت دیگری پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَالْهَوَىٰ فَإِنَّ الْهَوَىٰ يُصِمُّ وَيُعَمِّي»

از پیروی هوای نفس بپرهیز، که اگر دچار هوای نفس و خواسته‌های نامعقول شوید، شما را کر و کور می‌کند. شما را کور می‌کند، طوری که غیر از خود، هیچ چیزی را نمی‌بینید. فقط می‌گویید شکم و شهوت. در این عالم، غیر از شکم و شهوت، میلیاردها حقیقت وجود دارد. اما او دیگر نه خدا را می‌بیند، نه قیامت و آینده با سعادت را.

نبوت انبیا، امامت امامان، آیات قرآن را نمی‌بیند و خودبین می‌شود، آن هم در

(1) - نوح الفصاحة، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله: 172، حدیث 105؛ «أخاف على أمتي من بعدي ثلاثا: ضلالة الأهواء و اتباع الشهوات في البطون و الفروج و الغفلة بعد المعرفة.»

و نیز در این زمینه در روایت آمده:

الخصال: 51/1، حدیث 62؛ بحار الانوار: 119/74، باب 6، حدیث 13؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ أَمَّا الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخِرَةَ وَ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ انْتَحَلَتْ مُدِيرَةً وَ هَذِهِ الْأَخِرَةُ قَدْ انْتَحَلَتْ مُقْبِلَةً وَ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا بَنُونَ فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْأَخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَافْعَلُوا فَإِنَّكُمْ الْيَوْمَ فِي دَارِ عَمَلٍ وَ لَا حِسَابٍ وَ أَنْتُمْ عَدَاؤِي فِي دَارِ حِسَابٍ وَ لَا عَمَلٍ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 51

محدوده شکم و شهوت خود.

بانوی کاخ، چنین گرفتاری داشت. او شوهر خود را نمی‌دید، حساب نمی‌کرد که اگر این جوان حاضر شود کام او را جواب دهد، به شوهر خیانت کرده است. او آبروی خود و این جوان و آینده و قیامت را نمی‌دید.

او شنوایی و بینایی نداشت؛ چون «یصم و یعمی» بود. حضرت یوسف علیه السلام هفت سال به او می‌گفت: این کار نامشروع، خلاف انسانیت و اخلاق، ظلم به شوهر و خیانت به خانواده است، اما او نمی‌شنید.

«إِيَّاكُمْ وَالْهَوَىٰ فَإِنَّ الْهَوَىٰ يُصِمُّ وَيُعَمِّي» «1» این خواسته‌های نامعقول و حرام، شما را کور و کر می‌کند.

ازدواج نامعقول و عشق مجازی

گاهی خانواده‌هایی مراجعه می‌کردند، فرزندشان می‌خواست ازدواجی بکند که آن ازدواج واقعاً نامعقول بود. خانواده متدین و مؤمن، اما فرزند آنان با دختری می‌خواست ازدواج کند که این دختر با این خانواده در هیچ موردی هماهنگی نداشتند. این‌ها دیندار واقعی، آنها بی‌دین واقعی.

می‌خواستند که با پسر یا دختر صحبت شود. گاهی صحبت‌ها چند ساعت طول می‌کشید. تمام مطالب حکیمانه، عارفانه و معنوی برای آنها بیان می‌شد، اما آنها سکوت داشتند، تمام که می‌شد، می‌پرسیدم، نظر شما چیست؟ می‌گفت: من فقط همین را می‌خواهم. کر و کور بودند.

پدر گریه می‌کرد، من اشک پدران را در این زمینه زیاد دیده‌ام، پدری که شانه‌هایش از شدت گریه می‌لرزید تا این ازدواج صورت نگیرد، می‌گفت: ما

(1) - کنز العمال: 547/3، حدیث 7831.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 52

خانواده‌ای هستیم که بهترین دختران از بهترین خانواده‌ها را حاضرند به پسر ما بدهند، این دختر هیچ ارزشی ندارد و یا می‌گفت: به پسر خود چندین دختر را پیشنهاد داده‌ام، اما او می‌گوید: من فقط همین دختر را می‌خواهم.

زلیخا نیز به هیچ حرفی گوش نمی‌داد، فقط می‌گفت: این جوان باید پاسخ خواسته مرا بدهد. این خواسته‌های نامعقول که خدا، قیامت، زحمات انبیا و ائمه علیهم السلام، ادب، نصیحت پدران و مادران را ندیده و نشنیده می‌گیرد، چه خواسته ملعونی است.

همگی را در جگر سوختگی قرار می‌دهد و در عین حال فقط می‌گوید: من همین را می‌خواهم. غیر از این نیز نباید باشد؛ چون کور و کر است و نمی‌داند که این جنسی که می‌خواهد بخرد، پوچ است و هیچ چیزی درونش نیست. بعد از مدتی که این عشق غلط و این آتش جهنمی فروکش می‌کند، آن وقت اول نزد رفیقانش می‌آید، می‌گوید: راه طلاق دادن او

چيست؟ چگونه بايد از هم جدا شويم. او اکنون به نظرم مانند ديو زشت شده است. او ديو بوده و تو کور بودی و نمی دیدی، نه این که تازه ديو شده باشد.

عشق برخاسته از هوای نفس

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهی البلاغه» درباره این عشق برخاسته از هوای نفس می فرماید:

«مَنْ عَشَقَ شَيْئاً أَعَشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ»

این گونه عشقها چشم را کور و دل را بیمار می کند،

«فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ»

در فضای این عشق است که دید عاشق، دید غیرصحيح، غلط و خطابین

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 53

می شود،

«وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيْعَةٍ»

دیگر گوش انسانی در او نیست که با آن گوش نصیحتها را بشنود. این گوش او مانند گوش حیوانی است؛ چون حکمتها را درک نمی کند.

«قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ»

هجوم شهوات حرام تمام پردههای عقل را پاره می کند و او را به دیوانه تبدیل می کند؛ چون عقلا وقتی خواسته هایش را می شنوند، می گویند: او دیوانه است.

«وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ» «1» این حالت مادی و غیرخدایی، دل او را می میراند، دیگر قلبی ندارد که به پدر و مادر و زحمات انبیا و اولیا علیهم السلام رحم کند. رحم و محبت درون دل است، اما او دیگر دلی ندارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

این دل مرده است و رحمی ندارد. پدر و مادر هر چه می خواهند گریه کنند و سینه بکوبند، او هر چه بخواهد، می کند. اخلاق دختری که مانند اخلاق زلیخا است و اخلاق پسری که مانند اخلاق فرعونها و قارونها است، امثال حضرت یوسف و موسی بن عمران علیهما السلام هم زحمت بکشند، آنها گوش نمی دهند؛ چون کور و کر شده اند و دل زنده و سالمی ندارند. «2»

(1) - نخب البلاغه: خطبه 108، فی بیان قدرة الله.

(2) - الکافی: 228 / 8 - 229، حدیث 291؛ بحار الانوار: 341 / 12، باب 10، حدیث 2.

«عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ تُؤْتَى بِالْمَرْأَةِ الْحَسَنَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّتِي قَدْ افْتُنَّتْ فِي حُسْنِهَا فَتَقُولُ يَا رَبِّ حَسَنْتَ خَلَقِي حَتَّى لَقِيتُ مَا لَقِيتُ فَيُجَاءُ بِمَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيُقَالُ أَنْتِ أَحْسَنُ أَوْ هَذِهِ قَدْ حَسَنَّاها فَلَمْ تُفْتَنْ وَ يُجَاءُ بِالرَّجُلِ الْحَسَنِ الَّذِي قَدْ افْتُنَّ فِي حُسْنِهِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ حَسَنْتَ خَلَقِي حَتَّى لَقِيتُ مِنَ النِّسَاءِ مَا لَقِيتُ فَيُجَاءُ بِيُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيُقَالُ أَنْتَ أَحْسَنُ أَوْ هَذَا قَدْ حَسَنَّاهُ فَلَمْ يُفْتَنْ وَ يُجَاءُ بِصَاحِبِ الْبَلَاءِ الَّذِي قَدْ أَصَابَتْهُ الْفِتْنَةُ فِي بَلَائِهِ فَيَقُولُ يَا رَبِّ شَدَّدْتَ عَلَيَّ الْبَلَاءَ حَتَّى افْتُنْتُ فَيُؤْتَى بِأَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيُقَالُ أَمْ بَلَيْتُكَ أَشَدُّ أَوْ بَلِيَّتُهُ هَذَا فَقَدْ ابْتُلِيَ فَلَمْ يُفْتَنْ.»

عبد الاعلی وابسته آل سام می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: در روز رستخیز زنی را که به سبب زیباییش به گناه افتاده بیاورند. آن زن می گوید: خدایا! تو مرا زیبا آفریدی و به همین سبب به من آن رسید که رسید. پس مریم علیها السلام را در برابرش حاضر کنند و بدو گویند: آیا تو زیباتری یا او؟ ما او را زیبا آفریدیم اما او به فتنه گرفتار نیامد. نیز مرد زیبایی را که به سبب زیباییش به گناه افتاده بیاورند و او گوید: بار خدایا! تو مرا زیبا آفریدی و از این رو گرفتار زنان گشتم و از زنان به من آن رسید که رسید. پس یوسف را نزدش حاضر کنند و بگویند: آیا تو زیباتری یا او؟ ما او را زیبا آفریدیم ولی با این حال به گناه دامن نیالود. نیز مرد بلا دیده ای را بیاورند که به سبب ابتلایش به گناه افتاده. آن شخص می گوید: بار خدایا! بلا را بر من سخت گرداندی تا جایی که به گناه افتادم.

پس ایوب را بیاورند و بدان شخص گویند: آیا بلای تو سخت تر بود یا بلای او؟ او هم گرفتار بلا شد ولی به گناه دامن نیالود.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 54

مخلصین، در حاشیه امن پروردگار

قرآن مجید درگیری بین زلیخا و حضرت یوسف علیه السلام را با این کلمات شروع می کند:

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا اَنْ رَّاى بُرْهَانَ رَبِّهٖ» «1»

(1) - یوسف (12): 24؛ «بانوی کاخ [چون خود را در برابر یوسف پاکدامن، شکست خورده دید با حالتی خشم آلود] به یوسف حمله کرد و یوسف هم اگر برهان پروردگارش را [که جلوه ربوبیت و نور عصمت و بصیرت است] ندیده بود [به قصد دفاع از شرف و پاکی اش] به او حمله می کرد [و در آن حال زد و خورد سختی پیش می آمد و با مجروح شدن بانوی کاخ، راه اتهام بر ضد یوسف باز می شد، ولی دیدن برهان پروردگارش او را از حمله بازداشت و راه هر گونه اتهام از سوی بانوی کاخ بر او بسته شد].»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 55

آخر درگیری بود که این عاشق کر و کور، عصبانی شده بود و خیز برداشت تا به معشوق خود حمله کند، برای این که معشوق را به کاری که می خواهد وادار کند، خدا این جمله را برای آن لحظه بیان کرده است.

در آخر آیه پروردگار می فرماید: می دانید چرا این جوان که در قلّه شهوت و غریزه قرار داشت، این زن نتوانست به او دسترسی پیدا کند و شهوات او را تحریک کند؟

چون:

«اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ» «1»

«آنه» علت و سبب است و در اینجا به معنای زیرا است.

می دانید چرا زلیخا با هفت سال به دنبال حضرت یوسف علیه السلام دویدن، ناز، غمزه، طنّازی، فتنه گری، جلوه گری، خودآرایی و خودنمایی که هر يك از اینها کافی است که میلیونها مرد را از پا بیاندازد و دل و عقل آنها را اسیر کند، تمام حیللهای لازم را به کار برد، اما نشد، بعد با او درگیر شد، اما می دانید که چرا نتوانست به این جوان دسترسی پیدا کند؟ چون:

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»

نه «مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» بلکه می گوید: «مُخْلَصِينَ» یعنی در سنّ پانزده سالگی، مقام باطنی او مانند مقام حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و همه انبیا علیهم السلام بود؛ چون اینها «مُخْلَصِينَ» هستند.

(1) - یوسف (12): 24؛ «زیرا او از بندگان خالص شده ما [از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی] بود.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 56

حضرت یوسف علیه السلام در مقام «مُخْلَصِينَ» بود، مقامی که شیاطین در پیشگاه پروردگار قسم خوردند:

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» «1»

ما به همه جا می توانیم دست اندازی کنیم، الا این که ما به مُخْلَصِينَ عالم دسترسی نداریم.

این اوج مقام این جوان است. فردای قیامت، در ترازوی عدالت، همه جوانها را با وزن سنگین این جوان می سنجند. جوانها به پروردگار چه جوایی می دهند؟

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در ترازوی قیامت، وزن تمام جوانان را با حضرت یوسف علیه السلام می سنجند. «2»

شرمندگی از ایام جوانی

سعدی شعری دارد که این شعر، هنوز هم از شعرهایی است که در تنهایی زمزمه می‌کنم. به خصوص وقتی که به حج مشرف می‌شدم، یکی از غذاهای بسیار مطبوع باطنیم، این شعر سعدی بود:

بر در کعبه سائلی دیدم
که همی گفت و می‌گرسستی خش
من نگویم که طاعتم بپذیر
قلم عفو بر گناهم کش «3»

«خش» در شعر، همان خوش است، یعنی با شوق گریه می‌کرد. من می‌رفتم پرده کعبه را بالا می‌زدم و زیر پرده، صورتم را روی دیوار کعبه می‌گذاشتم، کسی دیگر مرا

(1) - ص (38): 82-83؛ به عزت سوگند همه آنان را گمراه می‌کنم * مگر بندگان خالص شده‌ات را.»

(2) - الکافی: 228 / 8، حدیث 291.

(3) - دیوان سعدی شیرازی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 57

نمی‌دید، خیلی راحت می‌توان با پروردگار حرف زد. آنجا خدا گوش می‌دهد و گوش دادن خدا نیز مهم است. او اگر رو کند و به حرف ما گوش دهد، برای ما کارها انجام می‌دهد.

من از خانه‌ام تا کعبه نیامده‌ام که بگویم: عبادت مرا قبول کن. این عبادت را که همه انجام می‌دهند. آن چیزی که همه انجام نمی‌دهند، ترك گناه و فرار از فتنه و فساد است.

ما هر وقت با تو حرف می‌زنیم، حرف ما این است که از جوانی خود عذر می‌خواهیم. جوانی ما عمری بوده که يك بار به ما دادی و بار دوم به ما مرحمت نمی‌کنی، اما ما از ایام جوانی خود شرم‌منده هستیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 58

3 وارستگان از شهوت حرام

زنان پاك و ناپاك از دید روایات

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 61

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

درگیری سخت بین حضرت یوسف علیه السلام و بانوی کاخ، در مملکت مصر، درگیری بین ظلمت و نور بود، که هیچ گاه ظلمت بر نور پیروز نشده، نمی شود و نخواهد شد. نور معنوی، به هر کیفیت و شکل و صورتی، شعاعی از نور بی نهایت حضرت حق است.

ظهور کامل درگیری بین نور و ظلمت، در هیجان شهوات حرام خانمی که شوهر داشت و از حق، اخلاق، ایمان، عفت و پاکدامنی جدا بود، با نتیجه قوی ترین ایمان، درستی، معرفت، کرامت و اخلاق پدیدار شد.

در این بحث به آیات و روایات بسیار مهمی در رابطه با جنس زن توجه کنید.

قرآن مجید برای زنان پاکدامن، با معرفت، با ایمان و متخلّق به اخلاق ارزش والایی قائل است. حتی سوره ای کامل به نام زن پاکدامن، بزرگوار و کم نظیری در قرآن کریم، به نام سوره مریم نازل شده است.

بحث روایی ما فقط متوجه زنان هم روش زلیخا، بانوی کاخ مصر است که زن های مانند او، خائن به اخلاق، به شوهر، به انسانیت، به کرامت و به انسان ها هستند.

یکی از آیات عجیب قرآن را در این زمینه ببینید، بعد متنی را از وجود مبارك

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 62

پروردگار که پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند، طرح می‌کنم که وجود مبارك حضرت یوسف علیه السلام در اوج جوانی، غریزه، میل و شهوت، مصداق کامل این متن است.

تبیین کلمه «غاسق» در قرآن

اما آیه شریفه:

«وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» 1

کلمه «غَاسِقٍ، غَسَق» که پروردگار عالم در کنار لغت «شَرِّ» از آن یاد کرده است، ابن عباس شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه را این گونه معنا کرده است که خداوند متعال به بندگان می‌فرماید:

از شرّ شهوتی که در هیجان، تاریکی و ظلمت محض است و خود این تاریکی نیز به تاریکی غفلت، جهل، بی‌دینی و خلاف همه واقعیات هستی پیچیده شده و باید به پروردگار عالم پناه ببرید. «2» چون وقتی شهوت، این ماده تاریک، به صورت حال در وجود انسان به هیجان در می‌آید، همان طوری که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: صاحب خود را کور و کر

(1) - فلق (113): 3؛ «و از زیان شب هنگامی که با تاریکی‌اش درآید [که در آن تاریکی انواع حیوانات مودّی و انسان‌های فاسق و فاجر برای ضربه زدن به انسان در کمین‌اند].»

(2) - مجمع البیان فی تفسیر القرآن: 866 / 10، ذیل آیه 3 فلق؛ «... «وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» أي و من شرّ اللیل إذا دخل بظلامه عن ابن عباس و الحسن و مجاهد و علی هذا فیکون المراد من شر ما يحدث فی اللیل من الشر و المکروه كما یقال أعوذ من شر هذه البلدة و إنما اختص اللیل بالذكر لأن الغالب أن الفساق یقدمون علی الفساد باللیل و كذلك الهوام و السباع تؤذی فیہ أكثر و أصل الفسق الجریان بالضرر و قیل إن معنی الغاسق کل هاجم بضره کائنا ما کان...»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 63

می کند «1» و تنها چیزی را که او می بیند و می خواهد، همان کاججوی و لذت خواهی است و در این هیجان، انسان برای هیچ چیزی حساب باز نخواهد کرد.

چنانچه زلیخا در کاججویی از یوسف برای هیچ چیزی اهمیت قائل نیست، نه برای شوهر، نه آبرو، نه ظلمی که می کند. حتی اگر این ظلم به حضرت یوسف علیه السلام باشد.

تنها چیزی که برای او مطرح بود، فقط کاججوی بود، آن هم کاججوی غلط، باطل، غیرمعقول و خلاف. عجیب این است که لغت «غاسِقِ» در قرآن مجید در پایان سوره مبارکه نبأ نیز به صورت «غَسَّاقِ» استعمال شده است.

«غاسق، غسق، غساق» که در سوره فلق، بنا به توضیح ابن عباس که یقیناً از امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته است، غاسق به معنای هیجان در شهوت، در فضای جهل، بی خبری، نادانی و جدا بودن از پروردگار است. اما در سوره نبأ به چه معناست؟ این آیه را بگوییم و بعد رابطه بین «غَسَّاقِ» در قیامت با «غاسِقِ» در دنیا را عنایت کنید.

(1) - در این زمینه احادیث فراوان آمده که به چند مورد اکتفاء می کنیم:

من لایحضره الفقیه: 380 / 4، حدیث 5814؛ عوالی الآلی: 1 / 124، حدیث 57؛ «پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَ يُصِمُّ. دوستی تو نسبت به چیزی تو را کور و کر می کند. نهج البلاغه: خطبه 108؛ «امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: مَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعَشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَهَتْ عَلَيْهَا نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَ إِلَيْهَا وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَتْ عَلَيْهَا لَا يَنْزِحُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَ لَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ.»

غررالحکم: 142، حدیث 2523؛ «همچنین می فرماید: حبّ الدنيا صمّت الأسماع عن سماع الحكمة، و عمیت القلوب عن نور البصيرة. به سبب دوستی دنیا گوشها از شنیدن حکمت کر می شود، و چشمها از دیدن نور بصیرت کور.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 64

آیات از اینجا شروع می شود:

«إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا» «1»

دوزخ کمینگاه است. در کمین چه کسانی است؟

«لِلطَّاعِينَ مَأْبَأٌ» «2»

در کمین هر انسان طغیان گر است، انسانی که طغیان اخلاقی دارد، حسود، بخیل، ریاکار و متکبر است و یا طغیان مالی دارد، مانند رباخوار، دزد، غارتگر، حرام خور و یا در رفتار و کردار طغیان دارد، مثلاً بد اخلاق، فحاش، ظلم کننده به مردم و پامال کننده حقوق انسان ها است و یا در شهوت طغیان دارد، مانند زناکار، خود ارضا، همجنس باز، که همه این موارد در قرآن کریم و معارف الهیه مطرح است.

این جهنم در کمین چنین طغیان گرانی است.

«مأب» یعنی بازداشتگاه؛ یعنی اینها در همه عالم هستی راه بازگشتی جز به جهنم نخواهند داشت.

«لَا يَثْبِقَنَ فِيهَا أَحْقَابًا» «3»

اقامت اینها در جهنم، طولانی است. طولانی بودنش را نیز از آیات دیگر می توان درآورد:

(1) - نبأ (78): 21؛ «بی تردید دوزخ کمین گاه است.»

(2) - نبأ (78): 22؛ «جایگاه بازگشت برای سرکشان و طاغیان است.»

(3) - نبأ (78): 23؛ «روزگاری دراز در آن بماند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 65

«خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» «1»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

کسی که اسیر دوزخ شود، از این اسارت نجات نخواهد داشت، «لایفک أسیرها» «2».

ناله‌های امیرالمؤمنین علیه السلام از خوف جهنم

در بخش عمده‌ای از دعای کمیل، امیرالمؤمنین علیه السلام از یاد جهنم با تمام وجود اشک می‌ریخت و به بخشی از اوضاع آن اشاره می‌کند و به پروردگار می‌گوید:

اگر چنین بلایی بر سر من بیاید، چه خواهد شد و چه کار می‌تواند بکند؟

«فَلَيْتَن صَيَّرْتَنِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ وَ جَمَعْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَهْلِ بَلَائِكَ وَ فَرَّقْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَحِبَّائِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ». «3» اگر فردای قیامت چنین بلاهایی بر سر من بیاید. در نماز شب، در نیمه شب‌های بیابان‌های مدینه و کوفه می‌فرماید: اگر طبق قرآن به فرشتگان دستور بدهی:

«خُذُوهُ فَعَلُوهُ* ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلُّوهُ» «4»

مرا بگیرند و به زنجیرهایی که مربوط به قیامت است، ببندند و به جهنم

(1) - نساء (4): 169؛ «که در آن جاودانه‌اند.»

(2) - الکافی: 216 / 2، حدیث 2؛ «ألا و الله لاغنى بعد النار لايفك أسیرها و لاير أضریرها.»

(3) - اقبال الأعمال: 335 / 3، فصل 51.

(4) - حاقه (69): 30 - 31؛ « [فرمان آید] او را بگیرید* و در غل و زنجیرش کشید* آن‌گاه به دوزخش دراندازید.»

بیاندازند، من زنجیر شده افتاده در جهنم، چه کار می‌توانم بکنم؟ حضرت می‌گفت و مانند چوب خشک روی زمین می‌افتاد.

وقتی بعضی‌ها در نیمه شب ناله‌اش را می‌شنیدند و می‌آمدند ببینند کیست؟

می‌دیدند مانند چوب خشک روی زمین افتاده و گویا مرده است. به در خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌آمدند، در می‌زدند و با تأسف می‌گفتند: می‌خواهیم خبر سنگینی به شما بدهیم، دیدیم که امیرالمؤمنین علیه السلام مرده است. آن وقت حضرت زهرا علیها السلام گریه می‌کرد و می‌فرمود: نه، او نمرده است. این کار هر شب او است. «1» ما به اندازه یک میلیاردم آنها از خدا و جهنم می‌ترسیم؟ نه، ما از آنان شجاع‌تر هستیم. حضرت که می‌ترسید، به ذره‌ای از آلودگی‌ها آلوده نبود، اما ما هر روز به صدها گناه آلوده می‌شویم.

حمیم و غساق جهنم در انتظار آلودگان

سزای آنهایی که به انواع گناهان آلوده شده‌اند چیست؟

(1) - الأمامی، شیخ صدوق: 79، المجلس الثامن عشر، حدیث 9؛ «عن هشام بن عروة عن أبيه عروة بن الزبير قال ... قال أبو الدرداء فأتيته فإذا هو كالخشبة الملقاة فحركته فلم يتحرك و زويته فلم ينزو فقلت إنا لله و إنا إليه راجعون مات و الله علي بن أبي طالب عليه السلام قال فأتيت منزله مبادرا أنعاها إليهم فقالت فاطمة عليها السلام يا أبا الدرداء ما كان من شأنه و من قصته فأحبرتها الخبر فقالت هي و الله يا أبا الدرداء الغشية التي تأخذه من خشية الله ثم أتوه بماء فنضحوه على وجهه فأفاق و نظر إلي و أنا أبكي فقال مما بكاؤك يا أبا الدرداء فقلت مما أراه تنزله بنفسك فقال يا أبا الدرداء و لو رأيتني و دعي بي إلى الحساب و أيقن أهل الجرائم بالعذاب و احتوشتني ملائكة غلاظ و زبانية فظاظ فوقفت بين يدي الملك الجبار قد أسلمني الأعباء و رحمني أهل الدنيا لكنت أشد رحمة لي بين يدي من لا تخفى عليه خافية فقال أبو الدرداء فو الله ما رأيت ذلك لأحد من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 67

«لَا يَبْتَئِينَ فِيهَا أَحْقَابًا* لَا يَدْخُلُونَ فِيهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا» «1»

تا ابد برای يك بار هم هوای خنك و آشامیدنی مطابق میل به آنها داده نمی شود، فقط از دو آشامیدنی بهره می برند:

«إِلَّا حَمِيمًا وَ عَسَاقًا» «2»

یکی آن آبی است که جهنم آن را به جوش آورده است و دیگری مجموع چرك و خون‌هایی که از زخم‌های بدن اهل جهنم سرازیر شده، آنها را به خورد آنان می دهند.

بینید شهوت حرام چقدر کثیف است که پروردگار از آن به «غاسِقِ» تعبیر می کند و نتیجه اش هم همان «عَسَاق» است. بعد می فرماید:

«جَزَاءً وَفَاءً»

من در جهنم به مردم ظلم نمی کنم، پاداش اینها مطابق با اعمال خود آنان است.

نتیجه زنا، شهوت حرام، ظلم، غارت کردن مال و پایمال کردن حقوق مردم همه اینها آب جوش جهنم و چرك و خون بدن‌ها می شود که همان‌ها را به خورد اهل جهنم می دهند.

جزای معادل تکذیب آیات

عالم دارای نظام منظمی است. میلیاردها سال است که مردم گندم می کارند،

(1) - نبأ (78): 23-24؛ «روزگاری دراز در آن بمانند.* در آنجا نه [آب] خنکی می چشند و نه آشامیدنی [باب طبع].»

(2) - نبأ (78): 25؛ «مگر آب جوشان و چركاب و خونابه‌ای [از بدن دوزخیان].»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 68

گندم در می آید، جو می کارند، جو در می آید. اشتباهی در این نظام هستی پیدا نمی شود که عدس بکارند، جو در بیاید.

اگر زنا، ربا و گناهان را بکارند، بهشت در نمی آید، بلکه به آتش تبدیل می شود.

اگر خوبی ها را بکارند، بهشت می شود:

«جَزَاءٌ وَفَاءٌ* إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَاباً» «1»

این ها فکر نمی کردند روزی به نام روز قیامت برسد و من آنان را به محاکمه دعوت کنم و بگویم: چرا مجموعه نعمت های مرا در گناه هزینه کردید؟ پس باید به جهنم بروید. حساب آن روز را نمی کردند، چون مست، تاریک، غافل و در هیجان شهوات بودند:

«وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَاباً» «2»

با تمام وجود، علناً همه حقایقی که به وسیله انبیا، ائمه علیهم السلام و قرآن بیان کردم، انکار کردند و گفتند: این حرف ها دروغ و ساختگی است.

عمق مفهوم تکذیب آیات

چه کسی این همه قدرت علمی دارد که مانند قرآن را بسازد؟ پروردگار در سوره اسراء می فرماید:

«قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً» «3»

(1) - نبأ (78): 26-27؛ «پاداشی است مناسب [اعمالشان].* اینان بودند که به [روز] حساب امیدی نداشتند.»

(2) - نبأ (78): 28؛ «و آیات ما را به شدت و با همه وجود انکار می کردند.»

(3) - اسراء (17): 88؛ «بگو: قطعاً اگر جنّ و انس گرد آیند که مانند این قرآن را بیاورند، نمی توانند مانندش را بیاورند، و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند.»

اگر همه جنّ و انس دست به دست هم بدهند، نمی‌توانند مانند قرآن را بیاورند.

ما چند کلمه عربی خوانده‌ایم، آن وقت این هنر را داریم که مانند قرآن را بسازیم؟

اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز میلیون‌ها سال زنده بودند، یک آیه مانند قرآن نمی‌توانستند بسازند. ما سواد درک حقیقت یک آیه را نداریم، چگونه این حرف‌ها را بسازیم؟

«جاحظ» بسیار دانشمند بود. می‌گوید: کسی بخواهد امیرالمؤمنین علیه السلام را قبول کند، با همین نیم خطی که از دهان مبارک ایشان طلوع کرده است، حضرت را قبول می‌کند؛

«قیمة کلّ امریء ما یُحْسِنُهُ» «1» قیمت هر مرد کاری است که آن را نیکو انجام می‌دهد.

جاحظ می‌گوید: دهان تمام دهان‌داران عالم الکن می‌ماند اگر بخواهند چنین حرفی را بزنند. این معجزه است. کسی قدرت آوردن مانند نصف خطبه «نهیج البلاغه» را ندارد.

خطبه بی نقطه

جمعیت نشسته بودند، آن هم جمعیت باسواد عرب. جمعیت گوینده به همدیگر می‌گفتند: ما هر چه حرف می‌زنیم، تماش نقطه دار است، ما نمی‌توانیم گفتار بی نقطه به هم بگوییم. مگر این که کلمات معنادار بی نقطه را از کتاب‌ها جمع کنیم و به هم کمک بدهیم، کنار هم بچینیم تا یک خط جمله بی نقطه درست کنیم که معنا بدهد.

(1) - نهج البلاغه: حکمت 81.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 70

در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام بالای سر این جمعیت رسید و فرمود:

درباره چه بحث می‌کنید؟ گفتند: درباره سخن گفتن بی نقطه که امکان ندارد.

حضرت همانجا يك ساعت سخنرانی درباره خدا، قیامت، انسان و اخلاق کردند که هیچ يك از کلمات آن نقطه نداشت. «1» اما همین امیرالمؤمنین علیه السلام نیز قدرت ساختن يك آیه را نداشت.

این آیاتی که:

«إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا* لِلطَّاعِينَ مَآبًا* لَا يَثْبِرْنَ فِيهَا أَحْقَابًا* لَا يَدْخُلُونَ فِيهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا* إِلَّا حَمِيمًا وَ عَسَاقًا» «2»

(1) - نور الأفهام في علم الكلام - / السيد حسن الحسيني اللواساني: 1، پاورقی ص 510

و أما خطبته الارتجالية الخالية من الحروف المنقطة فقولته عليه السلام: الحمد لله الملك المحمود، المالك الودود، مصور كل مولود، ومثال كل مطرود، ساطع المهاد، و موطد الأوطاد، و مرسل الأمطار، و مسهل الأوطار عالم الأسرار ومدركها، ومدمر الأملاك ومهلكها، ومكور الدهور ومكررها، ومورد الأمور ومصدرها، عم سماحه وكمل ركامه وهمل وطاوع السؤال والأمل، وأوسع الرمل وأرمل، أحمده حمدا ممدودا مدها، وأوحده كما وحد الأواه وهو الله لا إله إلا لله للأمم سواه، ولا صادع لما عدله وسواه. أرسل محمدا علما للإسلام، وإماما للحكام، مسددا للرعاع، ومعطل أحكام ود وسواع أعلم وعلم، وحكم وأحكم، وأصل الأصول، ومهد وأكد الوعود وأوعد. أوصل الله له الإكرام، وأودع روحه السلام، ورحم آله وأهله الكرام ما لمع لامع وسطع ساطع وطلع هلال، وسمع اهلال. اعملوا - / رعاكم الله - / أصلح الأعمال، واسلكوا مسالك الحلال، واطرحوا الحرام ودعوه، واسمعوا أمر الله ووعوه، وصلوا الأرحام وراعوها، واعصوا الأهواء واردعوها وصاهروا أهل الصلاح والورع، وصارموا رهط اللهو والطمع، ومصاهرکم أظهر الأحرار مولدا، وأسراهم سؤددا، وأحلاهم موردا ... أسأل الله لكم دوام أسعاده، وألهم كلا إصلاح حاله، والإعداد لآمله ومعاده، وله الحمد السرمد، والمدح لرسوله أحمد.

(2) - نبأ (78): 21-25؛ «بی تردید دوزخ کمین گاه است. * جایگاه بازگشت برای سرکشان و طاغیان است. * روزگاری دراز در آن بمانند. * در آنجا نه [آب] خنکی می چشند و نه آشامیدنی [باب طبع] * مگر آب جوشان و چرکاب و خونابه ای [از بدن دوزخیان]»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 71

پیغمبر صلی الله علیه و آله و تمام ائمه علیهم السلام به این آیات که می رسیدند، مانند مادر داغ دیده گریه می کردند. تا این حد این آیات در آنها اثر می گذاشت.

خطر بزرگ زنان هرزه

حضرت یوسف علیه السلام در برابر چه گرگ خطرناکی مقاومت کرد و چه ایمان، معرفت و اخلاق قوی داشت؟ همه شما حضرت داود علیه السلام را می‌شناسید، چند بار خداوند نام او را در قرآن ذکر کرده است. در اولین سوره‌ای که نام ایشان آمده، سوره بقره است. با این که پیغمبر اولوالعزم نبود، خداوند متعال به او کتاب زبور را داد.

خدا در این کتاب خبر ظهور امام دوازدهم علیه السلام را داده است:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» «1»

سلیمان، پسر حضرت داود علیه السلام نیز پیغمبر شد. روزی او را صدا کرده، فرمود:

«يَا بُنَيَّ امشِ خَلْفَ الْأَسَدِ وَالْأَسْوَدِ وَ لَا تَمْشِ خَلْفَ الْمَرْأَةِ» «2» پسرم! به دنبال شیر درنده و مار کبرایی که رنگش مانند قیر سیاه است برو، اما به دنبال زن نامحرم نرو. کدام زن؟ زنی که درنده‌تر از شیر است و ارتباط با او برای دین و اخلاق و مملکت، زهری خطرناک‌تر از مار کبرا دارد. «3»

(1) - انبیاء (21): 105؛ «و همانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به میراث می‌برند.»

(2) - مستدرک الوسائل: 14 / 275، باب 84، حدیث 16700.

(3) - پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به زید سفارش کردند:

يَا زَيْدُ تَزَوَّجْتَ فُلْتُ لَا قَالَ تَزَوَّجْتَ مَعَ عِفَّتِكَ وَ لَا تَزَوَّجْتَ حَمْسًا قَالَ زَيْدٌ مَنْ هُنَّ قَالَ لَا تَزَوَّجَنَّ شَهْبَرَةَ وَ لَا هَبْرَةَ وَ لَا نَهْبَرَةَ وَ لَا هَيْدَرَةَ وَ لَا لُقُوتًا قَالَ زَيْدٌ مَا عَرَفْتُ مِمَّا قُلْتَ شَيْئًا (قَالَ) أَلَسْتُمْ عَرَبًا أَمَّا الشَّهْبَرَةُ فَالزَّرْقَاءُ الْبَدِيَّةُ وَ أَمَّا اللَّهْبَرَةُ فَالطَّوِيلَةُ الْمَهْزُولَةُ وَ أَمَّا النَّهْبَرَةُ فَالْقَصِيرَةُ الدَّمِيمَةُ وَ أَمَّا الْهَيْدَرَةُ فَالْعَجُوزُ الْمُدْبِرَةُ وَ أَمَّا اللَّقُوتُ فَذَائِلُ الْوَلَدِ مِنْ غَيْرِكَ.

ای زید زن گرفتی گفتم نه، فرمود: با این پارسائی زن بگیر و عفت خود را نگهدار ولی با 5 طائفه از زنان ازدواج مکن، زید عرض کرد: یا رسول الله کیانند؟ فرمود: ازدواج مکن شهبره و لهبره و نهره و هیدره و لفوت را، زید عرض کرد: یا رسول الله هیچ کدام را نشناختم من میدانم اینها چه کاره‌اند، رسول خدا فرمود: مگر شما عرب نیستید؟ شهبره زن زاغ

چشم بیشم است لهره زن بلند قد لاغر است نهره کوتاه قد بدگل است هیدره پیره زن مکاره است، لفوت زنی است که از دیگری فرزند دارد.

الخصال: 1/316، حدیث 98؛ وسائل الشیعة: 35/20، باب 7، حدیث 24964.

و هم چنین امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید:

يُظْهِرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَ اقْتِرَابِ السَّاعَةِ وَ هُوَ شَرُّ الْأُزْمَةِ نِسْوَةٌ كَاشِقَاتُ عَادِيَاتٍ مُتَبَرِّجَاتٍ مِنَ الدِّينِ خَارِجَاتٌ فِي الْفَيْئِ
دَاخِلَاتٌ مَائِلَاتٌ إِلَى الشَّهَوَاتِ مُسْرِعَاتٌ إِلَى اللَّذَاتِ مُسْتَحْلَاتُ الْمُحَرَّمَاتِ فِي جَهَنَّمَ خَالِدَاتٌ

در آخر الزمان نزدیک به قیامت زانی ظاهر شوند: بی‌حجابان برهنگان، خود آراستگان برای غیر شوهران، رهاکردگان آئین، داخل شدگان در آشوبها قائلان بشهوات و مسائل جنسی، شتاب‌کنندگان بسوی لذات و خوشگذرانی‌ها، حلال شمارندگان محرمات الهی، و واردشوندگان در دوزخ.

وسائل الشیعة: 20/35، باب 7، حدیث 24961.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 72

خوف پیامبر صلی الله علیه و آله از شرّ زنان

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ» «1» برای مردان امت بعد از خودم، فتنه‌ای را خطرناک‌تر و زیانبارتر از زنان هرزه، خبر ندارم. یعنی از فتنه ربا خطرناک‌تر است. چند سال کسی ربا می‌خورد، بعد می‌فهمد

(1) - مستدرک الوسائل: 306/14، باب 118، حدیث 16792.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 73

که کار بدی کرده است، توبه می کند. می رود و اضافه‌هایی را که از مردم گرفته است، پس می دهد.

اما جوانی که به دنبال زن نامحرم هرزه و ناپاک رفته است و لذتش را به پای این زن برده و بعد از چند سال دچار تب می شود، می رود آزمایش خون می دهد، می گویند: ایدز گرفته‌ای، توبه ایدز چیست؟ توبه نابود شدن جوانی است؟ توبه مرگ آن جوان به خاطر زنا چیست؟

یا مرد زن داری که به دنبال چنین زنانی رفته و همسر، دختر و پسرش را آزرده و آبرویش بر باد رفته است، این همسر زحمت کشیده پاکدامن، با زحمات سنگین، چند فرزند از این شوهر در دامنش بزرگ شده‌اند، توبه ظلم و سوزاندن قلب و جگر این‌ها چیست؟ خیلی از گناهان با توبه قابل جبران است، اما گناهان روابط نامشروع گاهی قابل جبران نیست.

گناه مردی که به خاطر روابط نامشروع، زندگی خانوادگی‌اش از هم پاشیده شده و زن و فرزندانش آواره شدند را با چه توبه‌ای می توان جبران کرد.

سنگینی گناه زنا

روایت دیگری بیان کنم که در معتبرترین کتاب‌ها نیز نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«لَنْ يَعْمَلَ ابْنُ آدَمَ عَمَلًا أَكْبَرَ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ رَجُلٍ قَتَلَ نَبِيًّا وَ إِمَامًا أَوْ هَدَمَ الْكَعْبَةَ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ عِزًّا وَ جَلَّ قِبَلَهُ لِعِبَادِهِ أَوْ أَفْرَعَ مَائَهُ فِي امْرَأَةٍ حَرَامًا» «1» در تمام این عالم، فرزند آدم عملی را سنگین‌تر از کسی که یکی از این چهار عمل

(1) - الخصال: 120/1، حدیث 109.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 74

را مرتکب شده است، انجام نداده است: کسی که پیامبر یا امامی را کشته باشد، سوم: یا کعبه‌ای را که خداوند قبله بندگانش قرار داده، خراب کند، چهارم: یا انسانی که با زن نامحرمی رابطه برقرار کرده و زنا کند. «1»

(1) - در این زمینه روایات فراوان است برای نمونه چند مورد ذکر می شود:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ مَنْ زَنَى زُنَى بِهِ وَ لَوْ فِي الْعَقَبِ مِنْ بَعْدِهِ يَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَفِّ تَعَفُّ أَهْلُكَ يَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ إِنَّ أَرَدْتَ أَنْ يَكْثُرَ خَيْرُ أَهْلِ بَيْتِكَ فَإِيَّاكَ وَ الزَّانَا يَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ كَمَا تَدِينُ تُدَانُ.

امام باقر علیه السلام فرمود: در آن مطالبی که خداوند متعال به موسی وحی فرستاد، یکی این بود که ای موسی هر کس زنا کند با وی همان کار را دیگران انجام دهند هر چند در فرزندان نسل او باشد، ای موسی عفت پیشه خود کن تا در مورد محارمت دیگران عفت و رزندی، ای موسی هر طور عمل کنی همان طور جزا بینی.

من لایحضره الفقیه: 4/21، حدیث 4981؛ وسائل الشیعه: 20/355، باب 31، حدیث 25815.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ثَلَاثَةٌ لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ هُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ الشَّيْخُ الزَّانِي وَ الدَّيُّوثُ وَ الْمَرْأَةُ تُوطِئُ فِرَاشَ زَوْجِهَا

سه گروه را خداوند مورد لطف قرار ندهد و با ایشان در قیامت سخن نگوید، و بایشان نظر رحمت نیفکند، و آنان را پاکیزه از گناه نسازد و برای ایشان عذاب و کیفری سخت در کمین باشد، پیر زناکار، و آنکه نسبت به همسر خود غیرت نرزد، و آن بانویی که مرد اجنبی را در بستر شوهر خویش نزد خود بخواباند. (کنایه از زنا است).

الکافی: 5/537، حدیث 7؛ وسائل الشیعه: 20/236، باب 133، حدیث 25522.

هم چنین می فرماید:

قَالَ يَعْقُوبُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ لَا تَزِنْ فَإِنَّ الطَّائِرَ لَوْ زَنَى لَتَنَازَرَ رِيشُهُ.

یعقوب پیغمبر به فرزندش یوسف علیهما السلام فرمود: ای پسر جانم زنا مکن که اگر پرنده ای زنا کند بال و پرش خواهد ریخت.

الکافی: 5/542، حدیث 8؛ من لایحضره الفقیه: 4/20، حدیث 4980.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 75

این داستان شهوت است، کدام شهوت؟ شهوت زلیخا، زن خائن. اما چرا نتوانست به حضرت یوسف علیه السلام دست بیاورد؟ حضرت یوسف علیه السلام مگر در کجا قرار داشت؟ جواب این سؤال را از خدا بشنوید.

لذت اشتغال به یاد خدا

چقدر این روایت با لذت است. حرف پروردگار است:

«اذا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى الْعَبْدِ الْاِشْتِغَالَ بِى» «1» زمانى كه اغلب برنامه‌هاى بنده من سرگرم بودن باطن، دل و قلبش با من باشد؛ يعنى با من بيدار مى شود، مى خوابد، مى خندد، راه مى رود، مى آيد، كسب مى كند، زندگى را مى چرخاند. من براى او چه مى كنم؟

«جَعَلْتُ بُعِيَّتَهُ وَ لَذَّتَهُ فِي ذِكْرِي»

همه لذتش را در یاد خودم قرار می‌دهم که با یاد من غرق در لذت شود.

اگر این یاد خدا لذتی نداشت، پس انبیا این عبادات را چگونه انجام می‌دادند؟

این دعای کمیل‌ها، عرفه‌ها، ابوحمزه‌ها، از کجا طلوع کرده است؟ این‌ها با خدا چه مناجاتی می‌کردند و چه لذتی می‌بردند.

اما به زن بدکاره بگویید: بیا چند دقیقه در کنار من بنشین، من غزل معنوی بخوانم، به شما می‌گویم: چرا مرا از کارم بازداشتی؟ اما این شب‌های رمضان به درب خانه امام زین‌العابدین علیه السلام در دعای ابوحمزه برو، حضرت وقتی صورت را از

(1) - کنز العمال: 433 / 1؛ الاکمال، حدیث 1872.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 76

خاک بلند می کرد، خاک زیر صورت مبارك ایشان از گریه گیل شده بود، ایشان این گونه با خدا زندگی می کرد.

«عَشَفْنِي وَ عَشَفْتُهُ»

وقتی لذت زندگی او را در یاد خودم قرار دادم، او عاشق من می شود و من نیز عاشق او می شوم:

چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی که يك سر مهربونی در دسر بی «1»

من در خلوت شب به بندهام بگویم: دوستت دارم، او نیز بگوید: خدایا! دوستت دارم. او يك قدم می آید، من ده قدم می آیم.

حضرت یوسف علیه السلام نیازی به لذت بردن از زنا نداشت، او از لذت با خدا بودن پر بود. نیازی نداشت. خدا انیس و مونس و رفیق او بود، نیازی به رفاقت با زن ناپاک و نامحرم نداشت.

مباهات خدا بر فرشتگان به واسطه بنده مؤمن

آن وقت به ملائکه می گوید: فرشتگان من، فلان جای زمین را نگاه کنید. در حالی که بیشتر مردم خواب و عده ای نیز در گناه هستند، عبد و رفیق مرا نگاه کنید. دست خود را بلند کرده و می گوید: «الهی العفو» یا صورتش را روی خاک گذاشته، می گوید:

«يا لَطِيفُ ارْحَمْ عَبْدَكَ الضَّعِيفُ»

نزد ملائکه به وجود شما مباهات می کند و می فرماید: آن وقتی که به شما گفتم:

می خواهم آدم را بیافرینم، به یاد دارید؟ گفتید: می خواهی کسانی را خلق کنی که

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 77

روی زمین فساد و خونریزی کنند؟ اما نگاه کنید، ببینید چه موجودی خلق کرده‌ام.

چند بار به ملائکه گفته است: بیابان‌های مدینه و کوفه را نگاه کنید؟ به خصوص آن وقتی که صورت امیرالمؤمنین علیه السلام روی خاک بود و عرض می‌کرد:

«مَوْلای یا مولای انت المولى و انا العبد و هل یرحم العبد الا المولى» «1» پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: وقتی امثال این انسان‌ها را در قبر می‌گذارند و در قبر را می‌بندند که برگردند، خطاب می‌رسد: بنده من، تو را تنها گذاشتند و رفتند؟ مبادا بترسی، من تا قیامت مونس تو هستم. «2» والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - بحار الأنوار: 109 / 91، باب 32، حدیث 14، مناجات حضرت علی علیه السلام در مسجد کوفه.

(2) - عوالی الآلی: 92 / 4، حدیث 128؛ «و روي في الأحاديث المنقولة أن الله تعالى لما قبض هارون بكى موسى و ناجى ربه فقال يا رب أخذت أخي هارون و تركتني وحيدا مستوحشا فريدا فأسألك بعزتک و جلالک أن تشفعني فيه فأوحى الله تعالى إليه لست بوحيد و أنا أنيسک و لا بمستوحش و أنا جليسک و لا بفريد و أنا معک و عزيتي و جلالتي لو شفعت في الثقلين لشفعتک فيهم إلا قاتل الحسين بن علي فإن عليه نصف عذاب أهل النار.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 78

4 ارزش داران عالم

صالحان، ارزش داران عالم

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 80

الحمد لله رب العالمين و صلّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

قرآن کریم طایفه‌ای را به عنوان صالحین یاد می‌کند که انبیا علیهم السلام از پروردگار عالم درخواست می‌کردند که خداوند مهربان آنها را در آن طایفه قرار دهد. از باب نمونه از قول وجود مبارك حضرت ابراهیم علیه السلام که پدر اغلب انبیای بعد از خود است، از خدا درخواست کرد:

«رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ اَلْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ» «1»

خدایا! قلب و باطن مرا دریای حکمت قرار بده که من حقایق همه اشیایی که با آنها سر و کار دارم را بشناسم و مرا به طایفه صالحین ملحق کن که در دنیا و آخرت با آنها باشم.

عظمت این طایفه در حدّی است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی می‌فرماید:

وقتی مردم دور هم جمع می‌شوند و درباره صالحین حرف می‌زنند و آثار و داستان زندگی آنها را بیان می‌کنند، خداوند مهربان رحمتش را بر آن مجلس نازل می‌کند:

(1) - شعراء (26): 83؛ «پروردگارا! به من حکمت بخش، و مرا به شایستگان ملحق کن.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 81

«عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ يَنْزِلُ الرَّحْمَةُ» «1» به قدری نزد پروردگار محبوب هستند که وقتی اسم، رسم و آثار آنان گفته شود و بشنوند، رحمت پروردگار بر اهل آن مجلس فرود می‌آید.

طبق آیات قرآن کریم، وجود مبارك حضرت یوسف علیه السلام یکی از صالحین عالم است که یاد، ذکر و بیان ارزش‌های وجود او، نازل کننده رحمت خدا در مجلسی است که با معنویت او پیوند می‌خورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همین گونه هستند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ» «2» و عبادت باعث نزول رحمت است. خیلی مسأله مهمی است که یاد امثال حضرت یوسف و امیرالمؤمنین علیه السلام رحمت پروردگار را به جوش آورده و نازل می‌کند.

ملاك با ارزش و بی ارزش بودن

برای این که حضرت یوسف علیه السلام را از نظر آثار وجودی بهتر بشناسیم و همچنین طرف مقابلش را که در تاریخ کم نبوده و در زمان ما نیز کم نیستند نیز بشناسیم، مطالبی را بحث می کنیم.

(1) - بحار الأنوار: 349 / 90، باب 21، حدیث 15.

(2) - بحار الأنوار: 370 / 36، باب 41؛ «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دَكَرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِبَادَةٌ وَ دَكَرِي عِبَادَةٌ وَ دَكَرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ وَ دَكَرُ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ عِبَادَةٌ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ وَ جَعَلَنِي خَيْرَ الْبَرِيَّةِ إِنَّ وَصِيِّي لِأَفْضَلِ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِنَّهُ لِحُجَّةُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَى خَلْفِهِ وَ مِنْ وُلْدِهِ الْأَئِمَّةُ الْهُدَاةُ بَعْدِي بِهِمْ يَحْسِبُ اللَّهُ الْعَذَابَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 82

همیشه امثال حضرت یوسف علیه السلام در عالم کم بوده اند؛ چون هر چه جنس گران تر باشد، کمیاب تر است. عقیق، درّ، الماس و طلا چون کمیاب هستند، گران هستند.

این طور نیست که معدن های عالم پر از این سنگ های قیمتی باشد.

در جامعه انسانی نیز همین طور است. افرادی که از لحاظ ارزشی گران هستند، خیلی کمیاب هستند، لذا مانند حضرت یوسف علیه السلام در عالم خیلی کم است. اما شخصیت های پست و بی ارزش مانند زلیخا خیلی فراوان هستند.

کم بودن ارزش داران

چرا این همه برای شیعه قیمت گذاری شده است؟ چون کمیاب است. در شش میلیارد جمعیت جهان فعلی، آن تعداد شیعه واقعی، قابل مقایسه با کل نیست.

شیعیان خیلی کم هستند.

خدا در قرآن مجید می‌فرماید: «ناس» یعنی کل مردان و زنان، اما وقتی به بندگان واقعی می‌رسد، می‌فرماید:

«قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» «1»

ارزش داران خیلی کم هستند. جایگاه این ارزش در پیشگاه پروردگار به قدری مهم است که در حدیث قدسی آمده است: اگر روز قیامت میان اولین و آخرین يك نفر از این ارزش داران بیشتر نداشته باشم، هشت بهشت را به او می‌دهم و بقیه را به جهنم می‌ریزم و باکی ندارم. «2»

(1) - سبأ (34): 13؛ «از بندگانم اندکی سپاس گزارند.»

(2) - شبیه این در روایت آمده:

الکافی: 284 / 2، حدیث 2؛ «عن ابی عبدالله علیه السلام ... فَلَوْ أَنَّ عَبْدًا بَكَى فِي أُمَّةٍ لَّرَجَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تِلْكَ الْأُمَّةَ بِبُكَاءِ ذَلِكَ الْعَبْدِ.»

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

وَلَوْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عِبَادَةٌ تُعْبَدُ بِهَا عِبَادَةُ الْمُخْلِصِينَ أَفْضَلُ مِنَ الشُّكْرِ عَلَى كُلِّ حَالٍ لَأَطَّلَقَ لَفْظُهُ فِيهِمْ مِنْ جَمِيعِ الْخَلْقِ بِهَا فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ أَفْضَلَ مِنْهَا حَصَّهَا مِنْ بَيْنِ الْعِبَادَاتِ وَ حَصَّ أَرْبَابَهَا فَقَالَ وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورِ ...

اگر می‌بود نزد خداوند عالم، عبادتی و عملی فاضل‌تر از شکر، هر آینه او را جاری می‌کرد در میان خلائق. پس چون شکر، فاضل‌تر از همه است، پروردگار عالم تخصیص داد او را به ذکر کردن در قرآن عزیز، و فرمود که: وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورِ.

بحار الأنوار: 52 / 68، باب 61، حدیث 77.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 83

اگر يك قیراط از الماس گم شود، دل انسان می‌سوزد، حق هم هست، ولی خبر بدهند در خانه‌ای که دارند بنایی می‌کنند، ده کامیون آشغال بردند، انسان خوشحال می‌شود؛ چون همه عکس العمل روان انسان در مقابل شیء باارزش است و این عکس العمل شعبه‌ای از عکس العمل پروردگار است.

اشیای بی ارزش، دور ریختنی هستند. صدها میلیارد زلیخا را روز قیامت در آتش بریزد باکی ندارد، اما حضرت زهرا علیها السلام را می خواهد وارد محشر کند، برای ورود ایشان در قیامت چه کار می کنند.

ارزش یوسف علیه السلام در مقابل زلیخا

برای یافتن ارزش حضرت یوسف علیه السلام و بی ارزشی زلیخا، چهار مسأله را باید دقت بفرمایید. دو مسأله آن در عشق و وجدان است که از مسائل مثبت است.

عظمت این عشق و وجدان که در قرآن نیز مطرح شده است در حدی است که هیچ کسی تا کنون حرف آخر را درباره این دو نتوانسته بزند. خدا می داند در کتابها چه اوراقی درباره عشق و وجدان پر شده است، گویا حرفهای حکما، فلاسفه، اهل دل و عرفا درباره عشق و وجدان حرف اول و ابتدایی است.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 84

آنها نوشته و به یادگار گذاشته و از دنیا رفته اند و آنهایی که اکنون هستند مطالب جدید و پرقیمت تر را به نوشته های آنها اضافه می کنند. حرف آنها نیز این است که عشق و وجدان دو نور، دو حقیقت و دو واقعیت ملکوتی هستند، نه زمینی و دو فرشته عالم معنا و عالم الهی هستند که در وجود حکیم، با معرفت، صاحب خرد، «أُولَى الْأَلْبَابِ» و «أُولَى الْأَبْصَارِ» ظهور می کنند؛ چون عشق و وجدان تا زمانی که انسان جاهل است، با او کاری ندارند. بستر و زمینی که این دو گیاه ملکوتی از آن روئیده می شوند، معرفت الله است.

عارف یعنی کسی که وجود مقدس حضرت حق را که صاحب واقعی عالم است، بشناسد و بداند که همه کاره واقعی عالم، او است و تمام عالم با کل موجوداتش ابزار او برای تولید خیر هستند. همین مقدار خدا را بشناسد، کافی است، نیازی نیست به اندازه پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام معرفت پیدا کند، فقط به این حقیقت اتصال پیدا کند که خدا، صاحب، مالک، همه کاره و کارگردان عالم هستی است و هیچ چیزی به عنوان وجود مستقل در این صفحه وجود ندارد، بلکه تمام موجودات ابزار او برای تولید خیر هستند.

اثر معرفت به پروردگار

افرادی که از معرفت به پروردگار برخوردار می‌شوند، حتی خواب آنها نیز خیر و بلکه بالاتر از خیر، یعنی عبادت است. در روایات داریم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«نَوْمُ الْعَالَمِ عِبَادَةٌ» «1»

(1) - الفردوس: 247 / 4، حدیث 6731؛ بحار الانوار: 68 / 8، باب 78؛ «ورد أن نوم العالم عبادة أي هو في حال النوم في حكم العبادة لاستمرار ثواب علمه و إيمانه و عدم صدور شيء منه يبطله في تلك الحالة.»

بحار الانوار: 2 / 22، باب 8، حدیث 66؛ «و قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله يَا عَلِيُّ نَوْمُ الْعَالَمِ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ رَكْعَةٍ يُصَلِّيهَا الْعَابِدُ يَا عَلِيُّ لَأَفْقَرُ أَشَدُّ مِنَ الْجُهْلِ وَ لَأَعْبَادَةٌ مِثْلُ التَّفَكُّرِ.»

بحار الانوار: 2 / 25، باب 8، حدیث 82؛ «و قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله يَا عَلِيُّ نَوْمُ الْعَالَمِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الْعَابِدِ يَا عَلِيُّ رَكْعَتَانِ يُصَلِّيهِمَا الْعَالِمُ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً يُصَلِّيهَا الْعَابِدُ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 85

خواب اهل معرفت، با این که در عالم خواب، تکلیف ندارند، عبادت است.

کسی که به خواب می‌رود، بعد بیدار می‌شود، می‌بیند اذان افطار را گفته‌اند، اما او نماز ظهر و عصر خود را نخوانده است گناهی بر او نیست؛ چون خواب بوده و آن وقتی که خواب بوده، بر او تکلیفی نیست.

اما خواب اهل معرفت نزد پروردگار به قیمت بیداری و تکلیف است و خواب او را به عنوان عبادت می‌نویسند. این معرفت باید باشد. عشق از این معرفت ظهور می‌کند که بعد از شناخت می‌گوید: عجب محبوبی، وجود مقدسش جامع تمام کمالات است و همه جهان برای تولید خیر ابزار او هستند و هر خیری از این اتصال از او می‌رسد و بعد این خیر را پخش می‌کند.

به این همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها عاشق می‌شود. عاشق، همیشه دارای وجدان بیدار است، این عشق و آن وجدان بیدار چه می‌کند؟

عشق سه طرف دارد: یکی خودش است که نوعی حال است، دوم معشوق است که موضوع و متعلق عشق است که اگر معشوق نباشد، عشق به وجود نمی آید و سوم عاشق است.

واقعاً اگر معشوق را نشناسد، عشق به وجود نمی آید.

عشق از معشوق اول سر زند تا به عاشق جلوه دیگر کند

این يك حقیقت است. طرف اصلی، حقیقی، واقعی، سازنده و به وجود آورنده

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 86

و ظهور دهنده عشق، معشوق است.

تا که از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

آثار چشیدن مزه عشق

این شعر جزء اشعاری است که در تنهایی خودم زمزمه می کنم. شاعرش قدیمی است. معلوم است که مزه عشق را در حدّ خودش چشیده بوده؛ چون اگر نچشیده بود، نمی توانست این گونه بیان کند. در گفتن خط به خطش باید دقت کنید؛ یعنی با عقل خود دنبال کنید.

هر که کند روی طلب سوی او قبله ذرات شود کوی او

یکپارچه بایستد و بگوید: من تو را می خواهم؛ چون او را بخواهد، تمام ابزار دست او که برای تولید خیر است، به طرف او برگردانده می شود. تلخ ترین تلخی های ظاهری نیز پرمایه ترین خیر را برای او تولید می کند.

ابن زیاد وقتی از حضرت زینب کبری علیها السلام می پرسد: حادثه اتفاق افتاده را که گرفتیم، کشتیم، قطعه قطعه کردیم و بردیم، چگونه ارزیابی می کنی؟ حضرت زینب کبری علیها السلام باطن مسأله را بیان کرد و به ابن زیاد فرمود:

«ما رأيت إلا جميلاً» «1» آن چه را که دیدم، زیبایی مطلق است. تمام ابزارهای خدا متوجه ما شد و زیباترین مرحله شهادت را نصیب ما کرد. شمشیرها، نیزهها، خنجرها، تیرها، همه برای ما تولید خیر کردند.

اگر کسی این نگاه را پیدا کند، در تمام عمر راحت زندگی می کند، راحت عبادت

(1) - بحار الأنوار: 116/45، باب 39، حدیث 1.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 87

می کند، راحت گریه عاشقانه می کند و وقت مردن نیز تنها نمی میرد، بلکه:

«تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» «1»

خدا تعدادی ملائکه را که ملائکه رحمت هستند، می فرستد، قبل از این که ملك الموت جان او را بگیرد، بهشت را به او بشارت بدهند و بگویند: نترس و غصه دار نباش. او را روی دست بردارید و به طرف خودم بیاورید. این متن قرآن است.

دیدگاه عاشقان خدا به مرگ

ما مرگ را در کنار بدن نگاه کردیم، اما آنها مرگ را در کنار ابزار خدا برای تولید خیر نگاه کردند. در بیرون از شهر مکه آتهایی که به اصطلاح دلسوز بودند به امام حسین علیه السلام عرض کردند: آقا! از این سفر منصرف شوید. فرمودند: چرا؟ گفتند: چون بوی مرگ می آید.

امام علیه السلام فرمودند: به خدا قسم اشتیاق من به مرگ از اشتیاق حضرت یعقوب علیه السلام فراق کشیده به حضرت یوسف علیه السلام گم شده بیشتر است. «2» این حال این گونه افراد است. این حال از کجا به دست می آید؟ در کنار خدا بودن. از کنار بدن این حال به دست نمی آید؛ یعنی محبوب من، همه ابزارها را

(1) - فصلت (41): 30؛ «فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند [و می‌گویند]: مَتْرَسِيدٌ و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می‌دادند، بشارت باد.»

(2) - اللهوف: 61؛ كشف الغمة: 29 / 2؛ «حُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ حَطًّا الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ وَ مَا أُوْهِنِي إِلَى أُسْلَابِي اشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ.»

مرگ بر فرزند آدم مسلّم است هم چون گردن بند در گردن دختران جوان، چقدر مشتاقم بدیدار گذشتگانم آنچنان که یعقوب را بدیدار یوسف اشتیاق بود.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 88

متوجه من می‌کند که مرا از این خانه تنگ نزد خودش ببرد. چرا من شوقم از یعقوب به یوسف علیهما السلام نسبت به مرگ بیشتر نباشد. چرا؟

قبله ذرات شود کوی او

هر که کند روی طلب سوی او

در زیارت امین الله امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: خدایا! یکی از خواسته‌های من از تو این است که:

«مَحْبُوبَةٌ فِي اَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ» «1» مرا محبوب تمام آسمان‌ها و زمین قرار بده. وضعی پیداکنم که تمام اهل آسمان و زمین واقعاً عاشق من شوند. یعنی همه زیبایی‌ها را به من بده.

سلسله بر سلسله سودای اوست

عشق که بازار بتان جای اوست

گرمی عشاق خراب است عشق

آتش دل‌های کباب است عشق

عشق نه سودا بود و نی غرض

عشق نه وسواس بود و نی مرض

کوشش عاشق کشش معنوی است

عشق مجازی به حقیقت قوی است

عاشق و معشوق ز يك مصدرند	شاهد عینیت یکدیگرند
گفت به مجنون صنمی در دمشق	کای شده مستغرق دریای عشق
عشق چه و مرحله عشق چیست؟	عاشق و معشوق در این پرده کیست؟
عاشق یکرنگ حقیقت شناس	گفت کای محو امید و هراس
نیست در این پرده به جز عشق، کس	اول و آخر همه عشق است و بس «2»

این همان معنی آیه قرآن است:

(1) - اقبال الأعمال: 273 / 2، فصل 13.

(2) - جامی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 89

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» «1»

دیدگاه عاشقانه به دنیا

جامی می گوید: هر چه می بینید، موج روی آب است. به سراغ خود دریا بروید، موج فکر شما را نبرد. تمام آنچه را که می بینید، حباب روی آب است. تمام این حبابها می ترکند و محو می شوند.

به ابوسعید در نیشابور گفتند: امروز مرده ای را که قبر کردند، هشتاد هزار دینار طلا ثروت او بود، گفت: عجب، پس این مرده همان حباب ترکیده است. حال آن هشتاد هزار دیناری که روی زمین مانده، چه ارتباطی با این جنازه گندیده زیر خاک دارد؟

نیست در این پرده به جز عشق کس
اول و آخر همه عشق است و بس
عشق کزان مزرع جان روشن است
یک شررش آتش صد خرمن است «2»

حضرت علی علیه السلام میلیون‌ها شیعه واقعی از پیروی خودش درست می‌کند:

آب خضر گرچه ز جان خوشتر است
چاشنی عشق از آن بخت‌تر است
آتش عشق از من دیوانه پرس
کوکبه شمع ز پروانه پرس

ما که در این آتش سوزنده‌ایم
کشته عشقیم و به او زنده‌ایم

کسانی که او را از طریق معرفت یافتند و همه ابزارهای تولید خیر را در دست او دیدند، عاشق او شدند و به او وصل شدند و او نیز همه ابزار خیر را در راه حیات

(1) - بقره (2): 156؛ «ما مملوك خداييم و يقيناً به سوی او باز می‌گردیم.»

(2) - جامی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 90

آنها به کار انداخت. وگرنه کدام دختر مانند حضرت زهرا علیها السلام می‌شد؟ کدام جوان بدون عشق مانند حضرت علی اکبر علیه السلام می‌شد؟ کدام مرد سی و دو ساله مانند قمر بنی هاشم می‌شد؟ کدام ایرانی زرتشتی بی‌دین مشرک، مانند سلمان فارسی می‌شد؟ تمام این‌ها معجزه عشق برخاسته از معرفت و وجدان بیدار می‌باشد.

حرکت عاشق به سوی معشوق

قدرت عشق، عاشق را برای رسیدن به معشوق حرکت می دهد. البته معشوق نیز عاشق را راهنمایی می کند که اگر می خواهی به من برسی:

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» «1»

این گونه به من می رسی. عشق از يك طرف به عاشق حرکت صعودی می دهد، می گوید: برو تا به او برسی. وجدان نیز از طرف دیگر او را نگه می دارد که سقوط نکند و به پستی نشیند و به زیاله تبدیل نشود.

همه جنس هایی که در بسته بندی هست، به آن ماده نگهدارنده می زند، شیر، پنیر، ماست و همه خوردنی های بسته بندی شده. عشق حرکت می دهد و وجدان نگهدارنده است، که از این حرکت عقب گرد نکند. کمال این عشق و وجدان در حضرت یوسف علیه السلام موج می زد.

زلیخا دیگر کیست؟ حضرت یوسف علیه السلام زیبای مطلق را تماشا می کند. قدری گوشت و پوست و استخوان که در کنار هم چیده شده اند، به نام زلیخا، این که زیبایی ندارد؟ ذره ای رگ، عصب، ابرو، چشم، لب، دهان و دندان در برابر زیبای مطلق، چه جای تماشایی دارد؟! ایشان دائم از این زن نفرت دارد؛ چون پشت این زیبایی دیو را می بیند.

(1) - کهف (18): 110؛ «پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته

انجام دهد.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 91

ذکر مناجات با پروردگار

از قول شما شعر عاشقانه ای نیز برای خدا و خطاب به او ذکر کنم:

ای کوی تو قبله روانم	روی تو بهشت جاودانم
من غیر تو کس نمی شناسم	شوق رخ توست جسم و جانم
از درد فراق گر غمینم	از یاد وصال شادمانم
عشق است تمام هستی من	شوق است هویت عیانم
مفتون تو یار مهربانم	بجنون تو ماه دل ستانم
گر سوزی و گر نوازی ای دوست	از درگه خویشتن مرانم
هر چه گفتیم جز حکایت دوست	در همه عمر از آن پشیمانم

تو شاهد بودی که من به جاهای زیادی رفتم و در بسیاری از خانه‌ها را زدم، با افراد زیادی رفاقت کردم، اما همه این‌ها ضرر و خسارت بوده است.

همه یا به من ظلم کرده‌اند، یا پشت سر من غیبت کرده و یا به من تهمت زده‌اند، در حالی که همه خیرها و خوبی‌ها نزد تو بوده است، حتی در قرآن به ما پیغام دادی که با همه بدی‌هایی که دارید، بیایید، شما را می‌بخشم و قبول می‌کنم، و ما حالا آمدیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 92

5 بازگشت به اصل خود

معرفت یوسف علیه السلام در مقابل زلیخا

تهران، حسینیه همدانی‌ها

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 95

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

برخورد و درگیری وجود مبارك حضرت یوسف صدیق علیه السلام با زلیخا، برخورد عقل با هوس، حق با باطل و نور با ظلمت بود. حق، نور و عقل واقعیت‌هایی هستند که شکست در آنها راه ندارد، ولی هوس، باطل و ظلمت، چیزهایی هستند که همیشه با شکست مواجه می‌شوند. این عقل، نور و حق قابل بحث، موشکافی و تحقیق هستند.

وجود مبارك حضرت یوسف علیه السلام از معرفتی کامل نسبت به پروردگار مهربان عالم برخوردار بود و این معرفت که قلب او را تسخیر و پر کرده بود، سبب شد که حضرت یوسف علیه السلام بتواند با چشم باطن، به تماشای وجود مبارك جمال مطلق نائل شود.

تماشای جمال مطلق با همه صفات، اسما و کمالات خود، عشقی حکیمانه و عارفانه در وجود حضرت یوسف علیه السلام تولید کرده بود که آثار این عشق در زمانی که به چاه افتاد، ظهور کرد.

اگر فرصتی شد، مناجات میان چاه آن حضرت را برای شما بیان کنم و توضیح دهم تا معلوم شود این عشق که خاستگاه آن «معرفت الله» بوده، چه آثاری برای این عاشق داشته است.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 96

خواص عشق برخاسته از معرفت

عشقی که کانون و منبع آن «معرفت الله» است کار این عشق، شور و محبت است.

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد¹»

فرقی نمی‌کند که این عشق، در چه ظرفی به حدّ نصاب برسد. در ظرف وجود پیغمبر باشد یا امام، ولیّ الله، حکیم و یا عارف.

عشق وقتی به حدّ نصاب می‌رسد که انسان را از همه تمایلات غیرمعقول و هوس‌های غیرمنطقی بیزار می‌کند یعنی اجازه نمی‌دهد که تمایلات و هوس‌ها به صورت لذت‌های واقعی، باطن خود را نشان دهد. دیگر جای عرض اندام دروغ و باطل نخواهد بود. «2» وقتی که این عشق سیطره پیدا می‌کند، تمام تمایلات و خواسته‌ها با کمک این محبت، منطقی و معقول می‌شوند و انسان را به جایی می‌رسانند که گویا خود را در این عالم تنهای تنها و همه جهان را خالی می‌بیند. دیگر جایی پیدا نمی‌کند که حسد و حرصی بورزد، ریا کند، غرور، منیت و کبر نشان دهد.

(1) - مولوی.

(2) - در این زمینه در حدیث قدسی آمده:

شرح فصوص (کاشانی): 100؛ «من طلبنی فقد وجدنی، و من وجدنی فقد عرفنی، و من عرفنی فقد أحبنی و من أحبنی فأنا قتلته و من قتلته فعلی دیته، و من علی دیته فأنا دیته»

هرکس طلب کند مرا می‌یابد مرا هر کس یافت مرا خواهد شناخت مرا و هر کس مرا شناخت دوست من خواهد شد و کسی را که من عاشق و دوستش بدارم او را در راه خودم به شهادت می‌رسانم و کسی را که من بکشم دیه‌اش بر من است و من خودم دیه او خواهم شد.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 97

انسان عاشق در چنین جایگاهی قرار می‌گیرد. با این که اطراف او از آدمیزاد پر است و افراد مختلف از ثروتمند، زیباچهره و صاحب مقام زیاد هستند، اما در فضای این عشق، چون غیر معشوق برای او مطرح نیست، گویا احدی را نمی‌بیند، لذا کسی نیست که به او حسد بورزد، برای او تکبر و ریا کند و غرور به خرج دهد.

شما پیغمبر، امام و یا ولیّی از اولیای خدا را حسود، بخیل، مغرور، متکبر و ریاکار که بتوان عیبی در او پیدا کرد، نمی بینید. چرا که آنها می بینند که آنچه در این عالم هست، ابزار خدا برای تولید خیر است، لذا برای عیوب باطنی، حسد، غرور و کبر جایی نمی ماند. هر چه هست، پاکی، کرامت، بزرگواری و طهارت است.

آنها خود را تنهای از همه می بینند و روحی که در کالبد آنها است، فقط در انتظار وصال معشوق است. جاده این اشخاص به طرف خدا چقدر صاف و دوش آنها از بار فساد و رذائل اخلاقی چقدر سبک است.

عرشیان فرش نشین، و عاشقان با معرفت

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «1» با بدن خاکی خود در دنیا زندگی می کنند، ولی روح آنان در محلّ اعلا و در کنار

(1) - نهج البلاغه: خطبه 184 (خطبه همام)؛ «فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْمَضَائِلِ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ مَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ وَ مَشِيئُهُمُ التَّوَّاضُعُ عَضُوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ نُزِلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نُزِلَتْ فِي الرَّخَاءِ وَ لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةً عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا.»

غرر الحكم: 304، حدیث 6962؛ «الجاهل عبد شهوته.»

غرر الحكم: 75، حدیث 1177؛ «الجاهل من انخدع لهواه و غروره.»

غرر الحكم: 73، حدیث 1097؛ «الجهل فساد كل أمر.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 98

خداست و از آنجا دارند به بدن فرمان می دهند که برای عبادت - به معنای جامع - این مقدار بخور، برای رفع خستگی و ایجاد نشاط در عبادت، این مقدار بخواب، برای هدایت کردن مردم، این مقدار بگو، برای سبک زیستن، این مقدار نگو. این کار عشق است.

وقتی روح به چنین نقطه‌ای می‌رسد، تنها منظرگاه او برای تماشا، جلوه معشوق است و از غیر او رویگردان شده است. این مسأله به هیچ عنوان جایی برای عیوب نمی‌گذارد. این اشخاص وقتی با دشمن‌ترین دشمنان روبه‌رو می‌شوند، تمام برخوردهای آنان بی‌عیب است.

در آخرین درگیری که حضرت یوسف علیه السلام با زلیخا پیدا می‌کند، در حالی که خطر صد در صد بوده است، ولی پروردگار می‌فرماید:

«لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» «1»

او در جایگاه تماشای «برهان رب» بود، لذا در درگیری با زلیخا، بدون کوچک‌ترین اشتباه، لغزش و عیب مقابله کرد؛ یعنی هیچ زمینه‌ای برای اثبات ذره‌ای تهمت برای حضرت یوسف علیه السلام پیدا نشد به خاطر این که در جایگاه «برهان رب» بود.

جنگ آرام با هوس و هوس بازان

وقتی دید این زن به خاطر هوس سنگین کاجویی خیز برداشته تا حمله کند، یوسف علیه السلام برای حمله کردن خیز نداشت، فقط فرار کرد. اگر او نیز حمله می‌کرد و با آن قدرت مردانگی خود این زن را می‌زد، راه تهمت به روی آن حضرت باز می‌شد.

(1) - یوسف (12): 24؛ «اگر برهان پروردگارش را [که جلوه ربوبیت و نور عصمت و بصیرت است] ندیده بود.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 99

آن وقت او می‌گفت: دندان شکسته و بدن سیاه مرا ببینید، من مقاومت کردم تا او به من تجاوز نکند. اما حضرت یوسف علیه السلام در جایگاه «برهان رب» بود، لذا برخورد او با دشمن نیز بی‌عیب، سالم و الهی بود.

او فرار کرد، چون که اینجا جای فرار بود، نه جای درگیری. او متوجه شد که جای درگیری نیست. زلیخا از پشت سر لباس حضرت یوسف علیه السلام را گرفت تا او را نگهدارد، حضرت در حال رفتن بود که لباسش پاره شد. ناگهان در

باز شد و شوهر زلیخا وارد شد. گفت: چه خبر است؟ او به شوهرش گفت: از آن وقتی که او را به خانه آوردی، او به دنبال من است تا به من و تو خیانت کند.

شوهر زلیخا به حضرت یوسف علیه السلام گفت: من بد کردم که به تو نان و نمک دادم و خانه خود را در اختیار تو گذاشتم؟ کودکی عاقل همانجا به شوهر زلیخا گفت: لباس یوسف علیه السلام را نگاه کن، بین اگر از جلو پاره شده، زن مقاومت کرده تا به او خیانت نشود، اما اگر لباس از پشت پاره شده، همسر تو می‌خواست خیانت کند و او از دست این زن خائن فرار می‌کرده است. به قدری این معرفت و عشق انسان را ظریف و بی‌عیب می‌کند که در برخورد با بدترین دشمنان، زیباترین برخورد الهی را انجام می‌دهد.

تفاوت معشوق حقیقی و غیرحقیقی

آن وقت این معشوق با همه معشوق‌ها فرق می‌کند؛ چون اولاً: معشوق این عشق هیچ نیازی به عشق عاشق ندارد و در کمال بی‌نیازی است و تمام منافع عشق این عاشق به خود او برمی‌گردد.

اینجا معشوق از عاشق منفعتی نمی‌خواهد؛ چون نیازی به منفعت بردن ندارد.

دوم این که: هرگز معشوق در این عشق، برای عاشق کم نمی‌گذارد؛ چون اهل اذیت کردن نیست، بلکه معشوق در اینجا اهل لطف، بخشش، احسان، فضل و کرم است.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 100

در اینجا معشوق به عاشق تکبر و غرور نشان نمی‌دهد تا عظمتش در جان عاشق بشکند، بلکه نرم است.

کار سوم او برای عاشق این است که: تمام درهای خزائن خود را به روی عشق باز کند و بگوید: هر چه می‌خواهی، بردار. این مسأله عشق است.

آیات این عشق را در قرآن ببینید:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» «1»

«آمنوا»؛ یعنی آنهایی که راه معرفت را طی کرده‌اند و به او وابسته شده‌اند؛ چون او را حق می‌بینند و تمام هستی را ابزار او برای تولید خیر می‌دانند و غیر این را حالات بیهوده می‌پندارند.

می‌دانید این آیه یعنی چه؟ یعنی این‌ها بر اثر این عشق، در وجودشان چنان شوری به وجود آمده است که هر چیزی را در این عالم با مقیاس وجود معشوق می‌سنجند.

تمام کردار و رفتار ایشان بعد از سنجش این معیار است؛ یعنی می‌گویند: این معشوق ترازو و معیار سنجش ما است.

همه چیز را با او می‌سنجند. اگر این مقیاس درست باشد، انجام می‌دهند، اما اگر با او میزان نباشد، حکومت کلّ کره زمین را نیز با لبخند رها می‌کنند. لبخند آنها نیز لبخند مسخره است. واقعاً جای مسخره کردن دارد؛ چون که می‌خواهند چه چیزی را به جای خدا قرار بدهند؟ این عوض و معوّض اصلاً با هم هیچ تناسبی ندارند.

می‌گویند: بیا در این کاخ، لذت عبادت را با لذت در کنار زلیخا قرار گرفتن عوض کن. این عوض و معوّض که اصلاً با هم تناسبی نداشته و قابل مقایسه نیستند.

از آن طرف، قرآن به وجدان آنها قسم خورده است:

(1) - بقره (2): 165؛ «ولی آنان که ایمان آورده‌اند، محبت و عشقشان به خدا بیشتر و قوی‌تر است.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 101

«وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» «1»

عشق باعث حرکت آنها به طرف قرب پروردگار است و وجدان باعث حفظ آنها از افتادن در سقوط است. هم نیروی محرکه و هم نیروی محافظ و نگهدارنده از سقوط را دارند. این ویژگی‌های حضرت یوسف علیه السلام است.

جبهه مقابل عشق با معرفت

اما طرف مقابل حضرت یوسف علیه السلام، زن هوسبازی است که کاری به عقل ندارد.

اگر کاری به عقل داشت و ذره‌ای از عقل را به کار می‌برد، به شوهر خیانت نمی‌کرد.

فقط به شهوت و هوسبازی کار دارد. معرفتی ندارد که با نگاه از روی معرفت به حرکات خود، خدا و قیامت را لحاظ کند. جاهل است و وجدان او نیز در کنار کاخ‌نشینان، بر اثر کثرت گناه نابود شده است. چراغ وجدان او خاموش است و شهوات او ترمز ندارد. بنابراین در هیچ زمینه‌ای اهل محاسبه نیست.

آنچه که فعلاً می‌خواهد این است که به کام او پاسخ داده شود. کاری به این ندارد که راه کابجویی او حرام، غلط، خیانت، ظلم و فساد است. او دچار جهل و ظلمت است. این هوس، محصول ظلمت و میوه تلخ جهل است.

جلوه اعمال در روز قیامت

بالاخره روز قیامت خواهد آمد و نمی‌شود قیامت نباشد. خدا در کتاب‌های خود، توسط پیغمبران و امامان از قیامت خبر داده است. برای ترس از قیامت تمام پیغمبران و امامان و زنانی مانند حضرت مریم، خدیجه کبری، فاطمه زهرا و زینب کبری علیهم السلام تمام شب‌های عمر را گریه سوزان کردند. مگر می‌شود دروغ باشد؟

(1) - قیامت (75): 2؛ «و به نفس سرزنش‌گر قسم می‌خورم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 102

این طرب که می‌کنیم، بازی نبود

این ذوق و سماع ما مجازی نبود

بیهوده سخن به این درازی نبود

با بی‌خبران بگو کای بی‌خردان

سخن پوچ و باطل این طور نیست که در این همه کتاب از آن خبر بدهند و این همه پیغمبران، امامان و اولیا برای باور دادنش به مردم جانفشانی کنند. قیامت حتماً برپا می‌شود.

همه پاداش و نجات می‌خواهند، حتی هوس‌بازان نیز به دنبال نجات و پاداش می‌گردند. به آنها می‌گویند: شما عمر را در شکم و شهوت هزینه کردید، اکنون پاداش و کلید نجات را هم از آنها بگیرید. این پایان کار هوسبازان است.

آیا در آنجا شکم و شهوت عامل نجات هستند؟ آنجا جایی است که به هوسبازان می‌گویند: در بهشت برای خود جایی فراهم نکردید، پس به جهنم بروید.

عمل این‌ها با جهنم مساوی است، چیز کم‌تر یا اضافه‌تری به آنها نمی‌دهند.

آدرس واقعی جان و تن آدمی

چه حادثه ناگواری در این هوسبازی برای آنان فراهم آمده است! این‌ها کسانی هستند که در دنیا آدرس روح و جان خود را گم کرده، وجود خود را به گناه، فساد، معصیت، شرارت، رذالت و آلودگی رهنمون کردند، اما آدرس روح و جان را می‌خواهید، این آدرس آن است:

این آدرس را اولین بار خدا به میلیاردها ملائکه داد. به قدری این آدرس مهم است که حد ندارد:

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 103

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» «1»

فرشتگانم، زمانی که این گل را به صورت قالب متعادل درآوردم، به آن شکل متعادل دادم که در آیه:

«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ» «2»

خاک بودم، از خاک ما را آفریدند و دوباره به خاک برمی‌گردانند، این آدرس اصلی بدن است و وقتی این بدن را به شکل زیبایی آراستم، از حیات منسوب به خودم در او دمیدم:

«فَفَعَّلُوا لَهُ سَاجِدِينَ» «3»

ای ملائکه! وقتی فهمیدید که آدرس جان او من هستم و این جان را در این قالب قرار داده‌ام، بعد از دمیده شدن روح در او، از بزرگترین تا معمولی‌ترین شما، همه به او سجده کنید. «4»

(1) - حجر (15): 29؛ «پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم.»

(2) - طه (20): 55؛ «شما را از زمین آفریدم.»

(3) - حجر (15): 29؛ «برای او سجده کنان بیفتید.»

(4) - خداوند راجع کرامت و ارزش انسان در سوره اسراء آیه 70 می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛ به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت‌های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری کامل دادیم.»

و در این زمینه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز می‌فرماید:

کنز العمال: 193/12، حدیث 13462؛ «ما شَيْءٌ أَكْرَمُ عَلَيَّ اللَّهُ مِنْ ابْنِ آدَمَ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَا الْمَلَائِكَةُ؟! قَالَ: الْمَلَائِكَةُ مَجْبُورُونَ، بِمَنْزِلَةِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ؛ هِيَ شَيْءٌ نَزَدَ خَدَاكَ كَرَامِيَّ تَرِ از فرزند آدم نیست. عرض شد: ای پیامبر خدا! حتی فرشتگان؟! فرمود: فرشتگان، بسان خورشید و ماه، مجبورند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 104

جهت حرکت یوسف علیه السلام

حضرت یوسف علیه السلام آدرس روح را می‌دانست. می‌دانست که روح «من الله» و وجودش «بالله» و «لله» است و برنامه‌هایش باید «فی الله» باشد. این آدرس برای او روشن بود، پس در حال حرکت به جانب این اصل بود؛ چون آدرس را می‌دانست.

ولی زلیخا آدرس روح را نمی‌دانست و نمی‌خواست بداند. دچار هوا و هوس نامعقول شد و به هیچ جا نرسید. بر فرض اگر گناهی هم اتفاق می‌افتاد، به هیچ جا نمی‌رسید.

بیچاره بشرهایی که آدرس جان را گم کرده‌اند و خوش به حال کسانی که این آدرس را می‌دانند. این علم، علم پرقیمتی است. شما آدرس جان را می‌دانید که روزه می‌گیرید، نماز می‌خوانید و از فراق جان جانان گریه می‌کنید. این کمال علم و معرفت است.

ذکر مناجات با پروردگار

«یا عُذَّتْی فی کُرْبَتی و یا صاحِبی فی شدتی و یا ولیّی فی نعمتی و یا غایتی فی رغبتی، أنت الساتر عورتی و الآ من روعتی.»
«1»

(1) - الإقبال: 81، دعای سحر؛ «ای قوت و ذخیره روز رنج و غم من و ای یار و یاور روز سختی من ای ولی نعمت من و ای منتهای آرزوی من، تویی که عیب و زشتیهای مرا می‌پوشانی و از هر چه هراسان و بیمناکم ایمن می‌سازی.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 105

من خسته و ناتوان و زارم	غیر تو در دگر ندارم
جز تو کسی دگر ندارم	هر چند دلی سیاه دارم
دانم که تو دست من بگیری	زیرا که فقط تویی امیدم

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 106

تفاوت عشق زمینی و آسمانی

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 109

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلی علی محمد و آله الطاهیرین.

حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا هر دو عاشق بودند، اما معشوق یوسف با معشوق زلیخا با هم تفاوت اصولی داشتند، لذا ساختمان عشق زلیخا بعد از مدتی به خاطر بی‌ارزش بودن معشوقش فرو ریخت، ولی ساختمان عشق حضرت یوسف علیه السلام سر به عالم ملکوت کشید و درسی برای زنان و مردان روزگار شد.

در این زمینه لطائف، اشارات و حقایقی بیان شد. تحلیل دیگری درباره عشق یوسف و زلیخا وجود دارد که ریشه این مطالب در کتاب خدا، قرآن مجید و حکمت حکیمان است.

صاحب دلان، اهل خدا، سالکان و آنهایی که در حدّ خود راه انسانیت را در کنار خدا طی کردند، بر این اعتقادند که در جهان هستی سه نوع خورشید وجود دارد.

وقتی کلمه خورشید به زبان کسی جاری می‌شود، همه ذهن‌ها متوجه حرارت و روشنایی می‌شود. البته هر موجودی که در ارتباط با خورشید است، به اندازه استعداد و ظرفیت خودش از نور و حرارت او استفاده می‌کند و به اندازه‌ای که نور و حرارت خورشید را جذب کرده، کمالات در او ظهور می‌کند.

البته این کمالات، کمالات تکوینی است؛ یعنی نور و حرارت به موجود نیازمند می‌رسد و او این حرارت و نوری که جذب می‌کند، کمالاتی که در او به صورت

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 110

استعداد نهاده شده، به ظهور می‌رساند.

تشبیه حرکت معنوی انسان به رشد نباتی

دانه زبر سیاه و بسیار کوچکی را به خاک می دهند. خاک این دانه را قبول می کند و با اراده پروردگار، این دانه می شکافد:

«إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى» «1»

این کار را به خود نسبت می دهد و می فرماید: من این دانه را در تاریکی و غیب خاک و زیر این بار سنگین می شکافم. از يك طرف این دانه ریشه خود را به آغوش زمین فرو می برد تا این فرزند از مادر تغذیه کند. از طرف دیگر، ساقه خاک را کنار می زند و از این قبر به صورت زنده بیرون می آید.

خدا در قرآن مجید این گیاه را غیر از این که زنده می داند، با شعور نیز می داند؛ یعنی وقتی که از خاک بیرون می آید، غرق در شعور است؛ چون در حال تسبیح حرکت خود را ادامه می دهد:

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» «2»

وحده لا شريك له گوید

هر گیاهی که از زمین روید

این خبر قرآن است. اما ما وقتی به دنیا می آییم، چه می کنیم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: گریه چهار ماه اول بچه «لا اله الا الله»، چهار ماه دوم،

(1) - انعام (6): 95؛ «بی تردید خدا شکافنده دانه و هسته است.»

(2) - جمعه (62): 1؛ «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، خدا را [به پاك بودن از هر عیب و نقصی]

می ستایند.»

شهادت به رسالت و شهادت به ولایت و امامت عباد خاصّ پروردگار، یعنی ائمه طاهرين عليهم السلام و چهار ماه سوم دعا برای پدر و مادر است. هر چه به وجود می آید، با ارتباط با تسبیح خدا به وجود می آید. «1» وقتی دانه سر از خاک بیرون می زند، ابتدا رخساره زردی دارد. اینجا دیگر با خورشید سر و کار پیدا می کند. در کلاس های دروس طبیعی این را خواندید که گیاه نور و حرارت خورشید را جذب می کند و یکی از کمال های او که کلروفیل؛ یعنی سبزینه گیاه است، از آن ظهور می کند.

همین طور در این هزینه کردن، به ساقه ها و برگ های آن اضافه می شود و بعد از مدتی غنچه ها از آن ظهور می کند و زیباترین گل با انواع رنگ ها را تحویل می دهد.

کافی است مدتی جلوی نور و حرارت خورشید را بگیرند. تمام موجودات زنده بیمار، زرد و خشک شده و در نهایت می میرند.

ارزش خورشید

این يك نوع خورشید است. به قدری نقش این خورشید مهم است که پروردگار مهربان عالم در قرآن مجید به دو صورت از این خورشید یاد کرده است؛ یکی به صورت خبر از وجود خورشید که چه جایگاهی در این عالم دارد و یکی نیز سوگند به خورشید و گستردگی روشنایی و نور آن. قسم خورنده شخص پروردگار است؛ یعنی باید دید این مسأله از چه جایگاه عظیمی برخوردار است که پروردگار عالم به نور و حرارت گسترده خورشید سوگند یاد می کند.

(1) - وسائل الشیعة: 447 / 21، باب 63، حدیث 27544؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَا تَضْرِبُوا أَطْفَالَكُمْ عَلَى بُكَائِهِمْ فَإِنَّ بُكَاءَهُمْ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٌ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٌ الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَرْبَعَةٌ أَشْهُرٌ الدُّعَاءُ لِوَالِدَيْهِ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 112

خداوند متعال در سوره مبارکه نحل می فرماید:

«وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ»

که خود این لیل و نهار در ارتباط با خورشید است. عمق مطلب در لام «لَكُمْ» است، یعنی همه محور این آیه، يك «لام» است.

«وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النَّجْمَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» «1»

اولاً روی حرف با آهائی است که حرف را می فهمند؛ یعنی با نفهم‌ها کار ندارد.

آنها ارزش این را ندارند که خدا با آنها حرف بزند. شما که می فهمید ارزش دارید که مورد خطاب قرار می گیرید.

این «لام» یعنی من به نفع همه شما قرار دادم؛ یعنی چقدر شما را دوست داشته‌ام که قبل از این که شما را به عالم بیاورم، تمام وسایل زندگی شما را آماده کرده‌ام. اگر بنای:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» «2»

را نداشتیم، زمین را نمی آفریدم. برای این که میلیاردها سیاره در این عالم بود و من بی توجهی - معنوی - به آنها ندارم. اگر توجهی به زمین دارم، به خاطر شما انسان‌ها است.

(1) - نحل (16): 12؛ «و شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخر شما قرار داد.»، وستارگان هم به فرمانش رام و مسخر شده‌اند؛ قطعاً در این [حقایق] نشانه‌هایی است [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که تعقل می کنند.

(2) - بقره (2): 30؛ «به یقین جانشینی در زمین قرار می دهم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 113

ارزش مکان به مکین

کعبه چقدر عظمت دارد؟ قبله میلیاردها انسان نمازگزار است. فرمود:

«بَيْتِي» 1» خانه‌ام. به قدری عظمت دارد که آن در دل مسجد الحرام و در حرم قرار داده است. حرم قطعه‌ای از مکه از شمال و جنوب و شرق و غرب، با فاصله‌های مختلف است.

چقدر برای حرم ارزش قائل است که اگر محرم، علف خشک حرم را بخواهد بکند، حرام است. چقدر حرم مهم است که اگر درختی سایه شاخه‌اش در حرم باشد و کبوتری روی این درخت باشد و محرم دست تکان بدهد و کبوتر فرار کند، مرتکب حرام شده است.

ولی در قرآن مجید فرموده است:

«لَا أُفْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» 2»

قسم به این شهر، به این حرم و مسجد الحرام، به این بیت، اما نه به طور مستقل:

«وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» 3»

به خاطر گل جمال تو ای حبیبم که در این شهر هستی، به این شهر قسم می‌خورم. اگر تو نباشی، نمی‌خواهم کعبه، مسجد الحرام و حرم باشد. این عظمت انسان است.

من اگر به زمین نگاه می‌کنم، به خاطر تو نگاه می‌کنم. من اگر خورشید را خلع

(1) - بقره (2): 125؛ «خانه‌ام را.»

(2) - بلد (90): 1؛ «قسم می‌خورم به این شهر.»

(3) - بلد (90): 2؛ «در حالی که تو در آن جای داری.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 114

کردم، برای شماس و اگر قمر، روز، شب و ستارگان را در عالم بالا قرار دادم، برای شما زمین نشینان است. بودن این‌ها به خاطر تو است والا این‌ها لیاقت بالانشینی را ندارند. این معنای «لَكُمْ» در آیه است.

عبرت آموزی از مراحل رشد نباتات

شما اهل عقل ببینید که دانه بسته سیاه زبر، وقتی نور و حرارت خورشید را جذب کند، به چه چیز تبدیل می‌شود؟ شما هم اگر نور و حرارت عشق را درست جذب کنید، چه خواهید شد؟ در هزینه و جذب عشق ادب داشته باشید:

دانه‌ای در صیدگاه عشق بی‌رخصت مچین کز بهشت آدم به يك تقصیر بیرون می‌رود»1

شاعر، در این تك بیت غوغا کرده است. از زورخانه‌ای‌ها که کمتر نیستیم؟

می‌خواهد میل را بگیرد، به مرشد می‌گوید: رخصت! ادب می‌کند. با این که میان دار است، اما می‌خواهد شنا برود، می‌گوید: رخصت! بعد به همه تماشاگران رو می‌کند، دور می‌زند و می‌گوید: رخصت! تا این حد اینجا ادب مهم است.

ادب در برابر پروردگار

زمین، خانه معشوق است. دریا، صحرا، ابر، باد و باران، همه ابزار معشوق برای تولید خیر برای انسان هستند، همه دو ادب را رعایت می‌کنند؛ يك ادب این که حرف خالق را گوش می‌دهند و ادب دیگر این که خود را برای تو خرج می‌کنند، اما تو داری خرج چه کسی می‌شوی؟

(1) - صائب تبریزی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 115

این ز بی‌باکی و گستاخی است هم

هر چه بر تو آید از ظلمات و غم

رهزن مردان شد و نامرد اوست

هر که بی باکی کند در راه دوست

شد عزازیلی زجرئت ردّ باب

شد ز بی باکی کسوف آفتاب

می شود در وادی حیرت غریق «1»

هر که بی باکی کند اندر طریق

آیا ما را واقعاً برای غصه خوردن و زندگی در فضای وحشت و ناامنی آفریده اند؟

خدا در قرآن می فرماید:

«فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» «2»

نمی خواهم یکی از شما غصه دار، با ترس، بیم و اضطراب زندگی کند. برای این چند روزه زندگی، چقدر ظلم، گناه، فساد، ترس و وحشت به وجود آورده اید؟

رانده شدن بی ادب از درگاه حق

امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» در خطبه قاصعه می فرماید:

ابلیس بی ادب، شش هزار سال خدا را عبادت کرد، «3» گفتند: سجده کن،

(1) - مولوی.

(2) - بقره (2): 38؛ «چنانچه از سوی من هدایتی برای شما آمد، پس کسانی که از هدایتم پیروی کنند نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.»

(3) - نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه)؛ «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجُهْدَ وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمْ مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ

عَلَى اللَّهِ يَمْثِلُ مَعْصِيَتِهِ كَلَّأَ مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا يَأْمُرُ بِأَخْرَجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكَاً إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ وَ مَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَةٌ فِي إِبَاحَةِ جَمِي حَزْمُهُ عَلَى الْعَالَمِينَ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 116

گفت: من سجده نمی کنم، گفتند:

«فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ» «1»

برو، تو رانده شده‌ای:

«وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» «2»

همه شش هزار سال عبادت تو نیز باطل شد و قبول نیست.

خدا عجیب بی ادبان را ذلیل، بی آبرو و خوار می کند. آنها را در درون خود ذلیل و دچار مضیقه می کند، به طوری که می خواهند برای راحت کردن خود دست به خودکشی بزنند.

این خورشیدی است که به آن قسم نیز می خورد؛ چون جایگاه با عظمتی دارد:

«وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا» «3»

سوگند به خورشید و به نور گسترده آن.

خورشید هدایتگر انسان‌ها

اما خورشید دوم: این خورشید نیز در قرآن مطرح شده است. سوره «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» اسم دیگر این خورشید فلك را «سراج وهاج» گذاشته است:

«وَ جَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَاجاً» «4»

چراغ افروخته و چراغی که نور و حرارت خود را خودش تولید می کند. سوره

(1) - ص (38): 77؛ «از آن [جایگاه] بیرون رو که بی تردید تو رانده شده‌ای.»

(2) - ص (38): 78؛ «لعنت من تا روز قیامت بر تو باد.»

(3) - شمس (91): 1؛ «سوگند به خورشید و گسترش روشنی‌اش.»

(4) - نبأ (78): 13؛ «چراغی روشن و حرارت‌زا پدید آوردم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 117

مبارکه احزاب، خورشید را که وجود مرئی، معلّم خیرخواه، دلسوز الهی و ملکوتی است تا نور و حرارتی همراه او کرده‌اند که این نور و حرارت را رایگان در اختیار خواهندگان بگذارند. برای این که خواهند این نور بسته، سیاه و کوچک است و با حرارت و نور این خورشید الهی شکافته و شاخه انسانیت از زمین بشریت او ظهور کند تا به شجره طیّبه تبدیل شود:

«أَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» «1»

این موجود زمینی درسته که زمانی نطفه‌ای کمتر از يك میلی گرم بوده و بیشتر آن نطفه نیز از بین رفته، این نور از وجود این بشر خاکی بسته، درخت انسانیت را برویاند و تمام این گل وجود او را به گل ملکوت تبدیل کند.

اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله هدایتگر بی نظیر

چه آیه عجیبی است. دلم می‌خواست در طول ماه رمضان فقط این آیه را بگویم:

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا* وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا» «2»

همان طور که خورشید و فلک را گفت: «جعل» یعنی خدا قرار داده است، اینجا می‌فرماید: «إِنَّا»، درباره خورشید فلک می‌فرماید: من، اما درباره خورشید مرئی الهی می‌فرماید: ما، یعنی تمام صفات و اسمای خود را در ظهور این خورشید به کار

(1) - ابراهیم (14): 24؛ «آیا ندانستی که خدا چگونه مثلی زده است؟ کلمه پاك [که اعتقاد واقعی به توحید است] مانند درخت پاك است، ریشه‌اش استوار و پابرجا و شاخه‌اش در آسمان است.»

(2) - احزاب (33): 45-46؛ «به راستی ما تو را شاهد [بر امت] و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم.* و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 118

گرفته‌ام. اینجا فقط قدرت، اراده و عناصر را به کار گرفتیم، اما آنجا اسما و صفات را.

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا»

من تو را به عنوان شاهد فرستاده‌ام. شاهد چه چیز و چه کسی؟ یعنی اگر مردم می‌خواهند بدانند که عالم خدایی دارد، با اسما، صفات، جلال، جمال و کمالات بی‌نهایت، خورشید وجود تو را نگاه کنند، تا تو شاهد بر خدا شوی.

«شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا»

من تو را فرستاده‌ام تا به بندگانت رحمت، رضوان، بهشت، مغفرت، کرم، احسان و کرامت مرا بشارت دهی که اگر به تو اقتدا کنند و از نور تو بهره بگیرند، من همه این‌ها را به آنها عطا خواهم کرد.

«مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا»

تو را فرستاده‌ام که بندگانت را هشدار دهی که خود را گرفتار جهنم و عذاب فردا نکنند.

«وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ»

تو را فرستاده‌ام که دست این زمینیان را بگیری و در دست من بگذاری. آیا ما از شدت عشق و محبت، دست دراز کرده‌ایم تا به ما دست بدهند؟ خدا در این آیه می‌فرماید: نه، من دست دراز کرده‌ام و به شما می‌گویم: با من دست بدهید.

تو را فرستاده‌ام که روی بندگانت را به جانب من برگردانی و آنها را با من آشنا کنی.

واسطه‌ای از این بالاتر؟ بعد از آن گفته است: همه کارهای خود را رایگان انجام بده و هیچ توقعی از بندگان من نداشته باش. همه را به من و به بهشت برسان. «1»

(1) - اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله در روایت: مُتَعَادِلِينَ مُتَوَاصِلِينَ فِيهِ بِالتَّقْوَى مُتَوَاضِعِينَ يُوقِرُونَ الْكَبِيرَ وَ يَرْحَمُونَ الصَّغِيرَ وَ يُؤَثِّرُونَ دَا الْحَاجَةِ وَ يَحْفَظُونَ الْعَرِيبَ فَقُلْتُ كَيْفَ كَانَ سِيرَتُهُ فِي جُلْسَائِهِ فَقَالَ كَانَ دَائِمَ الْبِشْرِ سَهْلَ الْخُلُقِ لَيْنَ الْجَانِبِ لَيْسَ بِقَطُّ وَ لَا عَلِيظٌ وَ لَا صَخَابٌ وَ لَا فَحَاشٍ وَ لَا عِيَابٍ وَ لَا مَزَاحٍ وَ لَا مَدَاحٍ يَتَعَاظِلُ عَمَّا لَا يَشْتَهِي فَلَا يُؤْسِ مِنْهُ وَ لَا يُحِبُّ فِيهِ مُؤْمَلِيَهُ قَدْ تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثِ الْمِرَاءِ وَ الْإِكْثَارِ وَ مَا لَا يَعْنِيهِ وَ تَرَكَ النَّاسَ مِنْ ثَلَاثٍ كَانَ لَا يَدُمُ أَحَدًا وَ لَا يُعِيرُهُ وَ لَا يَطْلُبُ عَشْرَاتِهِ وَ لَا عَوْرَتَهُ وَ لَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا فِيمَا رَجَا نُؤَابَهُ إِذَا تَكَلَّمَ أَطْرَقَ جُلْسَاؤُهُ كَأَمَّا عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرُ وَ إِذَا سَكَتَ تَكَلَّمُوا.

همه از روی تقوی با هم برابر و به هم پیوسته و متواضع بودند، افراد بزرگتر را احترام می کردند و به اطفال مهربانی می نمودند و افراد حاجتمند را بر خود ترجیح داده و افراد غریب را پناه می دادند.

پرسیدم: رفتارشان با همنشینان خود چگونه بود؟ فرمودند: دائما خوشرو و ملامت بوده و خوش برخورد بودند.

سخت گیر و خشن، داد و فریاد کن و بد زبان نبودند، نه عیبجویی می کردند و نه حمد و ثنای کسی را می گفتند، در مقابل آنچه که دوست نمی داشتند، خود را به غفلت میزدند و به روی خود نمی آوردند، کسی از ایشان ناامید نمی شد و آرزومندانشان محروم نمی شدند. سه کار را کنار گذاشته بودند: بحث و جدل، زیاده روی و آنچه که به ایشان مربوط نمی شد. و سه کار را در مورد مردم انجام نمی دادند: کسی را مذمت و تقییح نمی کردند، لغزش ها و مسائل پنهانی افراد را دنبال نمی کردند و در موردی تکلم می فرمودند که امید ثواب داشتند، وقتی صحبت می کردند همه ساکت بودند و کسی کوچکترین حرکتی نمی کرد و هر گاه سکوت میفرمود، دیگران صحبت می کردند.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 119

پاداش تبلیغ پیامبر صلی الله علیه و آله

زندگی سالمی برای آنها بساز و به آنها بگو:

«لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» «1»

من هیچ پاداشی از شما نمی خواهم. بلکه فقط پاداش من يك چیز است:

(1) - شوری (42): 23؛ «بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] هیچ پاداشی جز مودت نزدیکان را [که بنابر روایات بسیار اهل بیت - علیهم السلام - هستند] را نمی خواهم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 120

«إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» «1»

به اهل بیت علیهم السلام صمیمانه محبت کنید و در عمل با آنان هماهنگ شوید و پاداشی غیر از مودت اهل بیت علیهم السلام از شما نمی خواهم.

«مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» «2»

این پاداش نیز برای خود شما باشد و این پاداش همان قرآن است. یعنی اگر با اهل بیت من هماهنگ شوید، سود دنیا و آخرت آن برای خود شما است و روزی که از قبر درآمدید، آنها را صدا کنید، تا به فریاد شما برسند. این برای خود شما باشد، من که نیازی ندارم. تو نیازمند این فریادرس ها هستی.

«وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا»

حبیب من! تو خورشید نور دهنده، «سِرَاجًا وَهَّاجًا» و «سِرَاجًا مُنِيرًا»، مربی خیرخواه، دلسوز، بی مزد، ملکوتی و الهی هستی. این خورشید نور دهنده است.

معلم مؤدب به آداب روحانی

خورشید سوم؛ انسانی است که از نور نبوت و امامت امام هدایت استفاده می کند و روح او بعد از مدتی به نوری يك پارچه تبدیل می شود و در وجود او جلوه و مظهر کامل این خورشید ظاهر می شود. آیه ای در این زمینه ببینید. خداوند در سوره حدید می فرماید:

(1) - شوری (42): 23؛ «جز مودت نزدیکان را [که بنابر روایات بسیار اهل بیت - علیهم السلام - هستند].»

(2) - سبأ (34): 47؛ «هرگونه پاداشی که از شما خواستم، آن پاداش برای خودتان.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 121

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ» «1»

ای مردم! از همه گناهان دور شوید. معلوم می شود این دوری، شدنی است که به ما امر می کند؛ چون اگر نشدنی بود که نمی فرمود. در ماه رمضان مگر از گناه دوری نکردید؟

پس می شود دوری کرد:

«وَأَمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ»

به رسول من پیوند بخورید تا برای شما سه کار کنم؛ اول: از طریق پیامبر زندگی دنیا و آخرت شما را از رحمت پر می کنم.

«وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»

«نُورًا» نکره است، الف و لام ندارد، نکره بودن نور دلالت بر عظمت آن دارد.

دوم: تمام درون شما را غرق در روشنایی می کنم که آن روشنایی مانند نورافکن پیشاپیش شما را روشن می کند تا در زندگی راه را از چاه تشخیص دهید و گرفتار امثال زلیخا نشوید. با این نور گرفتار ربا، دروغ، یاوه گویی، غیبت، تهمت و هرزه گویی نخواهید شد و بهترین زندگی را می کنید.

آمزش، نتیجه جذب نور رسالت

«يَغْفِرُ لَكُمْ» «2»

(1) - حدید (57): 28؛ «ای مؤمنان! از خدا پروا کنید.»

(2) - حدید (57): 28؛ «ای مؤمنان! از خدا پروا کنید و به پیامبرش ایمان آورید تا دو سهم از رحمتش را به شما عطا کند، و برای شما نوری قرار دهد که به وسیله آن [در میان مردم] راه سپارید و شما را بیامزد.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 122

سوم: شما را غرق در آرزوش خودم می‌کنم که در روز قیامت وقتی پرونده شما را بخوانند، از من می‌پرسی: آیا این پرونده من است؟ می‌گویم: بله، برای تو است.

می‌گویی: پس گناهایی که می‌کردم کجاست؟ می‌گویم: حرارت نور نبوت و امامت گناهانت را سوزاند و نابود کرد.

حضرت یوسف علیه السلام از خورشید وجود حضرت ابراهیم علیه السلام جد پدر، حضرت اسحاق علیه السلام پدر پدر و حضرت یعقوب علیه السلام پدر خود، این چنین بهره گرفت. در زندان نیز به این معنا اشاره فرمود:

«مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ» «1»

حضرت یعقوب علیه السلام نیز به این معنا اشاره می‌کند:

«كَمَا أُمَّهَاتِي عَلَى أَبِيكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ» «2»

حضرت یوسف علیه السلام خورشید شده بود. جان و عشق او برخاسته از این معرفت بود و معشوق او خدا بود، اما زلیخا چون معلم الهی نداشت، تاریک بود. عاشق شد، اما معشوق او شهوت بود. به اشتباه می‌گویند: زلیخا عاشق حضرت یوسف علیه السلام بود، او گرفتار اشتباهی کاذب و شهوت شده بود.

عشق نبود عاقبت ننگی بود «3»

عشق‌هایی که بی رنگی بود

اگر اسم این‌ها عشق است، پس چرا نمی‌ماند؟ پس چرا آخرش به نزاع و طلاق می‌کشد؟ این عشق در مقابل خود معشوق پوچ، فراری، نامرد، بی‌وفا و خائن دارد.

(1) - یوسف (12): 38؛ «آیین پدراتم ابراهیم و اسحاق و یعقوب.»

(2) - یوسف (12): 6؛ «چنانکه پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد.»

(3) - مولوی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 123

فرار از جهنم به سوی بهشت

اما عشق حضرت یوسف علیه السلام کمال و رحمت بی‌نهایت بود. او پُر بود که به قرار گرفتن در کنار زلیخا اصلاً نیازی احساس نمی‌کرد. زلیخا می‌گفت: یا جواب مرا بده، یا تو را به زندان می‌اندازم. اما حضرت از آن سالن آینه کاری، کاشی کاری، پرده‌های زربفت، فرش‌های گران قیمت، سفره‌های رنگین فرار کرد. اما چون زلیخا قدرت داشت و زن نخست وزیر مصر بود حضرت یوسف علیه السلام را به زندان انداخت. او در اتاق تنگ، تا زندانبان دربِ زندان را بست و قفل کرد، گوشه اتاق زندان نشست و فرمود:

«رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ» «1»

خدایا! مرا از جهنم درآوردی و در بهشت گذاشتی. این سالن، جای پرمضیقه و تاریکی بود، اما من در اینجا دیگر مزاحم ندارم. فقط من و تو هستیم. و نه سال در این زندان ماند؟ اما خدا به او چه پاداشی داد؟

گریم که شاید پرده از رخ برگشایی

نالم به کویت حالی از درد جدایی

من بنگرم آن حسن تو با دیده جان

تا افکنی بر من نگاه دلربایی

جز یاریت با کس سر و کاری نداریم

یا رب بجز تو یاور و یاری نداریم

باز است بر بیچارگان درگاه سلطان

جز رحمت با هیچ کس کاری نداریم

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - یوسف (12): 33؛ «پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 124

7 تقابل پاکی و ناپاکی

نماینده پاکی‌ها در مقابل ناپاکی‌ها

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 127

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

اگر حضرت یوسف علیه السلام نماینده پاکی، راستی و فضیلت‌ها بود، که البته باید هم این گونه باشد؛ زیرا قرآن کریم از او به عنوان مظهر درستی، پاکی و کرامت یاد می‌کند، زلیخا نیز نماینده آلودگی، ناپاکی، پستی و خستت بود.

باید گفت: بین این دو انسان، تفاوت اصولی و ریشه‌ای وجود داشت و هیچ نقطه مشترکی در انسانیت با هم نداشتند، به جز در بشریت که جنبه مادی انسان است.

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»

نه «انسان مثلکم»، کلمه «بَشَرٌ» در فرهنگ قرآن کریم، فقط جنبه مادی، زمینی و جسمی انسان را در نظر دارد. در زمینه بشریت، میلیاردها انسان با هم در خلقت یکسان هستند، البته نه در جرم بدن. چنان که به پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن عظمت می فرماید:

به اهل مکه بگو:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»

من از حیث بدنی مانند شما هستم. اهل بیمار شدن، خواب، خنده، گریه، ازدواج، خوردن، آشامیدن و مردن هستم. در این جنبه من از شما امتیاز بیشتری ندارم، اما:

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 128

«يُوحَىٰ إِلَيَّ» «1»

امتیاز من در انسانیت، عقل، روح، فطرت، وجدان، قلب و باطن من است؛ چون من در مقام قرب حضرت حق و گیرنده وحی هستم. این برای جنبه انسانیت من است، نه برای جنبه بشری من؛ چون در بشر بودن، من مانند شما هستم.

تمام افراد بشر دارای ماهیت واحدی هستند، ولی در انسانیت با هم تفاوت‌های بسیار شگفت‌انگیزی دارند.

نه تنها انسان‌ها در جرم بدن تفاوت دارند، بلکه در مواردی که یک رنگ، یکسان، یک شکل و یک وزن هستند، ولی در همین موارد چندگانه، تفاوت‌های عجیب و شگفت‌انگیزی هست. تا ثابت شود مظهر پاکی‌ها با نماینده آلودگی و ناپاکی‌ها در میزان آفرینش چقدر اختلاف و تفاوت دارند که هم در عملکرد و هم در آثار اعمال، چه در دنیا و چه در آخرت اختلاف دارند.

اشترک لفظ انسان و تفاوت در معنا

ما در فارسی می‌گوییم: شیر، لغت عربی آن در قرآن کریم «لبن» آمده است:

«لَبْنًا خَالِصًا سَائِغًا» «2»

همین لفظ شیر را در دو جای دیگر در ادبیات فارسی به کار می‌بریم؛ یکی شیر، شیر جنگل است که در گرسنگی حمله می‌کند، می‌درد، قطعه قطعه می‌کند و می‌خورد، آن وقت آرام می‌گیرد. در عالم طبیعت این يك نوع شیر است. يك نوع شیر هم در عالم طبیعت، شیر مادر است که همه حیات، توان، قدرت و رشد برنامه‌های مادی و معنوی کودک وابسته به آن است. اما اینها با هم چه تفاوتی

(1) - کهف (18): 110؛ «بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند شمايم که به من وحی می‌شود.»

(2) - نحل (16): 66؛ «شیری خالص و گوارا.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 129

دارند؟

تفاوت آنها این است که یکی حمله می‌کند، می‌درد، قطعه قطعه می‌کند می‌خورد و حساب هیچ چیزی را نمی‌کند، اما این شیر، رشد و کمال می‌دهد، مغز را می‌پروراند، اعصاب را قوی می‌کند، به پوست رنگ می‌دهد، بچه را سیر می‌کند، توان و قدرت عصبی بچه را بالا می‌برد و قدرت دفاع بدن او را در مقابل میکروب‌ها قوی‌تر می‌کند.

يك شیر هم، شیر فلزی، آهنی و برنجی که در خانه‌ها است که به سدّ، چشمه، چاه و یا رودخانه وصل شده، برای آب آشامیدنی است که مردم با این شیر وضو می‌گیرند، غسل می‌کنند، طهارت معنوی به دست می‌آورند، آلودگی را شستشو می‌دهند، خانه، لباس، آشپزخانه و ظرف‌ها را به پاکی می‌رسانند. تفاوت این‌ها البته تفاوت در لفظ است؛ یعنی يك لفظ با مصادیق مختلف است، که همه را شیر می‌گوییم.

منشأ تفاوت بین انسان‌ها

به همه انسان‌ها بشر می‌گوییم، اما یکی فرعون و دیگری موسی علیه السلام است. یکی نمرود و دیگری حضرت ابراهیم علیه السلام است. یکی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگری ابوجهل است. یکی امیرالمؤمنین علیه السلام و در مقابل او معاویه است.

تفاوت این دو بشر در بدن، چهره‌نگاری آنها از جانب خدا، پوست، گوشت و استخوان نیست، بلکه تفاوت آنان در انسانیت، عقل، قلب، ایمان، وجدان، فطرت و کرامت است. این یکی حضرت موسی بن عمران و کلیم الله است، آن یکی از مؤمنانی است که با زبان «لا اله الا الله» می‌گویند.

خداوند در سوره طه می‌فرماید: آنها را به درخت، دار می‌زنند و دست و پای آنها

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 130

را قطع می‌کند که چرا «لا اله الا الله» می‌گویند. «1» آن یکی با خدا به طور مستقیم حرف می‌زند، در حالی که طرف مقابل به این سخن گوی خدا می‌گوید: تو جادوگر، ستمکار، ساحر و به هم زننده نظام طبیعت هستی؛ یعنی آن چه زشتی در خود اوست، به دیگری نسبت می‌دهد. همچنان که اینجا حضرت موسی علیه السلام و فرعون با یکدیگر تفاوت دارند. بعد از مرگ نیز در جایگاه آخرتی با هم تفاوت دارند. حضرت موسی علیه السلام در بهشت از چشمه سلسبیل و از چشمه‌ای که:

«عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» «2»

می‌آشامد، اما فرعون در جهنم از ماده پرخون پرچرك بسیار بدبوی به نام «زُفُوم» می‌آشامد:

«لَا كَلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُفُومٍ» «3»

وقتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌پرسند: «زُفُوم» که خدا در سوره واقعه از آن یاد می‌کند

(1) - اشاره است به سوره طه (20): 71؛ « [فرعون] گفت: آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم، به او ایمان آوردید؟ یقیناً او بزرگ شماست که به شما جادو آموخته است، پس بی‌تردید دست‌ها و پاهایتان را یکی از راست و یکی از چپ

قطع خواهم کرد، و شما را بر تنه‌های درخت خرما خواهم آویخت تا کاملاً بدانید که کدام يك از ما [من یا خدای موسی] عذابش سخت‌تر و پایدارتر است؟!»

(2) - انسان (76): 6؛ «آن جام از چشمه‌ای است که همواره بندگان خدا از آن می‌نوشند و آن را به دلخواهشان هرگونه که بخواهند جاری می‌نمایند.»

(3) - واقعه (56): 52؛ «قطعاً از درختی که از زقوم است [و دارای مایعی جوشان و بسیار بدمزه و بدبوست] خواهید خورد.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 131

چیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر قطره‌ای از آن را در دریا بریزند، همه موجودات زنده زمین را نابود می‌کند. «1» مثلاً زنبور، ما همه انواع زنبورها را می‌گوییم، اسم دیگری هم ندارند. همه آنها نیز با گیاه، گل، گلستان، مرغزار و جنگل‌ها سر و کار دارند، فقط يك نوع از آنها با دیگران تفاوت دارد که شهد گیاهان را می‌خورد و در کارگاه وجود خود به بهترین ماده غذایی جهان به نام عسل تبدیل می‌کند.

زنبورهای دیگر نیز همین گیاهانی که این گروه می‌خورند، آنها نیز می‌خورند، ولی فقط سم تولید می‌کنند که گاهی مردم و یا حیوانات دیگر را نیش می‌زنند و حتی می‌کشند، در حالی که از همه گیاهانی که زنبور عسل می‌خورد استفاده کرده‌اند.

ارزش زنبور عسل در ارتباط با خدا

خدا در قرآن فرق زنبور عسل با زنبورهای دیگر را بیان می‌کند. وجود این زنبورهای عسل ساز به وحی وصل است و همین مقدار اتصال از این حیوان کوچک باعث شده که گیاهان خورده شده به عسل تبدیل شود:

«وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا»

من به زنبور وحی کردم که در کوه‌ها برای خود منزل و لانه بگیرد. سرچشمه وحی در اینجا ربوبیت پروردگار است؛ یعنی جنبه تربیتی پروردگار:

(1) - روضة الواعظین: 506 / 2 - 507؛ «قال رسول الله صلى الله عليه و آله ... و لو أن قطرة من الزقوم و الضريع قطرت في شراب أهل الدنيا لمات أهل الدنيا من ننتها قال فبکی رسول الله صلى الله عليه و آله و بکی جبرئیل علیه السلام فبعث الله إليهما ملكا فقال إن ربكما یقرئكما السلام و یقول لکما إني قد أمتکما من أن تذنبا ذنبا أعذبکما علیه.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 132

«وَمِنَ الشَّجَرِ»

و روی درخت‌ها برای خود لانه بسازد:

«وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» «1»

و روی داربست باغ‌ها لانه بساز. برای این که اول باید مخزن باشد، تا عسل ذخیره شود، اگر لانه نسازد، وقتی هر جا نشست، ذره از عسل‌ها را می‌ریزد و دیگر عسل به دست کسی نمی‌رسد، لذا اول می‌گوید: مخزن درست کن.

زنبور شناسان جهان می‌گویند:

زنبورها با آن مغز کوچک خود که از ارزن کوچکتر است، چهارصد و شصت رشته علم را به کار می‌گیرند تا کار ساختن مخزن، لانه و عسل را انجام دهند. این فقط کار وحی و اتصال به خدا است.

اگر پروردگار عالم با آن زنبورهای زرد بزرگ رابطه وحی را برقرار می‌کرد، آنها نیز همین کار را می‌کردند، اما خدا در عالم تکوین فقط با یک نوع زنبور این رابطه را برقرار کرده است.

«ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ» «2»

بعد از خانه ساختن، از همه محصولات درختان بخور، که چه کند؟

«فَاسْأَلْكَ سُبُلَ رَبِّكَ ذُلًّا»

با تواضع، فروتنی و خاکسازي راه خدا را طی کن و بعد از وحی و طی جاده خدا، جاده‌ای که برای او کشیده است:

(1) - نحل (16): 68؛ «و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که از کوهها و درختان و آنچه [از دار بست‌هایی] که [مردم] بر می‌افرازند، برای خود خانه‌هایی برگیر.»

(2) - نحل: (16): 69؛ «آن‌گاه از همه محصولات و میوه‌ها بخور، پس در راه‌های پروردگارت که برای تو هموار شده [به سوی کندو] برو.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 133

«يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ» «1»

آشامیدنی از شکم او بیرون می‌آید که:

«مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ»

این آشامیدنی در هر رنگی که باشد، برای تمام انسان‌ها است. به بیماران مبتلا به مرض قند می‌گویند: شیرینی نخور، ولی یک قاشق عسل بخور، برای مریضی تو خوب است. این نتیجه وحی و طی کردن راه خداست.

ارتباط انسان با وحی الهی و شیطانی

خدا در قرآن این حشره کوچک را با عسل و خانه سازی روی دست بلند کرده و به ما انسان‌های بزرگ نشان می‌دهد و با قاطعیت می‌فرماید:

این نتیجه ارتباط با وحی و طی کردن راه خدا است. اما تو چه کار می‌کنی؟ تو با چه کسی در ارتباط هستی؟ به تو نیز با این همه گناه و فساد وحی می‌شود؟ چه کسی وحی می‌کند؟

«إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ» «2»

شیاطین فرهنگ باطل، فساد و گناه را مرتب به دوستان خود وحی می‌کنند و دوستان آنان نیز این وحی را مرتب به کار می‌گیرند. آنها با این جثه خود با وحی شیاطین تولید آلودگی، پلیدی، نجاست اخلاقی و عملی می‌کنند. خدا در مورد زنبور می‌فرماید:

(1) - نحل (16): 69؛ «از شکم آنها [شهدی] نوشیدنی با رنگ‌های گوناگون بیرون می‌آید که در آن درمانی برای مردم است.»

(2) - انعام (6): 121؛ «قطعاً شیاطین [شبهات ناروایی را به ضد احکام خدا] به دوستانشان القاء می‌کنند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 134

نزد من وزن و ارزش دارد، اما در مورد این انسان‌ها می‌فرماید:

«فَلَا تُقِيمُ هُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» «1»

آنها با این تمدن و علم، در روز قیامت ذره‌ای نزد من ارزش ندارند. کجای قرآن می‌فرماید: من زنبور را روی دست بلند کردم و به شما نشان دادم؟

در آخر آیه می‌فرماید:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» «2»

وضع زنبور، اشاره برای آلهایی است که عقل دارند، می‌فهمند و اندیشه می‌کنند که زنبور با این وزن کم، با اتصال به وحی و طی کردن راه خدا عسل ساز و مفید است، اما این‌ها با آن جثه صد کیلویی، هفتاد سال است که تنها نجاست ساز هستند. کود انسانی تولید کردن در این عالم که ارزش ندارد.

بعد در قیامت به این‌ها می‌گویند: هنر شما در هفتاد سال همین تولید کود بود، کودی که از این همه فضله و لاشه شیر و سنگ و حیوانات در زمین بود، ما شما را در دنیا برای تولید کود نیآورده بودیم. این همه زمین و آسمان را معطل کودسازی شما نکرده بودیم.

نمونه‌هایی در تفاوت ارزشی

1- آهوی ختن

همه آهوها زیبا و تیزرو هستند، وقتی می‌دوند، قدرت دارند تا هفتاد کیلومتر در

(1)- کُهِف (18): 105؛ «پس روز قیامت میزانی برای [محاسبه اعمال] آنان برپا نمی‌کنیم.»

(2)- نَحْل (16): 69؛ «قطعاً در این [حقیقت] نشانه‌ای [بر قدرت، لطف و رحمت خدا] ست برای مردمی که می‌اندیشند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 135

ساعت بدوند. همه آهوها علف خوار هستند. اما آهوی ختن خیلی عجیب و شگفت‌آور است. تمام آهوها در ماهیت آهو بودن مساوی و بی‌فرق هستند، آهوی بیابان‌های دامغان، اروپا، آمریکا و آهوهای باغ وحش همه آهو هستند، ولی فقط در ماهیت آهو بودن مساوی هستند و در کارکرد با هم دیگر بسیار فرق دارند.

آهو علف می‌خورد. با این‌که علف‌های شیرین، خوب، پرقیمت و تازه را می‌خورد، ولی فقط سرگین بدبوی کثیف را تولید می‌کند.

آهوی دیگر نیز همان علف را می‌خورد، نه چیز دیگری را، ولی زیر ناف او علف خورده شده به مشک خوشبو تبدیل می‌شود. سلاطین و پولدارهای جهان عاشق این مشک هستند؛ چون مشک آهوی ختن از قدیمی‌ترین و گران‌ترین مواد خوشبوی طبیعی عالم بوده است و در مغازه‌ها به عنوان کالای گران‌قیمت قرار گرفته است و با پول زیادی معامله می‌شود. آهوان از نظر ماهیت حیوانی، یکی دیده می‌شوند، اما آهوی سرگین ساز کجا و آهوی مشک ساز کجا؟

2- شیر جنگل و شیر مادر

شیرها از لحاظ لفظ یکسان هستند، اما آیا شیر جنگل که می‌درد و می‌خورد با شیر سینه مادر یکی است؟ زنبورها همه یکسان هستند، یکی می‌خورد و عسل درست می‌کند، با آن زنبوری که می‌خورد و سم درست می‌کند و نیش می‌زند و

یا می کشد یکسان هستند؟ آهوایی که سرگین می سازند، با آن آهوایی که مشك می سازد، یکسان هستند؟ اگر کسی بگوید: یکسان هستند، در اوج حماقت است.

3- گلستان و شوره زار

مثلاً زمین همه جا را می گویند: زمین است، ماهیت ظاهری زمینها یکی است، ولی زمینی گیاه و گل پرورش می دهد، باغ، گلستان و گلزار می سازد، که مردم با

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 136

تماشای پروریده‌های آن زمین لذت می برند، رفع خستگی می کنند، به منطقه شکل و زیبایی می دهد و زمین دیگر نیز شوره‌زار و بیابان است و غیر از خس و خاشاک هیچ چیزی دیگری به بار نمی آورد. حیات نبات را به آنجا بدهند، به آن سیر منفی می دهد و آن را نابود می کند. آیا اینها یکسان هستند؟

4- نیزار و نی شکر

نیزارها را که با قد بلند در کنار رودخانه‌ها می رویند. تمام نی‌ها نی هستند و از یک نوع آب می خورند، اما یک نوع نی را در می آورند که تو خالی است و به درد نمی خورد؛ چون که باد در آن می افتد. و یک نوع نی هم در می آورند که ظرف بلوری قیمتی را در کنار آن می آورند، با تیغ تمیز، صاف، بی میکروب، استریلیزه شده، سر نی را می برند و آن را خالی می کنند، شکر را از داخل آن بیرون می آورند. همه نی‌ها در ماهیت چوبی، نی هستند، اما نی تو خالی کجا و نی شکر کجا؟

5- سنگ تزئینی و سنگ آبی

سنگ آبی، رنگ زیبا، جذاب و قشنگ، مغازه داران قطعه‌ای از آن را در مغازه کثیف و پردود، تکه تکه و کوچک می کنند، به قدری رنگ این سنگ قشنگ است، از درون صد دانه از آن، نخ رد می کنند و آن را آویزان می کنند، و خیلی ارزش ندارد.

اما در نیشابور نیز همین سنگ خوشرنگ را در می آورند و کنار حرم حضرت رضا علیه السلام می آورند و به مغازه تمیز و شخص هنرمند می دهند، می گویند: به این ابعاد بتراش، چند دانه‌اش را وزن کن، ببین چقدر ارزش دارد؟ هر دانه را وزن می کند و می گوید: ده میلیون تومان. چه کسی می خواهد پول آن را بدهد؟ می گویند: این چهار تا فیروزه می خواهیم روی ضریح حضرت رضا علیه السلام نصب کنیم. آیا این دو سنگ با هم یکی هستند؟

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 137

6- چوب ساحران و عصای موسی علیه السلام

جادوگران چوب در دست گرفتند، به فرعون گفتند: در برابر چشم مردم این چوبها را وسط میدان می اندازیم و به شکل های عجیب و غریب نمایش می دهیم؛ یعنی تغییر در چوب حاصل نمی شود، بلکه ما دید چشم را به اشتباه می اندازیم تا نبوت حضرت موسی علیه السلام را بکوبند و دهان موسی علیه السلام را ببندند.

این چوبها، با چوب دستی موسی علیه السلام یکی است، اما چوب دستی موسی علیه السلام به اراده و نیروی خدا وصل است، لذا تا چوبها را به میدان آوردند، خدا فرمود:

«أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ» «1»

چوبی که در دست تو است، اکنون به قدرت ما وصل است، آن را بر روی زمین رها کن. حضرت موسی علیه السلام چوب را رها کرد:

«فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» «2»

تمام جادوی جادوگران را با يك نفس بلعید. بعد خدا به موسی علیه السلام فرمود:

دوباره اژدها را بگیر. گرفت و دید که همان چوب شد. آیا اینها با هم یکی هستند؟

7- امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه

این تفاوتها را اکنون در این مورد به کار بگیرید: دو نفر هستند، دو انسان، هر دو آب، نان، میوه، گوشت حلال می خورند، یکی خوراکها را به حسد، حرص، بخل، کینه، بددلی، غرور، منیت و ریا تبدیل می کند و کارگاهی است که با این خوردنیها

(1) - طه (20): 69؛ «آنچه را در دست راست داری بیفکن.»

(2) - طه (20): 20؛ «ناگهان ماری عظیم شد که به سرعت می شتافت.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 138

کثافت‌ها را تولید می‌کند. این کارگاه، بدن معاویه‌ها است.

دیگری نیز همین آب، نان، میوه، گوشت را خورده و نتیجه آن «نُحْجُ الْبَلَاغَةُ» و هزار رکعت نماز با گریه در شبانه روز، نطفه او حسنین، زینبین و قمر بنی هاشم علیهم السلام شد. آیا این‌ها یکی هستند؟ «1»

آیات قرآن در تفاوت بین دو گروه

حال آیات قرآن را در فرق گذاری افراد ببینید:

«أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا» «2»

«أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ» «3»

(1) - الخصال: 517/2، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 99/4، باب 30، حدیث 4617.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

قَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رُكْعَةٍ - / كَمَا كَانَ يَفْعَلُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ -
كَانَتْ لَهُ خَمْسِمِائَةَ نَخْلَةٍ فَكَانَ يُصَلِّي عِنْدَ كُلِّ نَخْلَةٍ رُكْعَتَيْنِ - / وَكَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ عَشِيَ لَوْنُهُ لَوْنُ آخِرٍ - / وَكَانَ قِيَامُهُ فِي
صَلَاتِهِ قِيَامَ الْعَبْدِ الدَّلِيلِ - / بَيْنَ يَدَيْ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ - / كَانَتْ أَعْضَاؤُهُ تَرْتَعِدُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - / وَكَانَ يُصَلِّي صَلَاةَ
مُودَعٍ يَرَى - / أَنَّهُ لَا يُصَلِّي بَعْدَهَا أَبَدًا.

علی بن الحسین در شبانه روز هزار رکعت نماز میخواند همان طور که امیر المؤمنین علیه السلام میخواند زیرا پانصد نخله خرما داشت در کنار هر درخت دو رکعت نماز میخواند.

هر وقت بنماز می‌ایستاد رنگش تغییر میکرد چون بنده ذلیلی در مقابل پادشاه مقتدری می‌ایستاد اعضایش از خوف خدا میلرزید چنان نماز میخواند مثل کسی که آخرین نماز اوست دیگر بعد از این عمر نمیکند تا نماز بخواند.

(2) - سجده (32): 18؛ «با این حال آیا کسانی که مؤمن اند مانند کسانی هستند که فاسق اند؟»

(3) - قلم (68): 35؛ «آیا ما تسلیم شدگان [به فرمانها و احکام خود] را چون مجرمان قرار می دهیم؟»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 139

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» «1»

بهشت و جهنم، لعنت و رحمت، بُعد و قرب، اینها برای چه هستند؟ مشخص است که برای این تفاوتها هستند.

که حیوان تا به انسان فرق دارد

خدا خوان، با خدا دان فرق دارد

که دانا تا به نادان فرق دارد

محقق را مقلد کی توان گفت

که دامان تا به دامان فرق دارد «2»

مگو آلوده دامن هر کسی را

حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا چه کسانی هستند؟ فرق آنها همین بود که بیان شد. آیا شما مردان نیز مانند حضرت یوسف و موسی علیهما السلام هستید؟ و شما زنان مانند حضرت مریم؟ یا نه گروهی از شما زنان مانند زلیخا هستید و گروهی از شما مردان، مثل فرعون، معاویه و یزید هستید؟

این را بدانید که مقام شخص ارزش دار، تا جایی می رسد که مانند قمر بنی هاشم علیه السلام سی و دو ساله که امام حسین علیه السلام در برابر او از جا بلند می شود و حالت ادب می گیرد و به او می فرماید: جانم فدای تو.

به غیر از معصیت چیزی ندیدی

از آن روزی که ما را آفریدی

ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی «3»

خداوندا به حق هشت و چهارت

(1) - زمر (39): 9؛ «آیا کسانی که معرفت و دانش دارند و کسانی که بی بهره از معرفت و دانش اند، یکسانند؟»

(2) - دیوان اشعار فروغی بسطامی.

(3) - باباطاهر عریان.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 140

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

8 دو نگاه به زندگی

جهان بینی یوسف علیه السلام و زلیخا

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 143

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا، دو نگاه متفاوت و مختلف به خود، جهان و همه تحولات زندگی داشتند. نگاه حضرت یوسف علیه السلام ریشه در آگاهی، معرفت و بینش ایشان و نگاه زلیخا ریشه در هوس، هوس و شهوت داشت.

چشم با هر عینکی که جهان و انسان را نگاه کند، با همان رنگ می بیند. اگر این عینک، عینک عقل و خرد، اندیشه و معرفت، وحی، امامت و نبوت باشد، جهان و انسان را همان گونه که هستند خواهد دید. یعنی با دید حق می بیند و به حق نیز عمل می کند و در زندگی، تحول پیدا می کند. فریب نمی خورد و دچار خیالات بیهوده و سراب نمی شود.

این سه مطلبی است که خدا در قرآن می‌فرماید: خیال، سراب و فریب خوردن.

در سوره یوسف می‌فرماید: وقتی برادران برگشتند، پدر به آنها فرمود: یوسف علیه السلام کجاست؟ با یقین کامل گفتند:

«فَأَكَلَهُ الذُّبُّ» «1»

(1) - یوسف (12): 17؛ «پس گرگ، او را خورد.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 144

گرگ او را خورد. حضرت یعقوب علیه السلام فرمود: نه، گرگ او را نخورد،

«بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ» «1»

بلکه شما فریب خوردید.

در مورد سراب، در سوره مبارکه نور می‌فرماید: زندگی کافران و بریدگان از خدا:

«كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً» «2»

مانند سرابی در بیابان و کویر گرم است که شخص تشنه از دور آن را آب می‌پندارد. در حالی که قطره آبی نیز وجود ندارد، فقط نمایشی از آب را می‌بیند.

این‌ها از زندگی نمایش‌های توخالی را می‌بینند و حقیقت را نمی‌بینند.

اما درباره خیال در بسیاری از آیات، از جمله در سوره مبارکه اسراء می‌فرماید:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» «3»

حبیب من! به مردم بگو، شما را به گروهی که از نظر کار، عمل و زندگی به بدترین خسارت گرفتار شده‌اند، خبر بدهم؟

«الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»

آنها کسانی هستند که در دنیا خیلی زحمت کشیدند، اما تمام زحمت آنها نابود شد؛ چون وقتی وارد قیامت می‌شوند، فقط با گوشت، پوست و استخوان وارد قیامت می‌شوند. هیچ چیز دیگر ندارند. این گوشت، پوست و استخوان و خون نجس که در آن بازار قیامت قابل خریدن نیست. زحمت کشیده‌اند، کار کرده‌اند، اما

(1) - یوسف (12): 18؛ «بلکه نفس شما کاری [زشت را] در نظران آراست [تا انجامش بر شما آسان شود].»

(2) - نور (24): 39؛ «مانند سرابی در بیابانی مسطح و صاف است که تشنه، آن را [از دور] آب می‌پندارد.»

(3) - کهف (18): 103؛ «آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 145

گرفتار خیال بودند.

«وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» «1»

خیال می‌کردند که خوب زندگی می‌کنند.

حکمای الهی می‌گویند:

خواب این‌ها خیلی از بیداری آنها بهتر است. اقلًا زمانی که در خواب هستند، تکلیف ندارند، لذا فساد و گناهی مرتکب نمی‌شوند، فتنه‌ای به پا نمی‌کنند، ضرر و ضربه‌ای نمی‌زنند، خطری تولید نمی‌کنند. تا زمانی که بیدار هستند، دائم در ضرر هستند. در حالی که خواب بیداران حقیقی، بیداری است و خواب نیست.

لیلی از نگاه مجنون

شخصی به نام خلیفه در قبیله عرب بنی عامر بود، با لیلی، معشوقه مجنون، چند کلمه حرف زد، چند کلمه هم جواب شنید. این گفتگو از نظر معنا، نه ظاهر گفتگو، گفتگوی بسیار با ارزشی است:

گفت لیلی را خلیفه کان تویی

کز تو مجنون شد پریشان و غوی

«غوی»؛ یعنی متحیر و سرگردان. گفت: آیا شما لیلی هستی که از دست تو مجنون پریشان و سرگردان و متحیر شده است؟

از دگر خوبان فزون تر نیستی

گفت: خاموش، چون تو مجنون نیستی

دیده مجنون، اگر بودی تو را

هر دو عالم، بی خطر بودی تو را» 2

و پریشان تو شده است؟ گفت: چه می گویی؟ ریشه‌ای حرف بزنی. با چه چشمی خود و جهان را نگاه می کنی؟ چشم تو از شعبه هوی، هوس و شهوت است و همه چیز را ابزار شهوت و هوس خود می بینی.

حتی یوسفی که خدا او را صدیق نامید، تو او را اشتباه می بینی، عینک تو، عینک هوی و هوس است. ای کاش با عینک عقل، یوسف علیه السلام را می دیدی و او را ابزار زیبایی و برای سیر کردن کام شهوت حرام خود نمی دانستی. تا در همین کاخ، از کار او به زنی تبدیل می شدی که تو را کنار مادر عیسی علیه السلام می نشانند، آن وقت در آیات خدا و تاریخ می گفتند: مریم و زلیخا. خدیجه و زلیخا، زینب و زلیخا. اما به خاطر اشتباه نگری، تو چقدر یوسف علیه السلام را کوچک و پست دیدی؟

اگر می دیدی که همه انسان‌ها برای رسیدن به کمال آفریده شده‌اند و جهان و هر چه در آن وجود دارد، ابزار رساندن تو به کمالات هستند و مقصد نهایی نقطه بی‌نهایت و آن هم «الله» است، آن وقت با این نگاه همه حرکات و روابط خود را نظام می دادی، بعد از چند سال که عمرت تمام شد، در آغوش ابدی رحمت بی‌نهایت خدا قرار بگیری. اگر اشتباه بینی، از جهنم سر درمی آوری.

دیدگاه یوسف علیه السلام

انبیا و ائمه علیهم السلام و اندیشمندان واقعی تاریخ بشر، همه این مسأله را ثابت کرده‌اند که انسان ترکیبی از بدن و روح است.

بدن که معلوم است از کجا به وجود آمده؟

«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ» «1»

(1) - طه (20): 55؛ «شما را از زمین آفریدیم.»

(2) -

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 147

بدن زمینی و از عالم ماده است، اما روح کجایی است؟ آیا او نیز از زمین است که در رحم مادر به ما پیوسته است؟ یا از جای دیگری است؟ کتاب خدا نشانی روح را داده است: که از عالم امر آمده است، عالم امر کجاست؟ عالم امر از ذات حضرت حق است.

«وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» «1»

البته عمق آیه برای ما روشن نیست. نمی‌دانیم یعنی چه؟ کلمه «أَمْرٍ» و «رب» کجا را می‌گویند؟ نمی‌دانیم. آیا چه چیزی در وجود ما هست؟ ما خزانة چه گوهری هستیم؟ فقط خدا می‌داند. این عالم روح است. «2»

(1) - اسراء (17): 85؛ «و از تو درباره روح می‌پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است.»

(2) - ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن: 14 / 201 - 200، ذیل آیه اسراء 85؛ «ابن مسعود و ابن عباس و جماعتی گویند: آنها از روحی که در بدن انسان است، سؤال کردند و پیامبر آنها را پاسخ نداد. سؤال کنندگان، گروهی از یهودیان بودند.»

علت اینکه پیامبر از جواب آنها خودداری کرد، این بود که می دانست به صلاح آنهاست، زیرا نمی خواستند، چیزی بفهمند بلکه قصدشان مزاحمت و بحث و جدال بود و اگر به آنها جواب می داد، بر عناد آنها افزوده می شد.

گفته اند: یهودیان به کفار قریش گفتند: از محمد، در باره روح سؤال کنید.

اگر شما را پاسخ داد، پیامبر نیست و اگر پاسخ نداد، پیامبر است، زیرا ما در کتابهای خود، اینطور خوانده ایم. خداوند به پیامبر خود دستور داد که به آنها پاسخ نگوید و حل این معما را به عقل و فکر خودشان واگذار کند، تا دلیلی بر صدق گفتار و نبوتش باشد.

بنا براین، معنای قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي این است که: روح از امری است که تنها خدای من داند و احدی را بر آن راز، آگاهی نیست.

البته دانشمندان در باره ماهیت روح، اختلاف دارند:

بیشتر متکلمان از جمله سید مرتضی می گویند: روح، جسمی رقیق و هوایی است که در بدن حیوان وارد می شود.

علی بن عیسی گوید: جسمی هوایی است به شکل حیوان و در هر جزئی از آن حیات است، بنا بر این، هر حیوانی دارای روح و بدن است. با این تفاوت که: در پاره ای از حیوانات، روح غالب است و در پاره ای بدن.

برخی روح را عرض دانسته اند. اینان نیز اختلاف کرده اند:

شیخ مفید می فرماید: روح، حیاتی است که محل خود را شایسته قدرت و علم و اختیار می کند. برخی و جماعتی از معتزله بغداد نیز همین نظر را پذیرفته اند.

اسواری گوید: روح، انسان است و حیات و تکلیف، برای اوست.

برخی از علما گویند: خداوند، روح را از شش چیز آفریده است: نور، خوشبویی، بقا، حیات، علم و برتری. می بینید که مادامی که روح در بدن است، بدن نورانی است، می بیند، می شنود و خوشبو است. اما همین که روح از بدن خارج می شود، بدن بدبو می شود و همین که از آن مفارقت کرد، فرسوده و متلاشی می شود و همه مزایا را از دست می دهد.

روح، موجودی علوی و لطیف است، زیرا خداوند، در باره شهیدان راه حق، می فرماید: «بَلِّغِ الْأَحْيَاءَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْسَلُونَ فَرِحِينَ»؛ آل عمران 170: بلکه آنها پیش خدای خود زنده هستند و روزی می برند و شاد هستند» در حالی که اجسام

آنها در خاک، پوسیده است.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 148

آیه دیگر، عالم «نفخه رب» است،

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» «1»

روح شما دم ربوبی است.

علت هبوط روح به دنیا

برای چه روح را به اینجا آورده‌اند؟ جای او در عالم امر خیلی عالی بود، ولی روح در عالم امر و نفخه، فقط روح بود و از همه کمالات خالی، ولی دارای استعداد

(1) - ص (38): 72؛ «پس زمانی که اندامش را درست و نیکو نمودم و از روح خود در او دمیدم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 149

همه کمالات بود. به عبارت خیلی ساده‌تر: موجودی به تمام معنا تهیدست، فقیر و نیازمند بود.

او را از عالم امر و نفخه به گذرگاه عالم مادی و به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام «1» به این تجارت‌خانه وارد کردند که هیچ کجای عالم مانند اینجا کیفیت تجارت ندارد، ولی این گذرگاه مادی جای بقا نیست و عبوری می‌باشد، فقط برای تجارت است، لذا از عالم امر عبورش دادند و او را به عالم بدن که عالم ماده است، آوردند.

ابزاری مانند چشم، گوش، زبان، عقل، فطرت، قدم، دست، شکم و شهوت در اختیار او گذاشتند. راه این تجارت را نیز به وسیله بعثت انبیا و امامت امامان علیهم السلام، نزول کتب آسمانی، به خصوص قرآن، به او تعلیم دادند که چندین سال در این تجارت‌خانه و با کمک این ابزار تجارت کند. بعد به وطن اصلی که پیشگاه خدا است، برگردد:

«إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» «2»

وقتی به بارگاه ربوبی برگشت می‌کند چه بهتر است که با کسب همه ارزش‌های الهی و انسانی وارد شود.

ارزش تاجر آخرتی در قیامت

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «3»

(1) - غررالحکم: 147، حدیث 2683؛ «الأعمال فی الدنيا تجارة الآخرة»

نُحِجُّ الْبَلَاغَةَ: خطبه 132؛ «اعْمَلُوا لِلْحَيَاةِ عَمَلًا فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ بِحَارًا لِيَتَزَوَّدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ فُكُونُوا مِنْهَا عَلَى أَوْفَازٍ وَ قَرَّبُوا الظُّهُورَ لِلزَّيَالِ.»

(2) - بقره (2): 156؛ «ما مملوك خدائيم و يقيناً به سوى او بازمی گردیم.»

(3) - مكارم الأخلاق: 455؛ «رسول گرامی اسلام می فرماید: يَا ابْنَ مَسْعُودٍ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ مَنْ يَدْعُ الدُّنْيَا وَ يُقْبِلُ عَلَى تِجَارَةِ الْآخِرَةِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَتَجَرُّ لَهُ مِنْ وَرَاءِ [تِجَارَتِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ.»

پسر مسعود: قسم بخدایی که مرا برانگیخت آن کس که دنیا را رها کند و تجارت آخرت را در پیش گیرد خداوند برای او تجارت نماید که می فرماید: مردانی که تجارت و بیع از یاد خدا و نماز و زکاة غافلشان مسازد و از روزی که دلها می تپد و چشمها مضطربانه دور زند (قیامت) می ترسند.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 150

هر کس با کسب همه ارزش های الهی و انسانی، این گونه به قیامت وارد شود، یعنی از این گذرگاه، با این تجارت بگذرد و در قیامت وارد شود، اگر ما صد و بیست و چهار هزار پیامبر بر روی زمین محشر نشسته باشیم و این تاجر بیاید از کنار صف ما رد شود، تمام ما به احترام او از جا بلند می شویم.

فرشتگان، وقتی چنین تاجری وارد محشر می شود، چه می کنند؟ آیه سوره رعد:

«و الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» «1»

گفتار خدا است که می‌فرماید: فرشتگانم از بالای سر، دست راست، دست چپشان، پیش رو و پشت سر آنان بر آنها وارد می‌شوند و سلام می‌کنند:

«سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» «2»

چه عاقبت خوشی در اینجا برای شما رقم خورده است. این هم احترام فرشتگان.

اما خود خدا چه کار می‌کند؟ می‌فرماید: وقتی این تاجر وارد بهشت می‌شود، روی تختی که برای او است تکیه می‌دهد، هوای الهی بهشت را استشمام کرده، صدای پروردگار را می‌شنود که:

(1) - رعد (13): 23-24؛ «و فرشتگان از هر دری بر آنان درآیند.* [و به آنان گویند: سلام بر شما.»

(2) - رعد (13): 24؛ « [و به آنان گویند: سلام بر شما. به پاس استقامت و صبرتان [در برابر عبادت، معصیت و مصیبت] پس نیکوست فرجام این سرای.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 151

«سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» «1»

بنده من! پروردگار رحیم و ربّ کریم به تو سلام می‌کند.

بهره برداری از ابزار دنیوی برای تجارت اخروی «2»

با ابزار چشم، آثار حضرت حق را ببیند و حق را بیابد، نماز بخواند، برای خدا گریه کند، با محبت به عباد خدا نگاه کند، تحصیل علم کند، قرآن را ببیند و بخواند و چشم را از آنچه که نگاه به آن حرام است، بپوشاند.

با گوش، صدای حق، قرآن، علم، وحی و صدای پاکان را بشنود. با دست، اعمال شایسته انجام دهد. با زبان ذکر خدا بگوید و با مردم گفتار خوب داشته باشد.

با شکم رزق خدا را بخورد. با شهوت، اولاد صالح به وجود بیاورد. با قدم به مجالس خدا برود. این‌ها تجارت روح است.

حضرت زهرا علیها السلام، دختر حضرت خدیجه کبری علیها السلام گریه می کرد و به پروردگار عرض می کرد:

«فَأَجْعَلْ رُوحِي فِي الْأَرْوَاحِ الرَّابِحَةِ» «3»

(1) - یس (36): 58؛ «با سلام [ی پرارزش و سلامت بخش] که گفتاری از پروردگاری مهربان است.»

(2) - مکارم الأخلاق: 455؛ «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می فرماید: يَا ابْنَ مَسْعُودٍ كُلُّ مَا أَبْصَرْتَهُ بِعَيْنِكَ وَ اسْتَخَلَّاهُ قَلْبُكَ فَأَجْعَلْهُ لِلَّهِ فَذَلِكَ تِجَارَةُ الْأَحْرَةِ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَعُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ.»

پسر مسعود: بکوش تا هر چه که با چشم ببینی و در قلب بگذرانی برای خدا باشد که این تجارت اخروی است که خداوند می فرماید: (هر چه نزد شماست پایان پذیرد و آنچه نزد خداست باقی بماند.

(3) - فلاح السائل: 174 (تعقیبات نماز ظهر)؛ «وَ مِنَ الْمُهِمَّاتِ الدُّعَاءُ عَقِيبَ الصَّلَاةِ الْخَمْسِ الْمَفْرُوضَاتِ بِمَا كَانَتْ الرَّهْرَاءُ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ تَدْعُو بِهِ فَمِنْ ذَلِكَ دُعَاؤُهَا عَقِيبَ فَرِيضَةِ الظُّهْرِ وَ هُوَ سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنِيفِ ... ثُمَّ إِذَا تَوَقَّيْتَ نَفْسِي وَ قَبَضْتَ رُوحِي فَأَجْعَلْ رُوحِي فِي الْأَرْوَاحِ الرَّابِحَةِ [الرابحة] وَ اجْعَلْ نَفْسِي فِي الْأَنْفُسِ الصَّالِحَةِ وَ اجْعَلْ جَسَدِي فِي الْأَجْسَادِ الْمُطَهَّرَةِ وَ اجْعَلْ عَمَلِي فِي الْأَعْمَالِ الْمُتَقَبَّلَةِ....»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 152

روح مرا جزء روح‌هایی قرا بده که با این ابزار که به آنها دادی، سود کامل بردند.

حضرت خدیجه علیها السلام تمام این ابزار را چگونه به کار گرفت؟ برای کمالات روح.

حضرت زهرا علیها السلام شاهد مرگ مادر نبود. سه روز بعد از رحلت مادر، پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را از خانه ابوطالب به خانه آورد. وقتی درب خانه را باز کرد، صدا زد: مادر! جواب مادر نیامد، به پدر گفت: مادر کجاست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: با ملکوتیان در پرواز است. چقدر این ابزار قیمت دارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

با همین ابزار «ریح الجنة» سودی مانند بهشت را می برند و به لقای خدا و مقام قرب می رسند.

اگر دزدی با چهره آشنا، رفیق و عاشق به سراغ کسی برود و چشم، گوش، زبان، عقل و فطرت، دست، شکم و شهوت، قدم و انسانیت، او را از این ابزار بی‌نصیب کند و ابزار رشدش را در مسیر غلط بکار گیرد، روح خاموش می‌شود، از قدرت می‌افتد و دیگر به خدا بر نمی‌گردد؛ چون توان برگشت به خدا را ندارد.

حضرت یوسف علیه السلام خوب می‌دید، درست می‌شنید و تمام ابزار بدن را برای کمالات روح به کار می‌گرفت:

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» «1»

اما زلیخا غارت شده هوی، هوس و شهوت بود.

(1) - یوسف (12): 24؛ «زیرا او از بندگان خالص شده ما [از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی] بود.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 153

روشن شدن حقانیت یوسف علیه السلام

بعد از نه سال پادشاه مصر به زلیخا و آن خانم‌ها گفت: نه سال قبل با این جوان چه برخوردی داشتید؟

«مَا حَظُّبُكُنَّ» «1»

از میان زنها اول زلیخا جواب داد، گفت: ای پادشاه:

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ» «2»

ما کسانی بودیم که از درون فقط به زشتی‌ها دعوت می‌شدیم، اما این جوان بی‌نظیر و برحق بود؛ چون این حرف، حرف زلیخا است. وقتی پاکدامنی حضرت یوسف علیه السلام و جریان آن هفت سال را توضیح داد، به پادشاه گفت:

«الآن حَصَّحَصَ الْحَقُّ» «3»

حالا برای همه شما روشن شد که یوسف حق است و ما باطل. این اعتراف دشمن و این زن شیطان صفت است.

مناجات یوسف علیه السلام بعد از پادشاهی

اینجا نکته‌ای باقی نگذارم. خیلی وقت قبل در کتابی دیدم، که جبرئیل گفت: من از زمانی که حضرت یوسف علیه السلام از دست برادران کتک می‌خورد، تا به مصریان به پول خیلی کم فروخته شد و بعد هفت سال گرفتار کاجویی آن زن بود و نه سال نیز

(1) - یوسف (12): 51؛ «داستان شما هنگامی که یوسف را به کامجویی دعوت کردید چیست؟»

(2) - یوسف (12): 53؛ «زیرا نفس طغیانگر، بسیار به بدی فرمان می‌دهد.»

(3) - یوسف (12): 51؛ «اکنون حق [پس از پنهان ماندنش] به خوبی آشکار شد.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 154

با قدرت شیطانی آن زن در زندان بود، بعد که آزاد شد و روشن شد او کیست، حاکم کل مملکت شد. صبح او را روی تخت نشانند، حالا عزیز مصر شده، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: «1» لباس‌های دربار مصریان را بعد از زندان به او پوشاندند، جبرئیل می‌گوید: من آن روز را دیدم، نگاه می‌کردم، ببینم اکنون که از ته چاه درآمده تا عزیز مصر شده است.

چه حالی پیدا کرده است؟

می‌گوید: شب شد، کاخ نشینان همه خوابیدند، هنوز مأمورهای بیرون او را نمی‌شناختند، لباس کهنه و پاره‌ای در آن تاریکی شب پوشید، از کاخ بیرون آمد، به بیابان رفت، چاله خاکی را پیدا کرد، روی خاک افتاد. این حرفها را خدا نیز در سوره یوسف نقل کرده است، جبرئیل می‌گوید: گوش دادم، شنیدم که می‌گوید:

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ» «2»

این تختی که امروز من روی آن نشسته‌ام، از تو است،

«وَعَلَّمَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»

(1) - تفسیر العیاشی: 2/ 199، سوره یوسف ذیل آیه 101، حدیث 89؛ «از امام صادق علیه السلام نقل شده:

يقول بينا رسول الله صلى الله عليه و آله جالس في أهل بيته إذ قال أحب يوسف أن يستوثق لنفسه، قال فقبل بما ذا يا رسول الله قال لما عزل له عزيز مصر عن مصر لبس ثوبين جديدين أو قال نظيفين، و خرج إلى فلاة من الأرض، فصلى ركعات فلما فرغ رفع يده إلى السماء فقال «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» قال فهبط إليه جبرئيل فقال له يا يوسف ما حاجتك فقال «رَبِّ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ أَحْفِنِي بِالصَّالِحِينَ» فقال أبو عبد الله عليه السلام خشي الفتن.»

(2) - يوسف (12): 101؛ «پروردگارا! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خوابها را به من آموختی.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 155

علم حقایق در قلب من، از تو است.

دو درخواست یوسف علیه السلام از خدا

ای به وجود آورنده آسمان و زمین، در این نیمه شب و این بیابان، با صورت روی خاک از تو دو تقاضا دارم، هیچ چیزی دیگری نمی‌خواهم:

«فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا» «1»

تقاضای اول من این‌که: مرا مسلمان از دنیا ببر. به مرز مرگ رسیدم، دینم را نگذارم و بروم. به صورتم نزنند و بگویند: تو عبد خدا نیستی. پرونده‌ام را به گردنم نیاندازند و بگویند: به درد ما نمی‌خوری.

تقاضای دوم من:

«وَأَلْحِنِّي بِالصَّالِحِينَ» «2»

در قیامت مرا به صالحین ملحق کن. این زندگی کسی است که با عینک معرفت، خود و عالم را ببیند. زلیخا هم مظهر زندگی کسی است که با عینک هوی، هوس، شهوت و لذت‌های جسمی، خود و دنیا را دید.

خوش به حال حضرت یوسف علیه السلام. اما آن کسی که او را به جانب خود کشید، ما را هم به جانب خودش می‌کشد.

(1) - یوسف (12): 101؛ «ای پدید آورنده آسمان‌ها و زمین! تو در دنیا و آخرت سرپرست و یار منی در حالی که تسلیم [فرمان‌های تو] باشم جانم را بگیر.»

(2) - یوسف (12): 101؛ «و به شایستگان ملحقم کن.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 156

کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

گر که از جانب معشوق نباشد کششی

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

9 جلوه معشوق

معشوق حقیقی در برابر معشوق باطل

9

تهران، حسینیه همدانی‌ها

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 159

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك حضرت يوسف عليه السلام دارای عشقی برخاسته از معرفت و بصیرت بود و معشوق او نیز حضرت حق بود که دارای کمالات بی نهایت است. او این معرفت را از طریق پدر، جدّ و جدّ پدر که هر سه از انبیای الهی بودند، به دست آورده بود و معرفت الهی او باعث شده بود که جمال مطلق را حس کند و برای او این معرفت وجدانی شود و در نتیجه با حسّ جمال مطلق و وجدانی شدن این حقیقت، عاشق حضرت حق شود.

ارزش عشق او، ارزش مطلق بود، نه مقید و محدود، چرا که معشوقش مطلق بود.

زلیخا نیز عاشق بود، ولی عشق او برخاسته از هوی، هوس و لذّت گرایی بود و معشوقش در حقیقت همان حسّ لذّت یابی خودش بود و خیال می کرد حضرت یوسف علیه السلام معشوق او است.

اگر واقعاً معشوق او حضرت یوسف علیه السلام بود، عاشق، رنگ آن معشوق را می گرفت؛ چون به قدری عشق، قوی و پر قدرت است که عاشق را وادار می کند تا در معشوق فانی شود و خود معشوق شود، اخلاق و رنگ معشوق را بگیرد. از این که هفت سال از اخلاق، منش، روش، کرامت، عظمت و پاکی حضرت یوسف علیه السلام بهره ای نبرد، معلوم می شود که معشوقش در درون خودش بوده است که همان

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 160

لذّت گرایی او بوده، او خودش را دوست داشت، نه معشوق را. برای ارضای خودش کار می کرد، نه برای جلب رضایت حضرت؛ چون اگر واقعاً او معشوقش بود، برای جلب رضایت معشوق حاضر بود که هر فداکاری بکند.

عاشق آسایش خود بوده‌ای

گر تو در این مرحله آسوده‌ای

اثر کمالات معشوق در عاشق «1»

این دروغ بود که می‌گفت: من عاشق یوسف هستم. او در جهالت بود. اگر بیدار بود، می‌فهمید که عاشق خود و لذت برای خودش است و می‌خواهد که یوسف علیه السلام ابزار ارضای شهوت حرام او بشود. اسم معشوق خود را به غلط روی یوسف گذاشته بود.

کسی که عاشق پاکی‌ها باشد، پاکی‌ها به او انتقال پیدا می‌کند. خود حضرت یوسف علیه السلام عاشق معشوقی بود که همه پاکی‌ها، جلال و جمال، کمالات، اسمای حسنی و صفات علیا را داشت و لحظه به لحظه از طریق این عشق، کمالات معشوق را نصیب خودش می‌کرد.

ارزش عشق زلیخا، به ارزشی مجازی و از بین رفتنی و خاموش شدنی مقید بود؛ چون بعد از این که حضرت یوسف علیه السلام از زندان آزاد شد، دیگر چهره‌اش عوض شده بود و سنّ زلیخا نیز بالا رفته بود و آن آتش در وجودش خاموش شده بود و هیچ مزاحمتی برای یوسف علیه السلام نداشت؛ چون نیروی لذت‌گرایی او رو به غروب رفته، در حال افول بود، بنابراین نمی‌توانست کاری به کار یوسف علیه السلام داشته باشد.

(1) - الکافی: 2/83، حدیث 3؛ وسائل الشیعة: 83/1؛ باب 19، حدیث 192؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أَمْ عَلَى يُسْرٍ».

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 161

اما ملاك عشق یوسف علیه السلام که حضرت حق بود، روز به روز بر عشق، کمالات و مفاهیم انسانی او اضافه کرد و در نهایت او به ولیّ خالص الهی، الگو و سرمشق برای همه شهوت‌داران، زیارویان، حاکمان، امیران، معلمان و خانواده‌داران عالم تبدیل شد و نامش در کنار نام ابدیّ معشوق به پاکی به جا ماند و از صفحه دنیا و آخرت پاک نخواهد شد.

عاشق در اختیار معشوق

عشق واقعی است که در ادبیات فارسی روی آن انصافاً خیلی عالی سرمایه گذاری شده است. این عشق عاشق و معشوق چه زیبا و عالمانه و حکیمانه در این بیت گنجانده شده است.

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای «1»

«قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ» «2»

جمله در این شعر به معنی کل است، چون نمی شد کلمه کل را بیاورد، از لغت جمله بهره گرفته است.

فقط خدا، غیر از خدا، همه چیز رنگ و موج و از بین رفتنی است. این عشق‌هایی که در بشر بوده، تمام شعله سر کبریت و خاموش شدنی بوده و خاموش هم شده است؛ یعنی زمان، تغییر چهره‌های معشوق‌های کم ظرفیت در خاموش کردن این عشق‌ها اثر داشته است.

تمام ما سوی الله رو بنا و حباب روی آب است که اگر در معرض کمترین بادهای قرار بگیرد، خراب شدنی است. باد تغییر چهره، فتنه‌گری، تقلب و عوض شدن

(1) - مولوی.

(2) - انعام (6): 91؛ «بگو: خدا، سپس آنان را رها کن.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 162

معشوق، پشت کردن معشوق به عاشق، زلزله، سیل، حادثه، بیماری، آتش سوزی.

تمام روبناها در کنار عامل تخریب هست. زیرنا حضرت حق است که عامل تخریب ندارد. او معشوق اصلی است که فانی شدنی نیست.

حال عاشق در احوال مختلف

این‌هایی که به چیزی دل نبستند و همه چیز را به عنوان ابزاری برای توحید نگاه می‌کردند و هیچ وقت عاشق ابزار نبوده و معطل آن نمی‌شدند، به خاطر معرفت آنان بوده است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: اوج لذت زندگی شما و اوج محنت زندگی شما چه وقت بود؟ گفت: اوج لذت زندگی من آن روزی بود که روی دست پیغمبر صلی الله علیه و آله به مردم نشان داده شدم و حضرت مرا به رهبری حکومت معرفی کردند و اوج محنت من آنجایی بود که صدای ناله حضرت زهرا علیها السلام بین در و دیوار بلند شد.

یعنی علی علیه السلام را تا اینجا کوچک کردند که عجب لذتی برده که شاه شده و به قدری به زن وابسته بود که وقتی دید همسرش را بین در و دیوار آزرده کردند، اوج محنت حضرت بوده است.

والله قسم! با توجه به معرفتی که داشت و این که فقط خدا زیربنا است و بقیه چیزها روبنا، حباب و خاموش شدنی است، حال حضرت چه روی دست پیغمبر صلی الله علیه و آله روز غدیر و حالی که می‌دید بین در و دیوار همسرش آزرده شده، نسبت به خدا تفاوتی نداشته است.

آنجا را می‌گفت: خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله تکلیف کرده است که مرا برای خدمت به دین معرفی کند و اینجا را می‌گفت: خدا به من تکلیف کرده که صبر کنم تا چراغ دین

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 163

روشن بماند. هر دو برای خدا بود. «1» رویناها روی حضرت اثر ندارد؟ مگر او مانند ما بوده است؟ اگر کاسی ما دو روز نچرخد، به خدا می‌گوییم: اگر نمی‌توانی خدایی کنی، استعفا بده. امام علی علیه السلام مگر

(1) - نهج البلاغة: خطبه 33، من خطبة له عليه السلام عند خروجه لقتال أهل البصرة، و فيها حكمة مبعث الرسل...؛ «قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عِزِّ بْنِ قَارٍ وَ هُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ فَقَالَ لِي مَا قِيَمَةُ هَذَا النَّعْلِ فَقُلْتُ لَا قِيَمَةَ لَهَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اللَّهُ لَمَيِّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعُ بَاطِلًا....»

و نیز آمده: الاحتجاج: 189/1 - 190؛ «احتجاجه عليه السلام في الاعتذار من قعوده عن قتال من تأمر عليه من الأولين و قيامه إلى قتال من بغى عليه من الناكثين و القاسطين و المارقين (روي أن أمير المؤمنين عليه السلام كان جالسا في بعض مجالسه بعد رجوعه من نهران فجرى الكلام حتى قيل له لم لا حاربت أبا بكر و عمر كما حاربت طلحة و الزبير و معاوية فقال علي ع إني كنت لم أزل مظلوما مستائرا على حقي فقام إليه الأشعث بن قيس فقال يا أمير المؤمنين لم لم تضرب بسيفك و لم تطلب بحقك فقال يا أشعث قد قلت قولاً فاسمع الجواب و عه و استشعر الحجة إن لي أسوة بستة من الأنبياء ص أولهم نوح حيث قال رب أني مغلوبٌ فانتصِرْ فإن قال قائل إنه قال هذا لغير خوف فقد كفر و إلا فالوصي أعدر و ثانيهم لوط حيث قال لَو أَنِّي لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ فَإِنِ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لغير خوف فقد كفر و إلا فالوصي أعدر و ثالثهم إبراهيم خليل الله حيث قال وَ اعْتَرِضْكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنِ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لغير خوف فقد كفر و إلا فالوصي أعدر و رابعهم موسى عليه السلام حيث قال فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَإِنِ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لغير خوف فقد كفر و إلا فالوصي أعدر و خامسهم أخوه هارون حيث قال يَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوكُمُوسِي وَ كَادُوا يَفْتُلُونِي فَإِنِ قَالَ قَائِلٌ إِنَّهُ قَالَ هَذَا لغير خوف فقد كفر و إلا فالوصي أعدر و سادسهم أخي محمد خیر البشر ص حيث ذهب إلى الغار و نومي على فراشه فإن قال قائل إنه ذهب إلى الغار لغير خوف فقد كفر و إلا فالوصي أعدر فقام إليه الناس بأجمعهم فقالوا يا أمير المؤمنين قد علمنا أن القول لك و نحن المذنبون التائبون و قد عذرک الله.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 164

مانند ما است که وقتی حضرت زهرا علیها السلام از دستش برود، خودش غسل بدهد و کفن و دفن کند و بگوید: خدایا! حال که همسر جوان مرا بردی، من دیگر هیچ کاری با تو ندارم؟

این نقطه، نقطه عشق اهل معرفت به وجود مقدس حق است:

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای «1»

فانی بودن هر چیز غیر از وجه معشوق «2»

دیگر راست‌تر از این حرف در باب عشق وجود ندارد.

«كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» «3»

(1) - مولوی.

(2) - بحار الانوار: 67 / 23، باب 43، حدیث 23؛ مصباح الشریعة: 192؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اخْتَرَقَ وَ نُورُ اللَّهِ لَا يَطْلُعُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَضَاءَ وَ سَحَابُ اللَّهِ مَا يَطْهَرُ مِنْ تَحْتِهِ شَيْءٌ إِلَّا عَطَاهُ وَ رِيحُ اللَّهِ مَا تَهْبُ فِي شَيْءٍ إِلَّا حَرَّكَتْهُ وَ مَاءُ اللَّهِ يَحْيِي بِهِ كُلُّ شَيْءٍ وَ أَرْضُ اللَّهِ يَنْبُتُ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَعْطَاهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْمَالِ وَ الْمُلْكِ.» بحار الانوار: 67 / 24، باب 43، حدیث 24؛ مصباح الشریعة: 196؛ «عن الصادق عليه السلام المُشْتَأَقُ لَا يَشْتَهِي طَعَاماً وَ لَا يَلْتَمُدُّ بِشْرَابٍ وَ لَا يَسْتَطِيبُ رُقَاداً وَ لَا يَأْنَسُ حَمِيماً وَ لَا يَأْوِي دَاراً وَ لَا يَسْكُنُ عُمرَاناً وَ لَا يَلْبَسُ لَبَناً وَ لَا يَقْرُرُ قَرَاراً وَ يَعْبُدُ اللَّهَ لَيْلاً وَ نَهَاراً رَاجِئاً أَنْ يَصِيرَ إِلَى مَا اشْتَأَقَ إِلَيْهِ وَ يُنَاجِيَهُ بِلِسَانِ شَوْقِهِ مُعَبِّراً عَمَّا فِي سِرِّرَتِهِ.»

حضرت امام صادق عليه السلام می فرماید: هر که مشتاق لقای الهی شد، خواهش طعام و شراب و لذت اینها از او قطع می شود، و میل خواب و استراحت بر طرف می شود، و به دوست و مصاحب و رفیق، انس نمی گیرد، و در منزل و خانه مأوی نمی کند، و در معموره ساکن نمی شود، و لباس نرم نمی پوشد، و به جایی قرار نمی گیرد، و در هیچ وقت از اوقات، از عبادت و ذکر الهی فارغ نمی شود، و همیشه آرزومند وصال الهی است، و تمنای لقای رحمت الهی دارد، و آن چه در دل دارد از آرزوی لقای الهی، به زبان شوق مناجات می کند و به الفاظ و عبارات تعبیر می نماید.

(3) - الرحمن (55): 26 - 27؛ «همه آنان که روی این زمین هستند، فانی می شوند.* و تنها ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی می ماند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 165

همه چیز در فنا است؛ یعنی همین حالا آسمانها، زمین و تمام موجودات در پرده فنا هستند و تمام این حرکت‌هایی را که می بینید، تمام، جلوه حی و قیومی او هستند.

غیر یکی نیست راز، مختلف است گفتگو

پرده به عراقی بساز یا به حجازی نواز

یعنی عاشقان او «کالمیت بین یدی الغستال» «1» مانند مرده‌ای روی سنگ غسّالخانه هستند که تمام اختیارات و حرکاتش را تسلیم غسّال کرده است. عاشق خود را همچون مرده به دست معشوق رها کرده و اسماء و صفات او را در خودش جلوه داده است. دیگر پا، پای یوسف نیست.

از تنگی قافیه می‌گویند: خدا نور بی‌نهایت است، جسم نیست، شعر غیر از این سروده نمی‌شود، پا، دست، چشم و گوش برای یوسف نیست، بلکه برای خداست و از خدا این مطلب را عاریه دارد.

الگو بودن بندگی یوسف علیه السلام «2»

(1) - شرح الأسماء الحسنی: 38 / 2.

(2) - و در احوالات حضرت شعیب علیه السلام نیز آمده: إرشاد القلوب، دیلمی: 1 / 171؛ بحار الانوار: 380 / 12، باب 11، حدیث 1؛ «زُوی أَنَّ شَعِيبَ [شُعَيْباً عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصَرَهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا شُعَيْبُ إِنْ كَانَ هَذَا الْبُكَاءُ لِأَجْلِ الْجَنَّةِ فَقَدْ أُجْتُهَا لَكَ وَ إِنْ كَانَ مِنْ أَجْلِ النَّارِ فَقَدْ حَرَّمْتُهَا عَلَيْكَ فَقَالَ لَا بَلْ شَوْقاً إِلَيْكَ فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِأَجْلِ هَذَا أَخْدَمْتُكَ نَبِيّاً وَ كَلِمِي مُوسَى عَشْرَ سِنِينَ.

مرویست (از حضرت رسول صلی الله علیه و آله) که حضرت شعیب علیه السلام بواسطه محبت و شوق و دوستی با خدا آنقدر گریست که دو چشم او کورشد، خدا دیده او را بینا فرمود، و هم چنین تا سه مرتبه، در مرتبه چهارم وحی الهی رسید که یا شعیب تا کی میگری و تا چند چنین خواهی بود (و مقصود تو از این گریه چیست)؟ اگر گریه تو از خوف جهنم است من تو را از آن ایمن گردانیدم، و اگر از شوق بهشت است آن را بتو عطا و مباح نمودم، عرض کرد الهی و سیدی تو میدانی گریه من برای ترس از جهنم و شوق بهشت نیست بلکه دل من بمحبت تو بسته شده است و گریه دوستی و محبت است که چشم مرا نابینا کرد، وحی رسید حال که گریه تو از این راهست بزودی پیغمبر و کلیم خود موسی بن عمران را بخدمتکاری تو بفرستم که تا ده سال خدمت (و شباتی) کند.

و اثر شوق و محبت الهی داشتن آن است که همه چیز شوق و محبت آن شخص را بدل می‌گیرند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 166

کار بنده به جایی می‌رسد که در فاسدترین کاخ، با بودن زن نامحرم حمله‌کننده که در شهوت دست و پا می‌زند، با بودن هر نوع میهمانی‌های شبانه و روزانه درباری، یوسف شد. مسجد، حسینیه و جمعیت مذهبی نیز در اختیارش نبود، مصر بود و عده‌ای ظالم، بت‌پرست، کاخ و زنی خائن. ولی یوسف، یوسف شد.

از تعریف‌هایی که پروردگار از یوسف می‌کند، انسان مات و مبهوت می‌شود. از خدا بشنوید که عبد در این عشق از منیت خود می‌میرد و جلوه معشوق می‌شود.

حرکت، دیدن و شنیدن خدایی کار عبد به این حدیث قدسی می‌رسد:

«كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ»

من خود گوش او می‌شوم، دیگر گوش، گوش یوسف نیست، گوش من است که می‌شنود؛ لذا هفت سال صدای باطل زلیخا را رد کرد. می‌گوید: گوش من جای این حرف‌های باطل و قبول این پیشنهادهای نجس نیست. این گوش، گوش او نبود، گوش خدا بود. و گوش خدا باطل را قبول نمی‌کند؟

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 167

«و بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ و لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ»

چشم دیگر، چشم یوسف نبود، چشم من بود. زلیخا را مانند دیو سیاه و وجودی متراکم از آلودگی‌ها می‌دید. در کمال نفرت، او را نمی‌خواست. اگر زیبایی می‌دید، می‌خواست. کسی که زیبایی را ببیند و بگوید نمی‌خواهم، احمق است. چشم او باز بود و درست می‌دید. این چشم منیت است که زشت‌ترین دختر را می‌بیند و عاشق او می‌شود و پای خود را در يك کفش می‌کند و می‌گوید: در عالم فقط این دختر را می‌خواهم. عالم پر از خیر است و اولیای خدا در عالم زندگی می‌کنند، اما او به دختر می‌گوید: اگر تو نباشی، می‌خواهم دنیا نباشد.

زبان یوسف هم زبان خدایی می‌شود:

«و يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا» «1» دست، دیگر دست یوسف نبود، دست من بود و دست من در خیر است:

«بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» «2»

در آن هفت سال، حاضر نشد، سر انگشتش را روی دست زلیخا بگذارد که این بدنِ نامحرم را لمس کند و ببیند چه مزه‌ای دارد. در کمال نفرت از او بود:

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای «3»

(1) - الکافی: 352 / 2، حدیث 7؛ «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا.»

(2) - آل عمران (3): 26؛ «هر خیری به دست توست، یقیناً تو بر هر کاری توانایی.»

(3) - مولوی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 168

ذکر مناجات عاشق با معشوق

«يا مَشْكُورَ الشَّاكِرِينَ يا جَلِيسَ الدَّاكِرِينَ يا مَوْصُوفَ مَنْ وَحَدَّهُ يا مَحْبُوبَ مَنْ أَحَبَّهُ يا عَوْثَ مَنْ أَرَادَهُ» «1» این عشق چقدر زیبا است. عشق به او، عشقی است که ارزش مطلق دارد؛ چون معشوقش مطلق است. عشقش نیز ماندنی است؛ چون معشوق ماندنی است.

معشوق تغییر نمی کند که عشق تغییر کند و سرد شود.

شاهد این مدعا خواهی اگر

بر حسین و حالت او کن نظر

روبناها، کشته شدن‌ها، آتش گرفتن‌ها، اسارت‌ها، مضيقه‌ها، تشنگی‌ها، گرسنگی‌ها و بلاها هیچ اثری در عشق و عاشق و معشوق نگذاشت.

در روایت دارد: در گودال قتلگاه، لحظه به لحظه رنگ رخساره حضرت برافروخته‌تر شده بود؛ یعنی چنان لذتی به او دست داده بود که رنگ او در عالی‌ترین حالت بود و وقتی تیزی خنجر شمر به گلو کشیده شد، زیباترین لبخند را زد.

ای کاش دوربین و فیلم بود و آن لبخند را می‌گرفت تا معنی لبخند را در عالم بدانند چیست و بفهمند که ریشه این لبخند از کجا بود؟

خدایا! از این عشق دست ما خالی است، اگر این عشق با ما بود که ما در همه امور در اوج پاکی بودیم. مگر خود در قرآن فرمان ندادی که:

(1) - بحار الانوار: 55/99 - 56، باب 5، حدیث 11؛ «يَا مَعْرُوفَ الْعَارِفِينَ يَا مَعْبُودَ الْعَابِدِينَ يَا مَشْكُورَ الشَّاكِرِينَ يَا جَلِيسَ الذَّاكِرِينَ يَا مَحْمُودَ مَنْ حَمَدَهُ يَا مُؤْجِدَ مَنْ طَلَبَهُ يَا مَوْصُوفَ مَنْ وَحَدَهُ يَا مَحْبُوبَ مَنْ أَحَبَّهُ يَا غَوْثَ مَنْ أَرَادَهُ يَا مَفْضُودَ مَنْ أَنَابَ إِلَيْهِ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 169

«ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» «1»

از من بخواه تا اجابت کنم؟ خدایا! امیرالمؤمنین علیه السلام تو را به ما این گونه معرفی کرد:

«يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ» «2» دست تو برای عطا کردن باز است. به درگاه تو نمی‌آیند که عطا کنی. پشت کرده‌اند و رفته‌اند. تو به دنبال آنان فریاد زدی:

«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ» «3»

بندگان من! هیچ جا خبری نیست، کجا می‌روید؟

بود وصل مو و هجروم از دوست

بود درد مو و درموم از دوست

جدا هرگز نگرده جونم از دوست «4»

اگر قصّام از تن واکنه پوست

درد داشتم و نمی فهمیدم چه دردی است؟ اکنون فهمیده‌ام که همه دردم تویی.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - غافر (40): 60؛ «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.»

(2) - المصباح الکفعمی: 647؛ «امام سجاد علیه السلام به فرزندش امام باقر علیه السلام فرمود:

قل عسرا فی کل لیلۃ عید و کل لیلۃ جمعة أيضا یا دائم الفضل علی البریة یا باسط الیدین بالعطیة یا صاحب المواهب السنیة
صل علی محمد و آله خیر الوری سجیة و اغفر لنا یا ذا العلی فی هذه العشیة.»

(3) - تکویر (81): 26؛ «پس [با انکار قرآن و روی گرداندن از آن] کجا می‌روید؟»

(4) - باباطاهر.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 170

10 أحسن القصص

نام گذاری داستان یوسف علیه السلام به «أَحْسَنَ الْقَصَصِ»

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 173

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّد و آلِهِ الطاهرين.

پندها، درسها و عبرتهایی که در داستان وجود مبارك حضرت یوسف علیه السلام قرار دارد و به خصوص برخوردی که با زلیخا داشتند، آن قدر حائز اهمیت و ارزش است که در میان این همه حادثه‌هایی که در تاریخ اتفاق افتاده است که البته کتاب خدا مهم‌ترین حوادث را بیان کرده، تنها این داستان را به «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» «1»

(1) - مخزن العرفان در تفسیر قرآن: 332 / 6، ذیل آیه یوسف 3 در توضیح و تفسیر احسن القصص آمده:

«ای رسول ما تو را بسبب وحی اختصاص دادیم بانزال نمودن این سوره بر تو که مشتمل بر بدیع‌ترین اسلوب و نیکوترین بیان و عجیب‌ترین حکایات است زیرا که متضمن نکات بسیار و حکمت‌های فراوان است اگر چه تو قبلاً متوجه به آن نبودی، اشاره به این که داستان یوسف علیه السلام از راه وحی بتو رسیده و به آن دانا شده‌ئی نه اینکه از جای دیگر پیدا نموده ناشی از بعض مفسرین است که گفته اینکه داستان یوسف را (احسن القصص) نامیده برای اینست که جامع مطالب بسیار و منظوی بر اسرار و نکاتی است که در باقی سوره‌ها ذکر نشده از ذکر انبیاء و صلحاء و ملائکه و شیاطین و جن و انس و انعام و طیور و سیر و سلوک و آداب ممالیک و طریق تجار و ذکر عقلاء و سفهاء و اختلاف حالات آدمی و مکر زنان و حیاء آنان و توحید و فقه و علم تعبیر خواب و آداب سیاست و حسن معاشرت و تدبیر معاش و چون جامع چنین صفات نیکو است این است که آن را به نیکوتر حکایات معرفی نموده.

و شاید داستان یوسف را اضافه بر فضیلت‌هایی که گفته شد، چون تمام سرگذشت یوسف علیه السلام را از کودکی او تا آخر مقام سلطنتش بیان کرده و آن مقام گذشت و لطفش را نسبت به برادرها که او را از پدر و برادرش جدا نمودند و در چاه انداختند و آنرا به بهای اندک فروختند و اضافه بر اینکه از جرم آنها چشم می‌پوشد به آنها فرمود «لا تَثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ» و چقدر در باره آنها انعام نموده و در منزل خود جای داده و نیز اعجاز او از علم تعبیر رؤیا و عصمت و عفت او که زندانی شدن سالها را ایجاب نموده و باقی فضائل و محسنات اخلاقی و جسمانی آن بزرگوار تماماً را به طور ترتیب و وضوح در این مبارك سوره بیان فرموده این است که جای دارد که این داستان را (باحسن القصص) توصیف نماید.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 174

نام گذاری کرده است.

بهترین قصه‌ها، اتفاق‌ها و حادثه‌ها، با این که در بعضی از حوادث، انبیای اولوالعزم خدا محور بوده‌اند، حضرت ابراهیم، موسی بن عمران و مسیح علیهم السلام، آنها را «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» نرموده است. چرا که در آن داستان‌ها بین عادل و ظالم درگیری بوده، اما اینجا درگیری بین تمام ورع و پاکی در اوج خود، با تمام آلودگی و ناپاکی در اوج خود بوده است. همیشه بین عادل و ظالم درگیری اتفاق نمی‌افتد، اما همه مردان و زنان عالم، تا زمانی که شعله شهوت روشن است، با شهوت درگیر هستند.

ممکن است در مملکتی، حکومت عدل سرکار باشد، مانند زمان حضرت سلیمان علیه السلام که حکومت عدل و حق بود و مردم نیز از آن حکومت خیلی راضی و شاد بودند؛ چون می‌دانستند هر حقی که مربوط به آنها است، در سایه حکومت الهی حضرت به حقشان می‌رسند. تا مدّت زیادی حضرت سلیمان علیه السلام سرکار بود، اما بین عدل و ظلم درگیری نبود؛ چون حکومت ظالم نبود و به انقلاب مردمی هم نیازی نبود.

در رأس حکومت، پیغمبری با کرامت، زاهد، عابد، اهل خدا، اهل حقّ و اهل عدالت وجود داشت. پروردگار در قرآن داستان ایشان و ملتش را «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» نام گذاری نکرد. یا درگیری حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرودیان را «أَحْسَنَ الْقَصَصِ»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 175

نگفت.

تمام پاکی‌ها در برابر تمام ناپاکی‌ها

اما اینجا، يك طرف داستان، حضرت یوسف علیه السلام سمبل زیبایی در جهان قرار داشت که در این درگیری در اوج جوانی و هیجان شدید غریزه شهوت بود؛ یعنی در فضایی قرار داشت که میلیون‌ها نفر شکست می‌خورند. بیشتر آلهایی که در این فضا قرار گرفتند، اگر مؤمن هم بودند، چند دقیقه صبر کردند، اما اکثراً شکست خوردند.

ولی این زیبایی نمونه، در اوج جوانی و اوج هیجان شهوات، در برابر طنّازی، حيله‌گری، فتنه‌گری و آسیب رسانی زن جوانِ مشرک بریده از خدا، هفت سال، شبانه روز مقاومت کرد و دامن پاک الهی او آلوده نشد و مارک شیطانی به او نخورد.

در اوج مقاومت با قدرت ظالمانه بانوی کاخ، زن نخست وزیر، نه سال محکوم به زندان می شود و در زندان روحیات عجیبی را از عالم ملکوت کسب می کند و روزی که آزاد می شود، لایق می شود نه عزیز مملکت مصر، بلکه عزیز مصر وجود شود و خداوند متعال چند هزار سال، این داستان گم شده را از لابلای تاریخ فراموش شده و از پرونده روزگار بیورد و محور بیش از صد آیه قرآن دهد و در قرآن مجید، کتابی که تا قیامت جاوید خواهد ماند، نام و داستان او را بگنجاند. این علت «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» بودن این داستان است.

توجه ویژه خدا به بعد از درگیری یوسف علیه السلام و زلیخا

آنچه را که در این بحث می بینید، که به نظر بسیار مهم می رسد و همه دقایق و لطایفش در آیات قرآن کریم است، نگاه پروردگار به بعد از این جریان است، نه قبل از آن. همه این مسائل برای بعد از هیجان شهوات و درگیری حضرت با این زن و مقاومت هفت ساله و حفظ دامن خود در تمام حیات از آلودگی است.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 176

تمام نگاه خاص پروردگار به حضرت یوسف علیه السلام به خاطر بعد از این جریان است. البته قبل از این جریان، پروردگار عالم به او نظر دارد، اما فقط به عنوان فرزند کوچک حضرت یعقوب علیه السلام، یعنی از زمانی که حضرت یوسف علیه السلام به دنیا آمد، تا زمانی که با این زن ناخواسته روبه رو شد و به صورت غلام زرخردی که همه راههای فرار به روی او بسته شده است و نمی تواند جایی برود و آزادی ندارد، تا زمانی که ناخواسته او را در فضای کاخ قرار می دهند و در خلوت کاخ به عنوان غلام شوهر این زن و خدمت کار او قرار می دهند.

نگاه پروردگار به او از زلیخا به بعد شروع می شود، تا آنجایی که روزگار فراق تمام می شود، حضرت یعقوب علیه السلام و فرزندان او وارد مصر می شوند و به شدت مورد احترام حضرت یوسف علیه السلام قرار می گیرند و او نیز در اوج کرامت و بزرگواری از ظلمهای ده برادر خود گذشت می کند و داستان دیگر تمام می شود.

مرگ حضرت یوسف علیه السلام با کمال آبرو، کرامت، آقایی، بزرگواری، انسانیت و در حالی که برای همه مرد و زن جهان درس و الگو شده است، می رسد و ایشان از دنیا خارج می شوند.

اهمیت جذب نگاه خدا در جوانی «1»

این گوشه‌ای از نگاه پروردگار به آیات کتاب وجود حضرت یوسف علیه السلام است که

(1) - نَهَجُ الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله): 316، حدیث 800؛ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الشَّابَّ الَّذِي يَفْنِي شَبَابَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ. خَدَاوَنَدُ جَوَانِي رَا كَه عَمْرُ خُود رَا دَر عِبَادَتِ خُدَا بَه سَر مِي بَرَد دُوسْت دَارَد.»

نَهَجُ الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله): 304، حدیث 736؛ «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يِبَاهِي بِالشَّابِّ الْعَابِدِ الْمَلَائِكَةَ، يَقُولُ أَنْظِرُوا إِلَى عَبْدِي تَرَكَ شَهْوَتَهُ مِنْ أَجْلِي. خُدَا بَجْوَانِ عَابِدِ بَرِ فَرَشْتِگَانِ مِبَاهَاتِ مِي كُنْدُ وَ مِي گُويَد بِنْدَه مَرَابِنِگَرِيد كَه بِخَاطِرِ مِنْ اَز تَمَايَلَاتِ خُود چَشْمِ پُوشِيدَه اَسْت.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 177

این جوان، در اوج جوانی؛ چون این نگاه، مربوط به پیری او نیست. هر پیرمردی از گذشته بدش پشیمان است - البته اگر بد کرده باشد - و خوب می‌شود، مگر کافر باشد. هر پیرمردی در روزگار پیری وارد نماز، عبادت و مناجات می‌شود. روزگار گردش را کج می‌کند، نه این که خودش بخواد کج کند. هر پیرمردی سعی می‌کند که توبه کرده، خودش را پاک کند، بعد از دنیا برود. نگاه خدا به روزگار پیری حضرت یوسف علیه السلام نیست، بلکه به روزگار پر بودن وجودش از کرامت‌های ایام جوانی است.

در این بخش از زمان، اگر کسی نگاه خدا را به خودش جلب کند، هنر کرده است؛ چون خیلی‌ها در این بخش روی خدا را از خود برمی‌گردانند و رابطه خدا را با خودش قطع می‌کنند. خیلی‌ها به خاطر قدرت و اوج جوانی، در مقابل حضرت حق دچار کبر می‌شوند.

اگر در این فصل از جوانی، انسان بتواند نگاه حضرت حق را به خود جلب کند، شاهکار کرده است. جلب نگاه در پیری با توبه، التماس، گریه و پشیمانی کار مهمی نیست. پیرمرد است و می‌گوید: دیگر دارم از کار می‌افتم، کرم، پاتم، سرم، چشمم و گوشم، از کار افتاده است، خدایا! کسی که به ما رحم نمی‌کند، اقلًا تو رحم کن، گذشته ما که بسیار کثیف، آلوده و ناپاک بوده، ما را ببخش، نفهمیدیم، جاهل بودیم، بد کردیم.

تفاوت نگاه خدا به جوانی و کهنسالی «1»

(1) - نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله): 588، حدیث. 205؛ «رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: فضل الشاب العابد الذي يعبد في صباه على الشيخ الذي يعبد بعد ما كبرت سنه كفضل المرسلين على سائر الناس؛ فضیلت جوان عابد که از آغاز جوانی عبادت کند بر پیری که وقتی سن بسیار یافت عبادت کند چون فضیلت پیغمبران بر سایر مردم است.» و نیز در ترجمه احیاء علوم الدین، 1/ 320 آمده: «ما اتى الله عبده علماً الا شاباً والخير كله في الشباب؛ ای، حق تعالی بنده خود را علم نداد مگر در جوانی، و همه نیکی در جوانی است.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 178

اگر پیرمرد را ببخشند، این نگاه، نگاه ترخم خداست، نه نگاه عظمت نگری و «احسنیت»، نه نگاه به آیات بیّنات کتاب، وجود جوان که به کتاب هستی آبرو داده است.

«علماً مضاهياً للعالم العنبي» «1» این حرف حکما است، که حضرت یوسف علیه السلام در ایام جوانی، همه وجود را با همه عالم، حکیمانه، هماهنگ و یکی کرده بود. این نگاه و خوشحالی در این زمان خیلی مهم است.

نه زمان پیری که بعد از گریه‌ها، ناله‌ها، ندبه‌ها، مکه و کریلا رفتن‌ها بگویم:

احساس می‌کنم که گویا خدا مرا بخشیده باشد. بعد از این که هزاران مقام و منزلتم را از دست دادم، حالا به عنوان غلط کرده پشیمان، خوشحال باشم که مرا بخشیده‌اند و به من نگاه می‌کنند.

البته خدا متنی روی ما نمی‌گذارد. در قیامت مارکی به پیشانی ما نمی‌زند که «هذا تائب» این شخص جوانی خود را در گناه گذرانده و بعد توبه کرده است، نه، این کار را با ما نمی‌کنند، اما انسان در درون خودش احساس ذلیلی می‌کند.

به خدا قسم! بیشتر این خنده‌هایی که دختران و پسران خارج از فضای دین دارند، خنده‌های مسخره‌ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «2» به دنبال این

(2) - نوح البلاغه: خطبه 212، (من کلام له علیه السلام قاله بعد تلاوته أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ ...)

«إِنَّ مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ ضَنْناً بَعْضَارَةً عَيْشِهِ وَ شَحَاحَةً بِلَهْوِهِ وَ لَعِبِهِ فَبَيْنَمَا هُوَ يَضْحَكُ إِلَى الدُّنْيَا وَ تَضْحَكُ إِلَيْهِ فِي ظِلِّ عَيْشٍ غَمُورٍ إِذْ وَطِئَ الدَّهْرُ بِهِ حَسَكَهُ وَ نَقَضَتِ الأَيَّامُ قُوَاهُ وَ نَظَرَتْ إِلَيْهِ الخُثُوفُ مِنْ كَنَبٍ فَخَالَطَهُ بَثٌّ لَا يُعْرِفُهُ وَ نَجِيٌّ هَمٌّ مَا كَانَ يَجِدُهُ وَ تَوَلَّدَتْ فِيهِ فَتْرَاتٌ عِلَلٍ أَنَسَ مَا كَانَ بِصِحَّتِهِ فَفَرَعَ إِلَى مَا كَانَ عَوْدَهُ الأَطْبَاءُ مِنْ تَسْكِينِ الحَارِّ بِالقَارِّ وَ تَحْرِيكِ البَارِدِ بِالحَارِّ فَلَمْ يُطْفِئِ بِبَارِدٍ إِلا تَوَرَّ حَرَارَهُ وَ لآ حَرَكَ بِحَارٍّ إِلا هَيَّجَ بُرُودَهُ وَ لآ اَعْتَدَلَ بِمَمَازِجِ لِتِلْكَ الطَّبَائِعِ إِلا أَمَدَّ مِنْهَا كُلَّ ذَاتٍ دَاءٍ حَتَّى فَتَرَ مُعَلَّلَهُ وَ ذَهَلَ مُرَّضُهُ وَ تَعَايَا أَهْلُهُ بِصِفَةِ دَائِهِ....»

و موارد دیگری قریب به این مضمون از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده:

ط ط إرشاد القلوب، دیلمی: 33 / 1؛ «و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ تَعَلَّمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيراً عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَخَرَجْتُمْ عَلَى الصُّعَدَاتِ تَبْكُونَ عَلَى أَعْمَالِكُمْ وَ لَوْ تَعَلَّمُ البَهَائِمُ مِنَ المَوْتِ مَا تَعَلَّمُونَ مَا أَكَلْتُمْ سَمِيناً. وَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله أَمَا وَ اللهُ لَوْ تَعَلَّمُونَ مَا أَعْلَمُ لَبَكَيْتُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَخَرَجْتُمْ عَلَى الصُّعَدَاتِ تَنَدُمُونَ عَلَى أَعْمَالِكُمْ وَ لَتَرَكْتُمْ أَمْوَالَكُمْ لِأَحَارِسَ لَنَا وَ لِأَخَائِفَ عَلَيْهَا....»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 179

خنده‌ها، گریه‌های سنگینی قرار دارد.

پشت این خنده‌ها، ایدز، سوزاک، سفلیس، بیماری‌های عصبی، روانی و خودکشی و در نهایت آتش جهنم است.

شادی و گریه واقعی

اما شادی واقعی کجاست؟ خدا نیز در قرآن فرموده است که می‌خنداند و می‌گریاند:

«وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكَى» «1»

این متن در قرآن به گونه‌ای غیر از آن خنده و گریه است. خدا، خدایی است که می‌خنداند، آنجایی که خدا انسان را می‌خنداند، آنجایی است که:

(1) - نجم (53): 43؛ «و این اوست که می خنداند و می گریاند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 180

«لَسَعِيهَا رَاضِيَةً» «1»

«فَهُوَ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ» «2»

آن خنده قیمت دارد که وقتی حضرت یوسف علیه السلام را از آن کاخ با عظمت به زندان تاریک کاهگلی، کنار عده‌ای کافر و زیان نفهم می‌اندازند، به دیوار زندان تکیه می‌دهد و می‌گوید:

«رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ» «3»

مرا از آن فضای دعوت به زنا به گوشه این زندان انداختند، حال تو هستی و من، پس من اینجا خوش هستم. این خوشی، خوشی است. نه فریادهای مستانه و شبانه که بعضی پسر و دخترها در زندگی می‌زنند و مانند کرم‌ها در لجن گناه و شهوت نجس می‌لولند و بدن‌های جهنمی که به هم ساییده می‌شود. آن لولیدن، غیر از زندگی کردن است.

شادی واقعی

اگر شادی آنها شادی است، پس چرا بعد از این جلسات رقص و گناه، وقتی به خانه می‌آیند و تنها می‌شوند، احساس می‌کنند که غم تمام عالم در دل آنها است؟

بعد با هزار نوع قرص خود را خواب می‌کنند که سنگینی این غم آنها را از پا درنیآورد.

شادی واقعی، شادی مؤمن است که حتی ظاهراً دارد گریه می‌کند، اما بعد از گریه و حتی در حین گریه کردن، چنان احساس سبک باری و شادی می‌کند که

(1) - غاشیه (88): 9؛ «از تلاش و کوشش خود خوشنودند.»

(2) - قاره (101): 7؛ «پس او در يك زندگي خوش و پسندیده‌ای است.»

(3) - یوسف (12): 33؛ «پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از عملی که مرا به آن می‌خوانند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 181

حاضر نیست این شادی او تمام شود.

خنده حضرت یوسف علیه السلام معنی الهی و ملکوتی دارد. او کجا می‌خندد؟ بعد از این که می‌بیند از همه پلیدی‌های کاخ، ذره‌ای بر دامن او ننشسته و آزاد شده، هر چند ظاهراً به زندان افتاده است می‌خندد که این خنده، آیه خداست و دهان حضرت، صفحه کتاب خدا.

این جنب و جوش در زندان، سجده‌های طولانی، رکوع‌ها، ناله‌های شبانه، آری، اینجا جای شادی و نشاط است:

رقص آنجا کن که خود را بشکنی پنبه را از ریش شهوت برکنی «1»

شادی جدایی از رذایل اخلاقی

وقتی کوزه منیت و غرور که همه توخالی است، کوزه حرص، حسد، تنگ نظری، حقارت و کوچک بودن را شکستی و با شکستن آن، از همه این عالم مادی رها شدی و در ملکوت و وادی «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» قرار گرفتی، آنجا پایکوبی کن، هیجان داشته باش و بخند. آنجا دیگر تو را گریه نمی‌گیرد.

زمین‌های پنبه کاری شده را دیده‌اید. پنبه در جلد خشک و زبری چسبیده است.

گوی و کیسه می‌آورند، با انگشتان دست پنبه را از آن جلد خشک جدا می‌کنند، به کارخانه می‌دهند تا آن را بزند و به صورت نرم و زیبایی درآورد.

بعد نمونه‌اش را در ویتزین‌های گران قیمت می‌گذارند؛ یعنی بعد از کنده شدن از آن گیاه خشک و زرد، افتاده و جلد خشک، پشت ویتزین پرقیمت بالانشین شده است و انسان‌های کارخانه‌دار و ثروتمند می‌بینند و به قیمت گران می‌خرند، می‌ریسند و به پرده‌ها و لباس‌های زربفت و پرنقش و نگار تبدیل می‌کنند. شاهان و

(1) - مولوی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 182

پولداران جهان می‌گویند: این نوع پرده را بیاورید روی پنجره‌های ما نصب کنید.

یعنی از بیابان نشینی کنده شده و حرکت می‌کند تا کاخ‌نشین می‌شود.

منیت‌ها انسان را بیچاره می‌کنند؛ یعنی سازمان خلقت انسان را به گونه‌ای ساخته‌اند که اهل منیت، شهوت، بخل، حرص و آلودگی، واقعاً محکوم به شکست، ذلیل شدن و غرق شدن هستند و هیچ راه فراری ندارد.

«الهی لَأْتُوذَّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ» «1» حضرت زین العابدین علیه السلام گریه می‌کردند که خدایا! مبادا مرا با آتش جهنم خود بیدار و ادب کنی. آنجا دیگر بیداری و ادب فایده‌ای ندارد. در جهنم هر شاهی ذلیل و دست بسته و هر متکبری، خوار است و هر شهوترانی فریاد می‌زند:

«يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» «2»

کاش مرا خلق نکرده بودی. در آنجا ادب شدن چه سودی دارد؟

(1) - بحار الانوار: 95 / 82، باب 6، (دعاء السحر لعلي بن الحسين ع رواه حمزة الثمالي)، حديث 2؛ إقبال الأعمال:

67؛ المصباح الكفعمي: 588؛ «إِلَهِي لَأْتُوذَّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ وَ لَأَتَمَكَّرُ بِِي فِي حَبْلَتِكَ مِنْ أَيْنَ لِي الْخَيْرُ يَا رَبِّ وَ لَأَيُوجَدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ وَ مِنْ أَيْنَ لِي النَّجَاهُ وَ لَأَشْتَطِئُ إِلَّا بِكَ لَأَلَّذِي أَحْسَنَ اسْتَعْنَى عَنْ عَوْنِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ لَمْ يُرْضِكَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ

خدایا مرا به عقاب خود ادب مفرماو به مجازات عملم به مکر و حیلهات به عقوبت ناگهانیت غافلگیر مکن و مبتلا مگردان ای خدا کجا خیری توأم یافت در صورتی که خیر جز پیش تو نیست و از کجا راه نجاتی خواهم جست و حال آنکه جز به لطف تو نجات میسر نیست ای خدا نه آنکس که نیکوکار است از یاری تو و لطف و رحمت مستغنی است و نه آنکه بدکار است و بر حکم تو بی باکی کرده و به راه رضا و خوشنودیت نرفته از قدرتت بیرون است ای رب من ای رب من ای رب من.»

(2) - نبأ (78): 40؛ «ای کاش من خاک بودم [و موجودی مکلف آفریده نمی شدم تا چنین روز سختی را ببینم!].»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 183

اجازه فکر بی ادبی نیز در این دستگاه به کسی نمی دهند. اگر انسان گرفتار شود، او را نیز دوست داشته باشند، چنان به گوش او می زنند که اگر خواب است، بیدار شود.

شکستن منیت‌ها

اجازه فکر در منیت را نیز به ما نمی دهند. من يك بار فکر نکرده، چنان چوبش را خوردم که هر وقت یادم می آید، از آن کتکی که خوردم، شاد می شوم و می خندم.

خنده معنی دار، که شکر خدا، این چوب زدن را به قیامت نکشانند.

در اوج تابستان، در یکی از شهرهای بزرگ ایران، شب آخر منبرم بود. محلی که در آنجا منبر می رفتم، وسعت داشت. شب آخر، شاید نزدیک به پنجاه هزار نفر پای منبر بودند. خدا می داند این فکر نیمه کاره به ذهن من آمد که این سواد، بیان و منبر من است که این جمعیت را به اینجا آورده است. این تمام آن فکر بود، اما به جایی نکشید. فقط در حالی سخنرانی به صورت نسیم بسیار مختصری به ذهن من آمد و اصلاً ادامه پیدا نکرد.

بعد از شب آخر این مجلس، باید از آن شهر حدود چهارصد کیلومتر به شهر دیگری که از شهرهای معروف ایران و بسیار ثروتمند است، می رفتم؛ یعنی فردا شب، شب اول منبر در آن شهر ثروتمند بود. هر شب که آن منبر تمام می شد و به خانه می آمدم، پسر من که آن وقت پنج شش ساله بود، می گفت: امشب بیست و دو نفر پای منبر بودند، فردا شب! بیست و يك نفر بودند. کار من منبر رفتن بود، کار فرزندم شمردن مستمع بود. هیچ کس نیامد.

این‌هایی که می‌آمدند نیز افراد جالبی بودند. این چند نفر گروه گروه کنار هم می‌نشستند و وقتی من بر منبر بودم، می‌شنیدم که به همدیگر می‌گفتند: امسال محصول باغ را چقدر فروختی؟ می‌گفت: خیلی نشد، این قدر شد. دیگری می‌گفت:

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 184

این قدر فروختم. تمام منبر من به فروش آنها گذشت.

بعد از ده شب که منبر من تمام شد، از مداح معمولی نیز به من کمتر پول دادند و گفتند: به سلامت. یعنی خدا به من گفت: دل‌ها در دست من است، من در آنجا پنجاه هزار نفر را پای منبر آوردم. تو می‌توانی، بفرما. مگر تو همان شخص منبری آن شهر نبودی؟ پس چه شد؟

ای کسی که دل‌ها به دست تو است:

«يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ» «1» تو می‌گویی برو، اگر انسان در باطن خود از مسیر صحیح منحرف شود، تو می‌گویی نرو.

در زندگی خیلی تواضع کنید و دائم بگویید: ای خدا! تو همه چیز هستی. این را قبول کنید تا شما را بالا ببرند. بزرگ‌ترین انسان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، به ما یاد داده است که چه کسی هستیم:

«وَأَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمِسْكِينُ الْمِسْتَكِينُ» «2» حال که زنده هستیم، این است که حقیر، ذلیل، مسکین و مستکین هستیم، وای به حال آن زمانی که جنازه ما را روی سنگ مرده شورخانه بیاندازند، آنجا چه کسی هستیم؟ آنجا جایی هست که همه از زن و فرزند، داماد، برادران، اقوام، دوستان، شریک و همسایه‌ها همه جمع شده‌اند، تا ما را دور بیاندازند. جمع نشده‌اند که ما را نگهدارند.

پنبه را از ریش شهوت برکنی

رقص آنجا کن که خود را بشکنی

(2) - اقبال الأعمال: 3/ 334، فصل 51.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 185

رقص و جولان بر سر میدان کنند
 رقص اندر خون خود، مردان کنند

چون رهند از هست خود دستی زنند
 چون جهند از نقص خود، رقصی کنند» 1

نه در این مجالس بیهوده و پوچ دنیایی، آنجا که رقص و جولان ملکوتی واقعی نیست، این رقص و جولان که عین حماقت است: زن و مرد با هم برقصدند و خدا و ملائکه نیز ببینند و پرونده را عصر جمعه به خدمت امام زمان علیه السلام ببرند و جگر ایشان زخم بخورد.

منشأ شادی مؤمن در دنیا

این بالا پریدن‌ها، حیوانی است وگرنه زمانی که کمبودها و نواقص روحی و اخلاقی بیرون می‌آیند، باید هیجان و پایکوبی و شادی کنند. این هیجان از کجاست؟

از همراهی مددهای غیبی، ملائکه به آنها می‌گویند:

«نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» «2»

ما بودیم که زیر بازوان شما بودیم و شما را می‌بردیم. اگر ما در دنیا دوست شما نبودیم، شما نیز از آن رقص‌ها می‌کردید؟ آن نواختنی که شما را به هیجان می‌آورد، از طرف ما بود. ما از جانب خدا در باطن شما می‌نوازیم و در این نواختن ما بود که شما تلطیف می‌شدید و اشک از چشم شما جاری می‌شد. در این نواختن ما بود که دلکنده می‌شدید و می‌گفتید: مشهد، کربلا، مناجات، دعای کمیل و عرفه برویم. اگر ما نمی‌نواختیم که شما از جای خود تکان نمی‌خوردید.

(1) - مولوی.

(2) - فصلت (41): 31؛ «ما در زندگی دنیا و آخرت، یاران و دوستان شما هستیم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 186

مطربانش از درون دف می‌زنند

بجرها از شورشان کف می‌زنند» 1

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - مولوی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 187

11 لیاقت و هدایت

کسب فیوضات الهی به اندازه لیاقت

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 189

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

حضرت یوسف علیه السلام به قدری از خویش لیاقت و شایستگی نشان داد که پروردگار مهربان عالم، ظرف وجود او را از حقایق گسترده‌ای پر کرد که البته این احسان و عنایت را در حق هر کسی که از طریق معرفت و عمل لیاقت نشان دهد، می‌کند.

در حلّ مشکل حضرت یونس علیه السلام و نجات از تاریکی شکم ماهی در دریا که احدی جز حضرت حق نمی‌توانست او را نجات بدهد، می‌فرماید: ما او را نجات دادیم:

«وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» «1»

و به همین صورت اهل ایمان را از گرفتاری‌ها و مشکلات نجات می‌دهیم. البته لطف پروردگار و احسان حضرت حق، به اندازه لیاقت و شایستگی انسان به او می‌رسد.

ظرف وجود حضرت یوسف علیه السلام در توان ظرفیت خود، به خاطر معرفت و عملش از فیوضات الهی و عنایات حضرت حق پر شد. گوشه‌ای از آن عنایات و

(1) - انبیاء (21): 88؛ «و این گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 190

الطاف را که فقط کار اوست، نه کار پول، پارتی، قبیله، خانواده و قدرتمندان در آیات قرآن مجید ببینید.

در یکی از آیات می‌فرماید: «1» همه این امور بعد از آن معرفت، عمل، لیاقت و شایستگی است. البته رایگان و ناگهانی نیست، بلکه او زحمت کشید، رنج برد، و اجازه نداد به پاکی او لکه سیاهی بنشیند.

مکنت عنایت شده به بندگان خالص

بعد از این امور بود که پروردگار می‌فرماید:

«مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ» «2»

این به چاه افتاده و زندانی کشیده را تمکن، آبروی عظیم و نیروی چیرگی بر مشکلات و غلبه بر دل‌ها را دادم. این‌ها کار غیر خدا نیست. تمکن، نعمت ویژه الهی است که کسی سفره‌دار حضرت حق می‌شود، سفره‌دار رحمت، قدرت، کرم، عزت، چیرگی، غلبه و توان او. در حقیقت تمام قدرت‌ها، توان‌ها، پیروزی‌ها در آن

(1) - یوسف (12): 24؛ «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ الشُّؤْمَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»؛ بانوی کاخ [چون خود را در برابر یوسف پاکدامن، شکست خورده دید با حالتی خشم‌آلود] به یوسف حمله کرد و یوسف هم اگر برهان پروردگارش را [که جلوه ربوبیت و نور عصمت و بصیرت است] ندیده بود [به قصد دفاع از شرف و پاک‌اش] به او حمله می‌کرد [و در آن حال زد و خورد سختی پیش می‌آمد و با مجروح شدن بانوی کاخ، راه اتهام بر ضد یوسف باز می‌شد، ولی دیدن برهان پروردگارش او را از حمله بازداشت و راه هر گونه اتهام از سوی بانوی کاخ بر او بسته شد]. [ما] این گونه [یوسف را یاری دادیم] تا زد و خورد [ی که سبب اتهام می‌شد] و [نیز] عمل خلاف عفت آن بانو را از او بگردانیم؛ زیرا او از بندگان خالص شده ما [از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی] بود.

(2) یوسف (12): 56؛ «این گونه یوسف را در [آن] سرزمین مکانت و قدرت دادیم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 191

شخص قرار داده می‌شود.

ظاهراً يك نفر است، ولی قدرت جامع، غالب و چیره‌کامل است. دل‌ها و ارواح همه در تسخیر او است، در حالی که او کانال فیوضات پروردگار برای دل‌ها و ارواح است. نه تنها دل‌ها و ارواح زمان خودش، بلکه برای همه دل‌های لایق، شایسته و قابل.

تمکن، معنویت و آبروی او در جهان فعال است. بدن او در دنیا نیست، ولی حقیقت او در دنیا هست و به نیازمندان عالم معنا، انرژی، پاک‌ی، زمینه استقامت و حفظ نفس می‌دهد. این همه را پروردگار عالم در يك نفر جمع کرده است.

محسنین در سایه لطف پروردگار

وقتی که برادران حضرت یوسف علیه السلام به علیّی که در قرآن مطرح است، او را شناختند، حضرت علیه السلام حرف خیلی زیبایی به برادران زد. آنها او را به چاه انداختند و خیال می کردند که نابود شده و از بین رفته است. سی سال گذشته است، اکنون گرد و غبارش نیز از ته چاه به باد رفته است.

آنها اصلاً به زنده بودنش یقین نداشتند. وقتی او را شناختند، مبهوت شدند. بچه کتک خورده ته چاه افتاده کنعان کجا و مقام عزیز مصر کجا؟ شگفت زده و مبهوت شدند.

حضرت علیه السلام وقتی این جمله را به آنها گفت خیال آنان را راحت کرد که در این دستگاه منظم هستی باید کار به اینجا برسد.

حضرت یوسف علیه السلام به حقیقت و بصیرت وصل است و کلمه به کلمه از حرف های ایشان حساب دارد. او وقتی حرف می زند، خدا از گلوی او حرف می زند. به برادرانش فرمود: چرا انگشت به دهان مانده، شگفت زده و غرق در تعجب شده اید، مگر چه شده است؟ يك سیر طبیعی الهی در این عالم انجام گرفته

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 192

است و آن این بوده که من از چاه تا اینجا با خدا بودم، با خدا زندگی کردم.

«فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» «1»

پروردگار پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند.

این گفتار قرآن مجید را حفظ کنید و نصب العین خود قرار دهید. چهل شبانه روز تجربه کنید، ممکن است برای بعضی ها باورش سخت باشد، ولی در مدت طولانی، اثرش را می بینید، فقط چهل شبانه روز.

اعتماد به وعده های خدا

شما چهل شبانه روز خدا را امتحان کنید. «2» روش و اعمال ما نشان می دهد که ما هنوز اعتماد کاملی به پروردگار نداریم. ما نسبت به وعده های خدا در ترس هستیم که مبادا انجام نگیرد. به این که پروردگار اصرار دارد:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» «3»

من خلف وعده ندارم، اگر در مقابل کارهای نیک، حالات، اخلاق و نیت‌های پاک به شما وعده دادم که در دنیا نیز به شما احسان کنم، یقین بدانید که احسان خواهم کرد.

یکی از چهره‌های بسیار برجسته شیعه که بعضی‌ها نقل می‌کنند- آن بعضی‌ها که عجیب مورد اعتماد هستند و سر و سری با امام دوازدهم علیه السلام داشتند- یکی از

(1) - یوسف (12): 90؛ «که یقیناً خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی‌کند.»

(2) - عیون أخبار الرضا علیه السلام: 2 / 69، باب 31، حدیث 321؛ بحار الانوار: 242 / 67، باب 54، حدیث 10؛ «در این مورد آمده: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَّا جَزَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ.»

(3) - آل عمران (3): 9؛ «مسلماً خدا خلف وعده نمی‌کند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 193

اولیای الهی به نام حاج علی بغدادی در کنار حرم موسی بن جعفر علیه السلام خدمت امام زمان علیه السلام رسیده بود، اول ایشان را نشناخت، بعد که از نظر پنهان شد، سیری در اتفاقات به وقوع پیوسته عصر پنجشنبه و شب جمعه کرد، تا اینجا که گفت: این آقا در حرم به من فرمود: میل داری به دوازده امام سلام بدهی؟ عرض کردم: بله.

فرمود: سلام بده. تا امام عسگری را که سلام دادم، ایشان سکوت داشت و گوش می‌داد، تا گفتم: «السلام عليك يا حجة بن الحسن» ایشان فرمود: «عليك السلام» تازه فهمید که در محضر ایشان بوده است. حضرت در کنار حرم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به او می‌فرماید: اگر به تهران رفتی، سلام مرا به فلانی برسان و اسم او را می‌برد.

داستان از تشریف دو یهودی به اسلام

حاج علی بغدادی می‌فرمودند: زمانی که در نجف بودم، کنار حرم امیرالمؤمنین علیه السلام دو طلبه را دیدم که حال، چهره و حرف زدن آنان، به نظر آمد این‌ها ممتاز هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «1» تمام رفتار ظاهری، دلیل بر وضع باطن است. هر کس در بیرون هر کاری می‌کند، درون خود را بیرون می‌ریزد. این‌ها نشان می‌داد که درون مایه‌دار، روشن و نورانی‌ای دارند. سؤال کردم: آیا می‌خواهید اسم خود را بگویید؟ علاقه دارم شما را بشناسم. اهل کجا هستید؟

گفتند: منزل ما در صد و پنجاه کیلومتری مدینه، در منطقه خیر است و هر دو

(1) - غرر الحکم: 479، حدیث 11014؛ «لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنٌ عَلَيِّ مِثْلَهُ فَمَنْ طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ وَ مَا خَبِثَ ظَاهِرُهُ خَبِثَ بَاطِنُهُ.»

و همچنین می‌فرماید: غرر الحکم: 479، حدیث 11013؛ «عِنْدَ فَسَادِ الْعَلَانِيَةِ تُفْسَدُ السَّرِيَّةُ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 194

یهودی‌زاده هستیم. آنجا محلی بود که کتاب‌های ما یهودیان قرار داشت. در آن کتابخانه مخزنی بود که همیشه درش قفل بود و به روی احدی باز نمی‌کردند. من و برادرم کنجکاو شدیم. کلید دار را دیدیم، گفت: به هیچ قیمتی در را باز نمی‌کنم.

تطمیعش کردیم و پول زیادی پیشنهاد دادیم، گفت: به هیچ قیمتی در را باز نمی‌کنم.

تطمیعش کردیم و پول زیادی پیشنهاد دادیم؛ چون وضع مالی خانوادگی ما خیلی خوب بود. او قبول کرد.

قرار پنهانی گذاشتیم که احدی از این جریان مطلع نشود وگرنه این طور که کلید دار می‌گفت، همگی ما را می‌کشتند. بر سر قرار آمدیم، به دور از چشم همه، در اتاق را باز کرد.

نام پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در تورات «1»

توراتی در آنجا بود. به ما گفت: هر چه به حضرت موسی علیه السلام نازل شد، در این هست. تمام تورات‌های بیرون تقلبی است.

(1) - بحار الانوار: 37/36، باب 50 حدیث 4؛ الأمالی، شیخ صدوق: 191، حدیث 1؛ «در این زمینه مناسب است گفتگوی مرد یهودی را با پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بیان شود: جَاءَ نَفْرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيهَا مَا سَأَلُوهُ أَحْبَبَ بِنِي عَنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ مَكْتُوباتٍ فِي التَّوْرَةِ أَمَرَ اللَّهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يَقْتَدُوا بِمُوسَى فِيهَا مِنْ بَعْدِهِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَنْشَدْتُكَ بِاللَّهِ إِنْ أَنَا أَخْبَرْتُكَ تُقِرُّ لِي قَالَ الْيَهُودِيُّ نَعَمْ يَا مُحَمَّدُ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوَّلُ مَا فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ هِيَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ طَابَ ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذِهِ الْآيَةَ يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ مُبَشَّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ فِي السِّطْرِ الثَّانِي اسْمُ وَصِيِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الثَّلَاثِ وَ الرَّابِعِ سِبْطِي الْحُسَيْنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فِي السِّطْرِ الْخَامِسِ أُمُّهُمَا فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ فِي التَّوْرَةِ اسْمُ وَصِيِّ إِلْيَا وَ اسْمُ السَّبْطَيْنِ شَبَّرَ وَ شَبِيرٍ وَ هُمَا نُورًا فَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْيَهُودِيُّ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 195

ما هم متخصص زبان عبری بودیم، آن را باز کردیم و خواندیم. به صفحه‌ای رسیدیم، دیدیم خداوند متعال در آیات تورات گفته است: کار به حضرت موسی علیه السلام تمام نمی‌شود و در آینده پیغمبر به این اوصاف، این نام و نشان و اخلاق خواهد آمد و بعد از او نیز کار در اختیار دامادش، به این نام و نشان قرار می‌گیرد.

خواندیم و بیرون آمدیم.

«فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» «1»

شما با لیاقت و خواستن مرا یاد کنید، من هم شما را یاد می‌کنم. شما قدمی به سمت من بیاید، من ده قدم به طرف شما می‌آیم.

به برادرم گفتم: ما دیگر حق نداریم یهودی بمانیم، نظر تو چیست؟ گفت: من هم نظرم همین است. حال کجا برویم و دین اصلی را پیدا کنیم؟ به مدینه آمدیم، دیدیم نمی‌توانیم آنجا بمانیم. اگر خانواده ما بفهمند، ما را نابود می‌کنند.

با هم به بغداد آمدیم. در کاروانسرای اتاق اجاره کردیم، مدیر کاروانسرا پیرمرد محاسن سفیدی بود. خیلی به ما محبت کرد، گفت: اهل کجا هستید؟ گفتیم: اهل خیبر هستیم و می‌خواهیم مسلمان واقعی شویم. گفت: فردا صبح شما را نزد قاضی القضاة بغداد می‌برم. قاضی از اسلام، قرآن و پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ما صحبت کرد. در پایان گفت: بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله کار به ابن ابی قحافه رسید.

گفتیم: ای قاضی! به خدا قسم! در تورات اصلی که ما با خواندنش تشویق شدیم که مسلمان شویم، اسم جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله این نبود. اسمی که به عبری در تورات بود، به عبری «علی بن ابی طالب» می‌شد، عبدالله بن ابی قحافه در تورات نبود.

قاضی فریاد زد و گفت: این دو رافضی خبیث را بیرون کنید. ما را بیرون کردند.

نمی‌فهمیدم لفظ رافضی یعنی چه؟ به چه کسی رافضی می‌گویند؟ ناراحت و

(1) - بقره (2): 152؛ «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 196

دل شکسته به همان اتاق کاروانسرا آمدیم. پیرمرد مالک کاروانسرا صبح آمد و جریان را برای او گفتیم، گفت: عیبی ندارد، دوباره برویم، من شما را می‌برم، شفاعت می‌کنم، با شما نرم شود.

رفتیم و صحبت کردیم. دوباره مصرّ شد که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله حق خلافت از آن عبدالله بن ابی قحافه بود. باز قسم خوردیم که این اسم در تورات نبود.

نام شیعیان در مصحف «1»

حذیفه می‌گوید: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد، امام مجتبی علیه السلام به مدینه رفت. از کوفه تا مدینه، یکی از شترها را حضرت خیلی مواظبت می‌کرد.

من به حضرت عرض کردم: چرا این شتر را این همه مواظبت می‌کنید؟ فرمود:

کتابی بار این شتر است که نام تمام شیعیان ما تا قیامت در این کتاب ثبت است.

گفتم: به من نشان می‌دهید؟ فرمود: در مدینه نشان می‌دهم.

من سواد نداشتم، به دنبال پسر برادرم رفتم، او را به خانه حضرت مجتبی علیه السلام آوردم. عرض کردم. آقا! وعده دادید. من سواد ندارم، آیا اجازه می‌دهید پسر برادرم ببیند که آیا اسم من در آنجا هست یا نه؟ ورق زد و گفت: بله، اسم شما هست.

دوباره ورق زد، هیچانی شد. گفتم: چه شده است؟ گفت: اسم خودم را نیز دیدم، از اسم من نور بیرون می‌زند. به امام مجتبی علیه السلام عرض کردم: چرا از اسم برادرزاده من نور بیرون می‌زند؟ فرمود: او جزء هفتاد و دو نفر یاران حسین ما علیه السلام است.

(1) - الخرائج و الجرائح: 2/636؛ دلائل الإمامة: 121؛ «در تایید این حدیث آمده: و منها ما قال أبو بصير أنه عليه السلام قال لي هل تعرف إمامك قلت إي والله و أنت هو قال صلى الله عليه و آله دقت قلت أريد أن تُعطيني علامة الإمامة قال ليس بعد المعرفة علامة قلت نزاد بصيرة قال ترجع إلى الكوفة و قد ولد لك عيسى و من بعد عيسى محمد و من بعدهما إبنان و ابنك عندنا مثبتان مع أسماء الشيعة و ما يلدون إلى يوم القيامة و أسماء آبائهم و أجدادهم و إذا هي صحيقة صفراء مُدرجة.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 197

دنباله داستان تشریف دو یهودی به اسلام

این بار با کفش خود به ما دو برادر حمله کرد، برادرم فرار کرد، ولی من کتک مفصلی خوردم. این هم دین شد؟ ما دو نفر یهودی آمدیم که مسلمان واقعی شویم، آن وقت باید این گونه ما را بزنند؟ به برادرم گفتم: کرایه اتاق را بده، برویم. گفتم، کجا برویم؟ گفتم: بالاخره از جایی سر در می‌آوریم. راه افتادیم، به لب جوی آب رسیدیم و نشستیم.

تو لیاقت نشان بده، آنها پرده را کنار می‌زنند. پشت پرده و عمری در تاریکی ماندن. چرا؟ تمام نور آن طرف است. این طرف که تمامش شهوت، شکم، نزاع، فریاد، جنگ، غیبت، تهمت و ناروا و خستگی است، اما خبرها پشت پرده است.

عالمی خواهم از این عالم بدر تا کنم اندر جهان سیر دگر «1»

هیچ کس نبود. جوانی با دنیایی از ادب آمد و به ما دو نفر سلام کرد و گفت: چه غصه‌ای دارید؟ گفتیم: آمدیم مسلمان شویم، کتک خوردیم. گفت: آنها همین طور هستند. شهری نزدیک بغداد به نام کاظمین است، آنجا محل دفن جد من، موسی بن جعفر علیه السلام است. آنجا به شیخ محمد حسن آل یاسین مراجعه کنید، حکایت خود را به او بگویید. ما به کاظمین آمدیم. پرسیدیم، آدرس دادند تا رسیدیم. در زدیم. آمد در را باز کرد و با محبت گفت: به درون خانه بیایید. اهل کجا هستید؟ حکایت خود را گفتیم تا رسیدیم به این که جوانی این آدرس را داد، ناگهان برخاست، سر به دیوار گذاشت، مانند مادر داغ‌دیده گریه کرد.

بعد گفت: برخیزید. ایستادم. چشم ما را بوسید و به صورتش مالید. ما دیروز آن

(1) - شیخ بهایی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 198

اوضاع را دیده بودیم، اما اکنون این آقا را دیدیم، متحیر شدیم که چرا دیروز ما را زدند، اما امروز چشم ما را می‌بوسند؟ گفتیم: چرا چشم ما را می‌بوسید؟ فرمود: چرا نبوسم؟ این دو چشم، جمال مولای ما را دیده است. چرا گریه نکنم؟ اسم من به زبان آن آقا جاری شده است.

تو لیاقت نشان بده، تا برای تو نیز سفره‌اش را پهن کند.

«وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ» «1»

ما به دست او مسلمان شدیم. ما را راهنمایی کرد و گفت: دریای علم خدا در نجف است، خدمت علمای نجف در جوار حرم امیرالمؤمنین علیه السلام بروید، من همه خرج شما را می‌دهم.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

(1) - یوسف (12): 21؛ «این گونه یوسف را در سرزمین مصر مکانت بخشیدیم [تا زمینه فرمانروایی و حکومتش فراهم شود].»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 199

12 عقل و ادب

ساختمان انسانیت

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 201

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

از نظر معنویات، هیچ ساختمانی در عالم هستی عظیم‌تر و با ارزش‌تر از ساختمان انسانیت نیست. آن افرادی که این ساختمان را ساختند، از مصالح الهی و ملکوتی برای ساختن این ساختمان بهره گرفتند و از زمانی که انسان را آفریدند تاکنون، هیچ فرهنگ زمینی نتوانسته مصالحی را به انسان ارائه دهد که انسان با به کار گرفتن آن مصالح، ساختمان انسانیت را بسازد و تمام مصالح ارائه شده، یا ناقص بوده، یا عیب داشته و یا پوک و پوچ بوده است.

بیش از چند میلیون فرهنگ آمد و خرابکاری کرد و به عمر خود خاتمه داد. آن چه که باقی می‌ماند و اصلاح‌کننده است و به عمرش خاتمه داده نمی‌شود، فقط دین خدا است:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» «1»

و این اسلام نیز از زمان آدم علیه السلام ارائه شده و در طول زمان به وسیله پیامبران و به تدریج کامل شده، تا زمان بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که به اوج کمال و جامعیتش

(1) - آل عمران (3): 19؛ «مسلماً دین [واقعی که همه پیامبران مُبلِّغ آن بودند] نزد خدا، اسلام است.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 202

رسیده و بقا خواهد داشت و نوری است که هرگز خاموش نخواهد شد:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» «1»

خدا در قرآن می‌فرماید: هر کس از این نور خوشش نیاید، نمی‌تواند آن را خاموش کند و پروردگار عالم این نور را کامل می‌کند و روزی خواهد رسید که:

«لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» «2»

کل فرهنگ‌ها را از صفحه زندگی انسان پاک می‌کند و تنها همین فرهنگ که سعادت دنیا و آخرت مردم را تأمین می‌کند، برجا خواهد ماند.

تأمین مصالح ساختمان انسانیت با وحی

وحی، مصالح این ساختمان را تأمین کرد. نبوت پیامبران و راهنمایی‌های حکیمانه و دلسوزانه انبیا علیهم السلام از یک طرف و امامت امامان بزرگوار نیز از طرف دیگر مصالح این ساختمان را تأمین کرد.

این مصالح خرما فروش گمنام را به ساختمان عظیمی از انسانیت چون میثم تمار «3» تبدیل می‌کند. همچنین این مصالح کاسب معمولی را به صفوان بن

(1) - صف (61): 8؛ «می‌خواهند خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند در حالی که خدا کامل کننده نور خود است، گرچه کافران خوش نداشته باشند.»

(2) - صف (61): 9؛ «تا آن را بر همه ادیان پیروز کند.»

(3) - الإرشاد؛ شیخ مفید: 323 / 1؛ بحار الانوار: 124 / 42، باب 122، حدیث 7؛ «میثم تمار بنده زنی از طایفه بنی اسد بود، پس امیر المؤمنین علیه السلام او را از آن زن خرید و آزادش کرده باو فرمود: نامت چیست؟ عرض کرد: سالم، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن خیر داده که آن نامی که پدر و مادرت تو را در عجم بدان نامیده‌اند میثم است؟ عرض کرد: خدا و رسولش راست گفته‌اند و تو نیز ای امیر مؤمنان راست گفتی، بخدا نام من همین است، فرمود: پس بهمان نام که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را نامید بازگرد و نام سالم را واگذار، پس بنام میثم بازگشت و کنیه‌اش را ابو سالم نهاد، روزی امیر المؤمنین علیه السلام باو فرمود: همانا تو پس از من گرفتار خواهی شد و بدار آویخته شوی و حربه بتو خواهند زد، و چون سومین روز (بدار کشیدن) شود از سوراخهای بینی دهانت خون باز شود که ریشت را رنگین نماید پس چشم براه آن خضاب (و رنگین شدن) باش، و بدر خانه عمرو بن حرث بدار آویخته خواهی شد، و تو دهمین نفری که در آنجا بدار آویخته شوند و چوب تو (که بر آن بدارت زنند) کوتاه‌تر از آنان است، و از ایشان بوضوء خانه نزدیکتر خواهی بود. برو تا آن درخت خرمائی که بر تنه آن بدار کشیده شوی بتو نشان دهم، (او را آورده) و نشانش داد، و میثم تا بود پپای آن درخت می‌آمد و نماز میخواند و میگفت: چه فرخنده درختی هستی، من برای تو آفریده شده‌ام، و تو بخاطر من خوراك داده شوی. و همواره با آن درخت دیدار تازه میکرد تا آن را بریدند، و جایی که بر آن او را در کوفه بدار زدند شناخت.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 203

یحیی «1» و بزاز گمنامی را به ابن ابی عمیر «2» تبدیل و گمنام‌هایی را در ملکوت

(1) - الاختصاص: 88؛ بحار الانوار: 273 / 49، باب 18، حدیث 20؛ معارف و معاریف: 701 / 6؛ «صفوان بن

یحیی بجلی کوفی مکنی به ابومحمد از یاران حضرت کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السلام بوده و نزد حضرت رضا علیه السلام بخصوص منزلتی عظیم داشته و ازسوی آن حضرت و امام جواد وکیل بوده و گروه واقفه مبلغ گزارنی پول به وی دادند که امامت حضرت رضا علیه السلام را منکر شود ولی شأن او والاتر از این بود که چنین امری را بپذیرد. محمد بن

جعفر مودب گوید: صفوان بن یحیی از دانشمندان بزرگ و معتبر ترین راوی حدیث و پارساترین مردم زمان خویش بود، وی هر روز صد و پنجاه رکعت نماز (یعنی سه بار نماز های واجب و نوافل شب و روز) را ادا می نمود و سه ماه را در سال روزه می داشت و زکات مال خویش را سه بار می داد به جهت این که وی با دو تن از دوستان عزیزش به نامهای عبد الله بن جندب و علی بن نعمان در مسجد الحرام عهد بستند که هر یک از آن ها که زودتر بمیرد آن که پس از او باقی بماند همه اعمال واجب و مستحب وی را انجام دهد و صفوان که بعد از آن دو نفر زنده مانده بود اعمال آن دو را به جای آن ها انجام می داد.

یکی از همسایگانش در مکه باو گفت: ابو محمد! دو دینار بتو بدهم میبری برای خانواده ام بکوفه گفت: شتر من کرایه است صبر کن از صاحب شتر در مورد این کار اجازه بگیرم.»

(2) - علل الشرائع: 529 / 2، باب 313، حدیث 2؛ مستدرک الوسائل: 402 / 13، باب 11، حدیث 15728؛ «ابن ولید از علی و او از پدرش نقل کرد که ابن ابی عمیر مردی بزاز بود از شخصی ده هزار درهم طلب داشت ثروت ابن ابی عمیر از دست رفت و فقیر شد آن مرد خانه اش را بده هزار درهم فروخت و پولها را آورد بخانه ابن ابی عمیر درب خانه او را کوبید.

محمد بن ابی عمیر خارج شد آن مرد گفت: این طلبی است که از من داشتی اینک برایت آورده ام. پرسید از کجا تهیه کرده ای ارثی بتو رسیده؟ گفت: نه سؤال کرد کسی بتو بخشیده، پاسخ داد نه من خانه ام را فروختم تا قرضم پرداخت شود.

ابن ابی عمیر گفت: ذریح محاربی از حضرت صادق برای من نقل کرد که فرموده است:

«لا یخرج الرجل عن مسقط رأسه بالدين»

بواسطه قرض شخص نباید خانه نشیمن خود را بفروشد. پولها را ببر من احتیاجی بآن ندارم با اینکه خدا شاهد است که هم اکنون بیک درهم آن نیازمندم ولی یکدرهم از چنین پولی را تصرف نخواهم کرد.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 204

معروف می کند. به قدری این ساختمان عظیم است که ارتفاع معنوی آن، سر از عرش بیرون می آورد.

رسیدن به اوج یقین

شیخ کلینی شخصیت عظیمی است و کتابش چون نزدیک به عصر امام عسگری علیه السلام نوشته شده است، از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است و این روایت را در کتابش نقل می‌کند:

وقتی بعد از نماز صبح پیغمبر صلی الله علیه و آله به حارثه بن نعمان می‌فرماید:

«كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟» «1»

(1) - علل الشرائع: 529 / 2، باب 313، حدیث 2؛ مستدرک الوسائل: 402 / 13، باب 111، حدیث 15728؛

«ابن ولید از علی و او از پدرش نقل کرد که ابن ابی عمیر مردی بزاز بود از شخصی ده هزار درهم طلب داشت ثروت ابن ابی عمیر از دست رفت و فقیر شد آن مرد خانه‌اش را بده هزار درهم فروخت و پولها را آورد بخانه ابن ابی عمیر درب خانه او را کوبید.

محمد بن ابی عمیر خارج شد آن مرد گفت: این طلبی است که از من داشتی اینک برایت آورده‌ام. پرسید از کجا تهیه کرده‌ای ارثی بتو رسیده؟ گفت: نه سؤال کرد کسی بتو بخشیده، پاسخ داد نه من خانه‌ام را فروختم تا قرضم پرداخت شود.

ابن ابی عمیر گفت: ذریح محاربی از حضرت صادق برای من نقل کرد که فرموده است:

«لا یخرج الرجل عن مسقط رأسه بالدين»

بواسطه قرض شخص نباید خانه نشیمن خود را بفروشد. پولها را ببر من احتیاجی بآن ندارم با اینکه خدا شاهد است که هم اکنون بیک درهم آن نیازمندم ولی یکدرهم از چنین پولی را تصرف نخواهم کرد.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 205

حال شما چطور است؟ - به پیغمبر صلی الله علیه و آله که نمی‌شود دروغ گفت او عالم به حقیقت است - این جواب را داد:

«أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُؤَقَّنًا»

این حال من است: تمام حقایق عالم را که از طریق وحی انبیا و شما به من رسیده است، با همه وجود باور و یقین دارم.

این ادعای خیلی مهمی است. چهل سال درس خواندن و غلطیدن در دلیل، برهان، فلسفه، حکمت و عرفان می خواهد تا کسی به مقام باور و یقین برسد، گاهی نیز نمی رسد.

او خیلی راحت گفت: من در اوج باور هستم و هیچ شکی نسبت به هیچ حقیقی ندارم.

یقین این جوان را در کلام حضرت زهرا علیها السلام مشاهده می کنیم.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي جاحِداً لشيءٍ مِنْ كتابِهِ وَ لا مُتَحَيِّراً في شيءٍ مِنْ أَمْرِهِ» «1» خدا را شکر می کنم که نسبت به هیچ حقیقی تردید ندارم و نسبت به هیچ واقعی سرگردان نیستم.

این حالی که حارثه بن نعمان گفت، حال همه انبیا و امامان علیهم السلام است.

علامت اهل باور و یقین

رسول خدا علیها السلام در برابر جمعیت مسجد به او فرمودند:

«أَنْ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةٌ فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟»

(1) - بحار الأنوار: 66 / 83، باب 39، حدیث 4.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 206

دلیل، نشانه و برهان تو بر این که نسبت به همه حقایق در اوج باور هستی چیست؟ او عرض کرد:

«كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي»

یا رسول الله! خودم را در عرش خدا می بینم. یعنی تمام درها باز و ساختمان انسانیت من، از این گنبد دوار نیز بالا زده و به پشت این پرده و حجابها رفته و به عرش رسیده است.

یا رسول الله! بهشتیان را غرق در نعمت و دوزخیان را غرق در عذاب می بینم و نزد من طلا با ریگ های بیابان یکی است؛ یعنی دل او به کلی از چیزی که تمام مردم دنیا بر سر آن جنگ و دعوا دارند و به خاطر آن ربا می خورند، می دزدند، غضب می کنند، رشوه می گیرند و حق را ناحق و پامال می کنند، کاملاً پاک شده و آزاد است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم رو کرده، فرمودند:

«هذا عَبْدٌ نَوَّرَ اللهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ» «1» این کسی است که خدا قلب او را از نور ایمان روشن کرده است. مگر قلب های دیگر چه قلبی است؟ قلب های دیگر توسط پول، هوای نفس، شیطان و شهوات دستکاری شده است، لذا به آنها هر چه می گویی، می گویند: دلمان می خواهد. اما این طرفی ها می گویند: آن چه را که خدای من می خواهد. بین این ها خیلی فرق است. البته این ها به دل تهمت می زنند؛ چون دل به خاطر فطرت، هرگز خواهان این چیزهایی که این ها می گویند نیست.

(1) - الکافی: 53/2، حدیث 2.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 207

تخریب ساختمان عقل با بی ادبی

از جمله کسانی که مصالح ساختمان انسانیت را تأمین کرد، وجود مبارک حضرت مجتبی علیه السلام است.

که در گفتاری بسیار بارز، آسمانی و ملکوتی این مصالح را شرح داده و چقدر زیبا فرموده اند. ای کاش تمام مردم به همین روایت عمل می کردند؛ چون برای تبدیل شدن زمین به بهشت و خاموش شدن آتش جهنمی که کل جهان را فراگرفته است، کافی می باشد. طبق آیات و روایات، نشانه ای از بهشت پروردگار در زندگی مردم دنیا نیست و همه جا آتش، کینه، نزاع، اختلاف و پس زدن همدیگر است.

اغلب سفره ها به حرام آلوده است. مگر جهنم غیر از این است؟

حضرت مجتبی علیه السلام می فرماید:

«لا أدب لمن لا عقل له» «1» کسی که از عقلش استفاده نمی کند ادب ندارد.

اینجا امام به جنایت تعطیل شدن عقل اشاره می کنند. بالاترین گناهی که بشر در تاریخ مرتکب شده است، زندان کردن، عقب راندن، پنهان کردن عقل و میدان دادن به هوای نفس است. «2»

(1) - کشف الغمة: 571 / 1؛ بحار الانوار: 111 / 75، باب 19، حدیث 6؛ «لا أدب لمن لا عقل له و لا مؤزوة لمن لا همة له و لا حیاء لمن لا دین له و رأس العقل معاشرته الناس بالجميل و بالعقل تدرك الداران جميعاً و من حرم من العقل حرمهما جميعاً.»

(2) - الكافي: 11 / 1، حدیث 8؛ «در این زمینه شخصی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت:

فُلَانٌ مِنْ عِبَادَتِهِ وَ دِينِهِ وَ فَضْلِهِ فَقَالَ كَيْفَ عَقَلُهُ فُلْتُ لَا أَدْرِي فَقَالَ إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فِي جَزِيرَةٍ مِنْ حَزَائِرِ الْبَحْرِ حَضْرَاءَ نَضْرَةٍ كَثِيرَةٍ الشَّجَرِ ظَاهِرَةِ الْمَاءِ وَ إِنَّ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَرَّ بِهِ فَقَالَ يَا رَبِّ أَرِنِي ثَوَابَ عَبْدِكَ هَذَا فَأَرَاهُ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ فَاسْتَقَلَّهُ الْمَلِكُ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ اصْحَبْهُ فَأَتَاهُ الْمَلِكُ فِي صُورَةٍ إِنْسِيٍّ فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا رَجُلٌ عَابِدٌ بَلَعَنِي مَكَانَكَ وَ عِبَادَتُكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ فَأَتَيْتُكَ لِأَعْبُدَ اللَّهَ مَعَكَ فَكَانَ مَعَهُ يَوْمَهُ ذَلِكَ فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ لَهُ الْمَلِكُ إِنَّ مَكَانَكَ لَنَزَةٌ وَ مَا يَصْلُحُ إِلَّا لِلْعِبَادَةِ فَقَالَ لَهُ الْعَابِدُ إِنَّ لِمَكَانِنَا هَذَا عَيْبًا فَقَالَ لَهُ وَ مَا هُوَ قَالَ لَيْسَ لِرَبِّنَا بَهِيمَةٌ فَلَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ رَعَيْنَاهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ فَإِنَّ هَذَا الْحَشِيشَ يَضْبِعُ فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ الْمَلِكُ وَ مَا لِرَبِّكَ حِمَارٌ فَقَالَ لَوْ كَانَ لَهُ حِمَارٌ مَا كَانَ يَضْبِعُ مِثْلُ هَذَا الْحَشِيشِ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْمَلِكِ إِنَّمَا أُثْبِتُهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 208

رعایت عقل، بار سنگینی به دوش مردم جهان است. این طوری که مردم با آن معامله کرده اند، از زیر بار سنگین آن فرار کرده و هنوز قصد برگشتن به سوی عقل را ندارند.

عقل، محبوب ترین مخلوق خدا

عقل، نور خدا در وجود ما است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «1» پروردگار قبل از اینکه انسان را خلق کند عقل را آفرید، البته نه این سلول‌های مادی مغز، چون سلول‌ها، بدنه عقل هستند، بلکه خود عقل را، وقتی خدا حقیقت و نور عقل را آفرید، به عقل فرمود: در این عالم مخلوقی محبوب‌تر از تو نیافریده‌ام.

اگر در قیامت بندگاتم را به بهشت ببرم، به خاطر تو است و اگر به جهنم ببرم، به خاطر تو می‌برم.

اگر تو در وجود بندگاتم - با اختیار خودشان - فعال باشی، آنان را به بهشت می‌برم، اما اگر غریب، تنها و اسیر شوی، به خاطر این جرم سنگین، آنان را به جهنم می‌برم. کسی که محبوب‌ترین مخلوق مرا به غربت و اسارت بکشد، لایق عذاب

(1) - الجواهر السنیه: 647؛ «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ فَقَالَ لَهُ: أَدْبِرْ، فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبِلْ، فَأَقْبَلَ، فَقَالَ اللَّهُ: خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَ كَرَّمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 209

دردناك جهنم است.

لذا در قرآن می‌فرماید: در قیامت، صدای ناله اهل جهنم از شدت عذاب، مانند صدای ناله خران رم کرده است:

«كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ» «1»

انسان که رم نمی‌کند، این آیه خیلی لطیف است. انسان با این ساختمان عظیم، باوقار، متین و بزرگوار و مرکز ثقل جهان و معنویت است. خدا در قرآن می‌فرماید:

«هَلُمَّ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ» «2»

در جهنم صدای آنان مانند صدای خران رم کرده است؛ چون اینان در دنیا نیز از من و انبیای من رم می‌کردند.

جواب بی‌ادبانه در برابر دعوت به دین

ای انسان! عقل داری، پس به کار بگیر، بین انبیا چه می‌گویند؟ بعد تحلیل کن.

بین قرآن و ائمه علیهم السلام چه می گویند؟ اگر تحلیل عقلی صحیح کردید و نپسندیدید، آن وقت از دین رم کنید. اصلاً نمی آیند گوش بدهند که خدا، انبیا و ائمه علیهم السلام چه می گویند. یا وقتی می آیند، تحلیل صحیحی نمی کنند، می گویند: دیگر از این حرف‌ها گذشته، دنیا، دنیای زیردریایی، سفینه‌های فضایی، اینترنت، ماهواره‌ها، اتم و این همه تکنولوژی است.

زیر دریایی و سفینه و این‌ها چه ربطی به عدالت، مهر، کرم، عبادت و شکر ربّ و خدمت به خلق دارد؟ این‌ها هستند که مصالح ساختمان انسانیت هستند، این‌ها با

(1) - مدثر (74): 50؛ «گویی گورخرانی وحشی و رمیده‌اند.»

(2) - هود (11): 106؛ «برای آنان در آنجا ناله‌های حسرت بار و عریده و فریاد است.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 210

زیر دریایی و تکنولوژی چه تضادی دارند؟ چون دنیا از نظر تکنولوژی پیشرفت کرده است، باید قرآن و حلال و حرام آن تعطیل شوند؟ اصلاً بین این‌ها چه رابطه و پیوندی هست؟

دین، حقیقتی است که ما را به دست‌یابی به تکنولوژی و علوم دعوت و انسان را از جهل و نادانی منع می‌کند و تمام حرف دین این است که علم و پیشرفت شما باید با اخلاق و رابطه صحیح با خدا و خلق، به ابزاری برای آخرت شما تبدیل شود، نه این که ابزاری برای جنگ، خونریزی، غارت، تجاوز، گناهان پیشرفته و جدید، خیانت، ناامنی و در یک کلام به ابزاری برای اینکه انسان به حیوان درنده و خون‌خوار مبدل شود.

جایگاه بی‌ادبان در جهنم

خدا در قرآن در مورد سؤال از اهل جهنم می‌فرماید: چرا شما را به جهنم آورده‌اند. تعجب می‌کنند؛ چون نباید انسان به جهنم برود. دوزخیان جواب می‌دهند:

«لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» «1»

ما گوش و عقل را تعطیل کردیم. به ما می گفتند: بیا گوش بده، در این آیات، حرف‌های انبیا و ائمه علیهم السلام اندیشه کن، می گفتیم: نمی خواهیم. چون دنیا، دنیای زیر دریایی و سفینه است و دوره این حرف‌ها دیگر تمام شده است.

در جواب این بی‌خردان بی‌مغز که می گویند: دوران قرآن و کلام انبیا و ائمه علیهم السلام تمام شده باید گفت: مگر در قلم دو ضرب در دو چهار می‌شد، حالا یازده

(1) - ملك (67): 10؛ «اگر ما [دعوت سعادت بخش آنان را] شنیده بودیم، یا [در حقایقی که برای ما آوردند] تعقل کرده بودیم، در میان [آتش] اهل آتش سوزان نبودیم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 211

می‌شود؟ هزاران سال قبل، خیلی قلم‌تر از قرآن نیز دو ضرب در دو، چهار می‌شد.

بی‌عقلی تا جایی رسیده است که می‌گویند: حرف عقل دیگر کهنه شده است و باید بساط دین را جمع کرد.

کلام امام مجتبی علیه السلام درباره عقل، این سرمایه الهی و این نور خدایی و ملکوتی این است که افرادی که آن را به کار می‌گیرند، در حال ساختن ساختمان ادب هستند.

و کسانی که عقل را به کار نمی‌گیرند:

«لَا أَدَبَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَ لَا مُرُوءَةَ لِمَنْ لَا هِمَّةَ لَهُ»

آن کسی که اراده، همت و تصمیم قاطع و تحرک ندارد، جوانمردی ندارد. انسان تنبل، مرکز فساد است، اما اهل همت، منبع جوانمردی هستند.

«وَ لَا حَيَاءَ لِمَنْ لَا دِينَ لَهُ»

آن کسی که ایمان به خدا و قیامت نداشته، وابستگی باطنی با حضرت حق ندارد، حیا ندارد؛ یعنی از هیچ‌گناهی در ظاهر و باطن روی گردان نیست، سرمست دنیاست و آخرت را باور ندارد و با بی‌حیایی شکم پاره می‌کند، به ناموس مردم تجاوز می‌کند، فتنه می‌کند، چون دین و ایمان ندارد.

عالی‌ترین درجه عقل

من کلمات قصار خیلی از بزرگان، دانشمندان، حکما و عرفای شرقی و غربی جهان را دیده‌ام. زیباتر از این جمله در هیچ کجای عالم از کسی صادر نشده است.

گذشتگان نگفته‌اند و آیندگان نیز نخواهند گفت، و آن این است:

«وَأَسُّهُ الْعَقْلُ مُعَاشِرَةُ النَّاسِ بِالْحَمِيلِ»

آن چیزی که در رأس عقل است؛ یعنی عالی‌ترین مرحله عقل عملی، زیبا معاشرت کردن با انسان‌ها است. عمری با همسر خود معاشرت کنی و ذره‌ای به او

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 212

رنج و آزار ندهی. به کمترین چیزی دل همدیگر را نرنجانید. عمری با بچه‌ها، اقوام و مردم باشی، اما به زیبایی با آنها برخورد کنی، تا جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

حسن جان! به قدری زیبا برخورد کن که وقتی مُردی، با خنده از دنیا بروی، همه چشم‌ها برای تو گریه کنند و جای تو را در دنیا، خالی ببینند.

یعنی با رفتار، قلم، زبان، نگاه، قضاوت و اخلاق زیبا معاشرت کن.

امام علیه السلام سپس منفعت به کارگیری عقل را مطرح می‌کنند که عقل عجب سرمایه عظیمی است و چه تجارت پرسودی را با این عقل می‌شود انجام داد:

«وَبِالْعَقْلِ تُدْرِكُ الدَّارَانَ جَمِيعًا»

با عقل، دنیا و آخرت به دست می‌آید. شخص بی‌عقل نه دنیا دارد و نه در آخرت چیزی به دست می‌آورد. کسی که عقل را به کار نمی‌گیرد، عمری در طویل‌ه‌ای که اسمش را مسکن گذاشته و آخوری به نام آشپزخانه زندگی می‌کند، بعد وارد قبری می‌شود که بدنش را زود در آن پنهان می‌کنند که بوی تعفن او همه جا را زیر و رو نکند.

محرومیت بی عقل از دنیا و آخرت

«وَمَنْ حَزَمَ عَنِ الْعَقْلِ حَزْمَهُمَا جَمِيعاً» **1** آن کسی که از عقل خالی شده است، از دنیا و آخرت محروم است. درباره بی عقل جمله‌ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که: شخص بی عقل، منبع شرّ است؛ چون هیچ چیزی را ارزیابی صحیح نمی کند.

(1) - بحار الأنوار: 111 / 75، باب 19، حدیث 6.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 213

بی عقل تا این حد مورد نفرت است. البته بی عقل کسی است که عقل خود را خراب کرده، نه کسی که خدا به او عقل نداده است، او که دیوانه نام دارد. بی عقل واقعی کسی است که عقل دارد، اما عقل خود را اسیر هوی و هوس کرده است.

عقل را پس زده، شکم و شهوت را مقدم داشته و رهبر و مکتبش، شکم و شهوت است؛ یعنی عقل هیچ کاره است.

آدم‌های بی عقل به قدری مورد نفرت هستند که روزی حضرت عیسی بن مریم علیه السلام که پیغمبر اولوالعزم است با سرعت در حال فرار بود، زیاد دوید، نفس نفس زنان، خسته شد، کنار تخته سنگی نشست، یکی از حواریون آمد، عرض کرد:

یا روح الله! مگر گرگ شما را دنبال کرده بود؟ فرمود: نه. گفت: پس با این وحشت از چه چیزی فرار می کردید؟ فرمود: از شخص احمق. شخصی که می گویی: بیا بشنو، می گوید: من همه چیز را می دانم و می فهمم. می گویی: بیا حقیقت را بفهم. می گوید:

زیر دریایی و سفینه حقیقت است، قرآن و معنویت کهنه شده است.

چند نفر ارمنی و یهودی به زیر دریایی رسیده‌اند، این نفهم و احمق مغرور شده است. چند مسیحی به کره ماه رفته‌اند، او از حقیقت دم می زند. می گوید: دنیا، دنیای فضاست. حرفهای دین دیگر قابل شنیدن نیست.

عقل، مایه عبادت و کسب بهشت

عجب روایتی از امام صادق علیه السلام درباره عقل، این سرمایه الهی در وجود انسان نقل شده است. روایت در «اصول کافی» است می‌فرماید:

«مَا الْعُقْلُ؟ قَالَ: مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ»

راوی پرسید: عقل چیست؟ حضرت فرمود: عقل سبب بندگی و عبادت خداست،

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 214

«وَ اَكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» «1» عقل مایه‌ای است که با آن می‌شود بهشت را خرید؛ یعنی قیمتش، قیمت بهشت است.

ادب عاقلان عالم خلقت

حال به جمله اول از امام مجتبی علیه السلام برگردیم:

«لا ادب لمن لا عقل له»

عاقل نسبت به خدا ادب دارد. در دعای ابوحمزه دقت کنید، ادب امام زین العابدین علیه السلام نسبت به خدا را ببینید. این ادب عقل است. ادب حضرت ابی عبدالله علیه السلام را ببینید. چهار هزار تیرانداز و بیست هزار شمشیرزن و نیزه به دست، آماده حمله هستند، اما امام علیه السلام در اول ظهر با هجده نفر ایستاد و نماز جماعت خواند. فرمود: اکنون وقت نماز و مناجات با خداست، باید برای او صورت روی خاک گذاشت. آن وقت خیلی‌ها نماز نمی‌خوانند.

ادب امام زین العابدین علیه السلام خیلی بالا است. دعا را خوانده، با تکه‌ای نان افطار کرده و نماز خوانده، گریه دارد صورت مبارکش را زخم می‌کند، بعد از تعقیبات، صورت روی خاک می‌گذارد و عرض می‌کند:

«لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله عُبُودِيَّةً و رِقّاً لا اله الا الله ايماناً و صدقاً» «2» هزار بار می‌گوید و سر از سجده بر می‌دارد؟

(1) - الکافی: 11 / 1، حدیث 3.

(2) - المحاسن: 32؛ کتاب ثواب الاعمال: حدیث 21.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 215

ادب امام سجاد علیه السلام در برابر پدر و مادر

ادب به پدر و مادر نیز مهم است. شهادت بالاترین نعمت و جهاد بالاترین عبادت است. پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «1» فوق شهادت چیزی در این عالم وجود ندارد.

آن وقت در روز عاشورا، وقتی امام زین العابدین علیه السلام احوال پدر را می‌پرسد، می‌بیند پدر نفس سردی می‌کشد که از همه جای بدن ایشان خون بیرون می‌زند، به پدر عرض می‌کند: پدر جان! کار شما با این امت به کجا رسید؟ امام حسین علیه السلام می‌فرماید: عزیزم! به جنگ پرداختیم و غیر از من و تو مردی باقی نمانده است. که زین العابدین علیه السلام صدا می‌زند: عمه! عصا و شمشیر بیاور، پدرم غریب شده است.

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: عزیز دلم! شما نباید بجنگی. عرض کرد: چشم.

چیز دیگری نمی‌گوید که: شهادت در کنار تو بالاترین است، بگذار من هم از این شربت بچشم، اما چون پدر می‌گوید: جنگ نه، پسر هم می‌گوید: چشم، این ادب است.

ادب در مقابل مادر هم خیلی مهم است، وقتی امام زین العابدین علیه السلام به دنیا آمدند، يك ساعت بعد مادر ایشان از دنیا رفت. امام حسین علیه السلام این فرزند روی دست مبارکش بود، داغ همسر نیز دیده، جنازه را دفن کردند، امام فرمودند: زن شیرده بیاورید.

خانمی را پیدا کردند و امام فرمود: این فرزند مرا شیر بده، حقوق به او می‌دادند.

(1) - بحار الانوار: 97 / 11، باب 1، حدیث 20؛ مستدرک الوسائل: 11 / 19، باب 1، حدیث 12317؛ «فی حَبْرٍ أَبِي ذَرٍّ أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَجِهَادٌ فِي سَبِيلِهِ قَالَ قُلْتُ فَأَيُّ الْجِهَادِ أَفْضَلُ قَالَ مَنْ عَقَرَ جَوَادُهُ وَ أَهْرَيْقَ دَمُهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 216

عجب شیری به امام زین العابدین علیه السلام داد. در محصول این شیر، ادب موج می زد.

سی سال این دایه امام را نگهداشت تا از دنیا رفت. حضرت به او مادر می گفت.

کسی به حضرت عرض کرد: شما حق مادر را تا کجا ادا می کنید؟ فرمود: من مادرم مرده است، اما این کسی که به من شیر داده است، حتی يك بار با او هم غذا نشدم، چرا؟ چون که مبادا لقمه ای را زودتر از من در نظر بگیرد و بخوهد بردارد، من زودتر از او آن لقمه را بردارم و حسرت آن لقمه به دل او بماند. من در قیامت تحمل جواب این حسرت را ندارم. «1»

بی ادب محروم گشت از لطف رب

از خدا جوییم توفیق ادب

بلکه آتش در همه آفاق زد «2»

بی ادب تنها نه خود را داشت بد

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

(1) - وسائل الشیعة: 264 / 24، باب 12، حدیث 30503؛ بحار الانوار: 101 / 93، باب 2، حدیث 31؛ «قِيلَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْتَ أَبْرُّ النَّاسِ بِأُمَّكَ وَ لَا تَرَكَ تَأْكُلُ مَعَهَا قَالَ أَخَافُ أَنْ تَسْبِقَ يَدِي إِلَى مَا سَبَقَتْ عَيْنُهَا إِلَيْهِ فَأَكُونُ قَدْ عَقَمْتُهَا.»

(2) - مولوی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 217

13 فیوضات الهی

پاداش قبولی یوسف علیه السلام در امتحانات

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 219

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

خدا، حضرت یوسف علیه السلام را منبع ارزشهای واقعی و اصیل، دارای کرامت‌های انسانی و متخلّق به اخلاق الهی، آن هم در اوج جوانی و هیجان غرائز و شهوات و آمال نشان می‌دهد. انسانی که هر نوع ابزاری را درست و صحیح به کار گرفت و برای رسیدن به لقا و قرب پروردگار، طرف مقابل خود؛ یعنی زلیخا را فقط موجود جسمی، مادی، عنصری می‌دید که اسیر شهوات و غرائز سرکش و بی‌قید و بی‌مهار است.

خدا از حکایت آنها به مردم تا روز قیامت درس و پند می‌دهد، که مردان و زنان بدانند، راه یوسف علیه السلام، راه خداست و راه زلیخا، راه شیطان است و بدانند که سالکان راه شیطان، رجیم، مطرود، ملعون و منفور هستند و در نهایت، اسیر آتشی می‌شوند که از آن رهایی نخواهند داشت.

بعد از این که حضرت یوسف علیه السلام امتحان خود به خدا را با عالی‌ترین نمره قبولی پس داد و وجود مبارک او ظاهر و باطن خود را از آلوده شدن در کاخ مصر حفظ کرد، پروردگار عالم تمام درهای فیوضات خود را به روی او باز کرد.

در حقیقت حضرت یوسف علیه السلام مقامی قبل از رسیدن به اوج کرامت دارد، که آن مقام تحمّل، حوصله، ایستادگی و حفظ خود از آلودگی‌ها است و مقامی نیز بعد از

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 220

این مرحله که مقام پاداش خدا در همین دنیا به وجود مقدس او است.

راه کسب فیوضات الهی برای همه باز است

هر کسی که در راه مبارزه با نفس حداقل چهل شبانه روز صبر کند، یقیناً درهای فیوضات الهی به روی او - در حد ظرفیت و استعدادش - باز خواهد شد. تجربه تاریخ حیات پاکان این معنا را نشان داده و از حقایقی است که دلیل آن با خودش است و نیازی نیست که از خارج برای آن دلیل، برهان و حجّت اقامه شود.

آفتاب آمد دلیل آفتاب چون دلیل آمد از وی رو متاب «1»

این وعده قطعی پروردگار است که بعد از نشان دادن لیاقت، شایستگی و قبول شدن در امتحانها، تمام درهای فیوضات به روی انسان باز شود.

تلاش عاشقانه برای کسب فیوضات الهی

این وعده را در قرآن مجید به شما امت پیغمبر علیه السلام نیز داده است:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا»

کسی که به خاطر من بکوشد، نمی گوید: «من جاهد فی سبیل الله» کسی که محض خاطر من بکوشد، قدم بردارد، با پلیدیها و آلودگیها مبارزه کند و حرکت کند:

«لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» «2»

(2) - عنكبوت (29): 69؛ «و كسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه‌های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می‌کنیم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 221

پروردگار این وعده را با «لام» تأکید و «نون تأکید ثقیله» ترکیب کرده است.

می‌توانست بگوید «نهدیهم» دیگر «لام و نون» نمی‌آورد. اما خود ترکیب باید مورد توجه معنا کنندگان قرار بگیرد؛ چون که «لام» و «نون تأکید ثقیله» در فعل استعمال شده است و این به جای دو بار قسم خوردن است؛ یعنی کار دو بار قسم را می‌کند.

کسی که به خاطر خود من بکوشد و حرکت کند، حتماً - يك بار برای «لام» - و حتماً - بار دوم برای «نون تأکید ثقیله» - تمام راه‌های منتهی به خودم، که در حقیقت باز کردن همه فیوضات به روی او است را باز می‌کنم.

پادشاه‌های دنیوی یوسف علیه السلام

1- مکنت و مقام

اما عنایاتی که به حضرت یوسف علیه السلام بعد از آن امتحان و قبول شدن و حفظ وجود ایشان از آلودگی‌های دربار مصر شد:

«وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ» «1»

بحث، بحث عنایات خدا در دنیا است؛ چون در این آیات شریفه نمی‌فرماید: من این الطاف، فیوضات و عنایات را برای روز قیامت حضرت یوسف علیه السلام ذخیره کرده‌ام. در ضمن اینجا نمی‌فرماید: حضرت یوسف علیه السلام این تمکن را به دست آورد؛ چون این تمکن از جانب او باید عنایت شود و این خیلی لطیف است که عنایت پروردگار باید وارد میدان حیات انسان شود تا از درون و برون به کمک انسان

(1) - یوسف (12): 21؛ «این گونه یوسف را در سرزمین مصر مکانت بخشیدیم [تا زمینه فرمانروایی و حکومتش فراهم شود].»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 222

برخیزند.

به عبارت ساده‌تر: باید خدا دست بنده‌اش را به عنوان پاداش درستی‌ها، صداقت‌ها و کرامت‌ها بگیرد و او را به حقایقی که برایش تهیه کرده، برساند. این است که فعل «مَكَّنَّا» را با ضمیر «نا» که ضمیر متصل جمع است و به معنای «نحن» و ما است، به کار گرفته است. ما برای یوسف علیه السلام - در همین دنیا - «تَمَكَّن» قرار دادیم.

و تَمَكَّن یعنی نیرو و توان، غلبه و چیرگی، بر تمام امور مادی و معنوی.

معرفت در سلوک الی الله «1»

کسی که به اعتبار باور داشتن قیامت، جهنم و بهشت، نماز می‌خواند، اگر ذات نمازش را تحلیل کنیم، می‌بینیم برای ادای تکلیف فقط خوانده است و عشقی در این عبادت نبوده، فقط جسمش را بلند کرده، نزد شیر آب برده، وضو گرفته و خودش را در نماز کشانده و چون عجله داشته، سر و ته کار را هم آورده و سلام را داده و به همین خاطر بعد از نماز می‌گوید: راحت شدم. اگر در قیامت عنایتی کردند که ما را به بهشت ببرند و حتماً هم می‌برند، چون ما تکلیف خود را ادا کردیم، پس حتماً به ما چوب نمی‌زنند. این يك نوع نماز است که خیلی‌ها به آن مبتلا هستند.

(1) - الخصال: 188 / 1، حدیث 259؛ وسائل الشیعة: 1 / 62، باب 9، حدیث 135؛ «امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ النَّاسَ يَعْْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ فُطْبَقَةُ يَعْْبُدُونَهُ رَغْبَةً فِي تَوَابِهِ فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْخُرَصَاءِ وَ هُوَ الطَّمَعُ وَ آخِرُونَ يَعْْبُدُونَهُ خَوْفًا مِنَ النَّارِ فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ هِيَ رَهْبَةٌ وَ لَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِتْلِكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ وَ هُوَ الْأَمْنُ لِقَوْلِهِ

عز و جل «وَهُمْ مِنْ فَزَعِ يَوْمِئِذٍ آمِنُونَ» «نمل: 89»، وَ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» «آل عمران: 31»، فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ تَعَالَى كَانَ مِنَ الْأَمِينِينَ. 9

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 223

يك نوع نماز دیگر نمازی است که خدا نمازگزار را از باطن حرکت می دهد.

می گوید: من عاشق آمدن تو، صدا و عبادت تو هستم. او چنان حال، شوق، همت، عشق و معرفت باطنی به انسان می دهد که می فرماید: سه چیز در دنیای شما محبوب من پیغمبر صلی الله علیه و آله است:

«فُرَّةٌ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» «1» همه دلخوشی من در این عالم و نور چشمم در نماز است. این هم يك نوع دیگر حال در نماز است.

همین حال را فیض کاشانی شرح می دهد و می گوید: خدا می گوید: تو تکبیرة الاحرام را گفتی، تو حمد را خواندی، اما به زبان من بود. تو رکوع و سجود کردی، اما با بدن من انجام دادی ولی نمازی که من با بی میلی و اکراه و برای اسقاط تکلیف بخوانم کجا و نمازی که خدا برای من بسازد، کجا؟ این دو نماز خیلی با هم فرق می کنند. این نماز دوم همانی است که نمازگزارانش می گویند:

لیک زنان به جستجوییت «2»

احرام گرفته ام به کویت

یعنی نماز برای آنها جاده رسیدن به محبوب و پیدا کردن معشوق است. لذا وقتی سیر می کنند و به آخر نماز می رسند، مشاهده قلبی به آنها دست می دهد، می بینند تمام ارواح انبیا، صلحا، صدیقین و تمام فرشتگان رو به روی آنان حاضر هستند و او در محضر آنان است. سلام خطابی می دهد، نمی گوید: «السلام علیهم» بلکه می گوید: «السلام علیکم» سلام بر همه شما که من اکنون در محضر شما حضور

(1) - بحار الانوار: 141 / 73، باب 19، حدیث 8؛ وسائل الشیعة: 143 / 2، باب 89، حدیث 1754؛ «عَنْ

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ قَالَ حُبِّبَ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا ثَلَاثُ نَسَاءٍ وَ الطَّيِّبُ وَ فُرَّةٌ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ.»

(2) - نظامی گنجوی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 224

دارم.

اما نماز امثال من در این شعر است:

هرگز وجود حاضر و غایب شنیده‌ای
من در میان جمع و دلم جای دیگر است «1»

این تمکن معنوی است. این‌ها به ساعت هم کاری ندارند، شب‌ها هر وقت بخوابند، يك ساعت مانده به نماز صبح، بی‌خستگی و بی‌کسالت بلندش می‌کنند و می‌گویند: ما منتظریم، بیا. این تمکن است. همه چیز زندگی آنها ملکوتی است.

تمکن معنوی اولیای خدا

این روایت را علمای اهل سنت نقل کرده‌اند، در خیلی از کتابهای آنان هست و راوی آنها نیز ابن عباس است. عجیب است که اهل تسنن به ابن عباس اعتماد دارند، می‌گویند: هر چه ابن عباس گفته باشد، روی چشم ما است و به آن فتوا هم می‌دهیم.

ابن عباس می‌گوید: سال شصت و يك هجری در طواف کعبه بودم، البته حج هنوز شروع نشده بود و مردم برای عمره طواف می‌کردند. صدایی را با دو گوش خودم شنیدم. صاحب صدا را ندیدم، در طواف فریاد زد: هر کس می‌خواهد دست در دست خدا بگذارد، برود دست در دست حسین بن علی علیه السلام بگذارد.

جوانی در زمان حکومت عمر بن خطاب در مسجد الحرام نزد او آمد، گفت: تو باید حاکم مملکت باشی و در کنار بیت الله این چنین سیلی به صورت من بزندی؟

گفت: چه کسی سیلی به صورت تو زد؟ مگر چه کار کردی؟ گفت: چند لحظه به نامحرم نگاه کردم. گفت: کار بدی کردی، در مسجد الحرام و دور کعبه، برای چه به نامحرم نگاه کردی؟

(1) - سعدی شیرازی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 225

گفت: حال چه کسی زده است که باید انتقام تو را از او بگیرم؟ گفت: علی بن ابی طالب. گفت: او «عین الله» است، چشم او چشم خدا و دستش نیز «ید الله» است، من با چشم و گوش خدا کاری نمی توانم بکنم. این تمکن است. «1»

شایستگی کسب مقام دنیایی

و بعد هم به حق انسان به چاه افتاده و غلام و خدمتکار نه سال زندانی کشیده را خیلی راحت و آسان و با التماس به مقام عزیزی کل کشور مصر می رساند. این تمکن است؛ یعنی این کار پروردگار است و آلا ته چاه و زندان تاریک کجا و عزیز مصر شدن کجا؟

البته مقام برای حضرت یوسف علیه السلام اهمیت نداشت چون او نیز حال امیرالمؤمنین علیه السلام را داشت، وقتی که کفش های خود را وصله می زد، به ابن عباس فرمود: این کفش های من چقدر می ارزند؟ ابن عباس عرض کرد: هیچ ارزشی ندارند. کفش پاره را کسی نمی خرد. مگر خود شما پوشی. امام علیه السلام فرمودند: ای پسر عباس! به خدا قسم اکنون که رئیس مملکت شما هستم، این مقام نزد من از این کفش هایی که می گویی هیچ قیمتی ندارد، ارزشش کمتر است، مگر این که با این مقام، حقّی را زنده کنم و باطلی را بمیرانم.

مقام مهم نیست. اما زمانی که چهل روز خود را تسویه کنید و بعد توقع داشته باشید که خیلی راحت شما را وزیر و رئیس کنند، این نیت، تمام این چهل روز شما را خراب کرده، به جایی نمی رسید، لذا می فرماید:

(1) - بحار الانوار: 340/39، باب 90؛ «فِي حَدِيثِ عُمَرَ إِنَّ رَجُلًا كَانَ يَنْظُرُ فِي الطَّوْافِ إِلَى حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ فَلَطَمَهُ

عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَعَدَى عَلَيْهِ فَقَالَ صَرْرَكَ بِحَقِّ أَصَابَتَهُ عَيْنٌ مِنْ عَيْنِ اللَّهِ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 226

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا» «1»

اگر همه وجود تو برای من هزینه شود، تمکن مقام دنیایی را به تو می‌دهم.

2 و 3- حکمت و علم، دو هدیه دیگر به یوسف علیه السلام

اما دو حقیقت دیگر را نیز به حضرت یوسف علیه السلام عطا کردیم:

«آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» «2»

خودم معلم حکمت و علم او شدم. در تمام مصر کسی نبود که حکمت بداند و به یوسف علیه السلام منتقل کند. حکمت در این آیه یعنی درک اسرار حقایق عالم. مگر ورود به این اسرار قلبی برای انسان چه لذتی دارد؟ علم در این آیه یعنی روش صحیح زیستن، که کم اشتباه کند، در کارها روشن و پر از نور باشد.

بر همین اساس بود که وقتی پادشاه مصر گفت: شما نزد من بسیار محترم هستید، علاقه دارم در این حکومت، پستی را انتخاب کنید، حضرت فرمود: پست وزارت دارایی را به من بدهید:

«اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ» «3»

این همان:

«آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» «4»

(1) - عنكبوت (29): 69؛ «و كسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند.»

(2) - یوسف (12): 22؛ «حکمت و دانش به او عطا کردیم.»

(3) - یوسف (12): 55؛ «مرا سرپرست خزانه های این سرزمین قرار ده؛ زیرا من نگهبان دانایی هستم.»

(4) - یوسف (12): 22؛ «حکمت و دانش به او عطا کردیم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 227

بود. فرمود: من نگهدار ثروت مملکت هستم که به باد نرود، خرج‌های بیهوده و اسراف نشود. جیب قدرتمندان حکومت و خویشاوندان پر نشود. به پهنای فلک دهان باز نکنند و پول‌ها را ببلعند. من راه درآمد، خرج و هزینه را خیلی خوب می‌دانم.

گفتند: این پست برای تو باشد. هفت سال در مصر باران نیامد. تمام درختان و زمین‌ها سوخت، اما آن حضرت قبل از این هفت سال، با کشاورزی صحیح و پول مملکت کاری کرد که در سال‌های قطعی، حتی صبحانه کسی و علف حیوانی کم نیامد. این حکمت و علم است.

ای کاش در بدنه همه حکومت‌ها مانند حضرت یوسف علیه السلام بودند. آن وقت ما دنیایی نمونه بهشت داشتیم، ولی متأسفانه بدنه اکثر حکومت‌ها به دست زلیخاها و شوهران آنها است که جهان به فتنه و فساد کشیده شده است و الا دنیا از لحاظ مال، ثروت، انسان و زمین کمبود ندارد.

دانشمندان جهان می‌گویند: کره زمین توانایی این که به پنجاه برابر جمعیت فعلی خانه، مرکب، مسکن، لباس و خوراک، آن هم در حد رفاه بدهد را دارد. اما چند میلیون نفر در زمین سیر هستند و بقیه گرسنه و پابره‌نه؟ چرا؟ چون امثال زلیخا و شوهرش فراوان هستند و مانند یوسف علیه السلام کم هستند و مشکل دیگر این است که مانند یوسف‌ها را جایی راه نمی‌دهند.

لیاقت‌های اعطای حکمت

در سوره بقره می‌فرماید:

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» «1»

خدا به هر کس حکمت بدهد، کل خیر را به او داده است. معلم حکمت و علم

(1) - بقره (2): 269؛ «و آنکه به او حکمت داده شود، بی‌تردید او را خیر فراوانی داده‌اند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 228

یوسف علیه السلام خدا بود، اما چه شد که خدا معلم او شد؟ حجابها از یوسف علیه السلام کنار رفته بود و او بین خود و پروردگار حجاب و مانعی نداشت، بلکه لحظه به لحظه در حال سلوک، رفتن و حرکت به سمت حضرت حق بود.

عنایت دیگری نیز به او کرد که بحث کاملی نیاز دارد و خیلی عنایت عجیبی است که آن عنایت حال، شوق و ذوق می‌خواهد تا انسان ثقل آن عنایت در عالم معنا را عاشقانه تحمل کند. «1» والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

(1) - الکافی: 130 / 2، حدیث 10؛ وسائل الشیعة: 16 / 13، باب 62، حدیث 20834؛ «در این زمینه امام

صادق علیه السلام می‌فرماید:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ زَهْدَهُ فِي الدُّنْيَا وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَهَا وَ مَنْ أُوتِيَهُنَّ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْأُخْرَى وَ قَالَ لَمْ يَطْلُبْ أَحَدٌ الْحَقَّ بِنَابٍ أَفْضَلَ مِنَ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَ هُوَ ضِدُّ لِمَا طَلَبَ أَعْدَاءُ الْحَقِّ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مِمَّا ذَا قَالَ مِنَ الرَّغْبَةِ فِيهَا وَ قَالَ أَلَا مِنْ صَبَّارٍ كَرِيمٍ فَإِنَّمَا هِيَ أَيَّامٌ قَلِيلَةٌ أَلَا إِنَّهُ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَجِدُوا طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدُوا فِي الدُّنْيَا.

و هم چنین می‌فرماید:

بحار الانوار: 204 / 5، باب 7، حدیث 33؛ المحاسن: 1 / 201، باب 3، حدیث 37؛ «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ نَكَّتْ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً بَيْضَاءَ فَجَالَ الْقَلْبُ يَطْلُبُ الْحَقَّ ثُمَّ هُوَ إِلَى أَمْرِكُمْ أَسْرَعُ مِنَ الطَّيْرِ إِلَى وَكْرِهِ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 229

14 صدق یوسف، کید زلیخا

مقام معنوی یوسف علیه السلام

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 231

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ على جميع الانبياء والمرسلين

و صَلَّى على محمد و آله الطاهرين.

خدا در قرآن در ارتباط با وجود مبارك حضرت يوسف عليه السلام كلمه‌ای استعمال می‌کند که با همین کلمه، تمام هویت ظاهر و باطن يوسف عليه السلام را نشان می‌دهد. البته کلمه‌ای نیز درباره زلیخا، طرف مقابل او هم به کار می‌گیرد که با آن کلمه هویت ظاهر و باطن این زن را نشان می‌دهد.

مطلبی که درباره حضرت يوسف عليه السلام دارد، به سبب رفعت، م نزلت و مقام او بود و این حقیقتی که در آن حضرت بود، او را به مقام قرب حضرت حق رساند، اما آنچه در زلیخا بود، سبب حرکت او به پست‌ترین مرحله شد که در آیات دیگر قرآن مجید از این نقطه تاریک و پرخطر به «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» تعبیر می‌کند.

دو نکته بسیار مهم و مخالف هم که یکی باعث رفعت بی‌نهایت بود و دیگری سبب پستی بی‌نهایت. البته من عاقبت این زن را خبر ندارم و نمی‌دانم که آیا بعداً خود را نجات داد یا نه. برای این که در پیشگاه پروردگار شرعاً مسئول نباشم، دوران درگیری او را با حضرت يوسف عليه السلام، مورد بحث قرار دادم و کاری به عاقبتش نداشتم.

برای من معلوم نیست و در ضمن مطالعاتم نیز به نقطه اتکاء و اعتمادی نسبت به عاقبت او برنخوردم. البته خارج از قرآن، داستان سرایان مسائلی را درباره این زن

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 232

ذکر می‌کنند که این مسائل نشان می‌دهد که او عاقبت به خیر شد، ولی چون سند ندارد و از امامان معصوم نقل نشده است، بر آن تکیه نمی‌توان کرد.

درباره بعد از قطع رابطه او با يوسف عليه السلام سکوت دارم؛ چون نمی‌دانم آخر و پایان کار او به کجا کشید. بحث ما متوجه اوج هیجانات شهوات این زن است که غیر از لذت جنسی، هیچ محوری را در زندگی نداشت و جز به بدن و

عوارض مربوط به آن نظری نداشت، که پروردگار عالم با همین مقدار، درس‌های عظیمی به بندگانش داده است، البته اگر بندگانش اهل درس گرفتن باشند:

«لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» «1»

یوسف صدیق

اما خدا کلمه‌ای که درباره حضرت یوسف علیه السلام دارد، کلمه «صدق» است.

«صدیق» یعنی دوست و رفیق، وقتی که در عربی تشدید دار می‌شود؛ «صدّیق» یعنی آن انسانی که باطنش - البته بعد از معرفت به تمام حقایق هستی و باور کردن - این باور را در اعمال، منش، رفتار و ظاهرش نیز ظهور دهد. یعنی هم ظاهر حضرت مؤمن واقعی بود و هم باطن او. روح و بدن او در ایمان یکی و واحد شده بود. ظاهر و باطن او افق تجلی نور خدا بود و «نُورٌ عَلٰی نُورٍ» شده بود. این معنای صدّیق است. «2»

(1) - تکویر (81): 28؛ «برای هرکس از شما که بخواهد [در همه شؤون زندگی مادی و معنوی] راه مستقیم پیماید.»

(2) - لسان العرب: 193 / 10، لغت صدق؛ «الصّدِّيقُ، مثال الفِسیق: الدائمُ التّصدیق، و یكون الذي یُصدّقُ قوله بالعمل.»

و هم چنین در کتاب العین: 56 / 5؛ «و الصدیق من یصدق بكل امر الله و النبی صلی الله علیه و آله لا یتخالجه شك فی شیء.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 233

راه دست یابی به مقام صدیقین

آیا می‌توان صدیق شد؟ خدا در سوره نساء گروهی را به عنوان صدیقین نام می‌برد؛ یعنی این مقام، ویژه يك نفر نیست، بلکه این در باز و این فضا آماده است.

هر مرد و زنی از بندگان من بخواهد، می‌تواند به این مقام راه بیابد:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ» «1»

صدیقین، اسم جمع است و شامل سه نفر به بالا می‌شود. ما عدد صدیقین عالم را نمی‌دانیم. از اکنون تا قیامت در عباد خدا، صدیق پیدا می‌شود. یعنی این فضا برای همه آماده است و همه می‌توانند بعد از معرفت به حقایق دینی، بکوشند، آن حقایق دینی را در زندگی فردی و اجتماعی خود اجرا کنند که هم بدن و هم باطن مظهر ایمان شود.

هنگامی که وجود مبارک امیرمؤمنان در جوانی به طرف «عمرو بن عبدود» قهرمان بی‌نظیر عرب که در سنّ بالا و در اوج قدرت بود، حرکت و جهاد و مبارزه کرد، وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهی به امیرمؤمنان انداختند و فرمودند:

«بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلُّهُ إِلَى الْكُفْرِ كُلِّهِ» «2» فرمود: «برز المؤمن» انسان مؤمن، بلکه خود ایمان؛ یعنی امیرالمؤمنین در

(1) - نساء (4): 69؛ «و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود که خدا به آنان نعمت [ایمان، اخلاق و عمل صالح] داده.»

(2) - بحار الأنوار: 39 / 1، باب 70، حدیث 1.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 234

جوانی بدن و باطنش مظهر ایمان شده بود. یعنی دو مرحله نبود که اول مؤمن شود، بعد علی بن ابی طالب علیه السلام بلکه در اینجا دو حیثیت نیست، یکی علی و یکی صفت ایمان. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برز علی بن ابی طالب مؤمناً» به جای این که اسم انسان را ببرد، فرمود: «برز الایمان» یعنی گوشت، پوست، خون، رگ، پی، استخوان، مو و باطن علی علیه السلام خود ایمان است.

لذا هر کس معرفت به امیرالمؤمنین علیه السلام دارد و وجود نوری حضرت در باطنش هست، مؤمن است؛ یعنی بدون آن نور هر کس خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله و قرآن را قبول دارد و همه عبادات را انجام می‌دهد، مسلم است، نه مؤمن. اگر وجود نوری حضرت در کسی باشد، مؤمن است. آن وقت این مؤمن می‌تواند مظهر ایمان شود؛ یعنی تمام بدن و باطن او مظهر ایمان شود.

یوسف علیه السلام در اوج عزت

حضرت یوسف علیه السلام در اوج جوانی طبق قرآن مجید صدیق بود، یعنی باطن او همه حقایق را باور کرده، ظاهر را نیز با آن حقایق یکی کرده بود. این حیثیت صدیقی برای هر کسی به وجود بیاید، شخص میل به رفعت دارد. در ذات این حیثیت، میل به رفعت هست. تا بی‌نهایت بالا می‌برد. این مطلب هیچ ارتباطی به حکمت، فلسفه و عرفان ندارد. حقیقت مطلب در سوره فاطر است که می‌فرماید:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ»

کسی که می‌خواهد عزیز شود، یعنی موجود شکست‌ناپذیر شود، اگر تك بماند، تمام دختران زیبای جهان، با همه عشوه‌گری‌ها، ده‌ها سال در برابر او عشوه‌گری کنند، نمی‌توانند آسیبی به او بزنند چون او شکست‌ناپذیر شده است.

اگر کسی بخواهد می‌تواند در برابر تمام ثروت‌های جهان و همه وسوسه‌ها و هر

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 235

حادثه تلخ و شیرینی شکست‌ناپذیر باشد و برای خدا بماند؛ چون نقطه شکست تمام شکست‌خورده‌ها، پول و مقام و شهوت است و هر چیز دیگری که افراد را شکست داده، از عوارض این سه مسأله بوده است. چهارمی ندارد.

انسان باید بداند:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً» «1»

همه عزت برای خدا است. مؤمن واقعی به او وابسته است، پس عزیز است.

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» «2»

«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» «3»

ذات پاک‌ها، میل رفتن به سوی خدا را دارد و آرام نمی‌شود تا این که خود را به خدا برساند. «4»

(1) - فاطر (35): 10؛ «کسی که عزت می‌خواهد، پس [باید آن را از خدا بخواهد، زیرا] همه عزت ویژه خداست.»

(2) - منافقون (63): 8؛ «عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است.»

(3) - فاطر (35): 10؛ «حقایق پاک [چون عقاید و اندیشه‌های صحیح] به سوی او بالا می‌رود.»

(4) - نهج البلاغة: حکمت 371؛ «امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: لَا عِزَّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى وَ لَا مَعْقِلَ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ.»

در جای دیگر می‌فرماید:

بحار الانوار: 94 / 91، باب 32، حدیث 10؛ روضة الواعظین: 109 / 1؛ «إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا إِلَهِي أَنْتَ لِي كَمَا أُحِبُّ فَوْقَئِي لِمَا تُحِبُّ.»

و همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

الکافی: 243 / 8، حدیث 337؛ «لَا عِزَّ لِمَنْ لَا يَتَذَلُّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لَا رِفْعَةَ لِمَنْ لَمْ يَتَوَاضِعْ لِلَّهِ عِزُّ وَ حُل.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 236

«وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» «1»

خود این صدیق بودن، میل به صعود در ذاتش هست. یوسف علیه السلام که تمام ظاهر و باطنش صدق است، صدق نیز سفره جمع شدن ارزش‌هاست، او را در مسیر رفعت قرار داد. هنوز هم دارد می‌رود تا قیامت این حرکت معنوی برای او ادامه دارد.

باز بودن پرونده خواص بعد از مرگ «2»

خیال نکند با مردن، پرونده آنها بسته می‌شود. افراد معمولی وقتی می‌میرند، پرونده آنان را می‌بندند و دیگر راهی برای سیر ندارند. آن کسانی که محدود، اسیر و مقید هستند، پرونده آنها با مرگ بسته می‌شود:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ» «3»

در اسارت خود می‌روند، مگر اصحاب یمین که پرونده آنها بسته نمی‌شود و آنها در حال سیر و صعودند و هنوز هم در حال گیرندگی فیوضات الهی هستند. این حرف حکما نیست، بلکه آیه‌اش در سوره احزاب است. آیه مربوط به رسول خدا صلی الله علیه و آله:

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» «4»

(1) - فاطر (35): 10؛ «و عمل شایسته آن را بالا می‌برد.»

(2) - من لایحضره الفقیه: 1 / 185، حدیث 555؛ وسائل الشیعه: 2 / 447، باب 30، حدیث 2612؛ «سِنَّةٌ يَلْحَقَنَّ الْمُؤْمِنَ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَلَدٌ يَسْتَعْفِرُ لَهُ وَ مُصْحَفٌ يُحْلِفُهُ وَ عَرْسٌ يَغْرَسُهُ وَ صَدَقَةٌ مَاءٍ يُجْرِيهِ وَ قَلِيبٌ يَخْفَرُهُ وَ سِنَّةٌ يُؤْخَذُ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ.»

(3) - مدثر (74): 38 - 39؛ «هر کسی در گروه دست آورده‌های خویش است * مگر سعادتمندان.»

(4) - احزاب (33): 56؛ «همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود و رحمت می‌فرستند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 237

یعنی به پیامبر صلی الله علیه و آله دائم درود می‌فرستند. به دلیل «يُصَلُّونَ» که فعل مضارع است و دلیل بر استمرار آن دارد، یعنی دائم و تا قیامت در حال فیض گرفتن است، وقتی وارد قیامت شود، باز هم فیض می‌گیرد، در بهشت نیز فیض می‌گیرد، اصلاً پرونده این‌ها قابل بستن نیست.

فضای الهی، فضای بی‌نهایت است. محدود نیست. آلهایی که اسیر شکم و شهوت هستند، پرونده‌ای محدود دارند و به محض این که روی سنگ مرده شور خانه بیفتند، خدا می‌گوید: همه درها را به روی آنها ببندید، دیگر جا ندارد.

خطاب خدا به سالکان راه زلیخا

اما زلیخا. آیه با داشتن «انّ» که جزء ادات تأکید ادبیات عرب است و نون تأکید ثقیله که باز از ادات تأکید زبان عرب است، ببینید زلیخا را در اوج چه برنامه‌ای نشان می‌دهد؟ و با «انّ» و با نون تشدید دار، که ای کاش فقط همین «انّ» بود و آن نون تشدید دار، پروردگار لغت عظیمی هم به آن اضافه کرده است که امثال این زنان توجه داشته باشند.

«إِنَّ كَيْدُكُمْ عَظِيمٌ» «1»

این آیه را در حق هر زنی نمی‌شود خواند. این بی‌انصافی است که فضای این آیه را نسبت به تمام زنان باز بگذاریم، ما در سوره احزاب داریم:

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ

(1) - یوسف (12): 28؛ «بی‌تردید نیرنگ شما بزرگ است.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 238

وَالْحَاشِعِينَ وَالْحَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ» «1»

یعنی زنان را همدوش پاک‌ترین پاکان عالم در جنس مردان، در اسلام، ایمان، یقین، ذکر، تصدق، انفاق، قرار داده است. زن بودن که عیب و نقص نیست و مرد بودن نسبت به زن امتیاز و برتری نیست. آیه:

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» «2»

کلمه «قَوَام» در لغت عرب یعنی کارگردان زندگی، یعنی زن مادر باشد امثال حسنین علیهما السلام، بروجردی‌ها، شیخ انصاری‌ها، علامه حلی‌ها را تربیت کند، مرد نیز زندگی را از نظر معیشت بگرداند. این معنای قَوَام است. نه این که مردان اعلی حضرت و مالک زنان هستند. بلکه یعنی معیشت به آنها قوام دارد. «3»

نمونه‌ای از زنان پاك

در کشور مصر، بیرون شهر تمام مملکت مصر به خانمی با همه وجود ارادت دارند به نام «سیده نفیسه» برای زیارت او از کل کشور زائر می‌آید. او از نبیره‌های وجود مبارك حضرت امام حسن علیه السلام و عروس امام صادق علیه السلام است.

در مصر معلّم دین و قرآن بود. دست او برای انجام مسائل عالی و ملکوتی باز

(1) - احزاب (33): 35؛ «مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت‌پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبیا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و زنان حفظ‌کننده خود از پلیدی‌های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند.»

(2) - نساء (4): 34؛ «مردان، کارگزاران و تدبیرکنندگان [زندگی] زنانه.»

(3) - ورق‌های پیوست (زندگی نامه علماء)

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 239

بود. کنار حوض خانه‌اش نشست که وضو بگیرد، خانم یهودیه‌ای دخترش را آورد که بر اثر آبله چشمش کور شده بود و زیبایی او را به کمال زشتی کشیده بود.

او مشغول وضو گرفتن بود، زن یهودیه گریه کرد و گفت: نظری به این دختر من بکن. ایشان آب وضو را به صورت دختر پاشید، چشم و زیبایی او برگشت.

بعد از رحلتش، در همان خانه دفنش کردند. خودش در آن خانه قبری کند، شش هزار ختم قرآن بر سر قبر خود کرد. روز رحلتش، آن کسی که بالای سرش بود، گفت:

عمّه جان! دوا و غذا بیاورم؟ گفت: نه. دوا دیگر در من کارگر نیست و غذا برای من دردی دوا نمی کند. من روزه هستم و می خواهم با زبان روزه خدا را ملاقات کنم.

خالی از لقمه دنیا می خواهد خدا را ملاقات کند و بعد این آیه را خواند:

«هُنَّ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» «1»

رَبِّهِمْ را که گفت، جان داد: قاهره تعطیل شد، مرد و زن با گریه به تشییع جنازه آمدند. شوهرش، پسر امام صادق علیه السلام بود، فرمود: بروید، من این جنازه را می خواهم به مدینه ببرم و کنار پدرش امام حسن علیه السلام دفن کنم.

مردم التماس و گریه کردند. شب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دید. فرمود: این بدن را به مدینه نیاور. بگذار آنجا بماند که برکات خدا به خاطر این زن بر مردم مصر نازل شود. «2»

(1) - انعام (6): 127؛ «برای آنان نزد پروردگارشان خانه سلامت و امن است.»

(2) - نفیسه: دختر حسن بن زید بن الحسن المجتبی علیه السلام و همسر اسحاق بن جعفر الصادق علیه السلام معروف به مؤتمن، زنی عالمه و عابده و مجتهده بوده، سید شبلنجی ولادت او را به سال 145 در مکه ذکر کرده، وی در مدینه نشو و نما یافت، مال فراوانی داشت که در راه کمک به مستمندان و محتاجان صرف می نمود، سی بار به حج رفت که اکثرش پیاده بوده، در سالی به اتفاق همسر به زیارت ابراهیم خلیل و از آنجا به مصر رفت و در آنجا اقامت گزید. از برادر زاده اش زینب بنت یحیی نقل است که گفت: من چهل سال عمه ام نفیسه را خدمت کردم هیچ شبی او را خفته و هیچ روزی او را مفطر ندیدم. شافعی از او حدیث نقل کرده. نقل است که آن مخدره به دست خود در خانه اش قبری کنده بود و پیوسته در آن قبر می رفت و نماز می خواند و به تلاوت قرآن می پرداخت تا آنکه شش هزار بار در آن قرآن ختم کرد، در ماه رمضان سال 208 وفات نمود. مصریان در حیاتش بسی به وی معتقد بودند و پس از وفات به قبرش تبرک می جویند. گویند: وی به هنگام احتضار روزه بود او را امر به افطار نمودند، فرمود: واعجبا تا به حال سی سال است از خدا می خواهم به حالت روزه از دنیا بروم اکنون که روزه ام افطار کنم؟! پس شروع کرد به تلاوت سوره انعام و چون به آیه «هُنَّ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» رسید جان سپرد.

معارف و معاریف: 187 / 10.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 240

شدت و عظمت کید و مکر زنان «1»

آیه سوره یوسف خطاب به زلیخا و امثال او است که در دنیا پر هستند. با «إِنَّ» با نون تشدید دار و لغت «عَظِيمٌ»:

«إِنَّ كَيْدُكَ عَظِيمٌ» «2»

حیله، فریب کاری، نیرنگ و نقشه خائنه کشیدن شما زنان برای فریب و نابود کردن دین مردان، بسیار سنگین است.

طبع مکار میل به پستی و تن دادن به هر کار پستی دارد. جوان است و شوهر

(1) - تفسیر الصافی: 15 / 3، ذیل آیه 28 یوسف؛ «قرآن، کید شیطان را ضعیف می‌داند: (نساء: 76) «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» ولی در این آیه، کید زنان بزرگ شمرده شده است چرا: لَأَنَّهُ يَلْعَقُ بِالْقَلْبِ و يُؤْتِرُ فِي النَّفْسِ لِمَوَاجِهَتِهِنَّ به بخلاف کید شیطان فأنه یوسوس به مسارقه.

به خاطر آن است که وسوسه شیطان لحظه‌ای و غیابی و سارقانه است، ولی وسوسه زن با لطف و محبت و حضوری و دائمی است.»

(2) - یوسف (12): 28؛ «بی‌تردید نیرنگ شما بزرگ است.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 241

دارد و می‌گوید: من عاشق برقرار کردن رابطه با مرد نامحرم هستم. راه پستی و اسفل السافلین دارد و به هر کار پستی راحت تن می‌دهد و هر هدف و وسیله‌ای را برای شهواتش به کار می‌گیرد و هر وسیله‌ای را توجیه می‌کند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این گونه زنان در «نهیج البلاغه» آمده است:

«أَنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ وَ نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ وَ نَوَاقِصُ الْعُقُلِ» «1» زنان از نظر ایمان و ارث و عقل ناقصند.

تخریب ارکان هدایت

چه شب تلخی برای هستی بود، که ظرف عالم را از چنین گوهری خالی کردند.

چه محرومیتی برای جهان ایجاد شد، درست بود که بین زمین و آسمان، جبرئیل قسم خورد:

«تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهُ أَرْكَانُ الْهُدَى» «2» به خدا ساختمان‌های هدای فرو ریخت.

چقدر دلم برای آنهایی که یوسف علیه السلام را رها کردند و زلیخایی شدند می‌سوزد.

آنهایی که علی علیه السلام را رها کردند و کارل و مارکسی شدند. گرفتار ماهواره و دوستی با معاویه‌های زمان خود شدند.

ای کاش خدا به آنها نیز لطفی می‌کرد که برمی‌گشتند و هدایت می‌شدند. این که هدایت نمی‌شوند؛ چون نمی‌خواهند. اما آن کسی که بخواهد، چنان خدا او را زیبا هدایت می‌کند که برای تمام جهانیان نور می‌شود.

لذا سیدالشهداء علیه السلام به حرّ فرمود:

(1) - نهج البلاغه: خطبه 79.

(2) - بحار الأنوار: 286 / 42، باب 127.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 242

«أَنْتَ خَيْرٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» «1» اما اگر بخواهد که از آغوش نجس دوزخی این مگاران و زلیخاهای زمان نجات پیدا کند

و در کشور وجود، کنار عزیز مصر وجود بنشیند، می‌تواند.

ذکر مناجات با پروردگار

یوسف به زلیخا می گفت:

آتش زدم آن خرقه پشمینه سالوس	بر سنگ زدم شیشه تقوا را و شکستم
رنندی و نظر بازی و شیدایی و مستی	چندین هنر استاد غمت داد به دستم
از مسجد و محراب شدم سوی خرابات	تسییح بیفکندم و زنار بیستم
بودم به صلاح و ورع و زهد گرفتار	صد شکر که عشق آمد و زین جمله برستم
چون فیض بریدم ز همه خلق به یکبار	برخاستم از خود به ره دوست نشستم «2»

این بحث محبوبیت، فوق العاده مهم است که چرا این جوان در اوج جوانی محبوب خدا شد؟ محبت خدا که نهایت ندارد. آن محبتی که حضرت یوسف علیه السلام به آن وصل شد، محبت بی‌نهایتی است که غوغا می‌کند. تا کسی محبوب خدا نشود، این محبت را نمی‌فهمد. کار بدن و عقل نیست. درک این محبت، کار دل است؛ چون دل، خانه خداست.

نگاهی به دلهای خود بیاندازیم. چه کسی در این دل نشسته و آن را کارگردانی می‌کند؟ چه کسی ما را به این طرف و آن طرف می‌کشاند؟ او کیست؟ مقداری در حق او یا آنها فکر کنیم.

در کاخ و در اوج جوانی، چنان محبتِ محبوبش را به طرف خود کشید که هر چه

(1) - بحار الأنوار: 319/44، باب 37، حدیث 1.

(2) - فیض کاشانی.

زلیخا به هر شکلی جلوی او جلوه کرد، با دنیایی از حال معنوی به این زن گفت:

«مَعَاذَ اللَّهِ» «1»

محبوبم نمی خواهد. من فقط يك نفر در دلم نشسته است:

«القلب حرم الله فلا تسكن حرم الله غير الله» «2» مگر در دعای کمیل نمی فرماید:

«عَظَمَ فِيمَا عِنْدَكَ رَعْبُئِهِ» «3» خدایا! شوقم به تو و آن چیزی که نزد توست، عظیم است. پول، نان، رفیق، خانه، مردم، مقام و شهوات آرامم نمی کنند، این در به دری کافی است، مرا نجات بده.

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - یوسف (12): 23؛ «پناه به خدا.»

(2) - جامع الأخبار: 185؛ بحار الانوار: 25 / 67، باب 43، ذیل حدیث 27؛ «الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ.»

و نیز آمده: بحار الانوار: 39 / 67، باب 43؛ «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ.»

و هم چنین آمده: بحار الانوار: 194 / 60، باب 3؛ «إِنَّ الشَّيْطَانَ وَاضِعُ خَطْمَهُ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ فَإِذَا ذَكَرَ اللَّهُ خَنَسَ وَإِنْ نَسِيَ اللَّهَ التَّقَمَّ قَلْبُهُ.»

(3) - اقبال الأعمال: 332 / 3، فصل 51.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 244

15 جسم و جان یوسف علیه السلام

جنبه بشری و انسانی یوسف علیه السلام

تهران، حسینیه همدانی ها

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 247

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

وجود مبارك حضرت يوسف عليه السلام ظرف ارزش های ملکوتی و انسانی بود و به خاطر این ارزش ها، درهای فیوضات الهی به روی او باز بود. بخشی از فیوضات عنایت شده به او، در سوره ای که با نام خود آن حضرت است، مطرح شده است.

بدن فقط قدرت جذب مواد خوراکی زمین را دارد، کار دیگری از دستش بر نمی آید. زلیخا نیز بدن بود. میلیاردها سال است که شیوه زندگی حیوانات هیچ فرقی نکرده، امتیازی به دست نیاورده، رفعت و منزلتی پیدا نکرده اند؛ چون بدن نمی تواند با این امور ارتباطی برقرار کند.

لذا وقتی قرآن مجید انسان را از ناحیه بدن نگاه می کند، با کلمه «بَشَرٌ»* از او یاد می کند، نه با کلمه «آدم» و «انسان». بشر یعنی همین بدن مادی که تمام عناصر ساختمانی آن با بدن همه حیوانات یکی است. همان طور که حیوانات نیروی جاذبه ای برای جذب فیوضات خاص رتانی، آسمانی و ملکوتی ندارند، بدن انسان نیز این نیرو را ندارد.

حکمای الهی از بدن به شتری تعبیر می کنند که روح الهی انسان را بر این شتر سوار کردند تا اگر آن روح، جلوه گاه انوار الهی شود، این مرکب او را تا:

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 248

«جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»* «1»

هدایت کند و اگر روح خاموش باشد و زیر پرده های ظلمت هوس ها، شهوات و غرائز پنهان بماند و تمام درهای فعالیت های متناسب با خود را به روی خود ببندد، به تعبیر قرآن مجید: مرده میان قبر بدن می شود که این قبر متحرك، آن مرده را با خودش تا دوزخ می برد. از آنجا به بعد نیز دیگر جای برگشت به دنیا نیست. «2»

تصویر دو حقیقت در یوسف و زلیخا

حکایت حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا، حکایت این دو حقیقت است. روح جاذبه‌داری که بر اساس تربیت الهی، فیوضات پروردگار را جذب می‌کند و کارگردان بدن بوده است. آن روح با عظمت که جلوه‌گاه انوار حق بود، بدن و همه ابزار او را در تصرف خود داشت و چون آن روح، جلوه‌گاه انوار بود، تمام اعضای بدن نیز کار نورانی، ملکوتی و الهی می‌کرد.

بدنی که لقمه کامل حتی يك حیوان نیست، این همه بما دادن به این بدن و غرائز و شهوات آن به طور نامعقول و نامشروع برای چیست؟ این همه نوکری کردن برای بدن، آن هم در تمام طول عمر، که عده‌ای در این زمان حتی یکبار به جان، باطن و روح خود نگاه نمی‌کنند.

البته این ساختمان بدن نیز این طور که تجربه تاریخ ثابت کرده است، از چهل سالگی به بعد شروع به فروریختن می‌کند. «3» اما فروریختن بدن به قدری کند است

(1) - بقره (2): 25؛ «بهشت‌هایی ویژه آنان است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است.»

(2) - اشاره به آیات 99-100 سوره مومنون؛ «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»

(3) - جامع الأخبار: 120؛ مستدرک الوسائل: 12/157، باب 96، حدیث 13771؛ «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَهْلُ أَسْبَابِ الْأَرْبَعِينَ رَزَقَ قَدْ دَنَا حَصَادُهُ وَ أَسْبَابِ الْخَمْسِينَ مَا دَا قَدَّمْتُمْ وَ مَا دَا أَخَّرْتُمْ أَسْبَابِ السَّبْعِينَ هَلُمُّوا إِلَى الْحِسَابِ لَا عُدْرَ لَكُمْ أَسْبَابِ السَّبْعِينَ عُدُّوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ الْمَوْتَى.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 249

که انسان نمی‌فهمد، ولی از چهل به بالا گاهی چنان این فرو رفتن سرعت می‌گیرد که در يك لحظه قلب بسته می‌شود و باز نمی‌شود. نفس می‌رود و دیگر بیرون نمی‌آید.

یا نفس بیرون می‌آید، دیگر بر نمی‌گردد.

ای کاش مردم عالم بدن را عاقلانه مورد توجه قرار می دادند و عاقلانه به پرونده این بدن رسیدگی می کردند، تا به این نتیجه برسند که همه چیز را فدای این بدن کردن برای چیست؟

لقمان روح، خسته از هر گناه

در این شعر، این حکیم الهی قرن هفتم می گوید:

جان لقمان که گلستان خداست پای جاننش خسته خواری چراست؟ «1»

لقمان را در روح تو آفریدند، اما تو با چند لقمه چه زهری در این پنجاه سال به کام او می ریزی و او را نابود می کنی؟ چه می شود که از لقمان بودن فرار می کنی و اسیر لقمه می شوی؟ لقمه ای که زلفش به هزار فریب، مکر، حيله و دروغ به عباد خدا گره می خورد. لقمه ای که اگر باطن آن لقمه را برای خوک نشان بدهند، نمی خورد.

زیرا طبق قرآن مجید، این لقمه ها مانند آتش است. محال است که خوک دهان خود را باز کند و آتش بخورد. آیه اش این است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا» «2»

(1) - مولوی.

(2) - نساء (4): 10؛ «بی تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، فقط در شکم های خود آتش می خورند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 250

البته چند آیه است که می گویند: «1» لقمه ناپاک، حرام، از ستم، ظلم، فریب، غصب، رشوه و ارث به ناحق مانند آتش است. این صریح قرآن است. اگر همه باور داشتند، هیچ لقمه ای حرام نمی شد. این همه لقمه حرام به خاطر دیرباوری مردم است. عده ای عمری از آنها گذشته است. اما هنوز به کلام خدا اعتماد ندارند. اینها چقدر بدبخت هستند. «2»

(1) - آیات زیر از این موارد است:

سوره بقره: 147؛ «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ»

سوره بقره: 275؛ «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَخْبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

سوره نساء: 10؛ «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ»

(2) - وزر و وبال لقمه حرام در روایات:

بحار الانوار: 314 / 63، باب 2، حدیث 6؛ روضة الواعظین: 457 / 2؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَنْ أَكَلَ الْحَلَالَ قَامَ عَلَى رَأْسِهِ مَلَكٌ يَسْتَعْفِرُ لَهُ حَتَّى يَفْرَغَ مِنْ أَكْلِهِ وَ قَالَ إِذَا وَقَعَتِ اللَّقْمَةُ مِنْ حَرَامٍ فِي جَوْفِ الْعَبْدِ لَعَنَهُ كُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا دَامَتِ اللَّقْمَةُ فِي جَوْفِهِ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَكَلَ اللَّقْمَةَ مِنَ الْحَرَامِ فَقَدْ بَاءَ بِعُضْبٍ مِنَ اللَّهِ فَإِنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِنْ مَاتَ فَالنَّارُ أَوْلَى بِهِ.»

بحار الانوار: 12 / 100، باب 1، حدیث 52؛ الدعوات: 25، حدیث 37؛ «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا وَقَعَتِ اللَّقْمَةُ مِنْ حَرَامٍ فِي جَوْفِ الْعَبْدِ لَعَنَهُ كُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ.»

الأمالي للطوسي: 680، حدیث 1447؛ بحار الانوار: 125 / 96، باب 21، حدیث 2؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ ذَكَرَ عِنْدَهُ رَجُلٌ فَقَالَ إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَصَابَ مَالًا مِنْ حَرَامٍ لَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ حَجٌّ وَ لَاعْمُرَةٌ وَ لَأَصِلُهُ رَجِيمٌ حَتَّى أَنَّهُ يَفْسُدُ فِيهِ الْفَرْجُ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 251

اگر انسان چند دقیقه درباره کلام خدا فکر کند، متوجه می‌شود شخصی گلیم به دوش و بیابانگرد ده ساله را به کلیم الله تبدیل کرد. مگر قبل از کلیم الهی چه کسی بود؟ ایشان شخصی فراری از مصر بود که به دنبالش می‌گشتند تا او را اعدام کنند.

البته اعدام به ناحق.

خدا در قرآن می‌فرماید:

«خَائِفًا يَتَرَقَّبُ» «1»

با اضطراب و ترس از جانش فرار کرد. علت ترسیدن او نیز این بود که نباید کشته می‌شد، ولی به دنبالش بودند که او را بکشند.

از ابن عباس نقل شده: «2» بین مصر و مدین حتی لقمه‌ای نان خشک نداشت، علف بیابان می‌خورد که بعد از مدتی گویا سبزی علف از شکم ایشان خود را نشان می‌داد.

در مدین به انسان والایی برخورد کرد به نام شعیب پیغمبر علیه السلام که گله دار بود. با

(1) - قصص (28): 18؛ «با حالت بیم و نگرانی صبح کرد، در حالی که [آثار و عواقب حادثه اتفاق افتاده را] انتظار می‌کشید.»

(2) - بحار الانوار: 58 / 13، باب 2؛ قصص الأنبياء للجزائري: 229؛ «عن ابن عباس أنه خرج من مصر إلى مدین و بينهما مسيرة ثمان ليال و يقال نحو من كوفة إلى البصرة و لم يكن له طعام إلا ورق الشجر فما وصل إليها حتى وقع خف قدميه و إن حضرة البقل تتراءى من بطنه قالت العلماء لما انتهى موسى إلى أرض مدین في ثمان ليال نزل في أصل شجرة و إذا تحتها بئر و هي التي قال الله تعالى (قصص: 23) «وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْتَأْذِنُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ أَي تَحْبَسَانِ أَغْنَامَهُمَا فَقَالَ لهُمَا مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ لِأَنَا امْرَأَتَانِ ضَعِيفَتَانِ لَا نَقْدِرُ عَلَى مِرَاةِ الرِّعَاءِ فَإِذَا سَقُوا مَوَاشِيَهُمْ سَقِينَا أَغْنَامَنَا مِنْ فَضُولِ حِيَاضِهِمْ وَ أَبُوْنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ» تعنیان شعبیا.»

هم قرارداد بستند. خدا در قرآن می‌فرماید: به او گفت: مهریه دختر من این است که هشت سال حیوانات مرا به بیابان می‌بری، می‌چرانی و برمی‌گردانی، بعد از هشت سال، دخترم را به ازدواج تو می‌دهم.

هشت سال گاو و گوسفند به بیابان می‌برد و برمی‌گرداند. آن وقت این چوپان گلیم پوش، با آن چوب دستی بی‌ارزش چوپانی خود، وقتی از پدر زن خود خداحافظی می‌کند که با خانواده‌اش به مصر بیاید، در مسیر، هوا سرد بود، به آنها می‌گوید: آتشی را در بیابان می‌بینم، شما اینجا بنشینید، من بروم برای شما آتش بیاورم، بعد چوب‌ها و خارهای بیابان را جمع کنم و آتش روشن کنم:

«إِنِّي أَنسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ» «1»

بعثت چوپان زنده پوش به پیامبری

به دنبال آتش رفت، ولی آن دل و آن روح چه بود که بدن به دنبال آتش رفت، اما دل و جان او وقتی نزدیک آنجا رسید، این صدا را شنید:

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى* وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى* إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي* إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ» «2»

(1) - قصص (28): 29؛ «من آتشی دیدم، [می‌روم] شاید خبری از آن برای شما بیاورم یا پاره‌ای از آتش را می‌آورم تا گرم شوید.»

(2) - طه (20): 12-15؛ «به یقین این منم پروردگار تو، پس کفش خود را از پایت بیفکن؛ زیرا تو در وادی مقدس طوی هستی.* و من تو را [به پیامبری] برگزیدم، پس به آنچه وحی می‌شود، گوش فرا دار.* همانا! من خدایم که جز من معبودی نیست، پس مرا بپرست و نماز را برای یاد من برپا دار.* بی‌تردید قیامت که می‌خواهم زمان وقوعش را پنهان بدارم، آمدنی است، تا هر کس را برابر تلاش و کوششی که می‌کند، پاداش دهند.»

من خدای تو هستم که با تو حرف می‌زنم. این آتش نیست، بلکه جلوه‌ای از نور من است. من تو را به پیغمبری انتخاب کردم، اما فعلاً وظیفه تو این است که مرا عبادت کنی و اگر می‌خواهی در یاد من باشی، نماز بپا دار و بدان که من قیامت را حتماً برپا می‌کنم.

«بُخِزِي كُلُّ نَفْسٍ» «1»

برای این که هر کسی را به پاداش اعمالش برسانم. از این ژنده پوش و گلیم پاره چوپان، کلیم الله بیرون آمد. بعد خدا به او گفت:

«وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» «2»

در دست تو چیست؟ عرض کرد:

«قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَ أَهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَارِبُ أُخْرَى» «3»

چوبدسی و عصا است، به آن تکیه می‌دهم و گوسفندهایم را با آن می‌رانم و برای این حیوان‌ها برگ درخت می‌ریزم. خطاب رسید:

(1) - غافر (40): 17؛ «امروز هر کس را در برابر آنچه انجام داده است، پاداش می‌دهند.»

(2) - طه (20): 17؛ «و ای موسی! این [قطعه چوب] در دست راست چیست؟»

(3) - طه (20): 18؛ «گفت: این عصای من است، بر آن تکیه می‌زنم، و با آن برگ درختان را برای گوسفندانم فرو می‌ریزم و مرا در آن نیازهای دیگری هم هست.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 254

«قَالَ أَلْقَاهَا يَا مُوسَى * فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» «1»

چوبدستی خود را رها کن. وقتی چوب روی زمین افتاد، به اژدها تبدیل شد که نظیرش را ندیده بود. آمد فرار کند، خطاب رسید: در محضر من، بندگان من به من پشت نمی‌کنند.

برگرد و این اژدها را بگیر. دستش را به طرف اژدها برد، همان چوبدستی شد.

خطاب رسید: این اسلحه تو است، برو فرعون و فرعونیان و مردم خواب زده مصر را بیدار کن.

قدرت روح در تصرف جسم

کلّ این نیرو و مقام را وجود مقدس حضرت یار در روح ما گذاشته است، نه در بدن ما. بدن، ابزار روح و جان است و برای گرفتن فیوضات ربّانیه جاذبه ندارد و نمی تواند داشته باشد. بدن کاره‌ای نیست، بلکه مانند شتر، مرکب جان است، مگر این شتر چقدر قیمت دارد که عمری همه نعمت‌ها از کانال گناه، مکر و حيله خرج این بدن شود؟

بدن انبیا و ائمه علیهم السلام بر اثر تصرفات الهی، روح شده بود. حکمای الهی بدن آنها را روح مجسم می گویند، یعنی دیگر بدن نبود. جان ظاهر، همراه جان باطن بود، آن بدن‌ها را استثنا کنید، اما وقتی روح را از بدن بگیرند، به همه می گویند:

بدن را رها کن، با اشاره ملك الموت که حتی يك نفر هم در این عالم با او نمی تواند مقابله کند، این صداها و غرورهای مستانه اهل دنیا همه قلابی است و

(1) - طه (20): 19-20؛ «خدا فرمود: ای موسی! آن را بیفکن. * پس آن را افکند، ناگهان ماری عظیم شد که به سرعت می شتافت.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 255

واقعی نمی باشد. همه پوچ و بی ارزش است. این صداها، صدای بدن است.

صدای الهی و حیوانی

هر حیوانی نوعی صدا دارد، شیر نعره می کشد، اسب شیهه می کشد، شتر طرز دیگری صدا می دهد، خروس شکل دیگری می خواند و هر حیوانی صدائی خاص دارد. این صداها که در این دنیا است، فریاد برای پول، زن، شهوت، زمین، کارخانه و مقام، صدایی مساوی با صدای خران است:

«إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» «1»

این صداها بی ارزش و توخالی است.

اگر صدا می خواهید، از حلقوم امیرالمؤمنین علیه السلام بشنوید:

«اسْئَلْكَ بِحَقِّكَ وَ قُدْسِكَ وَ أَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَ اسْمَائِكَ أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً وَ بِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً وَ أَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً حَتَّى يَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْرَادِي كُلُّهَا وَرِدًا وَاحِدًا»

صداها و خواسته‌ها و اورادم هماهنگ، همسو و همواره باشد.

این صدای جان است. بدن این چنین حال، ارزش و ثقل ندارد. چون مشتی پوست و گوشت و استخوان است که خون نجس در آن جریان دارد.

«وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا»

و حالم در خدمت تو پاینده گردد.

این صدایی است که تمام فرشتگان را می لرزاند و آسمان‌ها را تکان می دهد. این صدایی است که وقتی در می آمد، تمام فرشتگان می شنیدند که پروردگار می گوید:

لبیک ای علی من!

(1) - لقمان (31): 19؛ «که بی تردید ناپسندترین صداها صدای خران است.»

«یا سَیِّدِی یا مَنْ إِلَیْهِ مُعَوَّلِی وَ یا مَنْ إِلَیْهِ شَكْوَتُ اَحْوالِی» «1» ای سرور من، ای آن که بر او تکیه دارم، ای آن که شکوه و شکایت حالم را تنها به سوی او برم.

صدای حقیقی که در روح اثر می کند این صدا است. صداهای دیگر فقط گوش را کر می کند و به قول قرآن مانند صدای خران و نکره تر از آن است که گاهی نوارهایش را در ماشین‌ها می گذارند که هر چه این صدا بیشتر می شود بر انحراف و بدبختی فرد افزوده می شود و این بیچارگان را تو خالی تر می کند.

اما اگر صدای باارزش می خواهید، ناله و صدای حضرت از دعای کمیل است که از نظر مال و تأثیر و دگرگونی در عالم نظیر ندارد. اگر مانند این صدا را در میان ارزش دارترین صداها پیدا کردید؟ این صدا، صدای خاصی است، چون جایگاه و موقعیت آن خاص است. باید همه مقدمات و مؤخرات کار را تحلیل کنیم، بعد صدا را بشنویم و بفهمیم.

ارزش صداهای الهی

اهل دل و افراد متخصص این صداها را می فهمند و می شناسند که چه صدایی است. به خدا قسم! من شرمندهام که می خواهم با زبانم این صدا را بخوانم:

هزار مرتبه شستم دهان به مشک و گلاب هنوز نام تو بردن کمال بی ادبی است

البته عمق و مفهوم این صدا را باید گرفت، بعد ببینید اگر تمام فرشتگان توانستند حقیقت این صدا را بفهمند؟ فهمش کار آنها نبوده و نیست.

(1) - اقبال الأعمال: 709؛ مصباح المتهدد: 849.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 257

بین هفتاد و یک بدن قطعه قطعه و هشتاد و چهار ناله، در کمال آرامش، به معشوق می گوید:

«صَبْرًا عَلَىٰ قَضَائِكَ» «1» این طبل‌های تو خالی چیست که برای شما می‌زنند؟ به شما یقین بدهم که ما این صدا را به کیفیت دیگری در قیامت می‌شنویم. همه گوش‌ها را نمی‌گذارند که در آنجا این صدا را بشنوند. این صدا از گلوی خدا است.

لیاقت شنیدن صداهای الهی

مگر در قرآن، در سوره بقره نمی‌فرماید:

«وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» «2»

من صدایم را در قیامت به همه گوش‌ها نمی‌رسانم. گوشی باید باشد که صدای من خدا را بشنود.

«صَبْرًا عَلَىٰ قَضَائِكَ»

با علی اکبر، قمر بنی‌هاشم و یارانم، در اوج سوختن دل، با علی اصغر جان داده در آغوشم مرا امتحان می‌کنی؟ صبر می‌کنم. از تو رو بر نمی‌گردانم، می‌ایستم و لذت می‌برم.

«وَلَا مَعْبُودَ سِوَاكَ»

محبوب من! دیگر چه می‌خواهی؟ این دیگر اوج آن صدای جان است. جان

(1) - ینابیع المودة: 3 / 82 (مقتل الحسین علیه السلام).

(2) - بقره (2): 174؛ «و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 258

همه کلیدها در این جا جمع است، به دنبال چه کلیدی می‌گردی؟

«یا غیاث المستغیثین» «1» والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

(1) - ینابیع المودة: 3/ 82 (مقتل الحسين عليه السلام).

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 259

16 آغوش رحمت

حقیقت توبه

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 261

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

یقیناً برای هر مؤمن مسلمانی معنای توبه معلوم و روشن است. کلمه توبه در لغت عربی به معنای رجوع است. رجوع؛ یعنی بازگشت. بازگشتن از راه شیطان به راه خدا، از راه دوزخ به راه حق، از ظلمت به نور، از انحرافات و معاصی به خوبی‌ها و درستی‌ها.

همه ما این معنای توبه را می‌دانیم. آلوده‌ها، اهل گناه و معاصی، در فضای فرهنگ فرعونیت به سر می‌برند؛ چون که در برابر خواسته‌های حضرت حق، در حال تکبر هستند و نسبت به وجود مقدس او تواضع، فروتنی و خاکساری ندارند.

توبه؛ یعنی از فضای فرعون درآمدن و در مدار کلیم اللهی قرار گرفتن. از فرعون بودن نجات پیدا کردن و موسوی شدن. از نمودیت قطع رابطه کردن و به حضرت ابراهیم علیه السلام پیوستن. از غرق بودن در مادی‌گری مسیحی مسلک بیرون آمدن و حواری واقعی حضرت مسیح علیه السلام شدن. از مدار ابولهب و ابوجهل درآمدن و در فضای فرهنگ پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله قرار گرفتن. اموی مسلک بودن را رها کردن و علوی شدن. از حال، عمل و اخلاق یزدیان خارج شدن و به فرهنگ امام حسین علیه السلام

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 262

پیوستن. «1» چنین انقلاب و بازگشتی، توبه واقعی است. برای این که بدانیم توبه واقعی و حقیقی غیر از این نیست. باید به فرمایش‌های وجود مبارک رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله درباره توبه حقیقی دقت کنیم؛ چون آنچه را که ایشان در بیست و سه سال برای مردم فرمودند، محصول وحی پروردگار عالم بوده است.

تفاوت ماهیتی توبه کننده و گناهکار

در مهم‌ترین کتاب‌های ما نظر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را درباره توبه نقل کرده‌اند. نگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله به توبه، همین نگاه است؛ یعنی از فرعونیت، نمرودیت، مادی‌گری، یهودیت، ابولهب، ابوجهل و اموی بودن درآمدن.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «2»

(1) - نَحَجَ الْحَقُّ: 312؛ «عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ لِكُلِّ شَيْءٍ آفَةٌ وَ آفَةٌ هَذَا الدِّينِ بَنُو أُمِيَّةٍ.»

هم چنین آمده:

تفسیر العیاشی: 297/2 - 298، حدیث 95، ذیل آیه 60 سوره اسراء؛ «عَنْ الْحَلْبِيِّ عَنْ زُرَّارَةَ وَ حِمْرَانَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْلَمٍ قَالُوا سَأَلْنَا عَنْ قَوْلِهِ «وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ» قَالَ إِنْ رَسُولَ اللَّهِ أَرَى أَنْ رَجُلًا عَلَى الْمَنَابِرِ يَرِدُونَ النَّاسَ ضَالًّا رَزِيقًا وَ زَفْرًا وَ قَوْلِهِ «وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ» قَالَ هُمْ بَنُو أُمِيَّةٍ.»

(2) - در این مورد رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

کتاب سلیم بن قیس: 907؛ «يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنِّي رَأَيْتُ عَلَى مَنْبَرِي اثْنَيْ عَشَرَ مِنْ قُرَيْشٍ، كُلُّهُمْ ضَالٌّ مُضِلٌّ يَدْعُونَ أُمَّتِي إِلَى النَّارِ وَ يَرُدُّونَهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ الْقَهْقَرِيِّ: رَجُلَانِ مِنْ حَيِّينَ مِنْ قُرَيْشٍ عَلَيْهِمَا مِثْلُ إِثْمِ الْأُمَّةِ وَ مِثْلُ جَمِيعِ عَدَائِهِمْ، وَ عَشْرَةٌ مِنْ بَنِي أُمِيَّةٍ، رَجُلَانِ مِنَ الْعَشْرَةِ مِنْ وُلْدِ حَرْبِ بْنِ أُمِيَّةٍ وَ بَقِيَّتُهُمْ مِنْ وُلْدِ أَبِي الْعَاصِ بْنِ أُمِيَّةٍ. وَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَنَا عَشْرٌ إِمَامٌ هَدَى كُلُّهُمْ يَدْعُونَ إِلَى الْجَنَّةِ: عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ. إِمَامُهُمْ وَ وَالِدُهُمْ عَلِيُّ، وَ أَنَا إِمَامٌ عَلِيُّ وَ إِمَامُهُمْ. هُمْ مَعَ الْكِتَابِ وَ الْكِتَابُ مَعَهُمْ لَا يُفَارِقُهُمْ وَ لَا يُفَارِقُونَهُ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْخَوْضَ.»

يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، أَطِيعُوا عَلِيًّا وَ اتَّبِعُوهُ وَ تَوَلَّوْهُ وَ لَا تُخَالِفُوهُ وَ ابْرَأُوا مِنْ عَدُوِّهِ وَ آزِرُوهُ وَ انصُرُوهُ وَ افْتَدُوا بِهِ تُرْسِدُوا وَ تَهْتَدُوا وَ تُسْعَدُوا.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 263

اخلاق همه این گروه‌های ذکر شده، گناه بوده است. به راحتی گناه می‌کردند و نسبت به ارتکاب گناه دغدغه نداشتند و برای آنها سخت نبود.

بعد حضرت صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

ارتکاب این مجموعه گناهان از اخلاق دشمنان ما است. اما ما اخلاق دیگری داریم و آن، عمل صالح، پاکی، درستی، عبادت خدا و خدمت به بندگان او است.

این اخلاق ما و اخلاق دوستان و اولیای خداست که خود را در دنیا مانند مسافر می‌دانیم که این مدت سفر نیز کوتاه است و پایان آن، ورود به برزخ و عاقبت آن قیامت است و ما از قیامت دغدغه داریم و از آن ترسان و نگران هستیم.

خوشحالی مؤمن

شخصی به سلمان گفت: «1» حال شما چگونه است؟ سلمان گفت: بعداً

(1) - معارف و معاریف: 314-6312.

سلمان فارسی: یکی از مشاهیر صحابه پیغمبر و از شخصیت‌های بسیار بزرگ اسلام است.

وی فارسی و دهقان زاده‌ای از ناحیه «جی» اصفهان یا کازرون یا رامهرمز. نام اصلی او «ماهو» یا «روزبه» است. در کودکی به دین عیسوی گرائید و چون از کشیشان شنیده بود که ظهور پیغمبر تازه نزدیک شده است خانه پدر را ترک گفت و در جستجوی آن پیغمبر به سفر پرداخت چون به سوریه رسید چندی در شام و موصل و نصیبین اقامت جست تا آنکه در بلاد عرب به اسارت بنی کلب افتاد و مردی از بنی قریظه او را خرید و به یثرب برد، در این شهر از ظهور پیغمبر آگاه شد و چون گفته‌ها و علائم و نشانه‌هایی که از کشیش مراد خود شنیده بود در آن حضرت بدید بزودی

اسلام آورد. رسول اکرم او را از خواهشش بخريد و آزاد کرد، از آن موقع سلمان ملازم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و نزد او منزلتی خاص یافت.

گویندگان کندن خندق در جنگی که در تاریخ اسلام به غزه خندق معروف است به اشارت سلمان بود و کندن این خندق در ممانعت از تجاوز کافران به لشکرگاه مسلمانان اثری بزرگ داشت. بر طبق روایتی مشهور رسول صلی الله علیه و آله سلمان را از اهل بیت شمرده است.

پس از وفات آن حضرت وی در شمار اصحاب علی علیه السلام و از مؤمنان به خلافت بلافضل او درآمد و نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز منزلتی بزرگ داشت.

روایات در فضیلت سلمان از حضرات معصومین بسیار آمده از جمله شیخ طوسی در امالی از منصور بزرگ روایت کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مولای من! ذکر سلمان فارسی را از شما بسیار می شنوم! فرمود: مگو سلمان فارسی بگو سلمان محمدی، و سبب آنکه من او را فراوان یاد می کنم سه خصلت عظیم است که وی بدان آراسته بوده، اول آنکه همواره خواست علی علیه السلام را بر خواست خود مقدم می داشت، دیگر اینکه فقرا را بسیار دوست می داشت و آنها را بر توانگران برمی گزید، سوم آنکه وی دانش و دانشمندان را دوست می داشت «انّ سلمان کان عبدا صالحا حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین».

از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره شخصیت سلمان سؤال شد و فرمود: به به، سلمان از ما اهل بیت است و چه کسی را جز او می یابید که مانند لقمان حکیم و دارای علم اولین و علم آخرین باشد؟!»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 264

می گویم. گفت: بعدی ندارد. یا بگو «الْحَمْدُ لِلَّهِ» یا بگو مریض هستم. گفت: نه، این را نمی گویم، بعداً می گویم. گفت: چه وقت می گویی؟ گفت: وقتی که از صراط رد شده، وارد بهشت شدم، آنجایی که دیگر کسی از آن بیرون نمی آید و در آن جایگاه ابدی است، آن وقت اگر تو را دیدم، می گویم: حال خوب است، اما اکنون نمی توانم بگویم حال خوب است؛ چون زمان زیادی لازم است تا به حال خوب برسم.

حال خوب آن وقتی است که یقین کنم مرا به دوزخ نمی برند و وارد جایی می شوم که انبیای خدا، صدیقین، شهدا و صالحین در آنجا هستند. آن وقت

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 265

می گویم: حالم خیلی خوب است. اما اکنون نگران هستم، نمی دانم چه می شود، بعد از آن نیز کسی که می خواهد اعمال ما را بسنجد، کسی است که سنجش او از هر زرگری دقیق تر و لطیف تر است؛ چون عمق همه اعمال ما را می سنجد. یا قبول می کند و یا رد، بعد می گوید: پرونده تو برای خودت باشد.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: درباره مردم هیچ قضاوتی نکنید. بگذارید تا لحظه مرگ آنها برسد، بعد ببینید چگونه می میرد. اگر بی دین مرد، آن وقت بگویید، آدم بدی است، اما اگر دیندار مرد، آن وقت بگویید: آدم خوبی بود. آن لحظه مهم است. «1»

عاقبت به خیری، دغدغه مؤمن

در روز جمعه آخر ماه شعبان، وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله روی منبر، ماه مبارک رمضان را برای مردم تفسیر می کردند، اواخر منبر، در میان جمعیت به امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کردند و فرمودند: در چنین ماهی فرق تو را می شکافند و محاسن تو را غرق در خون

(1) - بحار الانوار: 74 / 241، باب 9، (وصیه امیرالمؤمنین علیه السلام للحسین علیه السلام)؛ تحف العقول: 91؛ «أَيُّ بُيٍّ لَا تُؤَيِّسُ مُدْنِيًّا فَكَمْ مِنْ عَاكِفٍ عَلَى ذَنْبِهِ خُتِمَ لَهُ بِخَيْرٍ وَ كَمْ مِنْ مُقْبِلٍ عَلَى عَمَلِهِ مُفْسِدٌ فِي آخِرِ عُمْرِهِ صَائِرٌ إِلَى النَّارِ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا أَيُّ بُيٍّ كَمْ مِنْ عَاصٍ بَخَا وَ كَمْ مِنْ عَامِلٍ هَوَى.»

و هم چنین آمده:

الخصال: 119 / 1، حدیث 108؛ الدعوات: 244؛ «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ إِنَّ بَحْوَتَ يَا ابْنَ آدَمَ عِنْدَ الْمَوْتِ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ وَ إِنَّ بَحْوَتَ يَا ابْنَ آدَمَ حِينَ تُوَضَعُ فِي قَبْرِكَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ وَ إِنَّ بَحْوَتَ حِينَ يُحْمَلُ النَّاسُ عَلَى الصِّرَاطِ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ وَ إِنَّ بَحْوَتَ حِينَ يُقَوْمُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ إِلَّا هَلَكْتَ ثُمَّ تَلَا وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرَزَ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ هُوَ الْقَبْرُ وَ إِنَّ لَهُمْ فِيهِ لَمَعِيشَةٌ صَنكَا وَ اللَّهُ إِنَّ الْقَبْرَ لَرَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُمْرَةٌ مِنْ حُمْرِ النَّارِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنْ جُلَسَائِهِ فَقَالَ لَهُ لَقَدْ عَلِمَ سَاكِنُ السَّمَاءِ سَاكِنَ الْجَنَّةِ مِنْ سَاكِنِ النَّارِ فَأَيُّ الرَّجُلَيْنِ أَنْتَ وَ أَيُّ الدَّارَيْنِ دَارُكَ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 266

می کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به اصل مرگ، هیچ عکس العملی نشان ندادند، فقط به پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: روزی که فرق من شکافته می شود و مرگ من می رسد:

«أَبِي سَلَامَةَ مِنْ دِينِي؟» «1» آیا دیندار می میرم، یا بی دین؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بله، دیندار می میری.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: پس عیب ندارد، بزند و فرق مرا بشکافند. این که دیندار بمیرم، مهم است. «2»

باز بودن درب توبه تا قبل از مرگ

انسان تا وقتی که جاده عمر را طی می کند، می تواند از دنیا دیندار بیرون رود؛ چون اگر بی دین از دنیا رود، دیگر نمی تواند دیندار شود؛ یعنی آنجا دیگر دیندار شدن او را قبول نمی کنند:

«وَلَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ» «3»

(1) - بحار الأنوار: 339 / 34، باب 36، حدیث 1135.

(2) - بحار الانوار: 338 / 34، باب 35؛ «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَفَ فَوْقَنَا [حَوْلَهُ] وَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى رَأْسِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَكَى. فَقَالَ مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ صَعَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَا يُبْدُونَهَا لَكَ حَتَّى يُفْقِدُونِي فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا أَضْعُ سَيْفِي عَلَى عَاتِقِي فَأُبَيِّدَ خَضْرَاءَهُمْ قَالَ بَلْ تَصْبِرُ. قَالَ فَإِنْ صَبَرْتُ قَالَ ثَلَاثِي جُهْدًا. قَالَ أَيْ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي قَالَ نَعَمْ قَالَ فَإِذَا لَا أَبَالِي.»

(3) - نساء (4): 18؛ «و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب می شوند، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد [و در آن لحظه که تمام فرصت‌ها از دست رفته] گوید: اکنون توبه کردم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 267

زمانی که ملك الموت و عالم بعد را دیدید و پرده‌ها کنار رفت، اگر بگویید توبه می‌کنم، دیگر قبول نمی‌شود.

لحظه مرگ، لحظه اصلاح نیست؛ چون وقت اصلاح شدن تمام شده است. آنجا با اشاره ملك الموت، گوش و چشم انسان به کار می‌افتد و زبان او بند می‌آید. دیگر چه وقتی برای اصلاح کردن اعمال خود دارد که بگوید: من ده سال نماز نخوانده‌ام، اما اکنون می‌خوانم. یا ده سال روزه نگرفته‌ام، اکنون می‌گیرم. یا صد میلیون مال مردم را خورده‌ام، همه را پس می‌دهم. اصلاً وقت اصلاح نیست. آن لحظه انسان، بی‌دین می‌میرد.

توبه واقعی از دیدگاه رسول گرامی اسلام

صلی الله علیه و آله رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره توبه واقعی می‌فرماید:

«أَتَذُرُونَ مِنَ التَّائِبِ»

امت من! آیا می‌دانید تائب کیست؟

«قالوا: اللهم لا»

مسلمانان گفتند: نه، ما آن چیزی را که در ذهن شما هست، نمی‌دانیم.

«قال: إذا تاب العبد و لم يرض الخُصماءَ فليس بتائب»

اگر کسی ناله بزند و بگوید: خدایا! توبه می‌کنم، اما مال مردم را که به ناحق در دست اوست، پس ندهد، او تائب نیست، بلکه هنوز در گناه و معصیت است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله لحظه رحلت به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به مردم بگو: مال مردم را پس دهید، گرچه به اندازه نخ مانده ته سوزن باشد که دیگر نمی‌توانند با آن خیاطی کنند و دور می‌ریزند.

اگر به این مقدار مال مردم نزد شما مانده است، باید برگردانید. پیغمبر صلی الله علیه و آله

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 268

می‌فرماید: نزد هر کسی مال مردم به ناحق مانده باشد، اگر آن مال را دارد و نمی‌دهد، تا زنده است، خدا او را لعنت می‌کند. «1»

برتری حق الله بر حق الناس

البته حق خدا بالاتر از حق مردم است؛ چون خدا بالاتر از همه موجودات است، پس حق الله نیز خیلی عظیم‌تر از حق الناس است. اگرمن چند میلیون به مردم بدهکار باشم، یا دو رکعت نماز صبح بدهکار باشم، این دو رکعت نماز صبح مهم‌تر است.

بعضی‌ها به اشتباه می‌گویند: حق الله چیزی نیست، ما خودمان می‌دانیم و خدا.

اما هیچ کدام از انبیا و ائمه علیهم السلام این حرف را در دوره عمر خود نکرده است. اینکه بگوئیم خودم می‌دانم و خدا، معنی ندارد. باید حق خدا و مردم را ادا کنیم. مگر این که اهل خدا و قیامت نباشیم. اما ما که خود را اهل خدا، انبیا، ائمه علیهم السلام و قیامت می‌دانیم، باید پاک زندگی کنیم.

«وَمَنْ تَابَ وَ لَمْ يَزِدْ فِي الْعِبَادَةِ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

اگر بگوید: توبه کردم، اما به سراغ عبادت نرود و به عبادت خود نیافزاید، او تائب نیست.

«وَمَنْ تَابَ وَ لَمْ يُعَيِّرْ لِبَاسَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: لباس‌هایی که زنان، دختران و جوانان برای جلب نظر

(1) - تحف العقول: 175، وصیته علیه السلام لکمیل بن زیاد؛ «... أقسم لسمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول

لي قبل وفاته بساعة مرارا ثلاثا يا أبا الحسن أداء الأمانة إلى البر و الفاجر فيما جل و قل حتى الخيط و المخيط...»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 269

دیگران و تحریک شهوت می‌پوشند، اگر لباس خود را عوض کنند، توبه آنها فایده‌ای ندارد.

روسری، لباس، مانتو، کت و شلواری که زنان می پوشند، لباس های بدن نما که شهوت حرام را تحریک می کند و می پوشند، دیگر چه توبه ای؟ او هر روز دارد هزار نفر را جهنمی می کند، وقتی به او می گویی، می گوید: من که دلم پاک است، کدام دل پاک؟ کدام توبه؟ یا جوانی که برای جلب نظر دختران و زنان نامحرم لباس پوشیده است، اگر بگوید: خدایا! توبه کردم، اما در وضع لباس خود تغییری ندهد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: او دارد خدا را مسخره می کند.

«وَمَنْ تَابَ وَ لَمْ يُعَيِّرْ رُفَقَاءَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

اگر از این دوستان حیوان صفت اطراف خود دور نشوی و دوستان ناباب را که دین تو را پاره پاره می کنند، عوض نکنی، توبه تو قبول نیست.

«وَمَنْ تَابَ وَ فَلَمْ يُعَيِّرْ بِجَلْسَتِهِ وَ طَعَامَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

کسی که از جلسات گناه و لقمه حرام دست بردارد، توبه او قبول نیست.

«وَمَنْ تَابَ وَ فَلَمْ يُعَيِّرْ فَرَّاشَتَهُ وَ وَسَادَتَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

اگر کسی رختخواب و بستر حرام خود را عوض نکند و باز در آن بستر باشد، توبه نکرده است.

«وَمَنْ تَابَ وَ فَلَمْ يُعَيِّرْ خُلُقَهُ وَ نَيْتَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

کسی که بد اخلاق و عصبانی است و اوقات همه را تلخ می کند و نیت بدی نسبت به مردم دارد اگر از این اخلاق و نیت توبه نکند، تائب نیست.

«وَمَنْ تَابَ وَ فَلَمْ يَفْتَحْ قَلْبَهُ وَ لَمْ يُوسِّعْ كَفَّهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

کسی که حال و هوای دلش در توبه عوض نشود، همان سنگ دل و بی رحم

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 270

بماند و کسی که بخش از بین نرود، توبه اش فایده ای ندارد.

«وَمَنْ تَابَ فَلَمْ يُقَصِّرْ أَمَلَهُ وَ لَمْ يَحْفَظْ لِسَانَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

آن کسی که در آرزوهای دست نیافتنی دست و پا می‌زند و زبانش برای هر گناهی رها است، توبه‌اش توبه نیست.

«وَمَنْ تَابَ وَ لَمْ يُقَدِّمْ فَضْلَ قُوتِهِ مِنْ بَدَنِهِ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ»

اگر کسی بگوید: خدایا! توبه کرده‌ام، ولی گوشت‌های حرام روییده بر بدن را آب و تسویه نکند، توبه نکرده است. اگر همه این امور را عوض کند:

«وَ إِذَا اسْتَقَامَ عَلَى هَذِهِ الْخِصَالِ فَذَاكَ تَائِبٌ» «1» و به آن تداوم بدهد توبه کننده واقعی است.

عزم بر توبه به درگاه غفار

می‌گوید: نیت واقعی داشته باش که از فردا خودت را عوض کنی، خدا اصلاً سخت نمی‌گیرد.

«يَا مَنْ يُقْبَلُ الْيَسِيرَ وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ» «2» بارها خدا پیغام داده است که من خدای سخت‌گیری نیستم. با این نیت، همه گذشته خود را تسویه کنیم. فقط بگو: همه چیز را جدی عوض می‌کنم، من هم جدی تمام گناهان گذشته تو را در همین لحظه می‌بخشم.

یکی از قیمتی‌ترین شعرهایی که در دوره عمرم دیدم این است:

(1) - بحار الأنوار: 35 / 6؛ باب 20، حدیث 52؛ جامع الاخبار: 88.

(2) - بحار الأنوار: 93 / 95، باب 6، حدیث 2.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 271

با کریمان کارها دشوار نیست «1»

تو مگو ما را به آن شه بار نیست

بار یعنی راه دادن عمومی که کسی جلوی ما را نگیرد، وقتی می‌گویند: فلان بزرگوار بار عام داده است، یعنی به تمام دربان‌ها گفته است: درب را باز بگذارید تا هر کسی که می‌خواهد، بیاید.

باز بودن باب توبه

هنوز حضرت سیدالشهداء علیه السلام شهید نشده بود، به سی هزار نفر دشمن بدتر از یهودی گفت: بعد از کشتن این هفتاد و یک نفر، اگر توبه کنید، خدا قبول می‌کند. البته تا خون مرا نریخته‌اید؛ چون اگر خون مرا بریزید، تمام درهای توبه بسته می‌شود.

فقط این یک نفر بود که اگر خودش ریخته می‌شد. «2» شیخ صدوق نقل می‌کند: در مجلس حضرت رضا علیه السلام صحبت از جنگ جمل شد، کسی در آنجا ناراحت شد و گفت: خدا همه شما را لعنت کند. امام هشتم علیه السلام فرمود: بگو غیر از آنهایی که توبه کردند.

عرض کرد: آقا! این‌ها با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیده‌اند، فرمود: اشتباه کردند، اما بعد توبه کردند و خدا توبه عده‌ای از آنان را قبول کرد. خدا پیغام داده است: در این عالم هر گناهی را می‌بخشم، الا کشتن حسین علیه السلام را. اگر از بقیه گناهان توبه کنند، قابل بخشیدن است. «3»

(1) - مولوی.

(2) - إعلام الوری: 231؛ الإرشاد، شیخ مفید: 76 / 2؛ «قرب به این مضمون آمده:

و الله لا يدعوني حتى يستخرجوا هذه العلقه من جوفي فإذا فعلوا ذلك سلط الله عليهم من يذلهم حتى يكونوا أذل فرق من الأمم.»

(3) - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: 218؛ «قرب به این مضمون آمده:

قَالَ سَهْرُثُ أَنَا وَ نَفَرٌ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَتَدَاكْرْنَا قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ رَجُلٌ مِّنَ الْقَوْمِ مَا تَلَبَّسَ أَحَدٌ بِقَتْلِهِ إِلَّا أَصَابَهُ بَلَاءٌ فِي أَهْلِهِ وَ مَالِهِ وَ نَفْسِهِ فَقَالَ شَيْخٌ مِّنَ الْقَوْمِ فَهُوَ وَ اللَّهُ يَمُنُّ شَهَدَ قَتْلَهُ وَ أَعَانَ عَلَيْهِ فَمَا أَصَابَهُ إِلَى الْآنِ أَمْرٌ يَكْرَهُهُ فَمَقَّتَهُ

الْقَوْمُ وَ تَعَيَّرَ السَّرَاحُ وَ كَانَ دُهْنُهُ نِفْطاً فَقَامَ إِلَيْهِ لِيُصْلِحَهُ فَأَخَذَتِ النَّارُ بِإِصْبَعِهِ فَنَفَخَهَا فَأَخَذَتْ بِلِحْيَتِهِ فَخَرَجَ يُبَادِرُ إِلَى الْمَاءِ فَأَلْقَى نَفْسَهُ فِي النَّهْرِ وَ جَعَلَتِ النَّارُ تُرْفِرُ عَلَى رَأْسِهِ فَإِذَا أَخْرَجَهُ أَخْرَفْتُهُ حَتَّى مَاتَ لَعْنَةُ اللَّهِ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 272

توبه، آغوش رحمت پروردگار

کسی که توبه کرد، عکس العمل خدا چیست؟ این روایت از قوی ترین کتابها گرفته شده است:

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام در مورد عکس العمل خدا نسبت به توبه کار واقعی نقل می کند:

«أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا دَاوُدُ! إِنَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا»

اگر بنده مؤمنم، به خاطر کم ظرفیتی، جهل، گرفتار شدن، گناه و معصیتی کرد:

«ثُمَّ رَجَعَ وَ تَابَ مِنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ»

بعد گفت: خدایا! غلط کردم، بد کردم، پشیمانم، ای کاش این کار را نکرده بودم و در درون خودش ناراحت شد و جوشید و گفت: چرا نمک تو را خوردم و نمکدان شکستم؟

«وَ أَسْتَحِي مَنِّي عِنْدَ ذِكْرِهِ»

تا یاد گناه خود می افتد، شرمنده شده، سر خود را پایین انداخت:

«عَقَرْتُ لَهُ وَ أَنْسَيْتُهُ الْحَفْظَةَ»

او را می آمرزم و گناه را از یاد نویسندگان گناه می گیرم که دیگر آن ملائکه کرام

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 273

الکاتبین با نگاه تحقیر به او نگاه نکنند.

«وَأَبْدَلْتُهُ الْحَسَنَةَ»

اگر در پرونده‌اش صد صفحه گناه نوشته شده باشد، تمام گناهانش را پاک کرده و صفحاتش را سفید نمی‌گذارم و به جای آن خوبی می‌نویسم،

«وَلَا ابَالِي وَ أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» «1» باکی ندارم که بنده من کار خوب نکرده، ولی من خوبی به پای او بنویسم. چرا؟

برای این که من از همه رحم‌کنندگان رحم بیشتر است. تا جایی که امام زین العابدین علیه السلام در دعای ابوحمزه می‌فرماید: من گناه و خطا کردم، اما تو با من رفتاری داری که گویا تو از من خجالت می‌کشی. «2»

توبه در سحر شب جمعه

این شب قدر سه خصوصیت دارد، کم اتفاق می‌افتد که در ماه مبارک رمضان و حتی در طول سال به چنین شی‌ برخورد کنیم که این سه ویژگی را داشته باشد.

ویژگی اول:

«لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» «3»

(1) - وسائل الشیعة: 74 / 16، باب 86، حدیث 21017؛ بحار الأنوار: 28 / 6، باب 20، حدیث 30؛ «أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا دَاوُدُ! إِنَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ إِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا ثُمَّ رَجَعَ وَ تَابَ مِنْ ذَلِكَ الذَّنْبِ وَ اسْتَحْيَى مَتَى عِنْدَ ذِكْرِهِ عَفَرْتُ لَهُ وَ أَنْسَيْتُهُ الْحَفْظَةَ وَ أَبْدَلْتُهُ الْحَسَنَةَ وَ لَا ابَالِي وَ أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.»

(2) - مصباح الكفعمی: 593؛ مصباح المتهدد: 587؛ «أَسْقَطْتَنِي مِنْ عَيْنِكَ فَمَا بَالَيْتُ فَبِحَلْمِكَ أَمَهَلْتَنِي وَ بِسِتْرِكَ سَتَرْتَنِي حَتَّى كَأَنَّكَ أَغْفَلْتَنِي وَ مِنْ عُقُوبَاتِ الْمَعَاصِي جَنَّبْتَنِي حَتَّى كَأَنَّكَ اسْتَحْيَيْتَنِي إِلَهِي لَمْ أَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ.»

(3) - قدر (97): 3؛ «شب قدر، بهتر از هزار ماه است.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 274

ویژگی دوم این که شب جمعه است. خیلی مهم است. فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام وقتی از مصر آمدند، آبها از آسیاب افتاد، گفتند: ما یوسف را از دامن تو ربودیم، به صحرا بردیم، کتک زدیم، توهین کردیم، پیراهنش را درآوردیم و درون چاه انداختیم، تو را سی سال به فراق او مبتلا کردیم و دل تو را سوزاندیم، اما تو برای ما از خدا طلب مغفرت کن.

خدا در قرآن می فرماید: وقتی فرزندان یعقوب علیه السلام گفتند:

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» «1»

حضرت یعقوب علیه السلام قبول کرد، ولی فرمود: در آینده، وقتی که دعا را رد نمی کنند، استغفار می کنم، گفتند: آینده چه موقع است؟ گفت: شب جمعه، آن هم در صورتی که شب از نیمه گذشته باشد چون در آن وقت خدا دعای کسی را رد نمی کند. «2» اما ویژگی دیگر این که، شب نوزدهم، شب حضرت علی علیه السلام است، البته در هیچ روایتی نداریم، بلکه برعکس، در مورد شب جمعه اقلًا پنجاه روایت داریم که

(1) - یوسف (12): 97-98؛ «گفتند: ای پدر! آموزش گناهانمان را بخواه، بی تردید ما خطاکار بوده ایم.* گفت: برای شما از پروردگرم درخواست آموزش خواهم کرد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.»

(2) - مستدرک الوسائل: 199/5، باب 23، حدیث 5686؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي فَقَالَ أَخْرَهُمْ إِلَى السَّحْرِ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنَّمَا ذُنُوبُهُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ إِنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ.»
مستدرک الوسائل: 200/5، باب 23، حدیث 5687 نیز آمده: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي قَالَ أَخْرَهُمْ إِلَى السَّحْرِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 275

شب امام حسین علیه السلام است. «1» خدا گفته است: «لا ابالی» باکی ندارم، من خدا هستم، در کار من، چون و چرا نکنید. امشب که از ذات عرش فریاد می زنند: هر کس امشب هر کجای دنیا حسین مرا زیارت کند، تمام گناهانش را می بخشم: «و أنا ارحم الراحمین».

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

(1) - بحار الانوار: 45 / 315، باب 46؛ «عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ... وَ لِكَرْبَلَاءَ فِي كُلِّ يَوْمٍ زِيَارَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فَإِذَا كَانَتْ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ يَنْزِلُ إِلَيْهَا تِسْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَبْكُونَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ يَذْكُرُونَ فَضْلَهُ وَ إِنَّهُ يُسَمَّى فِي السَّمَاءِ حُسَيْنًا الْمَذْبُوحَ وَ فِي الْأَرْضِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْمُقْتُولَ وَ فِي الْبِحَارِ الْفَرْخَ الْأَزْهَرَ الْمَظْلُومَ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 276

17 شفاعت توبه

بررسی معنا و مصادیق شفاعت

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 279

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّى على محمد و آله الطاهرين.

کلمات «شفع و وتر» در کتاب خدا به کار گرفته شده‌اند. «وتر» به معنای تک و فرد است و «شفع» به معنای جفت و زوج است. کلمه شفاعت از همین کلمه گرفته شده است. «1» البته معانی مختلفی درباره لغت شفاعت ذکر شده است که به برخی از این معانی می‌پردازیم.

تمام حیات مادی و معنوی انسان در دنیا و آخرت در گرو شفاعت است. کودک به شفاعت سینه مادر، مواد لازم غذایی را از سفره طبیعت می‌گیرد. انسان به

(1) - لسان العرب: 183 / 8، لغت (شفع)

شفع: الشفع: خلاف الوتر، و هو الزوج.

تقول: كَانَ وَتْرًا فَشَفَعْتُهُ شَفْعًا.

و شَفَعَ الْوَتْرَ مِنَ الْعَدَدِ شَفْعًا: صَيَّرَهُ زَوْجًا؛

الشَّفْعُ: ما شُفِعَ به، سمي بالمصدر، و الجمع شِفَاع

في التنزيل: و الشَّفْعِ و الْوَتْرِ.

قال الأسود بن يزيد: الشَّفْعُ يَوْمُ الْأَضْحَى، و الْوَتْرُ يَوْمُ عَرَفَةَ.

و قال عطاء: الْوَتْرُ هُوَ اللَّهُ، و الشَّفْعُ خَلْقُهُ.

و قال ابن عباس: الْوَتْرُ آدَمُ شُفِعَ بِزَوْجَتِهِ.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 280

شفاعت درختان، هر میوه و محصولی را به دست می آورد. موجودات زنده به شفاعت خورشید، هوا و گردش زمین به دور خود و خورشید زنده هستند. اگر خداوند متعال این امور را جفت انسان قرار نداده بود، زندگی کردن محال بود و خیمه حیات برپا نمی شد.

در قیامت نیز حیات پاک و زندگی ملکوتی، الهی، انسانی و بهشتی با شفیعان تأمین می شود. اگر در قیامت کسی از شفاعت شفیعان محروم باشد، یقیناً نجات نخواهد یافت. شفاعت به این معنا نیست که پروردگار در قیامت اداره ای را باز می کند و پرونده هر گناه و معصیت و ظلم بی توبه ای را در آن اداره می بندد، یا محو و نابود می کند. بلکه شفاعت در قیامت به این معناست که انسان بتواند در ارتباط با شفیعان قرار بگیرد.

یکی از شفیعان روز قیامت، ایمان انسان است. کسی که ایمان، با او جفت نیست و از ایمان تنهاست، در آنجا نجات ندارد. شفیع دیگر قیامت، قرآن است:

«فائنه شافع مشفق» «1» «2» اگر پرونده انسان، با قرآن جفت نباشد، یعنی عمل به خواسته‌های قرآن در پرونده او نباشد؛ نماز، روزه، زکات و خمس در پرونده نباشد و انسان جدای از قرآن وارد محشر شود، درهای نجات به روی او بسته خواهد بود.

شفاعت قرآن به این معنا نیست که قرآن وارد محشر شود و به پروردگار بگوید: از اول تا آخر امت را به خاطر من کاری نداشته باش. شفاعت قرآن به این است که قرآن

(1) - الکافی: 598 / 2، حدیث 2؛ بحار الانوار: 89 / 17، باب 1، حدیث 16؛ «فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفِّعٌ وَ مَاجِلٌ مُصَدِّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ فَادَّهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ.»

(2) - الکافی: 598 / 2، حدیث 2.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 281

دستورهایش را در اعمال زندگی ما مشاهده کند و ما را- در حدّ خودمان- با خود هماهنگ ببیند.

یکی از شفیعیان دیگر قیامت نیز پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله هستند. اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله در قیامت ما را به عنوان امت خود امضا کند و ببیند که در پرونده ما، عمل به فرهنگ او ثبت است، این همان شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌شود. یکی دیگر از شفیعیان قیامت، امام معصوم است.

نجات بخش‌ترین شفیعی روز قیامت

وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: در میان تمام شفیعیانی که برای انسان قرآ داده شده‌اند، قوی‌ترین و نجات بخش‌ترین آنها توبه است:

«لا شفیعی أنجح من التوبة» «1» هیچ شفیعی کارگشایتر از توبه نیست.

توبه در معارف اهل بیت علیهم السلام و قرآن کریم از اهمیت واجبات و فرائض است؛ یعنی حقیقتی که بالاتر از همه واجبات است و بر هر گناهکاری این فریضه ثبت شده است. اگر گناهکار علاقه داشته باشد که از چارچوب گناهان نجات پیدا کند، می‌تواند به توبه متوسل شود تا یقیناً گناهان او بخشیده شود.

اما این که توبه فریضه و بالاتر از واجب است، در قرآن مجید آمده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا» «2»

(1) - نهج البلاغه: حکمت 371.

(2) - تحریم (66): 8؛ «ای مؤمنان! به پیشگاه خدا توبه کنید، توبه‌ای خالص [که شما را از بازگشت به گناه بازدارد].»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 282

این امر خدا است و امر خدا فریضه، یعنی مافوق واجب است. ولی آن توبه‌ای که امامان بزرگوار، برای ما این گونه معنی کردند: توبه نصوح یعنی قطع رابطه با هر گناهی که به آن آلوده هستیم و بازنگشتن به آن گناه تا آخر عمر. این معنای توبه نصوح است. «1»

(1) - تحف العقول: 210؛ بحار الانوار: 48/75، باب 16، حدیث 66؛ «و قِيلَ لَهُ مَا التَّوْبَةُ النَّصُوحُ فَقَالَ عَلَيْهِ

السلام نَدَمٌ بِالْقَلْبِ وَ اسْتِعْفَاؤٌ بِاللِّسَانِ وَ الْقَصْدُ عَلَى أَنْ لَا يَعُودَ.»

هم چنین آمده:

مجمع البيان في تفسير القرآن: 478/10، ذیل آیه 8 سوره تحریم

و روی عكرمة عن ابن عباس قال قال معاذ بن جبل يا رسول الله ما التوبة النصوح قال أن يتوب التائب ثم لا يرجع في ذنب كما لا يعود اللبن إلى الضرع.

و قال ابن مسعود التوبة النصوح هي التي تكفر كل سيئة و هو في القرآن ثم تلا هذه الآية و قيل أن التوبة النصوح هي التي يناصر الإنسان فيها نفسه بإخلاص الندم مع العزم على أن لا يعود إلى مثله في القبح و قيل هي أن يكون العبد نادماً على ما مضى مجمعا على أن لا يعود فيه عن الحسن و قيل هي الصادقة الناصحة عن فتادة و قيل هي أن يستغفر باللسان و يندم بالقلب و يمسك بالبدن عن الكلبي و قيل هي التوبة المقبولة و لا تقبل ما لم يكن فيها ثلاث خوف أن لا تقبل و رجاء أن تقبل و إيمان بالطاعة عن سعيد بن جبیر و قيل هي أن يكون الذنب نصب عينيه و لا يزال كأنه ينظر إليه و قيل هي من النصح و هو الخياطة لأن العصيان يخرق الدين و التوبة ترقعه و قيل لأنها جمعت بينه و بين أولياء الله كما جمع الخياط الثوب و ألصق بعضه ببعض و قيل لأنها أحكمت طاعته و أوثقتها كما أحكم الخياط الثوب و أوثقه.

در پاورقی ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن: 149/25، ذیل آیه 8 سوره تحریم مترجم آن گوید:

بعضی از تفاسیر و کتب آمده که نصوح مردی بود شبیه زنها صورتش مو نداشت و پستانهایی برجسته چون پستان زنها داشت و در حمام زنانه کار می کرد و کسی از وضع او خبر نداشت و آوازه تمیز کاری و زرنگی او به گوش همه رسیده و زنان و دختران رجال دولت، و اعیان و اشراف دوست داشتند که وی آنها را دلاکی کند و از او قبلاً، وقت می گرفتند تا روزی در اندرون شاه صحبت از او در میان آمده دختر شاه مایل شد که حمام آمده و کار نصوح را ببیند. نصوح وقت بدختر شاه داده و آماده پذیرایی و نظافت او شد. پس دختر شاه با چند تن از خواص ندیمان با اتفاق نصوح بحمام آمده و مشغول استحمام شد که از قضا يك دانه گوهر گرانبهایی از دختر پادشاه در آن حمام مفقود گشت از این امر دختر پادشاه در غضب شده و بدو تن از خواصش فرمان داد که همه کارگران را تفتیش کنند تا شاید آن گوهر ارزنده پیدا شود.

طبق این دستور مأمورین، کارگران را یکی بعد از دیگری مورد بازدید خود قرار دادند. همین که نوبت به نصوح رسید با اینکه آن بیچاره هیچگونه خبری از دانه نداشت، ولی بعد از این جهت که می دانست تفتیش آنان، سرانجام کارش را به رسوایی می کشاند حاضر نمی شد که وی را تفتیش کنند لذا بهر طرفی که می رفتند تا دستگیرش کنند او به طرف دیگر فرار می کرد و این عمل او آن طور نشان می داد که گوهر را او ربوده است. و از این نظر مأمورین برای دستگیری او بیشتر سعی می کردند. نصوح هم تنها راه نجات را در این دید که خود را در میان خزینه حمام پنهان کند، ناچار به داخل خزینه رفته و همین که دید مأمورین برای گرفتن او به خزینه آمدند و دید که دیگر کارش از کار گذشته و الان است که رسوا شود به خدای تعالی متوجه و از روی اخلاص توبه و از خدا خواست که از این غم و رسوایی نجاتش دهد.

به مجرد اینکه نصوح توبه کرد ناگهان از بیرون حمام آوازی بلند شد که دست از این بیچاره بردارید که گوهر پیدا شد پس از او دست برداشتند و نصوح خسته و نالان شکر خدا را به جا آورده و از خدمت دختر شاه مرخص شد و به خانه خود رفت و هر مقدار مالی که از این راه گناه تحصیل کرده بود در راه خدا به فقراء داد و چون زنان شهر از او دست

بردار نبودند دیگر نمی توانست در آن شهر بماند. و از طرفی نمی توانست راز خودش را به کسی اظهار کند ناچار از شهر خارج و در کوهی که در چند فرسخی آن شهر بود سکونت اختیار نمود و به عبادت خدا مشغول گردید. اتفاقاً شبی در خواب دید کسی به او می گوید: ای نصح چگونه توبه کرده‌ای و حال آنکه گوشت، و پوست تو از فعل حرام روئیده شده است.

تو باید طوری کنی که گوشتهای حرام از بدنت بریزد همین که از خواب بیدار شد با خودش قرار داد که سنگهای گران وزن را حمل کند و بدین وسیله خودش را از گوشتهای حرام بکاهد.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 284

یعنی اگر کسی به مال حرام آلوده است، رابطه‌اش را از مال حرام قطع کند و تا روز مرگ خود، با مال حرام رابطه برقرار نکند. یا اگر کسی ظالم است، رابطه‌اش را با ظلم قطع کند و دیگر به ظلم برنگردد. اگر کسی بی‌نماز و روزه است، حقوق واجب عبادتی و مالی پروردگار و حق خدا را نمی‌پردازد، رابطه‌اش را با این گناهان قطع کند و دیگر به آن برنگردد، این توبه نصح است.

اگر چنین توبه‌ای اتفاق بیافتد، که امکان اتفاق افتادنش برای همه هست، تمام گناهان او بخشیده می‌شود:

«عَسَىٰ رُبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» «1»

«عَسَىٰ» در جمله عربی گاهی به معنی صد در صد و قطعی است. اگر شما به پیشگاه مقدس پروردگار توبه نصح بیاورید، صد در صد پرونده شما پاک و گناهان شما بخشیده می‌شود.

معنای صحیح توبه نصح

اما توبه چیست؟ «2» آیا قول و حرف است؟ یعنی من شب احیاء به عربی «أستغفر الله» بگویم و یا بگویم: خدایا اشتباه کردم، تمام است؟

نیمه شب بر روی بام کاخ حاکم بلخی سر و صدا بلند شد، حاکم خیلی تعجب

(1) - تحریم (66): 8؛ «امید است پروردگارتان گناهانتان را از شما محو کند.»

(2) - الکافی: 432 / 2، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 16 / 80، باب 89، حدیث 21036؛ «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُؤْتُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا قَالَ هُوَ الذَّنْبُ الَّذِي لَا يَعُودُ فِيهِ أَبَدًا قُلْتُ وَ أَيْنَا لَمْ يَغْدُ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنْ عِبَادِهِ الْمُفْعَلِينَ التَّوَابَ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 285

کرد که این سر و صدا چیست؟ با مأمورین گفت: سریع ببینید چه خبر است؟

مأمورین گفتند: چند نفر بر روی بام پا می کوبند و می گویند: ما شترهای خود را گم کرده ایم و به دنبال آنها می گردیم.

حاکم گفت: بام کاخ، چه ربطی به گم شدن شترها دارد؟ اینها دیوانه هستند که روی بام کاخ من به دنبال شتر خود می گردند؟ آنها را پایین بیاورید. مأمورها آنها را دست بسته پایین آوردند. حاکم به آنها گفت: ای دیوانهها! چرا روی بام کاخ من به دنبال شترهای خود می گردید؟ آنها گفتند: از ما دیوانه تر تو هستی که روی تخت ظلم و شهوت رانی به دنبال سعادت می گردی.

مراحل توبه

آیا توبه قول «استغفر الله ربی و اتوب الیه» است؟ میلیونها تومان مال مردم و بیت المال به ناحق نزد من بماند، آن وقت با این قول مشکل حل می شود؟ بگویم:

غلط کردم، باز همه گناهایی که داشتم، ادامه بدهم، این توبه صحیح است؟ امشب بگویم: «استغفر الله» اما باز فردا به سراغ دروغ و تهمت و تحقیر بروم، تمام گذشته ام با این غلط کردم پاک شده است؟

یا نه، توبه حال است؟ یعنی با شنیدن معارف الهی پشیمان و نادم شوم و در درون خود به جوش و خروش دربیانم که چرا این همه گناه از من سر زده است؟ آیا این پشیمانی توبه است و کار دیگری لازم نیست؟ «استغفر الله» بگویم و دیگر تمام می شود؟ این توبه است که پشیمان شوم و دیگر کاری نکنم؟ یا نه، توبه، حرکت و عمل است؟ این که تمام حرامهای

مالی و مال غصبی را از اموال خود بیرون بیاورم و به صاحبان آنها برگردانم، مثلاً ارث به ناحب خورده را به وارثان، مغازه غصبی را به مالک اصلی و پول غارت شده بیت المال را با کمال مردانگی به خزانه دولت برگردانم، نمازهای خوانده نشده را بخوانم، روزه‌های نگرفته را بگیرم؟ توبه، این

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 286

است؟

باید به سراغ قرآن و روایات برویم تا ببینیم توبه حال است یا قال و یا حرکت؟

دین ما بر طبق قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام است و ما اضافه‌تر از این‌ها چیزی نداریم. نظر قرآن و روایات این است که توبه در مرحله اول، حال است. این که من در درون خود تفکر کنم که چه گناهی را مرتکب شده‌ام؟ در عمرم با چه کسی مخالفت کرده‌ام و او در حق من چه کرده است؟ آیا او همان کسی نبود که در رحم مادر مرا پرورش داد و بدون این که ناقص شوم، مرا به دنیا آورد؟ بعد از آن، محبت پدر و مادر را متوجه من کرد که من را با شیره جان خود پرورش دهند؟

او همانی نیست که سفره طبیعت را برای من پهن کرد و صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را برای نجات من فرستاد؟ من گناه و عصیان چه کسی را مرتکب شده‌ام و به دستور چه وجود مقدسی گوش نداده‌ام؟

ادا کردن حق نمك

دزدی به خانه شخص ثروتمندی آمد. او خواب بود و متوجه نشد. دزد تمام اجناس قیمتی را داخل کیسه کرد. مقداری طلا، نقره، انگشتر، جواهر، گردنبند جمع شد. دزد آماده بود تا اجناس را ببرد، ناگهان چشم او در آن تاریکی به شیء براق روی طاقچه افتاد. آن را با انگشت خود لمس کرد، نفهمید چیست، به آن زبان زد، فهمید که بلور نمك است. کیسه‌ها را به زمین گذاشت و رفت.

فردا صبح وقتی آن ثروتمند از ماجرا آگاه شد، گفت: در شهر بگویند: دزدی که به خانه من آمده و همه چیز را داخل کیسه کرده، اما نبرده، اگر ممکن است بیاید تا من او را ببینم و به او جایزه بدهم.

آن دزد نیز بعداً از چهره‌های معروف ایران شد. در کتاب‌های مدرسه نیز اسم او آمده است. دزد با کمال جرأت به خانه ثروتمند آمد و گفت: من به خانه شما برای

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 287

دزدی آمدم و تمام اجناس قیمتی را داخل کیسه ریختم. ثروتمند گفت: پس چرا آنها را نبردی؟ گفت: بلور نمک روی طاقچه بود، به آن زبان زد، چون نمک شما را خوردم، مردانگی ندیدم در حالی که نمک شما را خورده‌ام، مال شما را ببرم. «1» ما چندین سال نان و نمک خدا را می‌خوریم و گناه می‌کنیم؟ تفکر کنیم تا واقعاً پشیمان شویم و بعد به سراغ جبران برویم. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«وَ اخَذَتْ لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةً» «2» هر گناهی توبه خاص خود را دارد. بعد از این که پشیمانی سراسر وجود ما را فرا گرفت و برای جبران گناهان حرکت کردیم، آن وقت نوبت به قال می‌رسد. حال باید بگوییم: «استغفر الله ربی و اتوب الیه»، این قال آخرین مرحله توبه است؛ یعنی اولین عنصر توبه حال است، دومین عنصر آن جبران و سومین عنصر طلب مغفرت است.

توبه واقعی حر بن یزید و فضیل عیاض

توبه در هر سه مرحله در آن بزرگوار با کرامتی بود که اول پشیمان شود و بعد از همه حیثیتی که در او بود؛ از مقام حکومتی و فرماندهی باطل، از رفتن به شهر و از تعلق به خانواده بیرون آمد؛ یعنی حرکت کردن بعد از پشیمان شدن و آخرین مرحله نیز قال بود، وقتی به چند قدمی خیمه رسید، با چشم گریان به حضرت سیدالشهدا علیه السلام عرض کرد: «هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟» آیا مرا می‌بخشند؟

این کار او بعد از حال و حرکت بود. امام علیه السلام آغوش خود را باز کردند و فرمودند:

(1) - داستان معروف، مربوط به یعقوب لیث و حاکم سیستان است که در کتاب عبرت آموز استاد حسین انصاریان:

(2) - بحار الأنوار: 127 / 74، باب 6، حدیث 33.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 288

«نَعَمْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ» «1» بله خدا تو را بخشید، اینجا جای پایین انداختن سر نیست، بلکه جای رفعت و مقام است.

یا آن شخصی که در سکوت نیمه شب، برای دزدی روی پشت بام خانه‌ای در بغداد می‌رود و از آنجا می‌خواست به جای دیگری برود، صدای شخصی را شنید که در آن نیمه شب بیدار بود و با حال عجیبی قرآن می‌خواند. آن شخص وقتی به این آیه رسید:

«أَمْ يَأْنٍ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» «2»

بنده من! آیا هنوز داری می‌روی و از من دور می‌شوی؟ آیا وقت آن نیامده است که به سوی من برگردی؟

زانوهای آن دزد سست شد. روی پشت بام نشست و شروع به گریه کرد، گفت:

خدایا! اگر با من هستی، چرا، وقت آن رسیده است، آمد و واقعاً برگشت. در آن تاریکی نیمه شب از شهر بیرون رفت، به کاروانسرای کهنه‌ای رسید، دید مدیر قافله تجارتی دارد با عجله تاجرها را بیدار می‌کند، می‌گوید: بلند شوید و اجناس را بار کنید، سریع برویم تا فضیل جلوی ما را نگرفته و بار ما را نبرده است. سرش را به دیوار گذاشت و بلند بلند گریه کرد، گفت: ای قافله سالار! سگ هاری که از آن می‌ترسیدید، امشب او را افسار کرده‌اند. دیگر نترسید. این توبه است. «3» امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: توبه، مقام علین است. اگر آمدی، برای همیشه بیا.

(1) - بحار الأنوار: 319 / 44، باب 37، حدیث 1.

(2) - حدید (57): 16؛ «آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل‌هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود؟»

(3) - تذکرة الاولیاء: 79.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 289

اگر آشتی کردی، آشتی خود را همیشه کن. «1» والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - نهج البلاغه: حکمت 417؛ «و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَائِهِ قَالَ بِحَضْرَتِهِ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ نِكَلْتِكَ أُمُّكَ أَ تَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ وَ هُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتَّةِ مَعَانٍ أَوْهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى وَ الثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا وَ الثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ وَ الرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ صَيَّغَتْهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا وَ الْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُؤَدِّيَهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَ يَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَ السَّادِسُ أَنْ تُدِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَدَقَّتْهُ حَلَاوَةُ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 290

18 عنایت خاص خدا

گرفتن فیض از خدا

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 293

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

فیوضاتی که حضرت ربّ به عبد مخلص خود، حضرت یوسف علیه السلام مرحمت فرمود، میوه دو شاخه عظیم معنوی در وجود او بود. ابتدا حضرت یوسف علیه السلام این دو شاخه معنوی را از درخت وجود خود ظهور و بروز داد و این شاخه‌ای بود که در طبع آن، تحقق فیوضات الهیه جای داشت.

اگر در وجود هر انسانی این دو شاخه معنوی و ملکوتی - البته با زحمت و انتخاب خودش - ظهور کند، فیوضات الهیه دریاوار به سوی او جاری می‌شوند و او نیز این فیوضات را به زندگی هر طالب، سالک و هر شایسته‌ای بی‌دریغ و بدون بخل جریان می‌دهد.

انسان‌هایی مانند حضرت یوسف علیه السلام هم‌گیرنده فیض کامل هستند و هم‌دهنده فیض. به عبارت دیگر کانال بین حق و خلق هستند. می‌کوشند و زحمت می‌کشند که از منبع بی‌نهایت، فیض بگیرند و تلاش خود را برای خیر دنیا و آخرت و جذب فیوضات حق به کار بگیرند و هم بی‌دریغ فیوضات الهیه را در زندگی مردم جاری کنند. البته مردمی که خواهان آن فیوضات باشند و خود را به سنگ تبدیل نکرده باشند، بلکه مانند خاک پاک باشند که فیوضات در آنها قابل روییدن باشد.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 294

کاشت در زمین وجود

تعبیر زیبایی در این زمینه در قرآن وجود دارد که می‌فرماید:

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ»

زمین پاک، به اراده و عنایت خدا، روییدنی‌های پاک و ملکوتی را در خود می‌رویاند.

«وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَجَسًا» «1»

آن زمینی که بی‌لیاقت و سنگلاخ است، چیزی بیرون نمی‌دهد. اگر هم بیرون بدهد، نه ارزشی دارد و نه دردی را دوا می‌کند. بلکه بر روی زمین خبیث مانند بار سنگینی است.

این دو شاخه ملکوتی که باعث شد تا تمکن، حکمت، علم، مقام صدیقی، مقام محسن و مخلص و تأویل احادیث - که در سوره یوسف مطرح است - یعنی راه یافتن به اسرار و حقایق، برای حضرت یوسف علیه السلام حاصل شود. گذشته از دو مقام مخلص و نبوت حضرت، هر مقام دیگری که برای ایشان بیان شده است، برای هر مرد و زنی که این دو شاخه

معنوی را در سرزمین وجود خود و به دست خود برویاند، همه آن مقامات، برای آنان نیز حاصل می شود. دلیل هم نمی خواهد؛ چون تاریخ زندگی پاکان عالم، این معنا را ثابت کرده است.

اما این دو واقعیت که در قرآن مطرح است، ابتدا با ده برادرش مطرح شد. این ده نفر فکر می کردند در سفر اول که از کنعان به مصر آمدند، به گدایی آمده اند. این

(1) - اعراف (7): 58؛ «و زمین پاک است که گیاهش به اذن پروردگارش بیرون می آید، و زمینی که ناپاک است، جز گیاهی اندک و بی سود از آن بیرون نمی آید.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 295

چهره های برجسته و به قول قرآن مجید «عُصْبَةٌ» افراد توانمندی بودند که روزگاری در دامداری، کشاورزی و ثروت می غلظیدند. اما بر اثر قحطی همه آنها نابود شد و حتی برای خوراک روزمره خود نیز محتاج بودند.

شنیدند که بزرگاری در مصر است که تمام انبارهای کشور را از مواد و آنچه را که مردم به آن نیازمند هستند، پر کرده است. این ده نفر با خواری و ذلت به مصر آمدند.

عزت یوسف علیه السلام در برابر برادران

خدا بی جهت هیچ عزیزی را ذلیل و متکبری را حقیر نمی کند. هر کس که سینه جلو می دهد، بنا نیست که خدا سینه اش را بشکند و او را بر سر جای خود بنشانند.

خدا از متکبران انتقام گیر است، ولی یار و ناصر دوستان و عباد خود است.

مدتی عباد خود را در امتحان قرار می دهد که مانند کوره طلاساز است. طلاساز، طلائی که از معدن می آورند در کوره می گدازند و آتش زیادی به آن می دمد که ناخالصی هایش گرفته شود. سلسله ای از تعلقات و قیود که در وجود پاکان عالم نیز نمی تواند ذره ای انحراف ایجاد کند، ولی در عین حال، در امتحانات این ناخالصی ها و گرد و غبارها را پاک می کند و طلای بیست و چهار عیار از آن در می آورد که تا ابد این طلا، ناب می ماند.

امتحان خدا برای این نیست که از حال عبدش خبردار نشود، بلکه او را در گردونه امتحان می‌آورد که ببیند تا چه حدی صداقت دارد. آگاهی او به همه موجودات تا ابد، قبل از به وجود آوردن موجودات در علم او بوده؛ چون علم او ازلی و ابدی است. هیچ چیزی به او اضافه و از او کم نمی‌شود.

او نمی‌خواهد با امتحان معلوم کند که من چه کاره هستم و شما چه کاره هستید، بلکه می‌خواهد ما را از ناخالصی‌ها در بیاورد، اما اگر تحمل نکنیم و از کوره امتحان فرار کنیم، ناخالصی‌ها در ما می‌ماند و او بعد از فرار ما، دیگر به ما کاری ندارد، مگر

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 296

این که ما دوباره برگردیم و بگوییم: ما اشتباه کردیم و واقعاً تو را می‌خواهیم، او هم می‌گوید: اگر مرا می‌خواهی بدان که در بارگاه ربوبی من، ناخالصی‌ها راه ندارد، پس دوباره تو را امتحان می‌کنم.

همه مؤمنان در معرض آزمایش «1»

خدا در قرآن می‌فرماید:

«أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» «2»

مردم گمان می‌کنند که وقتی بگویند ما مؤمن هستیم، ما به قول آنان اکتفا می‌کنیم و بدون امتحان آنها را رها می‌کنیم و می‌گوییم راست می‌گویید؟ مؤمن انسانی است که ناخالصی‌های او باید پاک شود، چه در يك مرحله، یا چند مرحله.

پروردگار در امتحان، امیدهای پوچ به دیگران را از ما می‌گیرد و به يك امید

(1) - الکافی: 61 / 2، حدیث 7؛ وسائل الشیعة: 252 / 3، باب 75، حدیث 3552؛ «درباره آزمایش در روایات آمده: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ فَإِنِّي إِذَا أَبْتَلِيَهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَعَافِيهِ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَرْوِي عَنْهُ مَا هُوَ شَرٌّ لَهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلُحُ عَلَيْهِ عَبْدِي فَلْيَبْصِرْ عَلَى بَلَائِي وَ لِيَشْكُرْ نِعْمَائِي وَ لِيَرْضَ بِقَضَائِي أَكْتُبُهُ فِي الصَّادِقِينَ

عِنْدِي إِذَا عَمِلَ بِرِضَائِي وَ أَطَاعَ أَمْرِي.» هم چنین آمده: الکافی: 259 / 2، حدیث 29؛ علل الشرائع: 44 / 1، باب 40، حدیث 1؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ النَّبِيِّونَ ثُمَّ الْوَصِيُّونَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا مِثْلَ وَ إِذَا يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ عَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ فَمَنْ صَحَّ دِينُهُ وَ حَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَاباً لِمُؤْمِنٍ وَ لَا عُقُوبَةً لِكَافِرٍ وَ مَنْ سَخِفَ دِينُهُ وَ ضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ وَ أَنَّ الْبَلَاءَ أَسْرَعُ إِلَى الْمُؤْمِنِ التَّقِيِّ مِنَ الْمَطَرِ إِلَى قَرَارِ الْأَرْضِ.»

(2) - عنكبوت (29): 2؛ «آیا مردم گمان کرده‌اند، همین که بگویند: ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آنان [به وسیله جان، مال، اولاد و حوادث] مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 297

حقیقی تبدیل می‌کند که آن امید فقط به زلف امید به خودش گره می‌خورد.

آرزوهای دور و دراز را از ما می‌گیرد و یک آرزو برای ما قرار دهد که خود خدا را آرزو کند.

در امتحان، بندگی‌ها و تعظیم‌های ما نسبت به دیگران را از ما می‌گیرد و فقط یک رشته عبادت پاک می‌گذارد که در مقابل خودش تعظیم کنیم. رابطه ما را با کسانی که خیلی روی آنان حساب باز می‌کردیم قطع می‌کند تا به رابطه ما با خودش اضافه کند.

ما را با همه چیز امتحان می‌کند؛ با جوانی، زیبایی، نگاه، لبخند، آبرو، پول، تلفن، نامه، صندوق مقام، مردم، اقوام و قدرت ما را امتحان می‌کند و به قدری در کوره می‌سوزاند که ناخالصی‌های ما برطرف شود.

آنها نمی‌دانند: آن کسی که عزیز مصر شده است، طلای بیست و چهار عیار خدا است و همان کسی است که آنها او را زدند، تحقیر کردند، در چاه انداختند و واقعاً فکر می‌کردند که نابود شده و بیش از سی سال است که مرده است.

کشور مصر نیز دارای تمدن قدیمی نزدیک به شش هزار سال است. تمدن، علم، مدرسه، نویسندگان، رشته‌های علمی، فلسفه و حکمت قوی در اسکندریه داشته و دانشمندان بزرگی نظیر فلوطین را داشت.

درخواست عاجزانه برادران از یوسف علیه السلام

این ده نفر، گرسنه و فقیر به دربار مصر آمدند. درباری با عظمت و با قدرت و با مقام و از دربارهایی بوده که در توان و علم و تمدن حرف اول را می‌زد. با زحمت خود را به مصر رسانده بودند. خدا در قرآن می‌فرماید: این ده برادر در مقابل عزیز مصر چه گردنی کج کردند و چه خواری و ذلتی نشان دادند:

«يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَكْنَا الضُّرُّ»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 298

به ما و خانواده ما مصیبت فقر، نداری و تهیدستی رسیده است:

«وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ» 1

ما می‌دانیم که هر کیل از غذایی که به ما بدهی، خیلی ارزش دارد. اما تو این غذاها را به اندازه توان ما با ما حساب کن. فرض کنید به آن روزگار هر کیلی ده تومان می‌شود، این‌ها می‌گفتند: ما برای هر کیل یک تومان پول داریم و نه تومان بقیه را ما از تو گدایی می‌کنیم.

با خدا باش، پادشاه باش

چقدر حافظ عالی می‌گوید: این در زندگی خودم نیز تجربه شده و راست و حقیقت است:

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار	که رحم نکند اگر مدعی، خدا بکند
ز ملک تو ملکوتش حجاب بردارند	هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند
طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک	چو درد در تو نبیند که را دوا بکند» 2

آیا با او سر و کار پیدا کرده‌اید که برای شما کار کند؟ پولی در راهش خرج کرده‌اید که به شما چند برابرش را برگرداند؟ من خودم کاری نکرده‌ام، اما این را با چشم

(1) - یوسف (12): 88؛ «عزیزا! از سختی [قحطی و خشکسالی] به ما و خانواده ما گزند و آسیب رسیده و [برای دریافت آذوقه] مال ناچیزی آورده‌ایم.»

(2) - حافظ شیرازی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 299

خودم دیده‌ام.

گاهی گروهی با هم متحد شدند و تبت آنها این بوده که من به ناحق و بی‌تقصیر، با خاک سیاه یکسان شوم. آمدند و به من گفتند: این طور طرح و نقشه و مکر و حيله دارند. من به کسانی که خیر آوردند اطمینان داشتم و آثار ظلم را می‌دیدم، فقط می‌گفتم: در این حادثه وکیل من خدا است:

«عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» «1»

آنها گروه چند نفری بودند و با تمام توان می‌تاختند و من در سکوت می‌دیدم که در هر قدمی، چه ضررهای سنگینی دارند می‌کنند و نمی‌فهمند:

«مَنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ» «2»

ضرر می‌کنند.

نبرد رگی گر نخواهد خدای

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای

اگر واقعاً به این حقیقت مطمئن شویم، با اطمینان کار ما جلو می‌رود. چقدر با باطاهر زیبا می‌گوید:

قدح از دست من افتاد و نشکست

شب تاریک و سنگستان و من مست

نگهدارنده‌اش نیکو نگه داشت

وگرنه صد قدح نفتاده بشکست «3»

دفاع خدا از مؤمنان

اگر واقعاً به این آیه پیوند بخورید، من شما را مؤمن می‌دانم، حتی اگر شما خود

(1) - آل عمران (3): 122؛ «مؤمنان باید فقط بر خدا توکل کنند.»

(2) - نحل (16): 26؛ «از جایی که پی نبردند.»

(3) - باباطاهر.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 300

را مؤمن ندانید؛ چون شما ممکن است به خود علم نداشته باشید. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«رُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ» «1» ممکن است دیگری که از بیرون به شما نگاه می‌کند، بداند که شما مؤمن هستید، اما شما از مؤمن بودن خود ناامید باشید. شما مؤمن هستید، پس به این آیه دلخوش باشید:

«إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا» «2»

من دفاع کننده از مؤمنین هستم. همین کافی است. هر کسی هر چقدر می‌تواند، علیه شما بتازد. شما نسبت به تاخت و تاز آنها گناه و غیبت نکنید، تهمت نزنید، معصیت را مانند اسلحه نکنید، آن وقت ببینید پروردگار چگونه از شما دفاع می‌کند.

به ذلت کشیده شدن برادران یوسف

آن ده نفر می گفتند:

(1) - مستدرک الوسائل: 285 / 17، باب 8، حدیث 21361؛ عوالی الآلی: 66 / 4، حدیث 25؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَي فَوَعَاها وَبَلَّغَهَا مَنْ لَمْ تَبْلُغْهُ رَبُّ حَامِلٍ فَفِيهِ غَيْرُ فِقِيهِ وَرَبُّ حَامِلٍ فَفِيهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ».

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: خدا تر و تازه و نیکو گرداند بنده ای را که مقاله و گفتار مرا بشنود و آن را حفظ و نگهداری نماید و (آنچنان که شنیده و نگهداری نموده بدیگری) پس دهد (آن را تغییر نداده و دگرگون نکند) پس بسا حامل و بردارنده (دانای به) فقه و علم باحکام شرعی که خود فقیه و دانای بآن احکام نیست، و بسا کسی که حامل فقه است برای کسی که او افقه و داناتر از او است باحکام شرعی.»

(2) - حج (22): 38؛ «مسلماً خدا از مؤمنان دفاع می کند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 301

«نَحْنُ عُصْبَةٌ» «1»

ما نیرومند و قدرتمند هستیم. یوسف و یعقوب کیستند؟ در قرآن مجید آمده است که آنها در پرده کبر، به حضرت یعقوب پیغمبر علیه السلام می گفتند: عقلش کم است.

در حالی که باید افتخار می کردند که پدر ما پیغمبر و عالم ربانی است.

آن روزی که در سفر سوم حضرت یعقوب علیه السلام به آن ده نفر فرمود:

«يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا تَيَّأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» «2»

آنها گفتند: نگفتم این پدر ما عقلش را از دست داده است! ای بیچاره! سی سال قبل فرزندان در چاه عمیق افتاده و هماغها از بین رفته است، حال تو می گویی:

بروید به دنبال یوسف بگردید؟

اما اکنون آنهایی که می گفتند: قدرت و نیروی ما چنین و چنان است، با گدایی دست دراز کرده اند و گردن کج آمده اند، می گویند:

«يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ» «3»

به ما و خانواده ما صدمه فقر خورده و برای لقمه ای نان نزد تو آمدیم. در مقابل قیمت واقعی، با ما طوری حساب کن که «تَصَدَّقْ عَلَيْنَا» صدقه به حساب بیاور. تو

(1) - یوسف (12): 8؛ «ما گروه نیرومندیم.»

(2) - یوسف (12): 87؛ «ای پسرانم! بروید آن گاه از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا مأیوس نباشید؛ زیرا جز مردم کافر از رحمت خدا مأیوس نمی شوند.»

(3) - یوسف (12): 88؛ «عزیز! از سختی [فحطی و خشکسالی] به ما و خانواده ما گزند و آسیب رسیده و [برای دریافت آذوقه] مال ناچیزی آورده ایم، پس پیمانہ ما را کامل بده و بر ما صدقه بخش.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 302

عزیز مصر هستی و در حق ما می دانی که چه کار باید بکنی؟ ببینید چگونه خدا دشمن را ذلیل کرد؟

گرفتاری یونس علیه السلام در شکم ماهی

حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی افتاد، هر نوع ماهی بود، می گویند: نهنگی عظیم بوده است. باید معده ای داشته باشد که حضرت یونس علیه السلام را جا بدهد.

نهنگ درون دریا رفت. بعد قرآن می فرماید: نهنگ در جایی بود که نور به آنجا نمی رفت، لذا دل نهنگ تاریک شد.

حال چه کسی می‌توانست حضرت یونس علیه السلام را پیدا کند و او را نجات بدهد؟

هیچ کس. یعنی نجات حضرت به این بود که نهنگ را پیدا کنند، بعد از تاریکی دریا بیرون بیاورند، بعد آن را به تور بیاندازند و بعد به ساحل بیاورند، شخصی متخصص بیاید، طوری شکم نهنگ را پاره کند که حضرت یونس علیه السلام صدمه نیند.

اصلاً کسی به فکرش نمی‌رسید که حضرت زنده باشد.

اما خدا حضرت یونس علیه السلام را دوست داشت. یار او بود و نباید بندگان خود را رها کند. اگر رها کرد، برای جریمه کردن او بود. جریمه‌اش این بود که در شکم نهنگ برود. کسی فکر نمی‌کرد که او در معده نهنگ زنده بماند.

استجاب دعای یونس علیه السلام

قرآن می‌فرماید: ما به معده نهنگ گفتیم: حضرت یونس علیه السلام را سالم نگهدار، اما غذاهایی که می‌خوری، هضم کن تا او سالم بماند و هضم نشود. معده در آن واحد هم کار نکند و هم کار نکند.

«فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 303

الظُّلُمَاتِ» «1»

حضرت یونس علیه السلام شکم ماهی را محل مناجات کرد. گفت: خدا که همه جا یار همه ما است. شکم ماهی که از یاری او خالی نیست. چنان در این کوره معده نهنگ او را سوزاند و خالص کرد که گفت: خدا فقط تویی؛ یعنی به هر چه امید بیندیم، غلط است. اگر من در معده نهنگ به همه دنیا امید بیندم، چه کسی می‌داند من کجا هستم و هیچ کسی فکر نمی‌کند که من زنده هستم؟ این امید چه فایده‌ای دارد؟

کسی در تاریکی دریا و درون معده نهنگ مرا صدا بزند و من جوابش را ندهم؟

یعنی من خدای بی‌رحمی هستم؟

«فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ» «2»

پروردگار می فرماید: من جواب او را دادم و به نهنگ گفتم: بیرون بیا و به ساحل برو و میهمان مرا آرام روی ساحل بگذار. در کنار ساحل به بوته کدو گفتم: سریع رشد کن و سایه بان درست کن؛ چون بدن میهمان من چند شبانه روز است که در معده نهنگ نرم شده و آفتاب ممکن است بدن او را بیازارد. ای کدو! غذای او را تأمین کن.

نجات مؤمنان با التجا به درگاه خدا

(1) - انبیاء (21): 87؛ «پس در تاریکی‌ها [ی شب، زیر آب، و دل ماهی] ندا داد که معبودی جز تو نیست تو از هر عیب و نقصی منزهی، همانا من از ستمکارانم.»

(2) - انبیاء (21): 88؛ «پس ندایش را اجابت کردیم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 304

این جمله در قرآن فقط يك بار آمده است؛ یعنی داستان پیچیده حضرت یونس علیه السلام را تماماً می گوید، افتادن در معده نهنگ، تاریکی دریا، دل نهنگ و شب، کسی فکر نمی کند که او هنوز زنده است، بر فرض که فکر کنند او زنده است، در دریا میلیون‌ها نهنگ وجود دارد کدام نهنگ حضرت یونس علیه السلام را گرفته است؟ همه نهنگ‌ها را بکشند تا او پیدا شود؟ تا بخواهند این کار را بکنند، صد سال طول می کشد.

آن وقت به شما مردم مؤمن می فرماید: این حادثه پیچیده را در اقیانوس، معده نهنگ و حضرت یونس علیه السلام دیدید، قرآن وحی الله است، دیدید من حضرت یونس علیه السلام را چگونه نجات دادم.

«كَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ» «1»

شما مردم مؤمن را این گونه نجات می دهم، اما شما باید با من باشید.

نشانه‌ای از رحمت خدا در یوسف علیه السلام

برادران حضرت یوسف علیه السلام با ذلت و خواری گفتند:

«تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» «2»

ای عزیز مصر! به ما صدقه بده. خیال می کردند او مانند فرعون مصر است و دین ندارد. گفتند: به ما صدقه بده، خدا به تو مزد دهد. ما را گرسنه و دست خالی برنگردان. ما با امیدی آمدیم.

حضرت یوسف علیه السلام به کارگردانان انبارهای مواد غذایی گفت: هر چه ظرف آوردند پر کنید و هر چه پول دادند، روی ظرف‌های آنان بگذارید و درب ظرف‌ها را ببندید که نفهمند.

این نشانه‌ای از رحمت خدا است؛ چون آنها کتک زدند، اما حضرت محبت کرد.

(1) - انبیاء (21): 88؛ «این گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.»

(2) - یوسف (12): 88؛ «بر ما صدقه بخش؛ زیرا خدا صدقه دهندگان را پاداش می‌دهد.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 305

آنها پیراهن او را درآوردند، او ظرف‌های آنان را پر کرد. آنها پول دادند، اما او پول را برگرداند و جنس‌ها را به رایگان داد.

آنها برگشتند، وقتی سر ظرف‌ها را باز کردند، دیدند که همه پولها را پس داده‌اند.

به پدر خود گفتند: عجب انسانی است. او دیگر کیست؟ او کجا تربیت شده است؟

سفر دوم نیز آمدند.

در سفر سوم که ظرف‌های آنان را پر کرد، بعد خیلی با محبت به آنها گفت:

«هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» «1»

شما آن وقتی که از حقایق خبر نداشتید، جوان بودید و حال و هوای منیت داشتید، آیا به یاد دارید که با یوسف چه کردید؟ این‌ها به هم نگاه کردند که او یوسف را از کجا می‌شناسد؟ یوسف که سی سال قبل در چاه نابود شد. عاقل‌ترین آنان که یهودا بود، گفت:

«إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ» «2»

تو یوسف نیستی؟ گفت:

«أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا» «3»

خدا به ما منت گذاشت و ما را از چاه نجات داد و بعد توضیح داد که چه جریاناتی در این کاخ به او گذشته که يك اتفاق آن این بود که نه سال در زندان بودم.

(1) - یوسف (12): 89؛ «آیا زمانی که نادان بودید، دانستید با یوسف و برادرش چه کردید؟»

(2) - یوسف (12): 90؛ «شگفتا! آیا تو خود یوسفی؟»

(3) - یوسف (12): 90؛ «من یوسفم و این برادر من است، همانا خدا بر ما منت نهاده است.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 306

دو شاخه عظیم معنوی در یوسف علیه السلام

ولی برادران! من در چاه افتاده و زندان رفته، چرا عزیز مصر شدم؟ به دو علت:

«مَنْ يَتَّقِ» «1» یکی: تقوا. «2» دامنم را از گناه، آلودگی و کثافت کاری نگهداشتم. تلخ است؟ بله، تلخ و سخت است که انسان در معرض شهوت بسیار لذیذ قرار بگیرد، آن هم رایگان، با چهره زیبای غمّاز، طناز و عشوه‌گر رو به رو شود، تازه خود طرف التماس کند و انسان به او بگوید: محبوب من نمی‌پسندد که با تو باشم.

خیلی سخت است. ما خیلی ساده می‌گوییم، اما همین تحمل سختی است که او را عزیز مصر و درهای فیوضات را باز می‌کند. این دلیل اول است.

دلیل دوم عزیز شدن من: «و يَصْبِرُ» «3» است یعنی صبر کردن و قهر نکردن چون من زیر بار انواع سختی‌ها قرار گرفتم، اما با خدا قهر نکردم. گفتم: خدایا! در کنار تو می‌مانم. هر تلخی که می‌خواهی به من بچشانی، بچشان. تازیانه هر بلا و امتحانی که می‌خواهی به من بزنی، بز. من تو را رها نمی‌کنم. «4»

(1) - یوسف (12): 90؛ «هر کس پرهیزکاری کند.»

(2) - غرر الحکم: 274، حدیث 6012؛ «إِنَّ التَّقْوَى فِي الْيَوْمِ الْحِزْبُ وَالْجَنَّةُ وَ فِي غَدِ الطَّرِيقِ إِلَى الْجَنَّةِ مَسْلُكُهَا وَاضِحٌ وَ سَالِكُهَا رَاجِحٌ.»

و نیز آمده: غرر الحکم: 272، حدیث 5942؛ «إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ وَ دَخِيرَةُ مَعَادٍ وَ عِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَکَةٍ وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلْکَةٍ بِهَا يَنْجُو الْهَارِبُ وَ تُنَجِّحُ الْمَطْلَبُ وَ تُنَالُ الرَّغَائِبُ.»

(3) - یوسف (12): 90؛ «شکیبایی ورزد.»

(4) - الکافی: 91 / 2، حدیث 15؛ وسائل الشیعة: 237 / 15، باب 19، حدیث 20373؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثِمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتِّمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ وَ مَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعِمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ تُخُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ.»

و هم چنین آمده: الکافی: 90 / 2، حدیث 9؛ بحار الانوار: 188 / 42، باب 125، حدیث 6؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ دَخَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ كَثِيبٍ حَزِينٍ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لَكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَصِبتُ بِأبي [وَأُمِّي] وَ أَخِي وَ أَخَشَى أَنْ أَكُونَ قَدْ وَجِلْتُ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ

الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الصَّبْرِ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ عَدَاً وَ الصَّبْرُ فِي الْأُمُورِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَإِذَا فَارَقَ الرَّأْسُ الْجَسَدَ فَسَدَ الْجَسَدُ وَ إِذَا فَارَقَ الصَّبْرُ الْأُمُورَ فَسَدَتِ الْأُمُورُ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 307

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی
دیوانه تو هر دو جهان را چه کند»1

والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - مولوی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 308

19 دایره حب و بغض خدا

محبوب و مبغوض در قرآن

تهران، حسینیه همدانیها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 311

الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

خدا در قرآن گروه‌هایی را به عنوان محبوب خود معرفی می‌کند، با جمله زیبای:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ» «1»

بی‌تردید خدا به بعضی از بندگان علاقه دارد. در این زمینه بیش از ده آیه در قرآن کریم آمده است.

همچنین گروه‌هایی را نیز از دایره محبت خود خارج می‌داند، با جمله:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ» «2»

خدا دوست و علاقه ندارد. در آیات «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ» علت محبت را بیان می‌کند، تا بندگان بدانند که پروردگار مهربان عالم، بی‌علت به کسی عشق نمی‌ورزد. در آیات «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ» نیز بیان می‌کند که باز بندگان بدانند بدون علت کسی را از دایره محبت خود خارج نمی‌داند.

اگر کسی محبوب خدا شود، معلوم است که محبت برای محبوب خود تهیه

(1) - بقره (2): 195؛ «که یقیناً خدا... دوست دارد.»

(2) - بقره (2): 190؛ «که خدا... دوست ندارد.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 312

فیوضاتی را می‌بیند، که این فیوضات نه به شماره می‌آیند و نه تمام شدنی هستند.

این از آثار محبت است. واقعاً این محبت از محبت‌های دیگر جدا است. در این محبت، امور ظاهری هیچ دخالتی ندارند، البته لازم نیست به امور ظاهری اشاره‌ای شود؛ چون ارزشی ندارند.

وجود مبارك حضرت یوسف علیه السلام محبوب خدا بود و طرف مقابل او، آن زن مصری در فضای «لَا يُحِبُّ» بود، و این «لَا يُحِبُّ» به خاطر اسراف بر نفسش بود:

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» «1»

نیازی نبوده است تا فرد فرد را اسم ببرد که چه کسی مسرف است. عمل، منش و رفتار شخص، نشان دهنده اسراف است. انسان می‌تواند با درك معنای اسراف خود را محك بزند که آیا محبوب خدا است یا از دایره محبت او بیرون است.

در قرآن آیات اسراف بر نفس، دارای نکات جالبی است. بیشتر مردم فکر می‌کنند که اسراف مربوط به لباس، غذا، پارچه، خانه، مرکب و مسکن است، ولی هر چیزی در این عالم، اسراف مربوط به خود را دارد. اسراف بر نفس که در قرآن مطرح است:

«أَسْرِفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ» «2»

یعنی هزینه کردن خود در اموری که پروردگار عالم نمی‌پسندد و نمی‌خواهد. اگر کسی این گونه هزینه شود، در فضای «لا يُحِبُّ» می‌رود، اما اگر مانند حضرت یوسف علیه السلام علت محبت را در خود تحقق بدهد، در فضای «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ» می‌رود.

آیه‌ای از سوره مبارکه آل عمران به عنوان مقدمه ذکر می‌شود در این آیه صریحاً

(1) - انعام (6): 141؛ «که قطعاً خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.»

(2) - زمر (39): 53؛ «که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید!»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 313

علت محبوبیت امثال ایشان بیان شده است، تا به سراغ این علت در وجود حضرت یوسف علیه السلام برویم که در زمان خود در اوج بود.

برای خیلی‌ها این علت تلخ است، ولی برای اهل معرفت از عسل شیرین‌تر است.

اما آیه سوره مبارکه آل عمران:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» «1»

همه «يُحِبُّكُمُ اللَّهُ» مربوط به «فَاتَّبِعُونِي» است؛ یعنی «فَاتَّبِعُونِي» تا «يُحِبُّكُمُ اللَّهُ». اگر «فَاتَّبِعُونِي» نباشد، خدا شما را نمی‌خواهد. خدا هر چیزی را که می‌خواهد، باید ارزش داشته باشد. آنچه که انسان را به محضر و حریم مقدس او می‌برد، باید لیاقت حریم او را داشته باشد.

شما این مسأله را در جزئی‌ترین برنامه‌ها توجه کنید. مثلاً گوسفندی می‌خرید، با شرایط رساله وفق می‌دهید، به «منی» می‌برید، رو به قبله می‌خوابانید، بر باطنش می‌گذارند که به امر خدا، برای حجّ این گوسفند را قربانی می‌کنم. قبول می‌کنند.

چرا؟ چون این گوسفند هم به حجّ گره خورده و هم به نیت درست که به امر خدا است.

از سه طرف ارزش، این گوسفند را محاصره کرده است. پس به عنوان عمل مربوط به حج قبول می‌کنند. این اتصالی که گوسفند به این سه حقیقت پیدا کرده است، صاحب آن را لایق قرار گرفتن در حریم خدا کرده است.

اما اگر شتری بخريد، نیت نیز قربانی کردن برای حجّ به امر خدا است، اما اگر گردن شتر را می‌گیرد، فشار می‌دهد و آن را خفه می‌کند، میته می‌شود، این دیگر

(1) - آل عمران (3): 31؛ «بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 314

لایق حریم حق نیست، چون نجس است.

ما باید آنچه که لایق حریم وجود مقدس او است، به او عرضه کنیم. من اگر در دایره «فَاتَّبِعُونِي» نباشم، یعنی اقتدا کننده به انبیا و وحی و ائمه علیهم السلام نباشم، هر عملی از من سر بزند، مانند آن میته نجس است و لیاقت حریم او را ندارد.

پول و درآمد محبوب خدا

به کوچکی عمل نیز نگاه نکنید. فکر کرده بودند که اگر دهان خود را از حرف درباره پول پر کنند، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خیلی خوشحال می شود، لذا به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله! باری از پول آوردند، پنجاه هزار درهم نقره، سی هزار دینار طلا، چند هزار متر پارچه، شما فرمودید: در مجموع پول هایی که آورده اید، دو درهم نقره که برای خانم چرخریس «1» است، آن را بده و

(1) - المناقب، ابن شهر آشوب: 4 / 291 - 292؛ بحار الانوار: 73 / 48، باب 4، حدیث 100؛ «... اجْتَمَعَتْ عِصَابَةُ الشَّيْبَةِ بِنَيْسَابُورَ وَ اخْتَارُوا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ النَّيْسَابُورِيَّ فَدَفَعُوا إِلَيْهِ ثَلَاثِينَ أَلْفَ دِينَارٍ وَ خَمْسِينَ أَلْفَ دَرَاهِمٍ وَ شِقَّةً مِنَ النَّيَابِ وَ أَتَتْ شَطِيطَةَ بَدْرِهِمْ صَاحِبِ وَ شِقَّةً حَامٍ مِنْ عَزَلٍ يَدَهَا تُسَاوِي أَرْبَعَةَ دَرَاهِمٍ فَقَالَتْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ ... فَلَمَّا وَاقَى خُرَاسَانَ وَجَدَ الَّذِينَ رَدَّ عَلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ارْتَدُّوا إِلَى الْفَطْحِيَّةِ وَ شَطِيطَةُ عَلَى الْحَقِّ فَبَلَّغَهَا سَلَامَهُ وَ أَعْطَاهَا صِرْتَهُ وَ شِقَّتَهُ فَعَاشَتْ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا تُوفِّيَتْ شَطِيطَةُ جَاءَ الْإِمَامَ عَلِيَّ بَعِيرٌ لَهُ فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ تَجْهِيزِهَا رَكِبَ بَعِيرَهُ وَ انْتَقَى نَحْوَ الْبَرِّيَّةِ وَ قَالَ عَرَّفَ أَصْحَابَكَ وَ أَقْرَبَهُمْ مِنِّي السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُمْ إِنِّي وَ مَنْ يَجْرِي بَجْرَائِي مِنَ الْأَيِّمَةِ لَا بُدَّ لَنَا مِنْ حُضُورِ جَنَائِزِكُمْ فِي أَيِّ بَلَدٍ كُنْتُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي أَنْفُسِكُمْ.»

وقتی به خراسان رسید دید آنهایی که اموالشان را برگردانده همه فطحی مذهب شده اند فقط شیطیه پایدار مانده سلام امام را رساند و پولها و پارچه کفن را داد همان نوزده روز که فرموده بود زنده ماند. وقتی شیطیه مرد امام علیه السلام که سوار شتری بود از راه رسید. از کار تجهیز و نماز شیطیه که فارغ شد سوار شتر شده راه بیابان را گرفت. بمحمد بن علی فرمود بدوستان خود سلام مرا برسان و بگو بر من و سایر امامان در هر زمان لازم است که بر جنازه شما حاضر شوند در هر جا که باشید از خدا بپرهیزید و قدر خویش را بدانید.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 315

بقیه را برگردان و به صاحبانشان پس بده. چرا؟ حضرت فرمودند: چون آنچه از این مجموعه را که خدا امضا می کند، فقط همین دو درهم است.

شیخ بهایی به امام عصر علیه السلام عرض کرد: کجا می شود شما را دید؟ فرمود: گاهی در فلان مغازه سمساری می آیم و می روم. عرض کرد: چرا؟ مگر این سمسار کیست؟ گفت بنشین و تماشا کن.

زنی به بازار سمسارها آمد تا جنسی را بفروشد و مشکل خود را حل کند. به مغازه اول ارائه داد، صاحب مغازه گفت: این چیز قیمت داری نیست، اما برای این که مشکل شما حل شود، مثلاً ده تومان به شما می دهم. این را به گوشه ای

می اندازیم، معلوم نیست کسی آن را از ما بخرد. آن زن گفت: نه. به مغازه دوم آمد، او نیز تا می توانست قیمت جنس را پایین جلوه داد و گفت: اگر خیلی بیارزد، ده تومان است، حال ما یازده تومان به تو می دهیم.

به مغازه سمساری دیگری رفت، گفت: این جنس را چند می خرید؟ گفت: چرا می خواهی آن را بفروشی؟ گفت: مشکل دارم. گفت: من به تو پول می دهم تا مشکل خود را حل کنی، این جنس دو هزار تومان می ارزد؛ چون عتیقه است و خیلی خریدار دارد. امام عصر علیه السلام فرمودند: علت این که من به مغازه این شخص می آمم این است که او در طول عمرش، سر خود و دیگران را کلاه نگذاشته است.

حضرت یوسف علیه السلام در اوج متابعت بود، پس «يُحِبُّكُمْ اللَّهُ» محبوب خدا شد.

این حرف را در زندان هم به هم سلولی هایش زد:

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 316

«وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» «1»

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» «2»

من تابع دین حضرت ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام هستم. خدا در قرآن به ما می فرماید: شخص دیندار، محبوب خدا است و این نعمت را خدا به او عنایت کرده است. اگر به دنبال آثار این محبت می گردید، مقداری صبر کنید، تا پرده کنار رود، وقتی شما را به آن طرف پرده بردند، آن وقت می بینید که آثار محبت چیست؟

ارزش محبت پروردگار در برابر پادشاهی عالم

روایتی لطیف را دیدم که خیلی جالب است: به هر مؤمنی که از دنیا می رود، می گویند: آیا علاقه داری تو را برگردانیم؟ سؤال می کند: مرا برگردانید تا چه کار کنم؟ می گویند: پادشاهی همه کره زمین را فقط به تو می دهیم. می گوید: مرا حتی لحظه ای برنگردانید؟ چون که آنجا وقتی به او می گویند: پادشاهی همه کره زمین، می بیند این پادشاهی در مقابل کمترین آثار محبت پروردگار، هیچ ارزشی ندارد.

لازم است ما در مطالبی که در قرآن و روایات درباره برزخ هست، در موقعیتی مناسب بحث کنیم. برزخ مقدمه قیامت است و خدا می‌داند که در برزخ خوبان عالم چه خیر است. قیامت آنها که جای خود را دارد.

پس ملت؛ یعنی دین:

«وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ»

(1) - یوسف (12): 38؛ «و [از ابتدا] از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده ام.»

(2) - آل عمران (3): 31؛ «بگو: اگر خدا رای دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما رای دوست بدارد.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 317

اما لازم است بدانیم که حضرت ابراهیم علیه السلام کیست؟ در اینجا سه آیه را مطرح کرده‌اند که پروردگار در اواخر سوره مبارکه نحل، حضرت ابراهیم علیه السلام را نشان می‌دهد. انسان مبهوت می‌شود که این شخص چقدر محبت خدا را به طرف خود جلب کرده است که خدا این همه به او عنایت فرموده است؟

یکی از آثار محبت این دین‌داری و اقتدای به انبیا و وحی این است که: این متابعت، روح را به نور تبدیل می‌کند. این مسأله خیلی لطیف است، دو مورد از دلایل آن را بیان می‌کنم.

رشته‌های متابعت از خدا

یکی از رشته‌های متابعت، نماز است:

«الصلاة نور» «1» رشته‌های دیگر متابعت:

«الوضوء نور» «2» این نور با اقتدای ما، به باطن ما برمی‌گردد؛ چون آن چیزی که در باطن حقیقت دارد، روح است و ابزار روح، بدن است. این ابزار وقتی که به عبادات وصل می‌شود، در آن زمان به نور تبدیل می‌شود و این نور به روح برمی‌گردد.

اثر نور در قلب و روح مؤمن

1- سعه صدر

این نور چه می‌کند؟ رسول خدا علیه السلام می‌فرماید:

(1) - کنز العمال: 286 / 2، حدیث 4019.

(2) - وسائل الشیعة: 265 / 1، باب 8، حدیث 8.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 318

«فَإِنَّ النُّورَ إِذَا وَقَعَ فِي الْقَلْبِ انْتَشَرَ وَ انْفَسَحَ»

به درستی که هر زمان نور تو در قلب و باطن قرار گیرد باطن گنجایش پیدا می‌کند.

من در طول عمر خود در این زمینه از این روایت بهتر ندیده‌ام. اولین بار این روایت را پیغمبر صلی الله علیه و آله در نماز جمعه فرمودند. نور؛ یعنی متابعت که از همین اعمال شکل می‌گیرد.

اکنون که نشستیم، اگر پرده را کنار بزنند، می‌بینیم که چه نور عظیمی تولید می‌شود و به باطن برمی‌گردد و به جایی می‌رسد که به خدا نزدیک می‌شود. نور وقتی به باطن برمی‌گردد، باطن گنجایش پیدا می‌کند و از مضیقه در می‌آید.

شخصی در خطبه نماز جمعه برخاست، به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد:

«فَهَلْ لِدَلِّكَ مِنْ عَلاَمَةٍ؟»

آیا این گشایش نشانه‌ای دارد تا ما بفهمیم که این نور گشایش ایجاد می‌کند؟

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: بله، چهار نشانه دارد:

«التَّجَافِي عَنِ دَارِ الْغُرُورِ»

آن نور رابطه انسان را با تمام برنامه‌هایی که او را بیهوده از باد غرور پر می‌کند، قطع می‌کند. مانند صندلی مقام، پول‌دار شدن، زیبایی و چیزهای دیگری که فقط برای دنیا و اهل دنیا ارزش است؛ چون می‌فرماید: دار غرور.

مقام دنیایی در نظر بندگان خدا

خدا گوشه‌ای از مقام دنیایی را به حضرت یوسف علیه السلام داد، اما ایشان می‌فرماید:

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 319

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» «1»

این صندلی مقام، مقداری از حکومت است، اما تو آن را به من عنایت کرده‌ای و این ابزاری است که با آن، مردم و بندگان تو را به حق خود برسانم.

حال به سراغ حکومتی دیگر برویم که خدا در قرآن مجید می‌فرماید: از نظر جلال و شکوه، مانند آن حکومت نیامده و آن حکومت حضرت سلیمان علیه السلام بود. «2» آن حکومتی که آن حضرت داشت، باید باد غرورش از همه شاهان عالم و رئیس جمهوران بیشتر باشد، اما ایشان هنگام عصر، از محل حکومت بیرون می‌آمد، معبدی در محله‌های فقیرنشین پیدا می‌کرد، همه نیز او را نمی‌شناختند، داخل صف عبادت کنندگان می‌شد، نفر کناری او می‌دید این شخص جدیدی است که می‌بیند. عجب انسان خاکساری است. به او دست می‌داد و عرض می‌کرد: اهل اینجا هستید؟ می‌فرمود: بله، می‌پرسید: شما چه کاره هستید؟ می‌فرمود: مسکینی هستم که دوست دارم با مساکین زندگی کنم. می‌پرسید: کار، گرفتاری و مشکلی نداری؟ می‌فرمود: نه. بازوی سالمی دارم، در خانه زنبیل می‌بافم و می‌فروشم و با

(1) - یوسف (12): 101؛ «پروردگارا! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی.»

(2) - نَحَجُ الْبَلَاغَةَ: خطبه 33؛ «قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذِي قَارٍ وَ هُوَ يَخْصِفُ نَعْلَهُ فَقَالَ لِي مَا قِيمَةُ هَذَا النَّعْلِ فَقُلْتُ لَا قِيمَةَ لَهَا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهِ لَمْ يَأْتِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِفْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا تُمَّ.»

هم چنین آمده:

تحف العقول: 36؛ بحار الانوار: 74/141، باب 7، حدیث 14؛ «إِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ خَيْرًاكُمْ وَ أَعْنِيَاؤُكُمْ سُمَحَاءُكُمْ وَ أَمْرًاؤُكُمْ شُورَى بَيْنَكُمْ فَظَهَرُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا وَ إِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ شِرَارًاكُمْ وَ أَعْنِيَاؤُكُمْ بُخْلَاءُكُمْ وَ أُمُورًاؤُكُمْ إِلَى نِسَائِكُمْ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 320

همان خودم را اداره می‌کنم. «1»

حال بندگان خاص خدا

امام حسن و حضرت ابی‌عبدالله علیهما السلام پرسیدند: ای پیرمرد! چرا گریه می‌کنی؟

گفت: دو شب است که یارم نیامده است. پرسیدند: یار تو کیست؟ پیرمرد جواب داد: او نه آدرس خانه خود را داده و نه اسم خود را گفته است، من نایبنا هستم، هر چه به او می‌گفتم: اسم شما چیست؟ می‌فرمود: عبدالله.

با این تجافی دل انسان از ابزار غرور کننده می‌شود و منیت برای همیشه فراموش می‌شود، دیگر پول من، زمین من، ملک من، علم من، صندلی من، چنان نزد انسان پوچ می‌شود که حاضر نمی‌شود اسم آنها را ببرد.

حسن بن شعبه حرّانی در کتاب «تحف العقول» که برای هزار و دویست سال قبل است و کتاب خیلی مهمی است نقل می‌کند:

شخصی در کوچه به حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام عرض کرد: شما چگونه هستید؟

امام علیه السلام فرمودند: من از همه تهیدستان، تهیدست‌تر هستم. وقتی انسان با خدا

(1) - قصص الأنبياء للجزائري: 364؛ «روي أن سليمان عليه السلام مر في موكبه بعابد من عباد بني إسرائيل فقال و الله يا ابن داود لقد آتاك الله ملكا عظيما فسمعه سليمان فقال لتسيحة في صحيفة المؤمن خير مما أعطي ابن داود ما أعطي ابن داود يذهب و إن التسيحة تبقى. و كان سليمان إذا أصبح تصفح وجوه الأغنياء و الأشراف حتى يجيء إلى المساكين و يقعد معهم و يقول مسكين من المساكين و كان مع ما فيه من الملك يلبس الشعر و إذا جنه الليل شد يديه إلى عنقه فلا يزال قائما حتى يصبح باكيا و كان قوته من سفائف الخوص يعملها بيده و إنما سألك الملك ليقهر ملوك الكفر. و كان إذا ركب حمل أهله و حشمه و خدمه و كتابه و قد اتخذ مطابخ و مخازن يحمل فيها تنانير الحديد و قدور عظام يسع كل قدر عشر جزائر و قد اتخذ ميادين للدواب أمامه فيبخ الطباخون و يجنز الخبازون و تجري الدواب بين يديه بين السماء و الأرض و الريح تهوي بهم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 321

باشد، حاضر نیست برای شخصیت نشان دادن، خود را به چیز دیگری ببندد، بگوید: پول من، زمین من، ملک من، علم من، صندلی من. این علامت نور است.

آن مرد وقتی به هدایت امام صادق علیه السلام به توسط واسطه‌ای از امام صادق علیه السلام پرسید: اگر من توبه کنم، چه فایده‌ای دارد؟ حضرت علیه السلام فرمودند: به او بگو: اگر توبه کنی، من ورود تو به بهشت را ضمانت می‌کنم. گفت: به امام صادق علیه السلام بگو: قول شما را قبول دارم.

وقتی از همه مال‌های حرام دنیا بیرون آمد، آن مال‌ها را به جای خودش برگرداند، بعد به شخص واسطه بین خود و امام صادق علیه السلام گفت: من دیگر پولی برانم نمانده است، حتی يك لباس که بتوانم بپوشم و روزها از خرابه بیرون بروم، یا به خانه کسی بروم، ندارم. يك دست لباس به من بدهید.

روزی شخص واسطه او را دید و به او گفت: حال تو چگونه است؟ گفت: از آن همه مال حرام، فقط يك پیراهن مانده که به تن من وزن کوه را دارد. يك پیراهن به من بدهید، دیگر چیزی نمی‌خواهم. یعنی از تمام تعلقات دنیایی دور شده‌ام و دل کنده‌ام، اما این لباس هنوز مقداری دل مرا به خود مشغول کرده است، لباس دیگری به من بدهید تا این لباس را رد کنم. ببینید تعلقات دنیا چقدر به این‌ها سنگینی می‌کند، که مزاحم تعلق به معشوق شده است؟

2- شوق رحلت به سوی آخرت

علامت دوم آن نور چیست؟

«و الإنابَةُ إلى دارِ الخُلُودِ»

برگشتن بسوی عالم آخرت

این انسان همیشه می خواهد در آغوش دنیای بعد برود، می گوید: چه زمانی در

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 322

را باز می کنند که ما را راه بدهند؟ که به آنجا برویم تا انبیا و ائمه علیهم السلام و پاکان را ببینم.

زمانی که من دوازده ساله بودم، معلمی داشتم - که از دنیا رفته است - تا کنون نمونه او را ندیده‌ام. روحانیت عجیبی داشت. در هر سه شب احیا به شدت اشک می ریخت. من فقط به جلسه احیای او می رفتم. بعد از مردن ایشان به جای دیگری نمی توانستم بروم، البته شخص دیگری پیدا شد که شب‌های احیا نزد او می رفتم، اما مانند او نبود.

ایشان می گفت: خدایا! من از این شهر و این زمین می ترسم، خدایا! مرگ و قبر مرا در این شهر قرار نده. اعمال حج خود را انجام داد، بعد مرد. دعای او مستجاب شد. مردن او خیلی روی من اثر گذاشت. داشتم نفس گیر می شدم. هنوز در نبود او غصه می خورم و در خواب او را زیاد می دیدم. خیلی عجیب بود.

روزی خیلی ناراحت بودم، در خواب او را دیدم، گفتم: وقتی تو به آن طرف دنیا رفتی، آیا امام حسین علیه السلام را دیده‌ای؟ چون او به ابی عبدالله علیه السلام خیلی علاقه داشت. گفتم: تا کنون صدها بار مرا نزد ایشان برده‌اند.

نشانه این نور این است که انسان عجیب، عاشق عالم بعد می شود و همیشه منتظر است که به آنجا برود. تسلیم خدا است و نمی خواهد مرگش جلو بیفتد، اما از این دنیا دل‌تنگ است. می خواهد از این شهر به شهر محبوب برود. این دنیا شهر شیطان‌ها است؛ سینماها، ماهواره‌ها، رباها، دزدی‌ها، ظلم‌ها، غارت‌ها، قتل‌ها. به ما در اینجا سخت می گذرد.

3- آمادگی برای برزخ و قیامت

نشانه سوم آن نور:

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 323

«و الاستعداد لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الْقَوْتِ» «1» توشه برداشتن برای برزخ است و آمادگی قبل از مرگ.

حضرت زهرا علیها السلام بعد از ظهر حسنین علیهما السلام را می خواباند و می فرمود: می خواهم امشب نخوابید، بعد از ظهر بخوابید تا شب بیست و سوم بیدار باشید.

خیلی شیرین است که سلطان هستی به گدا بگوید: تو میهمان خودم هستی.

سلاطین، گدا را دعوت نمی کنند، اما او فرموده: همه گدایان شب بیست و سوم بیایند.

چرا؟ چون می خواهد ما را بیمارزد. ما نمی گوئیم که ما را بیمارزد؛ چون خودش گفته است که شما را می آمرزم، گناهان شما را پاک می کنم و اضافه تر نیز به شما می بخشم. دل شما را روشن می کنم و به روح شما نور می بارم.

این شب، برکت سفره ام سی هزار برابر شب های دیگر است:

«أَيُّلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» «2»

بهرتر از هزار ماه. برابر با سی هزار شب برای شما سفره می اندازم. مگر چقدر ما را دوست دارد؟

به حضرت موسی علیه السلام فرمود: فلان شخص را می شناسی؟ عرض کرد: بله، فرمود: او تا کنون با من خوب نبوده و توبه نیز نکرده است. من بلاپی به سرش آوردم که نمونه ندارد، عرض کرد: خدایا! چه بلاپی؟ خطاب رسید: لذت مناجات را از او گرفتم. چه بلاپی از این بالاتر؟

(1) - بحار الأنوار: 95 / 74، باب 5، حدیث 1؛ «فَإِنَّ النُّورَ إِذَا وَقَعَ فِي الْقَلْبِ انشَرَحَ وَ انْفَسَحَ فَهَلْ لِدَلِكْ مِنْ عِلْمَةٍ؟

التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْعُرُورِ وَ الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الْقَوْتِ.»

(2) - قدر (97): 3؛ «شب قدر، بهتر از هزار ماه است.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 324

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

گناهان، قاتل قلب

آلوده شدن قلب و فطرت با گناه

20

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 327

الحمد لله رب العالمين و صَلَّى اللهُ عَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ

و صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

گناه منشأ و مایه مخالفت انسان با وجود مبارك پروردگار است که در اکثر مردم در اثر غفلت، جهل و فراموشی ایجاد می‌شود. توضیحات بسیار مهمی در این رابطه در آیات قرآن و فرمایش‌های انبیا و ائمه علیهم السلام آمده است.

حضرت عیسی بن مریم علیه السلام از گناه به کنده‌ای که به شدت در حال دود کردن است، تعبیر می‌کند. «1» دودی که از باطن برمی‌خیزد و ابر غلیظی به دور عقل، وجدان و فطرت تشکیل می‌دهد و این سه منبع را از نور محروم می‌کند و انسان در آن تاریکی، از تشخیص خیر و شرّ باز می‌ماند. این دود، با تکرار گناه مبارزه‌اش را با نورانیت عقل، وجدان و فطرت ادامه می‌دهد، تا هر سه را بکشد.

از فرمایش‌های وجود مبارك حضرت زین العابدین علیه السلام استفاده می‌شود- ایشان بر اساس آن تواضع و خاکساری- به پروردگار عرض می‌کنند:

«أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمَ جَنَائِي»

(1)- بحار الانوار: 142/91، باب 32؛ «إِلَهِي أَلْبَسْتَنِي الْخَطَايَا ثَوْبًا مَذَلَّتِي وَ جَلَلَنِي التَّبَاعُدُ مِنْكَ لِيَأْسَ مَسْكَنَتِي وَ

أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمَ جَنَائِي فَأُحْيِيهِ بِتَوَاتُؤِهِ مِنْكَ يَا أَمَلِي وَ بُعْبَتِي وَ يَا سُوْلِي وَ مُنْبِتِي فَوَ عَزَّتْكَ مَا أَجِدُ لِذُنُوبِي سِوَاكَ غَافِرًا.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 328

گناهان من قاتل قلبم شده‌اند. آثار مرگ در قلبم پیدا شده است؛ میلی به تو، به عبادت، به کار خیر و اولیائت ندارم. از شنیدن مسائل دین فوق العاده کسل و خسته می‌شوم. قلبم مرده است و قاتل آن، گناهانم بوده است.

توبه، زنده کننده قلب

بعد به لطف عظیم پروردگار اشاره می‌فرماید که خیلی زیباست، می‌فرماید:

مانند حضرت عیسی علیه السلام برای من راهی قرار داده‌ای که به این مرده بدمد، تا زنده شود و آن توبه است.

«فَأَخِيهِ بِتَوْبَةٍ مِنْكَ»¹ خودم قدرت توبه کردن را ندارم، تو دست مرا بگیر که توبه کنم و در فضای توبه، جاذبه‌ای ایجاد کن که من از گناه متنفر شوم و میل، رغبت و شوق به طرف تو جهت‌گیری کند.

از گفتار حضرت زین العابدین علیه السلام معلوم می‌شود که اگر به اندازه کوه‌های عالم گناه داشته باشیم، امکان توبه برای ما فراهم است؛ چون در روایت داریم که گنهکار به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: مرا نمی‌آموزند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چه می‌گویی؟

گناهان تو بزرگتر است، یا کوه‌ها؟ گفت: گناهان من، فرمودند: گناهان تو بزرگتر است، یا دریاها؟ گفت: گناهان من، فرمودند: گناهان تو سنگین‌تر است، یا آسمان‌ها و زمین؟ گفت: گناهان من، فرمودند: گناهان تو بزرگتر است، یا عفو خدا؟ آن شخص سر خود را پایین انداخت. دیگر نمی‌توانست بگوید گناهان من؛ چون اگر این گونه

(1) - بحار الأنوار: 201/98، باب 18، حدیث 32.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 329

می گفت، دروغ بود. «1» حتی این توبه‌هایی که ما می‌کنیم، اگر جدی توبه کنیم و واقعاً مدتی با این توبه دست از گناه بکشیم، اگر چه دوباره و بارها توبه را می‌شکنیم؛ یعنی با هر توبه شکستی، دوباره برمی‌گردیم، باز ما را راه می‌دهند. پروردگار پیغام داده است که

(1) - الأملی للصدوق: 42، حدیث 3؛ «... عن عبدالرحمن بن غنم الدوسي قال دخل معاذ بن جبل على رسول الله صلى الله عليه وآله باكياً فسلم فرد صلى الله عليه وآله ثم قال ما يبكيك يا معاذ فقال يا رسول الله إن بالبواب شاباً طري الجسد نقي اللون حسن الصورة يبكي على شبابه بكاء الثكلى على ولدها يريد الدخول عليك فقال النبي صلى الله عليه وآله و آله أدخل علي الشاب يا معاذ فأدخله عليه فسلم فرد صلى الله عليه وآله ثم قال ما يبكيك يا شاب قال كيف لا أبكي و قد ركبت ذنوباً إن أخذني الله عز و جل ببعضها أدخلني نار جهنم و لا أراي إلا سيأخذني بها و لا يغفر لي أبداً فقال رسول الله صلى الله عليه وآله هل أشركت بالله شيئاً قال أعوذ بالله أن أشرك بربي شيئاً قال أقتلت النفس التي حرم الله قال لا فقال النبي صلى الله عليه وآله يغفر الله لك ذنوبك و إن كانت مثل الجبال الرواسي قال الشاب فإنها أعظم من الجبال الرواسي فقال النبي صلى الله عليه وآله يغفر الله لك ذنوبك و إن كانت مثل الأرضين السبع و بحارها و رمالها و أشجارها و ما فيها من الخلق قال فإنها أعظم من الأرضين السبع و بحارها و رمالها و أشجارها و ما فيها من الخلق فقال النبي صلى الله عليه وآله يغفر الله لك ذنوبك و إن كانت مثل السموات و نجومها و مثل العرش و الكرسي قال فإنها أعظم من ذلك قال فنظر النبي صلى الله عليه وآله كهيئة الغضبان ثم قال ويحك يا شاب ذنوبك أعظم أم ربك فخر الشاب لوجهه و هو يقول سبحان الله ربي ما شيء أعظم من ربي ربي أعظم يا نبي الله من كل عظيم فقال النبي صلى الله عليه وآله و آله فهل يغفر الذنب العظيم إلا الرب العظيم قال الشاب لا و الله يا رسول الله ثم سكت الشاب...»

هم چنین آمده: مجموعه ورام: 9/1؛ «قال أعرابي يا رسول الله من يحاسب الخلق يوم القيامة قال الله عز و جل قال نجونا و رب الكعبة قال و كيف ذاك يا أعرابي قال لأن الكريم إذا قدر عفا.»

و نیز آمده: أعلام الدين: 247؛ «كما قال أمير المؤمنين عليه السلام إن الله تعالى يسألكم معشر عباده عن الصغيرة من أعمالكم و الكبيرة و الظاهرة و المستورة فإن يعذب فأنتم أظلم و إن يعفو فهو أكرم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 330

شما را راه می‌دهم.

مسمومیت روح با سم گناه

گناه و دنیاپرستی «1» مانند کننده دودکننده‌ای است که چهره مبارك عقل، وجدان و فطرت را می‌پوشاند و قلب را می‌میراند.

وجود مبارك رسول خدا صلی الله علیه و آله از گناه و دنیاپرستی به سم خطرناك تعبیر کرده است. نیاز به توضیح نیست که زهر چه می‌کند. سم ظاهری با بدن چه می‌کند؟ سم باطنی از آن خطرناك تر است. این طور نیست که وقتی هر بدنی بمیرد، از خدا جدا شود. اما هر روحی، با سم گناه دچار جدایی می‌شود.

خیلی از بدن‌ها وقتی می‌میرند، از ارزش زمان حیات خود نمی‌افتند و خیلی از بدن‌ها به جایی که در آن دفن می‌شوند، ارزش می‌دهند:

«و طابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ» «2» بدون امام حسین علیه السلام کربلا قیمتی نداشت. از وقتی که بدن‌های پاک آنان را در این سرزمین دفن کردند، آنجا قیمت پیدا کرد که خوردن ذره‌ای خاک کربلا که حرام بود، با دفن آن عزیزان به داروی شفا بخش تبدیل شد.

خیلی از بدن‌ها ارزش زمان حیات خود را دارند، اما ارواحی که با گناه به اسارت گرفته می‌شوند، دچار جدایی از حضرت حق می‌شوند:

«إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» «3»

بین آنها و پروردگار جدایی می‌افتد که سنگین‌ترین و خسارت‌بارترین چیز در

(1) - الكافي: 2/ 136، حدیث 22؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيٍِّّ صِ إِتْمًا مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ مَا أَلْبَسَ مَسَهَا وَ فِي حَوْفِهَا السَّمُّ النَّاقِعُ يَخَذَرُهَا الرَّجُلُ الْعَاقِلُ وَ يَهْوِي إِلَيْهَا الصَّيِّ الْجَاهِلُ.»

(2) - بحار الأنوار: 201/ 98، باب 18، حدیث 32.

(3) - مطفین (83): 15؛ «بلکه ایان در آن روز از پروردگارشان محبوب‌اند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 331

عالم، جدایی از او است. اگر کسی از او جدا بماند، هیچ چیزی نخواهد داشت. این کار گناه است.

گناه، مخالفت با نظام هستی

عده‌ای گناه را این گونه تعریف کرده‌اند: مخالفت با مجموع نظام هستی. این تعریف یعنی چه؟ به آیه‌ای از قرآن توجه کنید:

«سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ» «1»

شب، روز، خورشید، ماه، ستارگان، همه را رام شما قرار داد که برای شما کار کنند، شما زنده بمانید و روزی بخورید، ولی اگر آنها زبان داشتند، به شما می‌گفتند:

ما خود را برای شما هزینه می‌کنیم که شما نیز خود را برای خدا هزینه کنید.

گناه یعنی: ای موجوداتی که برای ما هزینه می‌شوید تا ما برای خدا هزینه شویم، شما را خرج می‌کنیم، اما دست شیطان را می‌بوسیم. این گناه و معصیت است.

تعبیر دیگری در تأویل آیه دیگری از قرآن درباره گناه وجود دارد:

«يُخْرِطُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ» «2»

گناه یعنی با دست خود کلنگ برداشتن و ساختمان انسانیت را تخریب کردن که پایان کار بگویم: خدایا! من دیگر در مدار انسان بودن نیستم، حال تو هر نظری داری، داشته باش. نظر خدا چیست:

(1) - نحل (16): 12؛ «شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخر شما قرار داد، و ستارگان هم به فرمانش رام و مسخر شده‌اند.»

(2) - حشر (59): 2؛ «به گونه‌ای که خانه‌هایشان را به دست خود و به دست مؤمنان ویران کردند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 332

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» «1»

اگر ساختمان انسانیت خراب شود، چیزی از انسان نمی ماند. جمله ای از امیرالمؤمنین علیه السلام بشنوید:

«فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ» «2» حال ما هستیم و کوهی از گناهان مختلف که هر کدام به تناسب وضع خود مرتکب شده ایم. خدا با ما چه معامله ای می کند؟

شعاع رحمت و کرم خدا

به پروردگار بگوییم: تو خود را «أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ» معرفی کرده ای، در این هزار اسم در دعای جوشن کبیر، نهند و نود اسم فقط شعاع رحمت تو را معرفی کرده است و اسامی دارای شعاع غضب تو انگشت شمار است. یعنی می خواهی به ما بگویی:

به این راحتی من از دست شما عصبانی نمی شوم، هر چه گناه بکنید، باز با شما هستم، آب و نان و ما بحتاج شما را می دهم و شما را حفظ می کنم. باز شما را کمک می کنم. اگر مریض شوید، شفا می دهم. مرا بخوانید، جواب می دهم. این معنای اسامی خدا در دعای جوشن کبیر است.

به خدا بگوییم: تو گفتی من «أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ» هستم، کرم در ذات تو است، نه صفت تو. تو کرم با کرم بی نهایت هستی، کرم از گدا نمی پرسد که چه آورده ای، بلکه می پرسد: چه می خواهی؟

(1) - اعراف (7): 179؛ «آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند.»

(2) - نهج البلاغه: خطبه 86.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 333

ما برای پول، خانه، زمین و مقام نیامده‌ایم، ما اولین چیزی که می‌خواهیم، خود تو است. ما دور افتاده بودیم، حالا آمده‌ایم. از تو فرار کرده بودیم، اما برگشتیم. همه جا رفتیم، اما دیدیم خبری نیست:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم¹»

نزد هر کس رفتیم، دیدیم او چیزی نیست. ما تو را داشته باشیم، در دنیا و آخرت همه چیز داریم:

ما از تو نداریم به غیر از تو تمنا حلوا به کسی ده که محبت نچشیدست²»

درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله بر حسابرسی امت در قیامت

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

من شخصاً از خدا چند حاجت خواستم، یکی از آنها این بود که گفتم: محبوب من! تو به من خیلی علاقه داری، مرا خیلی دوست داری، خواسته مرا رد نمی‌کنی، خواسته‌ام این است که در قیامت، حساب امتم را به خودم واگذار کن. **«3»** یعنی من از جانب تو وکیل باشم که به حساب آنها رسیدگی کنم. امت پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی شما. نه هر بی سر و پای متکبر و مخالفی. ما گناه کرده‌ایم، اما نه به عنوان مخالفت، بلکه فراموش کرده‌ایم، غفلت داشتیم، مریض و جاهل بودیم، آن

(1) - حافظ شیرازی.

(2) - دیوان اشعار، سعدی شیرازی.

(3) - نَحْجُ الْفَصَاحَةَ بِمَجْمُوعِهِ كَلِمَاتِ قِصَارِ حَضْرَتِ رَسُولٍ: 517، حَدِيثُ 1715؛ «سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُجْعَلَ حِسَابُ أُمَّتِي إِلَى لَيْلَةٍ لَتَفْتَضِحَ عِنْدَ الْأَمَمِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ: يَا مُحَمَّدُ بَلْ أَنَا أَحْسَبُهُمْ فَإِنْ كَانَ مِنْهُمْ زَلَّةٌ سَتَرْتَهَا عَنْكَ لَيْلًا تَفْتَضِحُ عِنْدَكَ».

از خدا خواستیم که حساب امت مرا بمن واگذارد تا پیش امتهای دیگر رسوا نشود، پس خدای عز و جل به من وحی کرد ای محمد نه، بلکه من حسابشان را میرسم و اگر گناهی از آنها سر زده از تو پوشیده می‌دارم که پیش تو نیز رسوا نشود.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 334

وقت که گناه می‌کردم، نمی‌خواستیم تو را ناراحت کنیم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: در این حاجت خود مصرّ بودم، خدا هم جواب مرا داد، فرمود: حبیب من! تو پیامبر رحمتی، حق داری این حاجت را بخواهی؛ چون به امت خود خیلی مهربان هستی و آنان را دوست داری:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» «1»

رد درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله و علت آن

اما با این همه مهر، عشق، دوستی و محبت تو نسبت به امید خود، هنوز مانند من «أرحم الراحمین» نیستی. اگر من ورقی از پرونده بعضی از این امت را جلوی تو باز کنم و تو قسمتی از گناهان آنها را ببینی، از آنها بیزار می‌شوی.

حبیب من! این درخواست را نکن، بگذار فقط من بدانم که آنها چه کار کرده‌اند، بگذار آبروی آنان نزد کسی غیر از من نرود. این درخواست تو را رد می‌کنم و در قیامت حساب این امت را خودم رسیدگی می‌کنم. چنان پنهان که تو نیز به یکی از آنها آگاه نشوی.

اما رسیدگی پنهان خدا در روایات. گفته‌اند: در گوش بنده‌ام می‌گویم: آیا به یاد داری که در فلان وقت، فلان جا، در آن خلوت، چه کردی؟ عبد سر خود را پایین می‌اندازد. خطاب می‌رسد: برای چه سر خود را پایین انداختی؟ آن وقت که گناه می‌کردی، من تو را عذاب نکردم، آن وقت در قیامت تو را عذاب کنم؟ من می‌بخشم که بدانی که با تو چه معامله‌ای می‌کنم.

حبیب من! اگر تو به این‌ها مهر و رحمت رسالتی داری، من مهر و رحمت خدایی دارم. اگر تو پیغمبر آنها هستی، من خدای آنها هستم.

(1) - انبیا (21): 107؛ «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 335

ناامید نکردن بت پرست

روایتی را که یکی از علمای معاصر فیض کاشانی، در کتاب کم نظیر تفسیر «فاتحة الكتاب» نقل کرده است را ذکر کنم:

جبرئیل می‌شنود که پروردگار دارد لبیک می‌گوید، جبرئیل در قرآن به عنوان «شَدِيدُ الْقُوَى» «1» معرفی شده است. تمام کره زمین و کرات دیگر مانند ورق کاغذی در برابر او است، تا این حد عظیم است.

بعد از شنیدن این صدا فوری تمام زمین را نگاه می‌کند، ببیند در نیمه شب، چه بنده‌ای است که خدا جواب او را می‌دهد، می‌بیند در گوشه خلوت و تاریکی، کسی در برابر بت خود نشسته و گریه می‌کند و می‌گوید: یا صنم، یا صنم، یا صنم.

جبرئیل عرض می‌کند: خدایا! جواب چه کسی را داری می‌دهی؟ می‌فرماید:

جواب این بت پرست را می‌دهم. عرض می‌کند: خدایا! او که تو را صدا نمی‌زند، خطاب می‌رسد: گر چه او بت خود را صدا می‌زند، ولی بت که جواب نمی‌دهد، اما من جواب او را می‌دهم، اگر من جواب او را ندهم، بنده‌ام ناامید می‌شود و من دلم نمی‌خواهد بنده‌ام را ناامید ببینم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

(1) - نجم (53): 5؛ «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى».

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 336

21 آیینه وجود

منشأ بینش و بصیرت بندگان خدا

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 339

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ علی محمد و آله الطاهرين.

وجود مبارك حضرت يوسف عليه السلام اهل آگاهی، بصیرت و بینش بود که در زندان، به زندانی‌ها گفته بود این آگاهی و بصیرت را از کجا به دست آورده است. این آگاهی و بصیرت، نور فروزانی بود که در عمق روح، جان و قلب او می‌درخشید و درخشش این نور لحظه به لحظه اضافه می‌شد و از این طریق، جان و روح او بی‌نهایت بزرگ شد. تا جایی که ظرف جهان، گنجایش او را نداشت.

باید در مقام قرب حق و در جایگاه مخلصین قرار می‌گرفت و در آنجا می‌گنجید.

انسان به جایی می‌رسد که جهان گنجایش او را نداشته باشد. نه گنجایش بدن او را، بدن که در محدوده کوچکی می‌گنجد، ولی روح است که وقتی چراغ آن پرنور و پرفروغ می‌شود، در حقیقت این نور ربط بین روح و حضرت حقّ است و روح را در مقام بی‌نهایت بزرگ شدن، قرار می‌دهد.

اما طرف مقابل او، بانوی کاخ بود که از آگاهی، بینش و بصیرت محروم بود و در روح او خلل بود. روحی که زخم خورده غریزه جنسی، بیمار هوی و هوس و افکار ناپسند و اسیر قبری به نام بدن بود و به طرف بی‌نهایت کوچک شدن در حرکت بود.

بیماری، روح را می‌کاهد و کوچک و ناتوان می‌کند و از حرکت باز می‌داشت.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 340

کم وزنی محرومان از بینش الهی

خدا در قرآن می‌فرماید: گاهی کوچکی شخصیت به جایی می‌رسد که برای این افراد، در قیامت ترازوی سنجشی نخواهند گذاشت؛ چون ارزشی ندارند که آن را بسنجند. پوچ و توخالی و مانند حباب، بی‌مایه هستند:

«فَلَا تُقِيمُ هُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» «1»

چرا ترازویی برای کشیدن آنها بریا کنیم؟ برای پر کاه که ترازو نمی‌گذارند. برای ذره معلق در هوا، ترازو را معطل نمی‌کنند. این ترازو را برای کسانی بریا می‌کنیم که وزن داشته باشند. این ترازوی نیست که برای هر کسی به میدان بیاوریم؛ چون در قیامت این ترازو بی‌نهایت ارزش دارد.

سه ترازوی قیامت را قرآن مجید و روایات بیان می‌کنند؛ ترازوی اول برای وزن کردن، خود قرآن کریم است. هر کسی را با قرآن نمی‌سنجند، کسی را می‌سنجند که در این حریم راه داشته باشد و بیارزد و وزن بالای آنها را نشان بدهد. «2»

(1) - کهف (18): 105؛ «پس روز قیامت میزانی برای [محاسبه اعمال] آنان بریا نمی‌کنیم.»

(2) - بحار الانوار: 245 / 7، باب 10؛ «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُؤْتَى بِرَجُلٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى الْمِيزَانِ وَ يُؤْتَى لَهُ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ سَجَلًا كُلُّ سَجَلٍ مِنْهَا مَدَّ الْبَصَرِ فِيهَا خَطَايَاهُ وَ ذُنُوبُهُ فَيُوضَعُ فِي كِفَّةِ الْمِيزَانِ ثُمَّ يُخْرَجُ لَهُ قِرْطَاسٌ كَالْأُمَّلَةِ فِيهَا شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ فَيُوضَعُ فِي الْأَخْرِ فَيُرَجَّحُ.»

هم چنین آمده: «و سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَمَّا يُوزَنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقَالَ الصُّحْفُ.»

بحار الانوار: 248 / 7، باب 10؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ أَهْوَاهُنَّ عَظِيمَةٌ عِنْدَ الْوَفَاةِ وَ فِي الْقَبْرِ وَ عِنْدَ النَّشُورِ وَ عِنْدَ الْكِتَابِ وَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ.»

و نیز آمده: معانی الأخبار: 31، حدیث 1؛ بحار الانوار: 249 / 7، باب 10، حدیث 6؛ «عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا قَالَ هُمْ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.»

و در بحار الانوار: 243-244 / 7؛ «قال الطبرسي رحمه الله في قوله تعالى وَ الْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ ذَكَرَ فِيهِ أَقْوَالٌ أَحَدُهَا أَنَّ الْوِزْنَ عِبَارَةٌ عَنِ الْعَدْلِ فِي الْآخِرَةِ وَ أَنَّهُ لَا ظُلْمَ فِيهَا عَلَى أَحَدٍ. وَ ثَانِيهَا أَنَّ اللَّهَ يَنْصِبُ مِيزَانًا لَهُ لِسَانَ وَ كِفْتَانًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَتَوَزَنُ بِهِ أَعْمَالُ الْعِبَادِ الْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ... وَ ثَالِثُهَا أَنَّ الْمَرَادَ بِالْوِزَنِ ظَهْرُ مِقْدَارِ الْمُؤْمِنِ فِي الْعِظَمِ وَ مِقْدَارِ الْكَافِرِ فِي الذَّلَّةِ كَمَا قَالَ سَبْحَانَهُ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا فَمَنْ أَتَى بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ الَّذِي يَثْقُلُ وَزَنَهُ أَيَّ عِظَمٍ قَدَرَهُ فَقَدْ أَفْلَحَ وَ مَنْ أَتَى بِالْعَمَلِ السَّيِّئِ الَّذِي لَا وَزْنَ لَهُ وَ لَا قِيَمَةَ فَقَدْ خَسِرَ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ إِنَّمَا جَمَعَ الْمَوَازِينَ لِأَنَّهُ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ لِكُلِّ نَوْعٍ مِنْ أَنْوَاعِ الطَّاعَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِيزَانٌ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ كُلُّ مِيزَانٍ صِنْفًا مِنْ أَصْنَافِ أَعْمَالِهِ وَ يُؤَيِّدُ هَذَا مَا جَاءَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ الصَّلَاةَ مِيزَانٌ فَمَنْ وَفَى اسْتَوْفَى.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 341

مانند سلمان و ابوذر را با قرآن می سنجد که آبروی ترازو را در قیامت حفظ می کنند. تکه گوشت گنبدیده متعفن و پر از میکروب گناه را در قیامت با کجای قرآن بسنجد؟ خود این ترازو پاکترین ترازو در عالم وجود است که بر چهره این ترازو غباری راه ندارد.

چه کسی می سنجد؟ پاگان، «الْمُطَهَّرُونَ»، مقداد، سلمان و ابوذر را با این ترازو می سنجد. هر کسی در قیامت وزنی دارد، حتی انبیای خدا نیز در وزن، برابر نیستند:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» «1»

خیال ما را راحت می‌کند که ما نگران روز قیامت خود نباشیم. ما نیز برای خود وزنی داریم، در حدی که آیات قرآن به صورت نماز، عبادت و عشق به معبود و گریه و کار خیر در ما در جریان است. قرآن مجید در حقیقت آیات خودش را که در ما

(1) - بقره (2): 253؛ «از آن فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 342

حالت عمل و حال دارد، می‌سنجند. خیلی سریع وزن ما را نشان می‌دهد و بعد از نشان دادن وزن، به کار ما می‌رسند. ما را آن قدر معطل نمی‌کنند.

سرعت حسابرسی مؤمنان در قیامت

پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: تمام معطلی مؤمن در قیامت، با هر وزنی که دارد، کمتر از زمان برقی است که از ابر می‌جهد و خاموش می‌شود:

«إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» «1»

همین کلمه سریع برای ما کافی است.

خدا با قدرت بی‌نهایتش در حسابرسی سرعت دارد. کلمه «سَرِيعُ» در این آیه خیلی مهم است. عمق این کلمه را باید درک کرد. سرعت حسابرسی وجود پروردگار برای ما قابل درک نیست. «2»

(1) - آل عمران (3): 199؛ «یقیناً خدا حسابرسی سریع است.»

(2) - نهج البلاغه: حکمت 300؛ «سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ يُحَاسِبُ اللَّهُ الْخَلْقَ عَلَى كَثْرَتِهِمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَرْزُقُهُمْ عَلَى كَثْرَتِهِمْ فَقِيلَ كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَ لَا يَرُونَهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَرْزُقُهُمْ وَ لَا يَرُونَهُ.»

و هم چنین آمده: بحار الانوار: 253 / 7، باب 11؛ «أَنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ يَحْسَبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ فِي مَقْدَارِ لَمَحِّ الْبَصْرِ وَ رُوِيَ بِقَدْرِ حَلْبِ شَاهٍ وَ رُوِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَعْنَاهُ أَنَّهُ يَحْسَبُ الْخَلْقَ دَفْعَةَ كَمَا يَرْزُقُهُمْ دَفْعَةً. وَ ثَالِثُهَا أَنَّ مَعْنَاهُ أَنَّهُ سَبَّحَانَهُ سَرِيعَ الْقَبُولِ لِدَعَاءِ هَؤُلَاءِ وَ الْإِجَابَةِ لَهُمْ مِنْ غَيْرِ احْتِيَاسٍ فِيهِ وَ بَحْثٌ عَنِ الْمَقْدَارِ الَّذِي يَسْتَحِقُّهُ كُلُّ دَاعٍ وَ يَقْرَبُ مِنْهُ.»

و نیز در ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن: 262 / 2 - 261 آمده است: «وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ...» - در تفسیر آیه 202 بقره وجوهی گفته‌اند:

1- خداوند زود پاداش نیکوکاران را می‌دهد و زمان پاداش آنها نزدیک است و از نظر مضمون مانند آیه «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ، أَوْ هُوَ أَقْرَبُ؟» و نیست کار قیامت در سرعت مگر باندازه یک چشم بهم زدن یا کمتر از آن. علت اینکه از پاداش اعمال به حساب تعبیر کرده اینست که درست، پاداش برابر با عمل و به مقدار آن است.

2- خداوند حساب همه مردم را در قیامت در مدتی کوتاه بررسی مینماید بدون اینکه حساب یکی از مردم مزاحم حساب دیگری گردد زیرا خداوند «لا یشغله شأن عن شأن» است و رسیدگی بیک کار مانع از رسیدگی بکار دیگر در آن نخواهد بود.

در روایت آمده است که خداوند حساب تمام مخلوقات را در مدت یک چشم بهم زدن انجام میدهد.

این مطلب شاهد دیگری است بر اینکه خداوند جسم نیست و اینکه در سخن گفتن (مثلاً) نیازمند بوسیله و ابزار نمی‌باشد و می‌دانیم اگر جسم بوده و یا ابزار مادی کار میکرد و سخن میگفت امکان نداشت که در یک وقت با دو نفر که در دو نقطه و مکان مختلف‌اند دو مخاطبه و تکلم مختلف داشته باشد طبعاً خطاب یکی، از خطاب به دیگری مانع می‌شد و لازم می‌آمد که مدت حساب مردم باندازه زمان اعمال آنها طولانی باشد.

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: خداوند همانطور که همه مردم را در زمان واحد روزی میدهد در یک زمان هم به حسابشان رسیدگی می‌کند.

3- خداوند دعای این گروه را فوری اجابت کرد و خواسته آنها را زود بر می‌آورد بدون معطلی و صرف وقت برای بدست آوردن مقدار استحقاق آنها نه آن چنان که مردم در برآوردن خواسته‌های دیگران مدتی صرف بررسی وضع آنها می‌نمایند.

قریب به همین مضمون از ابن عباس نقل شده است که در معنای آیه می‌گوید:

منظور این است که خداوند آنچه عنایت می کند روی تفضّل است نه حساب و در روز قیامت نامه های اعمال مردم بدست راست آنها داده شده و ب آنها گفته می شود: این گناهان شما است که مورد عفو، قرار گرفت و این اعمال نیک شما است که دو برابر پاداش می گیرید.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 343

عربی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: من نمی فهمم این سریع یعنی چه؟ حضرت فرمود: تمام موجودات زمین، دریا، هوا، جنگل و بیابان را در نظر بگیر، حتی موجوداتی که در این تپه های خالی و در بیابانها، زنده و غیرقابل رؤیت هستند که

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 344

اگر شش میلیارد جمعیت روی زمین با اینها مخلوط شوند و بعد بخواهند از هم جدا شوند، آنها نمی فهمند که چیزی به آنها اضافه یا کم شد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: همه این موجودات را در نظر بگیر، هر روز حساب روزی اینها را می رسد و به همه روزی می دهد. البته پیغمبر صلی الله علیه و آله به اندازه فهم این عرب، سرعت در حسابرسی خدا را بیان فرمود.

اگر سرعت در حسابرسی نبود، از هر نوع از موجودات، روزی چند میلیارد مانند برگ درخت از گرسنگی روی زمین می ریختند و می مردند، ولی هر لحظه در این عالم، رزق و روزی هر موجودی حساب شده در کنارش هست، این معنای «سَرِیْعُ الْحِسَابِ»* بودن خدا است.

در قیامت که تمام این موجودات نیستند، فقط ما هستیم و طایفه جنّ. مگر تعداد ما نسبت به تمام موجودات زنده چقدر است که خدا بخواهد اهل ایمان و رفقای خود را معطل کند؟

نور، هدایت کننده مؤمنان به بهشت

اتفاقاً غیر از این خودش را سَرِیْعُ الْحِسَابِ* نامیده، مطلبی نیز در حق مؤمنان دارد، در سوره حدید می فرماید:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ» «1»

حبیب من! در قیامت با چشم خود، مؤمنین و مؤمنات را می بینی که نور وجودشان پیشاپیش و از سمت راست آنان شتابان است.

(1) - حدید (57): 12؛ « [این پاداش نیکو و بارزش در] روزی [است] که مردان و زنان باایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 345

«بُشْرَاكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» «1»

به آنها می گویند: در این حرکت شتابان نوری به طرف بهشت می روید:

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» «2»

در جای دیگر قرآن می فرماید: این احسان من به شما است که به بهشت برسید:

«ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «3»

خدا که بگوید: عظیم، ما چه می دانیم این عظیم چیست؟ قرآن یکی از ترازوهای روز قیامت است.

شاهد بی گناه یوسف علیه السلام

وقتی که حضرت یوسف علیه السلام عزیز مصر شد، روزی در کنار پنجره نشسته بود و بیرون را نگاه می کرد، مردی پابرهنه، با لباس کهنه و پاره از جاده عبور می کرد، جبرئیل آمد، گفت: آیا او را می شناسی؟ گفت: نه، نمی دانم کیست.

گفت: وقتی تو با زلیخا درگیر بودی، او می گفت: بیا و تو می گفتی: نمی آیم، او خیز برداشت که گریبان تو را بگیرد و تو فرار کردی، در حال فرار پیراهنت را از پشت گرفت و پیراهن تو پاره شد، بعد شوهر آن زلیخا درب سالن را باز کرد و

آمد، اوضاع را دید، گفت: ای یوسف! چه خبر است؟ هنوز حرفش تمام نشده بود که زلیخا گفت: او را آوردی در کاخ تا نان و آبش را بدهی و تربیتش کنی، در این کاخ همه نوع

(1) - حدید (57): 12؛ «به آنان می گویند: امروز شما را مژده باد به بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است.»

(2) - مائده (5): 54؛ «این فضل خداست که به هر کس بخواهد می دهد.»

(3) - توبه (9): 72؛ «این همان کامیابی بزرگ است.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 346

وسایل برای او فراهم کنی، آخرش به همسر عزیز مصر خیانت کند. نخست وزیر مملکت بود و بالاخره قدرت داشت. خدا در قرآن می فرماید:

«وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا» «1»

ناگهان شاهدهی که روایات می گویند: بچه بود، به عزیز مصر گفت: فوری نگو که یوسف به همسر من چشم خیانت داشته است، پیراهن آنها را نگاه کن، اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، یعنی یوسف خیز برداشته تا به او حمله کند، اما اگر پیراهن یوسف از پشت سر پاره شده باشد، یعنی او نمی خواسته خیانت کند و می خواسته فرار کند و زلیخا به دنبال او بوده است.

به پیراهن یوسف نگاه کرد، دید جلوی پیراهنش سالم است ولی از پشت سر پیراهنش پاره شده است. «2» گفت:

«يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا» «3»

ای یوسف! از این زن رویگردان باش، او فتنه گر و مفسد است.

جرئیل گفت: ای یوسف! این مرد با این لباس کهنه و پای برهنه همان شاهدی است که تو را از اتهام نجات داد. حضرت به مأمور خود گفت: برو او را بیاور. او را آورد، گفت: برای او لباس و کفش بیاورید، به او پول و شغل متناسب با عقل و فهمش بدهید و حقوقی نیز برای او قرار بدهید.

(1) - یوسف (12): 26؛ «گواهی از خاندان بانو چنین داوری کرد.»

(2) - علل الشرائع: 1/ 48-49، باب 41؛ قصص الأنبياء للجزائری: 178.

(3) - یوسف (12): 29؛ «یوسف! این داستان را ندیده بگیری.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 347

ارزش دهی خدا به اعمال در قیامت

جرئیل تعجب کرد، حضرت یوسف علیه السلام گفت: چه شد؟ گفت: کرم خدا مرا متحیر کرد، آه از نهادم برآمد؛ چون کسی که برای تو شهادت به حق داده، بین برای او چه کار کردی؟ آن وقت بندگانش که عمری می گویند: «أشهد أن لا اله الا الله» به وحدانیت او شهادت می دهند، در قیامت برای آنها می خواهد چه کند؟

این نمازی که در عمر خود می خواندم و در آن این شهادت بوده، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» سجده و رکوع داشته، فکر می کنید در ترازوی قیامت که قران است، چقدر سنگین است؟ روزهها، گریهها، رعایت خانواده و محبت به مردم چقدر سنگین است؟

من به خاطر فتنه زمان نمی خواهم در مسائل طوری وارد شوم که خدای نکرده دل شما به قدری دلگرم شود که در عمل کم بگذارید، شما را به خدا دلگرمی بیش از اندازه پیدا نکنید.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

دو رکعت نماز شما را خدا قبول کند، دستور می فرماید که پرونده اش را باز نکنید، همین دو رکعت نماز او را نجات می دهد. حدیث در کتاب شریف «وسائل الشیعة» است. «1» برای شما باید ترازو بگذارند، نه برای دیو سیرتان، اهل ستم و نفهمهایی که دین را به مسخره می گیرند.

(1) - الکافی: 266 / 3، حدیث 11؛ وسائل الشیعة: 33 / 4، باب 8، حدیث 4439؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَبِلَ اللَّهُ مِنْهُ صَلَاةً وَاحِدَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ وَ مَنْ قَبِلَ مِنْهُ حَسَنَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 348

ورود به بهشت، بدون حسابرسی

حضرت یوسف علیه السلام خیلی وزن دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: بعضی ها را در روز قیامت از شدت سنگینی وزن نمی کنند؛ چون می گویند: وزن این آدم به اندازه خود ترازو یعنی قرآن است، دیگر نیازی به وزن کردن او نیست.

اما اینکه چه کسانی را وزن می کنند؟ در روایتی آمده است که این روایت را اهل سنت نیز نقل کرده اند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در قیامت فرزندم حسین علیه السلام و هفتاد و دو نفر یار او را وزن نمی کنند؛ چون اینها به سنگینی ترازو هستند. «1» قرآن نیز چنین حرفی را می زند و می فرماید: در قیامت عده ای را «بغیر حساب» با آنها برخورد می کنم و پرونده آنها را محاسبه نمی کنم؛ چون آنها خود حساب، نور و حقیقت هستند.

در سر خاری همی گردد نمان «2»

آدمی کو می ننگجد در جهان

یعنی این آدم به قدری عظیم شده است که جهان گنجایش او را ندارد، بلکه مقام قرب گنجایش او را دارد. این زلیخا است که از دیدگاه خدا در حدی است که بر سر

(1) - بحار الانوار: 286 / 41، باب 114، حدیث 6؛ الإرشاد، شیخ مفید: 332 / 1؛ «عَنْ جُوَيْرِيَةَ بْنِ مُسْهِرِ الْعَبْدِيِّ قَالَ لَمَّا تَوَجَّهْنَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى صِفِّينَ فَبَلَّغْنَا طُفُوفَ كَرْبَلَاءَ وَقَفَ نَاحِيَةً مِنَ الْمُعَسَّكَرِ ثُمَّ نَظَرَ يَمِينًا وَ شِمَالًا وَ اسْتَعْبَرَ ثُمَّ قَالَ هَذَا وَ اللَّهُ مُنَاحُ رِكَابِهِمْ وَ مَوْضِعُ مَنِيَّتِهِمْ فَقِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذَا الْمَوْضِعُ فَقَالَ هَذَا كَرْبَلَاءُ يُقْتَلُ فِيهِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ... بِغَيْرِ حِسَابٍ ثُمَّ سَارَ وَ كَانَ النَّاسُ لَا يَعْرِفُونَ تَأْوِيلَ مَا قَالَ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ أَصْحَابِهِ بِالطَّفِّ مَا كَانَ.»

و هم چنین آمده: بحار الانوار: 251 / 97، باب 2، حدیث 46؛ مستدرک الوسائل: 224 / 10، باب 22، حدیث 11902؛ «يُحْشَرُ مِنْ ظَهْرِ الْكُوفَةِ سَبْعُونَ أَلْفًا عَلَى غُرَّةِ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ.»

(2) - مولوی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 349

خار بیابان نیز گم می شود؛ یعنی آن خار بیابان از او وزین تر و گنجایش آن بیشتر است. با این همه خاری که سر راه روح خود ریخته است.

این همه افراد، عمری است که دارند روح بیچاره را از روی خارهای خطرناکی مثل زنا، ربا، دروغ، فتنه و فساد عبور می دهند و روح خود را تکه تکه و مجروح می کنند لذا دیگر برای این روح چیزی نمی ماند. هر قطعه ای بر سر یک خاری گیر می کند و تکه تکه می شود.

بینش آگاهان با نور الهی

آگاهان، اهل بینش و بصیرت، روح را چراغدان نور خدا قرار می دهند.

امام رضا علیه السلام می فرماید: «1» این نور از باطن ما تا خدا وصل است. روایت در کتاب شریف «کافی» است.

حضرت می فرماید: هر چه را بخواهیم بباییم، در این نور نگاه می کنیم و می یابیم.

وقتی حضرت رضا علیه السلام در نیشابور پیاده شدند و به دنبال جنازه‌ای آمدند که چند نفر تشییع می‌کردند، سر قبر میت به قبر گن فرمود: بیرون بیا، خود حضرت داخل رفت و فرمود: جنازه را به من بدهید. بند کفن میت را باز کردند، دیدند حضرت رضا علیه السلام خم شد، صورت میت را بوسید، بعد در قبر را بست.

شخصی از اهالی نیشابور عرض کرد: شما اولین بار است که به شهر ما می‌آیید، مگر آن مرده را می‌شناختید؟ حضرت فرمود: خودش و پدران و مادرانش را تا زمان حضرت آدم علیه السلام همه را می‌شناسم. ما لازم نیست جایی برویم که مردم را بشناسیم،

(1) - بحار الانوار: 123/26، باب 7، حدیث 17؛ بصائر الدرجات: 173، باب 3، حدیث 9؛ «به این مضمون آمده: عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ فِي رِسَالَةٍ أَنَّ شِيعَتَنَا مَكْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ يَرُدُّونَ مَوْرِدَنَا وَ يَدْخُلُونَ مَدْخَلَنَا لَيْسَ عَلَيَّ مِلَّةَ الْإِسْلَامِ غَيْرُنَا وَ غَيْرُهُمْ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 350

من تمام شیعیانم و پدر و مادر و فرزندان آنها را می‌شناسم، بین ما و خدا رابطه‌ای از نور است، هر چه را بخواهیم، خدا در آن نور نشان می‌دهد. «1»

منبع کسب نور

این نور را حضرت یوسف علیه السلام نیز داشت، اما از کجا آورده بود؟ در گفتگوی او با هم زندانی‌هایش به آنها فرمود. آنها غرق در حیرت بودند. این چه فرهنگی است؟

چرا با تمام مصری‌ها فرق می‌کند؟ او چقدر ادب، وزانت و کرامت دارد، او کیست؟

برای رفع جهل آنها فرمود:

«وَ اتَّبَعْتُ»

به خدا قسم! تمام حرف در همین جمله است. کسانی که به جهنم می‌روند، برای چه می‌روند؟ برای این که متابعت نداشتند، می‌گفتند: ما برای چه باید به این افراد اقتدا کنیم؟ مگر این‌ها چه کسانی هستند؟

اما حضرت یوسف علیه السلام با آن عظمت می‌فرماید:

«وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» «2»

ملت؛ یعنی دین و فرهنگ. ما این لغت را نسبت به جمع مردم استعمال می‌کنیم، مثلاً می‌گوییم: ملت ایران، اما کلمه ملت در قرآن یعنی فرهنگ و دین. من یوسف چرا این‌گونه شده‌ام؟ چون سه معلم دارم:

(1) - عیون أخبار الرضا: 200 / 2، باب 46، حدیث 1؛ «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجُهْمِ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَيَّدَنَا بِرُوحٍ مِنْهُ مُقَدَّسَةٍ مُطَهَّرَةٍ لَيْسَتْ بِمَلَكَ لَمْ تَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِّنْ مَّضَى إِلَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهِيَ مَعَ الْأَيِّمَةِ مِنَّا تُسَدِّدُهُمْ وَتُوقِفُهُمْ وَهُوَ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْحَبْرَ.»

(2) - یوسف (12): 38؛ «و [از ابتدا] از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده‌ام.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 351

«وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ»

من در کنار فرهنگ سه پیغمبر، سراپا گوش بودم و بعد اقتدا نمودم،

«مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» «1»

ما ذره‌ای انحراف در اعتقاد به خدا نداریم. این خیلی حرف است.

گرفتن آینه وجود به طرف خدا

این قسمت آیه را فارسی‌تر بگویم: هم سلولی‌ها! ما پیغمبران را از جنس آینه آفریدند، ما پشت به جمال ازل و ابد نکردیم که در ما نتابد، بلکه ما روی وجود خود را در برابر او گرفتیم و او با اسما و صفاتش در ما تابید.

پشت آینه‌ها با «جیوه» پر شده است، پشت آن که چیزی را نشان نمی‌دهد. پشت آینه وجود ما، بدن است، بدن چیزی را نشان نمی‌دهد، اما این آینه روح را ببینید:

«وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ» «2»

وجه؛ یعنی کسی چهره واقعی وجود خود را رو به خدا بگیرد، خدایی که قدرت و نور بی‌نهایت است، ولی در جیوه چیزی دیده نمی‌شود، بیشتر مردم دنیا، پشت به خدا هستند، یعنی جیوه وجود آنها به طرف پروردگار است که هیچ چیزی در وجود آنها منعکس نمی‌شود، اما اینان آن صورت آینه‌ای وجود خود را رو به پروردگار گرفته‌اند. لذا در خود و همه جا، فقط خدا را می‌بینند:

«فَأَيْنَمَا تُؤَلُّوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ» «3»

(1) - یوسف (12): 38؛ «برای ما شایسته نیست که چیزی را شریک خدا قرار دهیم.»

(2) - لقمان (31): 22؛ «و هر کس همه وجود خود را به سوی خدا کند.»

(3) - بقره (2): 115؛ «پس به هر کجا رو کنید آنجا روی خداست.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 352

دیده ندیدند در آن جز رخ زیبای دوست

گیتی و خوبان آن در نظر آینه‌ای است

فضل خدا بر بندگان خاص

این که روی من - حضرت یوسف علیه السلام - به طرف خداست:

«ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ»

این لطف خدا به حضرت ابراهیم، اسحاق، یعقوب علیهم السلام و من است، به تك تك مردم عالم نیز روی آینه‌ای داده است:

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» «1»

ولی نود درصد مردم آینه را به طرف عناصر دنیا گرفته‌اند و این مناظر و تصویر عناصر پست دنیایی در این آینه می‌افتد، لذا عاشق دنیا هستند. حس می‌کنند که این عشق مانند سرطان، تمام بندهای روحی آنان را پاره کرده است، ولی حاضر نیستند چند کلمه برای ثروتشان وصیت بنویسند که مثلاً يك سوم آن را که مال خود او است، بعد از مرگ خرج آخرت من کنید چون باز هم باور نمی‌کند و می‌میرد. از نوشتن يك خط در راه خدا و برای خدا ابا دارد؛ چون پایبند به دنیا شده است. آینه وجودش به طرف دنیا است و اصلاً غیر از دنیا را نمی‌بیند و همیشه دنیا در آن منعکس است.

حضرت پروردگار به تمام انسان‌ها این احسان را کرده است که آینه آنان را خلقت کرده، ولی ایشان، طرف جیوه‌ای آن را به طرف خدا گرفته‌اند، لذا نور خدا به آن پرقدرتی، در جیوه پیدا نیست.

(1) - یوسف (12): 38؛ «این از فضل خدا بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم ناسپاسند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 353

آیه دیگر:

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ» «1»

از نظر دین چه کسی بهتر از آن انسانی است که وجهه؛ یعنی آینه وجودی خود را رو به خدا گرفته است؟

«وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» «2»

او کسی است که نیکوکار است و به فرهنگ حضرت ابراهیم علیه السلام اقتدا می‌کند؛ یعنی حضرت یوسف علیه السلام:

«وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا» «3»

خدا حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان رفیق صمیمی خود انتخاب کرد. حضرت یوسف علیه السلام فرمود: من دست به دامن چنین کسانی دارم، اما دست زلیخا به کجا بند بود؟ هیچ جا. در وجود زلیخا به جز شهوت نجس چه چیزی جریان داشت؟

برات آزادی از جهنم، عیدی بندگان

پیغمبر علیه السلام فرمود: وقتی ماه مبارک رمضان تمام می‌شود، روز بعد از آن عید است، خدا به بندگان خود، عیدی يك ماه عبادت آنها را می‌دهد:

«جعلته للمسلمین عیداً» «4»

(1) - نساء (4): 125؛ «و دین چه کسی بهتر است از آنکه همه وجودش را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است.»

(2) - نساء (4): 125؛ «و نیکوکار است، و از آیین ابراهیم یکتاپرست حق‌گرا پیروی کرده است؟»

(3) - نساء (4): 125؛ «و خدا ابراهیم را [برای حق‌گرایی، خلوص، پاکی اخلاق و اعمالش] دوست خود گرفت.»

(4) - وسائل الشیعة: 468 / 7، باب 26، حدیث 9881؛ «اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَأَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ وَأَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَهْلَ التَّقْوَى وَالْمَعْفِرَةِ أَسْأَلُكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْراً وَمَزِيداً أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 354

چقدر عیدی می‌دهد؟ امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: گوشه‌ای از عیدی او این است که آزادی از دوزخ را برای شما امضا می‌کند. برات آزادی از آتش جهنم چیز کمی نیست. اگر هیچ چیزی به ما ندهند و فقط همین برات را بدهند، برای ما کافی است.

داستان اعمش و زیارت امام حسین علیه السلام

«أعمش» می گوید: «1» در همسایگی ما شخص بداخلاقی بود که من او را دوست

(1) - مستدرک الوسائل: 10/ 295-296، باب 42، حدیث 12046؛ «الشَّيْخُ مُحَمَّدُ بْنُ الْمَشْهَدِيِّ فِي الْمَزَارِ، بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْأَعْمَشِ قَالَ كُنْتُ نَازِلًا بِالْكُوفَةِ وَكَانَ لِي جَارٌ كَثِيرًا مَا كُنْتُ أَقْعُدُ إِلَيْهِ وَكَانَتْ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ فَقُلْتُ لَهُ مَا تَقُولُ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي بِدَعَةٍ وَكُلُّ بِدَعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ فَمُنْتُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ أَنَا مُمْتَلِئٌ غَضَبًا وَقُلْتُ إِذَا كَانَ السَّحَرُ أَتَيْتُهُ وَ حَدَّثْتُهُ مِنْ فَصَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يُسْحِنُ اللَّهُ بِهِ عَيْنِيهِ قَالَ فَأَتَيْتُهُ وَ قَرَعْتُ عَلَيْهِ الْبَابَ فَإِذَا أَنَا بِصَوْتٍ مِنْ وَرَاءِ الْبَابِ أَنَّهُ قَدْ قَصَدَ الزِّيَارَةَ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ فَخَرَجْتُ مُسْرِعًا فَأَتَيْتُ الْحَيْرَ فَإِذَا أَنَا بِالشَّيْخِ سَاجِدًا لَا يَمْلِكُ مِنَ السُّجُودِ وَ الرَّكُوعِ فَقُلْتُ لَهُ بِالْأَمْسِ تَقُولُ لِي بِدَعَةٍ وَ كُلُّ بِدَعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ وَ الْيَوْمَ تَزُورُهُ فَقَالَ لِي يَا سُلَيْمَانُ لَا تَلْمَنِي فَإِنِّي مَا كُنْتُ أَنْبِثُ لِأَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ إِمَامَةً حَتَّى إِذَا كَانَتْ لَيْلَتِي هَذِهِ رَأَيْتُ رُؤْيَا أَرَعَبْتَنِي فَقُلْتُ مَا رَأَيْتُ أَيُّهَا الشَّيْخُ قَالَ رَأَيْتُ رَجُلًا لَا بِالطَّوِيلِ الشَّاهِقِ وَ لَا بِالْقَصِيرِ اللَّاصِقِ لِأَحْسَنِ أَصْفِهِ مِنْ حُسْنِهِ وَ بَهَائِهِ وَ مَعَهُ أَقْوَامٌ يُخْفُونَهُ خَفِيفًا وَ يَرْفُونَهُ رَفًّا بَيْنَ يَدَيْهِ فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ ذُنُوبٍ عَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ لِلتَّاجِ أَرْبَعَةُ أَرْكَانٍ فِي كُلِّ رُكْنٍ جَوْهَرَةٌ تُضِيءُ مَسِيرَةَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فَقُلْتُ مَنْ هَذَا فَقَالُوا هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقُلْتُ وَ الْأَخْرَجُوا فَقَالُوا وَصِيَّهُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ ثُمَّ مَدَدْتُ عَيْنِي فَإِذَا أَنَا بِنَاقَةٍ مِنْ نُورٍ عَلَيْهَا هُودَجٌ مِنْ نُورٍ تَطِيرُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذِهِ النَّاقَةُ قَالُوا لِلْحَدِيجَةِ بِنْتِ حُوَيْلِدٍ وَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ص قُلْتُ وَ الْعَلَامُ قَالُوا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ قُلْتُ فَأَيْنَ يُرِيدُونَ قَالَ بِمَضُونٍ بِأَجْمَعِهِمْ إِلَى زِيَارَةِ الْمُقْتُولِ ظَلَمًا الشَّهِيدِ بِكَرْبَلَاءَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ثُمَّ قَصَدْتُ الْهُودَجَ وَ إِذَا أَنَا بِرِقَاعٍ تَسَاقَطُ مِنَ السَّمَاءِ أَمَانًا مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ لِرُؤَارِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ ثُمَّ هَتَفَ بِنَا هَاتِفٌ أَلَا إِنَّا وَ شِيعَتُنَا فِي الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنَ الْجَنَّةِ وَ اللَّهُ يَا سُلَيْمَانُ لَا أَفَارِقُ هَذَا الْمَكَانَ حَتَّى يُفَارِقَ رُوحِي جَسَدِي.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 355

نداشتم. روزی از او سؤال کردم: نظر شما در مورد زیارت سید الشهداء علیه السلام چیست؟

به من گفت: این زیارت، ساخته شما است، هیچ فایده‌ای ندارد و عمل پوچی است. شخصی با یارانش را کشته‌اند، آن وقت شما سواره و پیاده به زیارت او می‌روید، نذر می‌کنید، اما هیچ يك از اعمال شما ارزشی ندارد.

با خود گفتم: بگذار مردم بخوابند، وقتی هنگام سحر شد، می‌آیم در می‌زنم، وقتی بیرون آمد، او را با خنجر تکه تکه می‌کنم، آیا زیارت امام حسین علیه السلام ساختگی است؟ من او را می‌کشم و در قیامت جواب این قتل را به خدا می‌دهم.

از شدت ناراحتی خواب نمی برد. سحر آمدم در زدم، همسرش آمد، گفتم: شوهر شما کجاست؟ گفت: نیمه شب رفت. گفتم: کجا رفته است؟ گفت: به کربلا. گفتم:

کربلا برای چه؟ گفت: برای زیارت.

با خود گفتم: او که تا دیروز صبح می گفت این حرفها بی ربط و ساختگی است.

اقلاً صبر می کرد تا آفتاب بزند و بعد برود. چرا نصف شب رفته است؟ من هم با سرعت رفتم، اما او را پیدا نکردم. به کربلا رسیدم، وارد صحن و حرم شدم.

دیدم آن همسایه، ضریح حضرت ابی عبدالله علیه السلام را گرفته، می گوید: مرا ببخشید. کنارش نشستم، مزاحمش نشدم تا حرف خود را با امام علیه السلام زد و گریه کرد.

گفتم: تو مگر دیروز منکر زیارت نبودی؟ گفت: چرا، من منکر بودم. گفتم: پس چطور شد که به زیارت آمده‌ای؟ گفت: دیشب که شب جمعه بود، خواب دیدم که محمل‌هایی از آسمان پایین می آید. از یکی از آن محمل‌ها ورقه‌هایی را پخش می کنند، سؤال کردم: این محمل کیست؟ گفتند: خدیجه و فاطمه علیهما السلام. گفتم: به کجا می روند؟ گفتند: شب جمعه است، دارند به کربلا و حرم ابی عبدالله علیه السلام می روند.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 356

گفتم: این ورقه‌ها چیست؟ روی ورقه‌ای را دیدم که نوشته شده بود: «امان من النار لزوار الحسین» اینها برات آزادی از جهنم است که برای زائران ابی عبدالله علیه السلام است.

پرسیدم: چه کسی دارد این برگه‌ها را پخش می کند؟ گفتند: مادر حضرت ابی عبدالله علیه السلام است. به نزدیک محمل آمدم، گفتم: ورقه‌ای نیز به من بدهید. صدای خانمی آمد که فرمود: تو که زیارت فرزندم حسین علیه السلام را قبول نداری. از خواب بیدار شدم و با پای برهنه تا کربلا دویدم. «1» والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

(1) - بحار الأنوار: 401 / 45، باب 50، حدیث 12.

22 مقایسه روح با بدن

مقام خلیفة اللہی انسان

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 359

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

در مقدمه مطلب، در ارتباط با این بود که حضرت یوسف علیه السلام این عظمت بی‌نهایت را از کجا به دست می‌آورد و این بی‌نهایتی عظمت در رابطه با کدام ناحیه از وجود انسان است؟

این مطلب با توجه به فلسفه خلقت انسان به دست می‌آید. بیان این فلسفه زمانی طولانی می‌خواهد، اما شما باید در این بحث به عناوینی عنایت کنید:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» «1»

این خلیفة اللہی هیچ ارتباطی به بدن ندارد، چون این اسکلت، گوش، عصب، خون و شهوت با توجه به این که ذاتاً محدود آفریده شده‌اند، قبل از انسان، میلیون‌ها نوع در زمین بودند و بعد از خلقت انسان نیز بوده و اکنون نیز هست. حتی بعضی از بدن‌ها با طول، عرض، حجم و وزن بیشتر هستند که پروردگار عالم می‌فرماید: موجودات دیگری که از شما قوی‌تر، با بنیان‌تر و بزرگ‌تر در جهت بدنی باشند، زیاد هستند.

(1) - بقره (2): 30؛ «به یقین جانشینی در زمین قرار می‌دهم.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 360

اگر منظور از این نیابت از خدا که در آیه مطرح است، بدن بود، خدا که جسم نیست که از بدن نایب بخواید. همچنین اگر این بود که من کار جدیدی در جهت عنصری می‌خواهم بکنم، این کار جدیدی نبود؛ چون حیوانات، قبل از ما در دنیا پر بودند. پس این خلافت به کجای وجود آدم ارتباط دارد؟ با توجه به این که آیات قرآن مجید جلوه علم، حکمت، عدل و رحمت پروردگار است، و استواری و استحکام آیات قرآن، قابل تردید نیست، اگر بخواهیم بگوییم نیابت از او با بدن صورت می‌گیرد، با آیه و طبیعت عالم نمی‌سازد.

اسمای مورد تعلیم آدم

«عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» «1»

به تحقیق خودم، تقریباً به این نتیجه رسیدم که منظور از «الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» اسمای حسناى پروردگار است. نه این که تمام این حیواناتی که به آنها نشان دادم، گفتم: نام این حیوان شتر است، آن یکی گاو است، این نام‌گذاری را که بعد از خلقت و شروع زندگی خودش می‌توانست انجام بدهد، همان طور که خشت و آجر روی هم چیده را خود ما اسم «دیوار» روی آن گذاشتیم، پروردگار نیز این اعتبار اسمی را از ما قبول کرده است.

وقتی در قرآن مجید داستان حضرت موسی علیه السلام و آن مرد عالم را بیان می‌کند، می‌فرماید:

«وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ» «2»

(1) - بقره (2): 31؛ «همه نامها [ی موجودات] را به آدم آموخت.»

(2) - کهف (18): 82؛ «و اما آن دیوار از دو نوجوان یتیم در این شهر بود.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 361

دیوار در ملك دو پسر بچه بود. خداوند متعال دیوار را که نشان آدم نداده بود و بگوید: اسم این را به یاد داشته باش، وقتی رفتی زندگی را شروع کنی، بدان که اسم این دیوار است.

یا هر چیزی را جداگانه نشان داده و گفته: به یاد داشته باش، این را می گویند:

پیراهن، سبزی، علف و غیره. اینها را ما دور هم جمع شده‌ایم و به اصطلاح وضع کرده‌ایم. از روز اول اسم گذاری کردیم، اعتبار کردیم که به هر چیزی چه بگوییم.

پس چه داستانی بوده که به فرشتگان می‌فرماید: بر او سجده کنید، چون او نایب من و ظرف اسماء است؟ دانایی به اسم حیوانات و اشیا باعث سجده میلیاردها فرشته شد؟ این که قابل قبول نیست که صفحه وجود آدم را از اسامی حیوانات و اشیا پر کرده و بعد بگوید: به خاطر این علم، واقعاً موجود عظیمی است، پس به او سجده کنید.

ملائکه نیز خیلی از اسمها را آشنا بودند. این رشته علم را خود آنها نیز داشتند.

پس:

«عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»

این اسماء، اسمای حسناى پروردگار بوده و منظور حضرت حق نیز نقش اسم لفظی بر مغز یا نفس آدم نبوده است که ما نقش الفاظ را بر او زدیم که «رحمن، کریم، باسط، قابض، معطی و ...» شده باشد.

لغت را بر صفحه نفس او نقش نزدیم، بلکه مفاهیم اسمها را که نور و حیات محض بوده، به انسان آموخته است؛ چون در آیات بعد ضمیر «اسماء» را جمع مذکر ذکر می‌کند. به حضرت آدم علیه السلام می‌فرماید: این علمی که به تو دادم، به فرشتگان خبر بده:

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 362

«أُنزِلَتْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» «1»

معلوم می‌شود که این اسماء عبارت است از: جلوه حقایق نوری.

متخلّق شدن انسان به اخلاق الهی

فلسفه تعلیم حقایق اسما این بوده که روح آدم رنگ تمام اسما را به خودش بگیرد. به عبارت ساده‌تر: این موجود، متخلّق به اخلاق الهی شود که در این تخلّق، دیگر بین انسان در جهت روحی با موجودات دیگر عالم مساواتی نیست، بلکه این انسان تجلّی دهنده «اخلاق الله» از طریق «اسماء الله» شده و «افضل من ملك مقرب» شده است.

طبق روایتی که حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش نقل می‌کند، تا به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌رسد که وزن و ارزش چنین انسانی، از جبریل و میکائیل نیز بیشتر است.

این تعلیم اسماء، مربوط به کجای بدن ما است؟ یعنی تزریق حقیقت اسماء به استخوان‌ها شده است؟ استخوان، غیر از شیره مواد غذایی، چیز دیگری را نمی‌گیرد. آیا گوشت در بدن این جاذبه را دارد؟ او چه چیزی را جذب می‌کند؟

همان‌هایی که در معده هضم شده است و برای رسیدن به اعضای بدن، تمیز و پاکیزه و اضافه‌اش نیز نجس و متعفن است و بدن از خودش بیرون می‌کند.

قدرت روح در رشد انسان

در طبیعت بدنی، بدن کاری بالاتر از این را ندارد. این غیر از آن زمانی است که

(1) - بقره (2): 33؛ «فرشتگان را از نام‌های آنان خبر ده.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 363

بدن مستخرّ روح شده است و روح نیز مستخرّ اسماء و اسماء نیز جلوه حق است.

روح حدود، بالا، پایین، پس و پیش، اندازه و ظرفیت ندارد و قابل اندازه‌گیری نیست.

بی‌جهت‌ها ذات جان روشن است

زیر و بالا، پیش و پس وصف تن است

وقتی مفاهیم اسماء تعلیم شد، روح حد و حدود ندارد. بقا به روح مربوط است، نه بدن. بدن ما بعد از چهل سالگی شروع به شکسته شدن می‌کند. این کوزه ترك می‌خورد، سرش می‌شکند، این ساختمان رو به خرابی می‌رود، دیگر نه چشمی داریم، نه گوشی و نه معده‌ای. مرده متحرکی هستیم که خانواده می‌گویند:

خدایا! دیگر مرگش را برسان.

در این ناحیه ما چیزی نیستیم. بله، اگر بدن در استخدام روح در بیاید، روحی که در استخدام جلوه‌های اسمای الهی است و جلوه‌های اسمائی که در ارتباط با حضرت محبوب و بی‌نهایت است، در آن جهت ما هم بی‌نهایت هستیم.

تمام روشنایی‌ها به خاطر آزادی روح از بدن است والا اگر روح اسیر بدن باشد، یعنی زندانی که در تاریکی است؛ چون نور زمین برای خورشید است، اگر خورشید در نیمکره غربی طلوع کند، در نیمکره شرقی تاریکی محض است، چشم چشم را نمی‌بیند. تمام بدن ما از عناصر این خانه تاریک است.

روح «مَطْلَعِ الْفَجْرِ» طلوع اسمای الهیه است و «کلیم الله» می‌سازد، نه بدن.

چون اگر غذا به بدن بدهیم، طول و عرض و حجم می‌سازد، آن هم تا اندازه معینی، یعنی ما اگر هفتاد سال در دنیا باشیم، در حد معینی قد می‌کشیم و با خوردن چاق می‌شویم.

مقایسه روح با بدن «1»

(1) - درخشان پرتوی از اصول کافی (سید محمد حسینی همدانی): 372 / 2 - 374 رابطه ذاتی روح با بدن:

رابطه روح با بدن رابطه ذاتی است رابطه روح با بدن عنصری رابطه ذاتی و ناگسستنی است در اثر اتحاد وجودی که دارند و بدن و اعضاء و جوارح تحت تدبیر روح قرار گرفته این علاقه و رابطه هرگز زوال پذیر نخواهد بود هم چنان که گفته شده باینکه بدن به مجرد فساد خاک شده و بصورت غیر بدن خواهد درآمد و بعد از قطع نفس ماده از برای نفس نیست نسبت نفس بعد از رجوع بعالم قدس باین بدن و سایر ابدان علی السواء است چون ارتباط بین نفس و بدن از دو طرف است علاقه نفس ببدن و ارتباطش ایجابی و از ناحیه بدن اعدادی است در وقتی ترکیب بدن منحل شد هر عنصر و ماده‌ای رجوع باصل خود می‌نماید و زمینه برای تعلق نفس نمی‌ماند از این اشکال پاسخ گفته شده است باینکه روح که در

آغاز امر قوه محض بوده هنگام نوزادی و در اثر بکار بردن نیروهای ظاهری و فکری و درونی خود ملکاتی بدست آورده و اعضاء و جوارح خود را در مدت زندگی دامنه‌دار خود بشعار عبودیت معرفی نموده است نتیجه آن رابطه ذاتی ناگسستگی میان روح و اعضاء و جوارح خواهد تحقق پذیرفت با این رابطه ذاتی چگونه پس از قطع روح علاقه تدبیری خود را از بدن با سایر اعضاء افراد دیگر یکسان خواهد بود و این خلاف وجدان است.

هم چنان که شهداء و مقتولین در راه اسلام ابدان طاهره آنان پس از سالها ائمن از هر گونه تغییرات جوئی و درونی است از نظر قدرت روح و صفاء آنها است که بدن عنصری خودشان را نیز تدبیر می‌نمایند و از فساد و زوال تا حدی جلوگیری می‌نمایند.

هم چنان که مرحوم آیه الله آقا علی شبستری قدس سره از جسد مقدس مرحوم صدوق دوم را هنگام تعمیر مشاهده نموده چنین حکایت می‌نماید در سال 1306 هجری که زیاده بر نخصد سال از رحلت او گذشته بوده است که بدن مقدس او سالم بوده است با مشاهده عینی این در اثر ارتباط خاصی است که ارواح قویه و کامله اهل ایمان نسبت ببدن عنصری خود دارند خلاصه با ملازمت سالها بعبادت و اداء وظایف الهی چگونه میتوان گفت که پس از قطع تدبیر روح از بدن عنصری همه شئون و آثاری که سالها در اعضاء جوارح خود کسب نموده يك بار قطع می‌شود و با همه اعضاء افراد دیگر یکسان خواهند بود بلکه رابطه معنوی ناگسستگی روح با بدن عنصری خود خواهد داشت نه تدبیر طبیعی بلکه تدبیری که در تصفیه خاک بدن خود و از صفاء و نورانیت آن که در طریقه شعار عبودیت سیر نموده کسب می‌نماید مانند سیر خاک است بسوی طلا و فیروزج نه سیر و تحول خاک بدن اهل ایمان بصورت نباتی و حیوانی که سیر طبیعی است بلکه غرض از سیر و حرکت در اثر جاذبه روح بآنست که بدن و یا خاک بدن طریق صفاء و نورانیت را می‌پیماید مانند سنگ و خاک که در اعماق زمین در اثر فشارها بصورت نقره و سیم و زر و طلا و سایر فلزات قیمتی درمی‌آید.

خلاصه از نظر اینکه جاذبه روح بدن و یا خاک اعضاء خود را بسوی شعار صفاء و نورانیت و هر چه از مجاهدات و قیام و قعود اداء وظایف عبودیت در بدن بودیعت نموده است همان نیروی و شعار عبودیت تحکیم و به تکامل میرساند.

خلاصه علاقه تدبیر روح نسبت ببدن و یا خاک آن سیر و تدبیر طبیعی نیست که بصورت نباتی و یا حیوانی درآید بلکه غرض جاذبه‌ای است که خود روح در اثر سیر و تکامل بدن و یا خاک بدن خود را نیز بهمان طریق که روح در تکامل است همانرا در باره خاک بدن خود تکمیل می‌نماید همان گونه جاذبه او بظهور میرسد یعنی در طریقه عبودیت که ذرات خاک بدن اهل ایمان کامل مانند ذرات طلا و سیم و زر و فیروزج است که در سرزمین پراکنده‌اند و این سیر و تکامل غیر از تغییرات جوی و طبیعی است که خاک اعضاء اهل ایمان بصورت نبات و غیره درآیند آن سیر طبیعی است و منظور در این سیر در اثر جاذبه و کششی است که روح بدن و خاک بدن خود را در طریق عبودیت جذب می‌نماید.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 365

تمام فعالیت‌های بدن در ارتباط با همین عناصری است که از خاک در می‌آوریم و به او می‌دهیم تا بخورد. کار دیگری نمی‌کنیم. این کار را که قبل از ما، همه حیوانات انجام می‌دادند. خدا چه احتیاجی داشت که در کره زمین به این همه حیوان، دوباره حیوان اضافه کند؟ آن هم حیواناتی که با اسیر کردن روح، از حیوان‌های دیگر، بیشتر لگد بزند و دندان‌ش از گرگ تیزتر شود.

حیوانات که به اندازه بودند، کره زمین قبل از این بدن‌هایی که روح را به اسارت گرفته‌اند، آرام بود و در آن جنگ، خونریزی، بمباران، تخریب، و این حرفها نبود.

قبل از این بدن‌ها، زناى محصنه و دیگر گناهان نبود. يك حیوان شراب خود و آبجو خور نبود. زمین آرام و راحت بود و تمام حیوانات نیز راحت بودند. اما اکنون

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 366

حیوانات هم گرفتار هستند، چون آنها را می‌گیرند و می‌کشند و تکه تکه می‌کنند و می‌خورند، مانند خوک، با این که خدا گوشت آن را حرام کرده است، امنیت ندارد، حتی مار، سگ، گربه، میمون، قورباغه، خرچنگ، حتی حشرات نیز از دست این انسان‌های حرام خور امنیت ندارند.

شما وقتی به اروپا بروید، در فروشگاه‌ها هر نوع گوشتی بخواهید هست، مار، سگ، بوزینه. در چین بدتر است. چینی‌ها می‌گویند: ما فقط سه چیز را نمی‌خوریم؛ چون نمی‌توانیم بخوریم: قطار، هواپیما و کشتی، هر چیز دیگری در این زمین هست، می‌خورند. سوسک، کرم خاکی، بوزینه، گربه و سگ را می‌خورند. بیشتر امراض جهان نیز از آنجا پخش می‌شود.

قبل از این زمانی که بدن‌ها اسیر بودند، حیوانات نیز راحت بودند. اما حالا از دست این دو جنس دو پا دائم زجر می‌کشند و به خدا می‌گویند: خدایا! این چه موجودی است که خلق کردی؟ ای انسان! بین چگونه کشتی تو به گل نشسته است که حیوان بیچاره از دست تو امنیت ندارد. به جای این که ما از آنها بنالیم، آنها دارند شب و روز از ما می‌نالند.

مذموم بودن کار بدن منهای روح

این بدن چه می کند؟ تمام مراکز فحشا، سینماهای شهوت‌زا، ماهواره‌ها، سایت‌های مخرب، عرق فروشی‌ها، سگ و خوک و حشره خوری‌ها، به خاطر لجام گسیختگی بدن است، آن گاه این خلیفه خدا است؟ خدا عارش می‌آید که اسم این موجودات را ببرد. خدا می‌خواهد اسم گذاری کند، می‌فرماید:

«كَالْأَنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضْلُ» «1»

(1) - اعراف (7): 179؛ «مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 367

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ» «1»

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ» «2»

«كَانَهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ» «3»

این بدن است. ببینید این بدن چه بساطی در عالم راه انداخته است؟ خدا می‌فرماید:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» «4»

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ» «5»

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» «6»

اما بدنی که در اختیار و ابزار روح و جان است:

بی‌جهت‌ها ذات جان روشن است «7»

زیر و بالا، پیش و پس وصف تن است

روح قد، پس و پیش، زیر و بالا، طول و عرض و حجم ندارد.

بالاترین وصف روح

(1) - اعراف (7): 176؛ «پس داستانش چون داستان سگ است.»

(2) - جمعه (62): 5؛ «وصف کسانی که عمل کردن به تورات به آنان تکلیف شده است، آن گاه به آن عمل نکردند، مانند دراز گوشی است که...»

(3) - مدثر (74): 50؛ «گویی گورخرانی وحشی و رمیده‌اند.»

(4) - روم (30): 41؛ «در خشکی و دریا به سبب اعمال زشتی که مردم به دست خود مرتکب شدند، فساد و تباهی نمودار شده است.»

(5) - مسد (111): 1؛ «نابود باد قدرت ابولهب، و نابود باد خودش.»

(6) - انفال (8): 22؛ «قطعاً بدترین مجنبدگان نزد خدا، کران [از شنیدن حق] و لالان [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] نمی‌اندیشند!»

(7) - مولوی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 368

اگر روح را بخواهیم تعریف کنیم - البته ذات روح را نمی‌توانیم بفهمیم - این است:

«و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» «1»

به کجا وصل است؟ در قرآن چه چیزهایی را با «یاء» نسبت آورده و به خودش نسبت داده است؟

«أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي» «2»

خانه‌ام که چهار دیواری سنگی است نه کاخ سفید آمریکا که میلیاردها دلار خرج ساختن آن شده است و در قرآن اهلش را لعنت می‌کند و آن خانه و هر کاخی را که برای ظلم ساخته شده باشد خانه لعنت می‌داند و فردای قیامت هر دینار دینارش را باید جواب بدهند.

اما خانه‌ای که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام ساختند، با دستی که به روح خدایی وصل بوده ساختند و روحی که جلوه گاه اسمای خدا بوده، اسمائی که به پروردگار عالم و حتی به ذات پروردگار ربط دارند، آن دست که این خانه را ساخت، خدا آن خانه را می‌گوید: «بَيْتِي» چون روح حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام در آن تجلی دارد.

ارزش بدن‌های مسخّر روح

بنا به فرموده امام صادق علیه السلام که سفارش کردند: گاهی در نمازها سوره فجر را بخوانید:

(1) - حجر (15): 29؛ «و از روح خود در او بدمم.»

(2) - بقره (2): 125؛ «که خانه‌ام را... [از هر آلودگی ظاهری و باطنی] پاکیزه کنید.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 369

«وَ الْفَجْرِ* وَ لَيْالٍ عَشْرِ*» «1»

حضرت علتش را می‌فرماید: چون آیه آخرش گفتگوی خدا با امام حسین علیه السلام است و این سوره دو اسم دارد؛ «سورة الفجر» و «سورة الحسين» «2» آیه آخر را نگاه کنید:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي* وَ ادْخُلِي جَنَّتِي» «3»

حسین من! نزد خودم بیا.

اضافه کردن به خودش: بندگام، هشتم. اینجا بدن‌ها در تسخیر روح است. آن وقت همین بدن مسخّر شده روح را در مملکت ما، در خراسان دفن می‌کنند، ما که روح ایشان را زیارت نمی‌کنیم، ما بر سر قبر ایشان می‌رویم، در آن قبر که روح

(1) - فجر (89): 1-2؛ «سوگند به سپیده دم* و به شب‌های ده گانه.»

(2) - بحار الانوار: 24/93، باب 34، حدیث 6؛ «وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَدَلٍ عَنِ ابْنِ فَرْقَدٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اقْرَءُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَ نَوَافِلِكُمْ فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَيْنِ وَ ارْعَبُوا فِيهَا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو أُسَامَةَ وَ كَانَ حَاضِرَ الْمَجْلِسِ كَيْفَ صَارَتْ هَذِهِ السُّورَةُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاصَّةً فَقَالَ أَلَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي إِنَّمَا يُعْنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَهُوَ ذُو النَّفْسِ الْمُطْمَئِنَّةِ الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ وَ أَصْحَابُهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانُ [هُمُ الرَّاضُونَ] عَنِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ رَاضٍ عَنْهُمْ وَ هَذِهِ السُّورَةُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ شِيعَتِهِ وَ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً فَمَنْ أَدَمَّنَ قِرَاءَةَ الْفَجْرِ كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.»

(3) - فجر (89): 27-30؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد.* پس در میان بندگانم درآی* و در بهشتم وارد شو.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 370

نیست، بدن است، روح حدود ندارد که در آنجا جا بگیرد.

به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ما به کربلا می‌رویم، قبر را زیارت می‌کنیم، ایشان نیز در قبر هست، یا بدن ایشان فقط در قبر است؟ امام علیه السلام فرمود: شما بروید زیارت کنید، حسین ما «عِنْدَ اللَّهِ» است. «1» ما نمی‌دانیم یعنی چه؟ آن وقت این بدنی از آن بدن‌ها است که در تسخیر روح است. این را شیخ طوسی نقل می‌کند. ما وقتی از شیخ طوسی حدیثی می‌گوییم؛ یعنی حرف صد در صد صحیح می‌گوییم چون علمای بزرگ شیعه صد سال جرأت

(1) - الکافی: 575/4 - 576، حدیث 2؛ «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ نُؤَيْرٍ قَالَ كُنْتُ أَنَا وَ يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عَمْرٍ وَ أَبُو سَلَمَةَ السَّرْجُ جُلُوساً عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ الْمُتَكَلِّمُ مِنَّا يُونُسُ وَ كَانَ أَكْبَرَنَا سِنًا فَقَالَ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَحْضَرْتُ مَجْلِسَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ يَعْنِي وَ لَدَّ الْعَبَّاسِ فَمَا أَقُولُ فَقَالَ إِذَا حَضَرْتَ فَذَكِّرْتَنَا فَعَلِ اللَّهُمَّ أَرِنَا الرَّخَاءَ وَ السُّرُورَ فَإِنَّكَ تَأْتِي عَلَيَّ مَا تُرِيدُ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنِّي كَثِيرًا مَا أَذْكَرُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَيُّ شَيْءٍ أَقُولُ فَقَالَ قُلْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تُعِيدُ ذَلِكَ ثَلَاثًا فَإِنَّ السَّلَامَ يَصِلُ إِلَيْهِ مِنْ قَرِيبٍ وَ مِنْ بَعِيدٍ ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قَضَى بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَنْقَلِبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا

لَا يُرَى بِنَكْيِ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءَ لَمْ تَبْكِ عَلَيْهِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا هَذِهِ الثَّلَاثَةُ الْأَشْيَاءُ قَالَ لَمْ تَبْكِ عَلَيْهِ الْبَصْرَةُ وَ لَا دِمَشْقُ وَ لَا آلُ عُثْمَانَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِيَّيْ أُرِيدُ أَنْ أُرَوِّدَهُ فَكَيْفَ أَقُولُ وَ كَيْفَ أَصْنَعُ قَالَ إِذَا أَتَيْتَ.

تَقُولُ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهِ وَ زُورَ قَبْرِ ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ... أَشْهَدُ أَنَّكَ وَ تَرَى اللَّهَ الْمُؤْتَوِّرَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ وَفَيْتَ وَ أَوْفَيْتَ وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَضَيْتَ لِلَّذِي كُنْتَ عَلَيْهِ شَهِيداً وَ مُسْتَشْهِداً وَ شَاهِداً وَ مَشْهُوداً أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ مَوْلَاكَ وَ فِي طَاعَتِكَ وَ الْوَفَادِ إِلَيْكَ أَلْتَمِسُ كَمَالَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللَّهِ وَ ثَبَاتَ الْقَدَمِ فِي الْمُهْجَرَةِ إِلَيْكَ.»

هم چنین قریب به این مضمون آمده:

وسائل الشيعة: 508 / 14، باب 66، حدیث 19706؛ «عَنِ الْأَصَمِّ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَذْكُرُ فِيهِ حَالَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى مَنْ يَبْكِيهِ فَيَسْتَعْفِرُ لَهُ وَ يَسْأَلُ أَبَاهُ الْإِسْتِعْفَارَ لَهُ وَ يَقُولُ أَيُّهَا الْبَاكِي لَوْ عَلِمْتَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ لَفَرَحْتَ أَكْثَرَ مِمَّا حَزَنْتَ وَ إِنَّهُ لَيَسْتَعْفِرُ لَهُ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَ خَطِيئَةٍ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 371

علمی نداشتند که کتاب‌های شیخ را رد کنند و حرفی بزنند، می‌گفتند: هر چه شیخ گفته است مورد قبول است.

بها دادن خدا به بدن‌های مسخر روح

شیخ نقل می‌کند: راوی به حضرت جواد علیه السلام عرض کرد: چیزی شنیده‌ام، گفتم خودم بیایم از شما بپرسم؛ چون قبول کردن آن برای من خیلی سنگین است.

فرمودند: چه شنیده‌ای؟ عرض کرد: از قول شما می‌گویند: هر کس به مدینه برود و پیغمبر صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام، امام حسن، حضرت سجاد، امام باقر، حضرت صادق علیهم السلام را زیارت کند، بعد به نجف بیاید و حضرت علی علیه السلام را زیارت کند، بعد در کربلا امام حسین علیه السلام، را زیارت کند، بعد در کاظمین حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را زیارت کند، چقدر ثواب در نامه عملش می‌نویسند، اما هر کس فقط به مشهد بیاید و پدر شما را زیارت کند، ثواب آن از تمام این زیارت‌ها بالاتر است؟

فرمود: بله، من گفته‌ام. «1» خیال می‌کنید کرم خدا محدود است، یا از خزانهاش کم می‌شود؟ این بدن امام رضا علیه السلام است. تمام عالم فدای این بدن.

(1) - الکافی: 584 / 4، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 565 / 14، باب 87، حدیث 19834؛ «أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَيْفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أُسْلَمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ حَجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَدَخَلَ مُتَمَتِّعًا بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَأَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى عُمْرَتِهِ وَ حَجَّهُ ثُمَّ أَتَى الْمَدِينَةَ فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ أَتَاكَ عَارِفًا بِحَقِّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ بَابُهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ فَسَلَّمَ عَلَيْكَ ثُمَّ أَتَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ص فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ أَتَى بَعْدَادَ وَ سَلَّمَ عَلَى أَبِي الْحُسَيْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى بِلَادِهِ فَلَمَّا كَانَ فِي وَقْتِ الْحَجِّ رَزَقَهُ اللَّهُ الْحَجَّ فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ هَذَا الَّذِي قَدْ حَجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ يَرْجِعُ أَيْضًا فَيَحُجُّ أَوْ يَخْرُجُ إِلَى خُرَاسَانَ إِلَى أَبِيكَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَسَلِّمُ عَلَيْهِ قَالَ لَا بَأْسَ يَا أَبِي خُرَاسَانَ فَيَسَلِّمُ عَلَى أَبِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفْضَلُ وَ لَيْكُنْ ذَلِكَ فِي رَجَبٍ وَ لَا يَنْبَغِي أَنْ تَفْعَلُوا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَإِنَّ عَلَيْنَا وَ عَلَيْكُمْ مِنَ السُّلْطَانِ شُنْعَةً.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 372

جاهل‌ها می‌گویند: چه خبر است؟ چرا این همه دارید خرج می‌کنید؟ تمام عالم را خرج این قبری که این بدن در آن هست، بکنند، کاری نکرده‌اند. مگر چه کار کرده‌اند؟ این که چیزی نیست. این‌ها لایق حریم این بدن است؟ روح که حساب دیگری دارد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: شب‌های جمعه هفتاد بار پروردگار امام حسین علیه السلام را زیارت می‌کند. روح که جای خود دارد. «1»

رانده شدن از بهشت به خاطر بدن

ماه رمضان تمام می‌شود، اگر کسی هنوز اسیر بدن است، کاری کند که زودتر در این زندان را باز کند و این مرغ باغ ملکوت را نجات دهد.

که در این دامگه حادثه چون افتادم

طایر گلشن عشقم چه دهم شرح فراق

آدم آورد در این دیر خراب آبادم»2»

من ملک بودم و فردوس برین جلم بود

فقط این شکم، چقدر اصرار کردند که هر چه می‌خواهی بخور،

«وَكُلَا مِنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا» 3»

هر چه می‌خواهی، بخور، این هزاران درخت، این آب، این چشمه، اما:

(1) - روایت به این کیفیت آمده: کامل الزیارات: 112، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 60/98، باب 9، حدیث 32؛ «أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَتَى الْحَيْرَةَ هَلَّ لَكَ فِي قَبْرِ الْحُسَيْنِ قُلْتُ وَ تَزُورُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ وَ كَيْفَ لَا أَزُورُهُ وَ اللَّهُ يَزُورُهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ يَهْبِطُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ إِلَيْهِ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ وَ مُحَمَّدٌ أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَحْنُ أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ فَقَالَ صَفْوَانُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَتَزُورُهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ حَتَّى تُدْرِكَ زِيَارَةَ الرَّبِّ قَالَ نَعَمْ يَا صَفْوَانُ الزَّمْتُ تُكْتَبُ لَكَ زِيَارَةُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ.»

(2) - حافظ شیرازی.

(3) - بقره (2): 35؛ «و از هر جای آنکه خواستید فراوان و گوارا بخورید.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 373

«وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» 1»

به این درخت دست نزن. تازه سیر نخورد، تا شروع کرد لقمه اول را بخورد، لباس‌های آنان کنده شد و خطاب رسید: آنان را بیرون کنید.

اما اگر روح به اسما و اخلاق او وصل شود، بدن را نیز در استخدام بگیرد، در حقیقت روح است که سجده می‌کند. اگر بدن، پیشانی روی مهر می‌گذارد، پیشانی روی مهر، در استخدام او است والا این بدن را سال‌ها در سردخانه بگذارید، سجده نمی‌کند، یک «با رب» نمی‌گوید. بدن بدون روح لال، کور و کر است و می‌گردد.

روح است که هر کاری می‌کند، فقط باید بدن را به استخدام آن درآورد.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

(1) - بقره (2): 35؛ «و به این درخت نزدیک نشوید که [اگر نزدیک شوید] از ستمکاران خواهید شد.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 374

23 پایبندی روح

تمایلات نفس

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 377

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلی علی محمد و آله الطاهیرین.

مبارزه وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام با بانوی کاخ خانم شوهردار جوان، مبارزه روح با بدن و حالات ملکوتی باطن با تمایلات محدود بدن و بی‌نهایت بزرگ با بی‌نهایت کوچک بود.

به نظر می‌رسید که تحلیل بحث در ارتباط با این مبارزه تمام شود، اما مسائل مهمی در آن هست، که باید بحث گردد. به قول سعدی:

ما هنوز اندر اول وصف تو مانده‌ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید

مطالبی باقی مانده است که حاوی لطائف، اشارات و مسائل بسیار مهمی است که در ضمن این برخورد، نه در تفاسیر قرآن می بینید و نه در کتاب‌هایی که برای این داستان مستقلاً نوشته شده است، بلکه خداوند مهربان توفیقم داد تا در ضمن مطالعات طولانی، به این نکات بسیار بارز، در سایه خود سوره و نورانیت آن برخورد کردم که فوق العاده مفید، راهگشا و راهنما است.

مجموعه‌ای از تمایلات، بدن را محاصره کرده‌اند که این تمایلات طبیعی است.

این تمایلات را حکیمانه به بدن دادند، مانند میل به غذا، خواب، لذت، توانمندی و سلامت، که این تمایلات باید در حدی پاسخ داده شوند که بدن را آماده کنند تا

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 378

روح بتواند آن را به سوی خدا بکشد.

توان روح در حرکت دادن بدن

البته چراغ معرفت به حضرت حق باید در باطن روشن شود که روح به مقصد خود توجه کند و به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: «1» با تغذیه عبادت، حرکت به سوی مقام قرب را شروع کند و با حفظ تعادل در ارضای تمایلات بدن، به وسیله روح به جانب خدا کشیده شود. اگر این تمایلات از

(1) - الکافی: 281 / 2 - 284، حدیث 16؛ وسائل الشیعة: 321 / 15، باب 46، حدیث 20630؛ «عَنِ الْأَصْبَغِ

بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ نَاسًا زَعَمُوا أَنَّ الْعَبْدَ لَا يُزْنِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَشْرِبُ الْخَمْرَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَأْكُلُ الرِّبَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْفِكُ الدَّمَ الْحَرَامَ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَقَدْ ثَقُلَ عَلَيَّ هَذَا وَ حَرَجَ مِنْهُ صَدْرِي حِينَ أَرَعُمُ أَنَّ هَذَا الْعَبْدَ يُصَلِّي صَلَاتِي وَ يَدْعُو دُعَائِي وَ يُنَاكِحُنِي وَ أُنَاكِحُهُ وَ يُوَارِثُنِي وَ أُوَارِثُهُ وَ قَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ مِنْ أَجْلِ ذَنْبٍ يَسِيرٍ أَصَابَهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَدَقْتَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ وَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِ كِتَابُ اللَّهِ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ النَّاسَ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ وَ أَنْزَلَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْكِتَابِ أَصْحَابُ الْمِيمَنَةِ وَ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَ السَّابِقُونَ فَأَمَّا مَا ذَكَرَ مِنْ أَمْرِ السَّابِقِينَ فَإِنَّهُمْ أَنْبِيَاءُ مُرْسَلُونَ وَ غَيْرُ مُرْسَلِينَ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَزْوَاجٍ رُوحِ الْقُدْسِ وَ رُوحِ الْإِيمَانِ وَ رُوحِ الْقُوَّةِ وَ رُوحِ الشَّهْوَةِ وَ رُوحِ الْبَدَنِ فَيُرْوَحُ الْقُدْسُ

بُعُثُوا أَنْبِيَاءَ مُرْسَلِينَ وَ غَيْرِ مُرْسَلِينَ وَ بِهَا عَلِّمُوا الْأَشْيَاءَ وَ بِرُوحِ الْإِيمَانِ عَبَدُوا اللَّهَ وَ لَمْ يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِرُوحِ الْقُوَّةِ جَاهَدُوا عَدُوَّهُمْ وَ عَالَجُوا مَعَاشَهُمْ وَ بِرُوحِ الشَّهْوَةِ أَصَابُوا لَذِيذَ الطَّعَامِ وَ نَكَحُوا الْحَالَاتِ مِنْ شَبَابِ النَّسَاءِ وَ بِرُوحِ الْبَدَنِ دَبُّوا وَ دَرَجُوا فَهَؤُلَاءِ مَعْفُورٌ لَهُمْ مَصْفُوحٌ عَنْ ذُنُوبِهِمْ ثُمَّ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ وَ آتَيْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ثُمَّ قَالَ فِي جَمَاعَتِهِمْ وَ آتَيْنَاهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ يَقُولُ أَكْرَمُهُمْ بِهَا فَفَضَّلَهُمْ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ فَهَؤُلَاءِ مَعْفُورٌ لَهُمْ مَصْفُوحٌ عَنْ ذُنُوبِهِمْ ثُمَّ ذَكَرَ أَصْحَابَ الْمَيْمَنَةِ وَ هُمْ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً بِأَعْيَانِهِمْ جَعَلَ اللَّهُ فِيهِمْ أَرْبَعَةَ رُوحِ الْإِيمَانِ وَ رُوحِ الْقُوَّةِ وَ رُوحِ الشَّهْوَةِ وَ رُوحِ الْبَدَنِ فَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَسْتَكْمِلُ هَذِهِ الْأَرْوَاحَ الْأَرْبَعَةَ حَتَّى تَأْتِي عَلَيْهِ حَالَاتٌ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 379

تعداد در بیانند و بی مهار شوند، به صورت زنجیرهای سنگین، بدن را به عالم طبیعت می بندند و خط عبادت و بندگی انسان را کور می کنند، بدن از روح جدا می شود و روح در غربت بدن اسیر می شود و نمی تواند بدن را به جانب خدا حرکت دهد.

من در این زمینه چند آیه بیان کنم که در ضمن بدانید این لطایف را از قرآن کریم گرفته ام. خدا در سوره مبارکه اعراف می فرماید:

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ» «1»

اگر آن شخص لیاقت نشان می داد، یعنی به دنبال معرفت نسبت به حضرت حق می رفت - که می توانست برود- و روح را در عبادت قرار می داد، تمایلات بدنی را نیز در حدّ متعادل نگه می داشت که بدن سبک وزن باشد، روح بتواند او را با خود به معراج قرب پروردگار ببرد، «لَرَفَعْنَاهُ» خودم او را کمک می دادم تا به قرب من برسد.

پایندی روح در تمایلات بدنی

اما داستانش چه شد؟

«وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ»

این تعبیر عجیبی است، «أَخْلَدَ»، اخلاص از خلود است؛ یعنی همیشگی. باید بینم این «أَخْلَدَ» را چه کسی ایجاد کرد؟ متن آیه شریفه دارد: تمایلات بی مهار او،

«وَأَتَّبِعْ هَوَاهُ» «2»

(1) - اعراف (7): 176؛ «و اگر می‌خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیله آن آیات بالا می‌بردیم.»

(2) - اعراف (7): 176؛ «ولی او به امور ناچیز مادی و لذت‌های زودگذر دنیای تمایل پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی نمود.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 380

کلمه «هَوَاهُ» «1»^{*} یعنی مجموعه تمایلات بی مهار که این‌ها به زنجیرهای سنگین تبدیل می‌شود، انسان را به عالم طبیعت می‌چسباند و روح، دیگر نمی‌تواند این بدن به زنجیر کشیده به طبیعت را به جانب خدا حرکت دهد. این شخص، بی‌دین، بی‌میل به خدا و از عبادت فراری می‌شود، اما عجیب همت پیدا می‌کند که برای بدن بدود.

تمایلات بی مهار است؛ یعنی بدن نه در شکم و نه در شهوت، اصلاً سیری نشان نمی‌دهد. در پول می‌گوید: دو، سه، پنج، ده میلیارد. در زن می‌گوید: دو، سه، چهار، پنج زن، در کتاب‌ها نوشته‌اند که گاهی بعضی از شاهان، در حرم سراهای خود با آن خرج گزاف، بالای هزار زن جوان داشتند و چه ظلمی به این زنان جوان می‌شد. بر فرض که بدن با این تمایلات بی مهارش با هر زنی يك بار بتواند باشد، هزار زن، یعنی هر سه سال یکبار نوبت هر زن می‌شد، آن هم زن جوان. این جنایت بدن و تمایلات بی مهار است. «2»

(1) - الخصال: 223 / 1، حدیث 54؛ بحار الانوار: 107 / 101، باب 3، حدیث 2؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

و آله مَنْ سَلِمَ مِنْ أُمَّتِي مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ فَلَهُ الْجَنَّةُ مِنَ الدُّخُولِ فِي الدُّنْيَا وَ اتِّبَاعِ الْهُوَى وَ شَهْوَةِ الْبَطْنِ وَ شَهْوَةِ الْمَرْجِ.»

هم چنین آمده: الخصال: 51 / 1، حدیث 62؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي

الْهُوَى وَ طُولَ الْأَمَلِ أَمَّا الْهُوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخِرَةَ.»

(2) - الكافي: 511 / 5، حديث 5؛ «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا حَقُّ الْمَرْأَةِ عَلَى زَوْجِهَا قَالَ يَسُدُّ جُوعَتَهَا وَ يَسْتُرُ عَوْرَتَهَا وَ لَا يُصَبِّحُ لَهَا وَجْهًا فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدَ وَ اللَّهُ أَدَى حَقِّهَا قُلْتُ فَالذَّهْنُ قَالَ غَيْبًا يَوْمٌ وَ يَوْمٌ لَا قُلْتُ فَاللَّحْمُ قَالَ فِي كُلِّ ثَلَاثَةِ فَيَكُونُ فِي الشَّهْرِ عَشْرَ مَرَّاتٍ لَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ قُلْتُ فَالصَّبْعُ قَالَ وَ الصَّبْعُ فِي كُلِّ سِتَّةِ أَشْهُرٍ وَ يَكْسُوها فِي كُلِّ سَنَةٍ أَرْبَعَةَ أَثْوَابٍ تُؤَبِّينَ لِلشَّتَاءِ وَ تُؤَبِّينَ لِلصَّيْفِ وَ لَا يَنْبَغِي أَنْ يُفْقَرَ بَيْتُهُ مِنْ ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ ذَهْنِ الرَّأْسِ وَ الحُلِّ وَ الزَّيْتِ وَ يُفُوئُهُنَّ بِالْمُدِّ فَإِنِّي أَفُوْتُ بِهِ نَفْسِي وَ عِيَالِي وَ لِيُقَدَّرَ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ قُوَّتُهُ فَإِنْ شَاءَ أَكَلَهُ وَ إِنْ شَاءَ وَهَبَهُ وَ إِنْ شَاءَ تَصَدَّقَ بِهِ وَ لَا تَكُونُ فَآكِهَةٌ عَامَّةً إِلَّا أَطْعَمَ عِيَالَهُ مِنْهَا وَ لَا يَدْعُ أَنْ يَكُونَ لِلْعَبِيدِ عِنْدَهُمْ فَضْلٌ فِي الطَّعَامِ أَنْ يُسَيِّ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا لَا يُسَيِّ لَهُمْ فِي سَائِرِ الْأَيَّامِ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 381

یا می گوید:

«لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» «1»

تمام ثروت روی زمین را به اینها بدهی، دل آنها آرام نمی شود.

طمع و تمایلات بی حد انسان

مرحوم نراقی نقل می کنند: پروردگار می فرماید: اگر من به هر يك از انسانها بگویم: بنده من! من دو رودخانه دارم که سیل وار طلا و نقره در دامن تو می ریزند، من نیز به این دو رودخانه می گویم: هزاران سال، هر چه طلا و نقره دارند به تو بدهند.

حساب کنید اگر هزار سال دو رودخانه طلا و نقره بریزند، چقدر طلا و نقره برای او جمع می شود؟ پروردگار می فرماید: بعد از مدت کوتاهی به من می گوید: قدرت تو که محدود نیست، دو رودخانه دیگر نیز برای من درست کن. «2» بی مروت! برای چه می خواهی؟ شکم تو که با نصف نان و ذره‌ای پنیر سیر می شود، بدن تو که با دو سه متر پارچه پوشیده می شود و در دو اتاق نیز زندگی تو

(1) - انفال (8): 63؛ «اگر همه آنچه را در روی زمین است، هزینه می کردی نمی توانستی میان دل‌هایشان الفت اندازی.»

(2) - مجموعه ورام: 163 / 1؛ روضة الواعظین: 429 / 2؛ «قال رسول الله صلى الله عليه و آله لو كان لابن آدم واديان من ذهب لا بتغى وراءهما ثالثا و لا يملا جوف ابن آدم إلا التراب و يتوب على من تاب.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 382

به سر می رود، مانند انبیای من که کریم نیستی، هر چه به تو بدهم، به اندازه بدن خود برداری و بقیه را با من معامله کنی. آن اخلاق را که نداری، پس برای چه می خواهی؟

این آیه از نظر روانکاوی خیلی جالب است. قرآن در روانکاوی انسان خیلی عجیب است. من با يك روانشناس بسیار قوی که اسم او نیز خیلی بزرگ است، يك ساعت صحبت کردم، گفتم: آقای روانشناس! شما چه می گوئید؟ بیش از دوپست کتاب روانشناسی، از روانشناس‌های بسیار مهم که در آمریکا و اروپا نوشته‌اند، در کتابخانه ایشان بود.

گفتم: شما درباره این آیه چه می گوئید: من آیه بیست سوره حدید را که پروردگار عالم، انسان را در شش دوره روانکاوی کرده است، برای شما بگویم:

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ هُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ»
«1»

بعد برای او توضیح دادم. گفتم: شما روانشناسی کاملی دارید، نمی دانم ما چه می گوئیم.

گفتم: شما با این همه روانکاوی، هر چه دانشمند در دنیا دارید، از مدرسه‌ها و دانشگاه‌های درجه اول اروپا و آمریکا و در بعضی از کشورهای مشرق و کشورهای آزاد شده بیرون می‌دهید، از حیوانات درنده هم درنده‌تر هستید. شما با انسان چه می‌کنید؟

آن وقت شما ببینید: رسول خدا صلی الله علیه و آله سیزده سال انواع بلاها را از دست مردم

(1) - حدید (57): 20؛ «بدانید که زندگی دنیا [بی که دارنده‌اش از ایمان و عمل تهی است] فقط بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشان به یکدیگر، و افزون خواهی در اموال و اولاد است، [چنین دنیایی] مانند بارانی است که محصول [سبز و خوش منظره‌اش] کشاورزان را به شگفتی آورد.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 383

مکه کشید، اما وقتی با صد هزار نیرو وارد مکه شد، طواف و نماز و سعی و صفا و مروه را انجام داد و فرمود تا جارچی جار بزند که تمام اهل مکه به مسجد الحرام بیایند، رنگ‌ها از ترس پریده بود، در مقابل این قدرت بالا، اما فرمود: ای مردم مکه! من نیامده‌ام که انتقام سیزده سال کتک‌هایی که خوردم، افرادم را کشتید، هزار شبانه روز در شعب ابی طالب مرا زندانی کردید را بگیرم و تلافی کنم، بلکه آمده‌ام به همه شما حریفی که برادرم حضرت یوسف علیه السلام به برادرانش گفت، بگویم:

«لَا تُثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ» «1»

هیچ گناهی بر شما بار نمی‌کنم:

«إِذْهَبُوا أَنْتُمْ الطَّلَاقُ» «2» بروید! همه شما آزاد هستید. گفتم: حال، شما در این دنیا چه انسان‌هایی تربیت می‌کنید؟

پایبندی روح در بدن، وابسته به تمایلات نفس

این آیه عجیب روانکاو کرده است:

«وَلِكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ» «3»

زنجیرهای تمایلاتِ رها، او را برای ابد به طبیعت عنصری بسته است و يك

(1) - یوسف (12): 92؛ «امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست.»

(2) - قرب الإسناد: 170؛ بحار الانوار: 97 / 59، باب 9، حدیث 6؛ «إِنَّ أَهْلَ الطَّائِفِ أَسْلَمُوا فَأَعْتَقَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ جَعَلَ عَلَيْهِمُ الْعُشْرَ وَ نِصْفَ الْعُشْرِ وَ أَهْلُ مَكَّةَ كَانُوا أَسْرَاءَ فَأَعْتَقَهُمُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ قَالَ أَنْتُمْ الطَّلَقَاءُ.»

(3) - اعراف (7): 176؛ «ولی او به امور ناچیز مادی و لذت‌های زودگذر دنیای تمایل پیدا کرد.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 384

چشم به هم زدن روح، توان کشیدن این بدن به جانب خدا را ندارد؛ چون خود روح نیز اسیر شده است.

آیه دیگر، خدا در قرآن می‌فرماید:

«أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ» «1»

گفتم: «ثقل» یعنی سنگینی. این آیه در سوره توبه است. یعنی به قدری روی زمین سنگین بار شده‌اید که فرمان من خدا نیز يك قدم شما را تکان نمی‌دهد.

می‌گویم: نماز به نفع خود شما است، می‌گویید، نماز چیست؟ می‌گویم: خمس و زکات بده، می‌گویید: کدام خمس و زکات؟ می‌گویم: اخلاق را رعایت کنید، می‌گویید: اخلاق چیست؟ می‌گویم: قیامت را در نظر داشته باشید، می‌گویید: چه کسی رفته تا از آنجا خبر بیاورد.

سبك بال شدن برای پرواز

آیه سوم، در سوره مبارکه اعراف است، می‌فرماید: پیغمبرم را فرستادم تا شش کار کند، یکی این است:

«وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» «2»

بارهای سنگینی که شیطان و تمایلات بر آنان تحمیل کرده است، از دوش وجود آنان بردارد تا برای پرواز سبك بال شوند:

«وَ الْأَعْلَالِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»

(1) - توبه (9): 38؛ «به سستی و کاهلی می گرایید [و به دنیا و شهواتش میل می کنید؟!].»

(2) - اعراف (7): 157؛ «و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره‌ها [ی جهل، بی خبری و بدعت را] که بر دوش عقل و جان آنان است برمی دارد.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 385

غل و زنجیره‌هایی که از طریق شکم و شهوت شما را به طبیعت بسته است، باز کند که بشود روح شما را نزد من بیاورد. حضرت یوسف علیه السلام که تمام وجودش به جانب خدا در حرکت بود، پروازش قوی و سریع بود و حتی يك چشم بر هم زدن از این سفر متوقف نمی شد، زلیخا می خواست با تمایلات بدن که این مجموع تمایلات، زلیخا را به:

«أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ»

و به:

«و لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ»

و به:

«و الْأَعْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»

تبدیل کرده بود، این مسافر به جانب حضرت حق را که روح و همه موجودیت او به جانب خدا می رفت، به سمت خود و به طرف زمین جذب کند. جاذبه یکی از آن تمایلات را گرفته، در مقابل جاذبه الله، فکر می کند جاذبه شهوت بدنی، جاذبه حضرت حق را خنثی می کند و حضرت یوسف علیه السلام ذلیل شهوت او می شود!!

گله و چوپان و سگ گله را دیده‌اید. طبع سگ این است که اگر غریبه‌ای به طرف گله بیاید، پارس کند و اگر چوپان اشاره کند، خیز بردارد و شکم بیگانه‌ای را پاره کند، اما آشنای چوپان می آید، تا سگ پارس کند، بین چوپان و سگ اشاره‌ای قابل فهم است، با آن اشاره سگ آرام می شود.

خدا می‌فرماید: درست است که سگ هاری مانند شیطان در کنار زندگی شماست، اما این سگ هار، شکم غریبه‌ها را پاره می‌کند، تویی که آشنای من هستی، با يك اشاره، چنان او را از تو دورش می‌کنم که تو برای همیشه برای من بمانی. اگر ما را ببرند، یعنی هنوز آشنای خدا نشده‌ایم، به سگ چیزی نمی‌گویند،

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 386

یعنی ای سگ! هر کاری که می‌خواهی با او بکن، لقمه حرام در شکمش بریز، رابطه با نامحرم برای او برقرار کن، گوش و چشم او را از گناه پر کن.

جاذبه الهی در مبارزه با نفس

اشاره‌ای به این سگ نفس کرد که هفت سال حضرت یوسف علیه السلام در کمال آرامش به مبارزه‌اش ادامه داد. هر وقت به او گفت: بیا، گفت: من بیایم؟ یکی دیگر به من گفته است بیا، من مجذوب او شده‌ام. من در حوزه جاذبه دیگری هستم، تو مگر در مقابل آن جاذبه چقدر جاذبه داری؟

چکنم حرف دگر یاد نداد استادم «1»

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار

خدا می‌داند اگر خودش را در باطن به ما نشان بدهد، ما چه حالی پیدا می‌کنیم، اصلاً از همه چیز دل‌کنده می‌شویم و به او دل می‌بندیم و بعد به همه نشان می‌دهیم که ما داریم به طرف کسی می‌رویم، که دوست نداریم اصلاً برگردیم. هیچ وقت با کسی دعوا نمی‌کنیم، اوقات ما هیچ‌گاه تلخ نمی‌شود. وقتی ما را به امور غیر خدا دعوت می‌کنند، خیلی نرم می‌گوییم: ما را جذب کرده‌اند، داریم می‌رویم، می‌خواهی بیایی، بیا و محبوب ما را ببین.

اگر به دل تجلی کند، نورانی می‌شود. دعوا نداریم؛ چون محبوب من اجازه نمی‌دهد که دعوا کنم، چنانچه به حضرت یوسف علیه السلام اجازه نداد که زلیخا را بزند:

«وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» «2»

(1) - حافظ.

(2) - یوسف (12): 24؛ «و یوسف هم اگر برهان پروردگارش را [که جلوه ربوبیت و نور عصمت و بصیرت است] ندیده بود [به قصد دفاع از شرف و پاک‌اش] به او حمله می‌کرد.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 387

من به حضرت یوسف علیه السلام گفتم: اصلاً با او درگیر نشو، بگذار درخواستش را بگویند. تو در جاذبه‌ای هستی که قدرت جاذبه تاریک او صفر است و نمی‌تواند تو را به سمت خود بکشد.

چگونه مهر بندد جای دیگر

دلی کو با تو همراهست و همبر

از آن دل چون شود یادت فراموش «1»

دلی کو را تو هم جانی و هم هوش

نمونه‌هایی از سبک بالان عالم

1- حکایت آیت الله حائری و آیت الله حجت

وجود مبارک آیت الله العظمی حائری، وقتی به دعوت بزرگان زمان خود، به خصوص مرحوم شیخ محمد تقی بافقی از اراک به قم آمد و حوزه علمیه را تأسیس کرد، چند مرجع بزرگوار دیگر در آن زمان در قم بودند، مانند آیت الله فیض، آیت الله کبیر، آیت الله سید محمدتقی خوانساری، آیت الله صدر الدین صدر، آیت الله حجت.

ایشان وقتی به قم آمد، محور تمام مراجع شد. تمام پول‌های وجوهات به جانب ایشان رفت. به شخصیتی مأموریت داد که نزد بزرگان دین برود، بگوید: عبدالکریم با ارادت به شما عرض می‌کند: شما آنچه نیاز دارید بفرمایید، من با کمال میل انجام می‌دهم.

نماینده ایشان خدمت آیت الله حجت آمد، گفت: آقا فرمودند به شما عرض کنم که اگر کاری، پولی، مشکلی دارید، بفرمایید. ایشان فرمودند: سلام مرا به ایشان برسانید و بگویید: ما به جای عبدالکریم، نزد خود کریم می‌رویم. این سیر روح است.

(1) - ویس و رامین: فخرالدین اسعد گرگانی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 388

صبح بعد آیت الله حجت، داماد خود را صدا زد و گفت: چند نفر از علمای بزرگ قم را بگو بیایند. آمدند، دور اتاق نشستند، مهرش را از گردنش درآورد و گفت:

جلوی چشم من این مهر را بشکنید. گفتند: این مهر را شما به نامه‌ها و رسیده‌های سهم امام می‌زنید؟ گفت: بشکنید، معطل نکنید. مهر را شکستند.

فرمود: من امروز وقتی به سراغ قرآن رفتم، اول صفحه را باز کردم، آمده بود:

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ» «1»

من تا اذان ظهر می‌میرم، مرا خواستند و دعوتنامه برای من آمده است. محبوب مرا خواسته است. هر چه آوردند، نخورد. نه چایی، نه نان، نه پنیر.

خودش می‌فهمید که باید برود، گفت: از کنار قبر حضرت ابی عبدالله علیه السلام تربت آورده‌ام، آن را بیاورید. ذره‌ای از آن را در آب ریخت و گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ! که آخرین لقمه من در این دنیا، تربت مولایم ابی عبدالله الحسین علیه السلام بود. بعد «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفت و رفت.

چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم «2»

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار

عجین بودن مبارزه با نفس با انواع بلاها

خود را آماده کنید.

ای که در کوچه معشوقه ما می‌گذری
برحذر باش که سر می‌شکند دیوارش «3»

آماده باشید. از این حرفها خود من خیلی شنیدم، خیلی شیرین است.

(1) - رعد (13): 14؛ «دعوت حق [که اجابتش مایه سعادت دنیا و آخرت است] فقط ویژه خداست.»

(2) - حافظ.

(3) - دیوان اشعار حافظ شیرازی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 389

آن وقت‌ها که من می‌خواستم بروم طلبه بشوم، ثروتمندی نزدیک ما گفتم:

بدبخت! می‌خواهی بروی گدا شوی؟ او چیز دیگری در ذهنش بود. ای کاش معنی درست این جمله را می‌فهمید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» «1»

البته خودم نیز خوب نمی‌دانستم که دارم گدای چه کسی می‌شوم؟ بعد فهمیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«الْفُقْرُ فَخْرِي» «2» من گدا هستم، اما تو نمی‌دانی که من گدای چه کسی هستم. من گدای آن کسی هستم که تمام انبیا و ائمه و اولیا علیهم السلام به گدایی در خانه او افتخار می‌کنند.

به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: «احببک» علی جان! شما را دوست دارم. حضرت نگاهی به او کرد و دید او راست می‌گوید. فرمود:

«أَعِدَّ لِلْفَقْرِ» 3» برای انواع مضیقه‌ها و گرفتاری‌ها خودت را آماده کن. اگر به تو سنگ بزنند، به تو بدبخت، دیوانه و مجنون بگویند، آماده باش. آن کسی که عاشق ما شده است، باید مانند خود ما بلاکش باشد. البته بلای شما به اندازه بلای ما نیست. ما ظرفیت ائمه علیهم السلام را نداریم. ولی وقتی به ما تهمت می‌زنند، حرف‌های بی‌ربط می‌گویند، می‌گوییم: به موالیان ما خیلی تندتر از این حرفها را گفتند و آنان صبر کردند، ما که خود را عاشق آنان می‌دانیم نیز صبر می‌کنیم.

(1) - فاطر (35): 15؛ «ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا.»

(2) - بحار الأنوار: 30 / 69، باب 94، حدیث 26.

(3) - بحار الأنوار: 87 / 27، باب 1، حدیث 33.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 390

به محض این که خبر شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام پخش شد، در بیش از نیمی از مملکت، مردم به هم می‌گفتند: مگر علی نماز می‌خواند؟ به مسجد رفته بود که چه کار کند؟ آماده باشید. این درگیری، درگیری روح و بدن، شعله‌های عشق خدا با تمایلات شهوات، بهشت و جهنم و خدا و ابلیس بود. اما چه کسی در این درگیری برنده شد؟

2- قطع کردن پا در حین ذکر گفتن

طبق آن چیزی که «روح البیان» نقل می‌کند: طبیب پای او را معاینه کرد، گفت:

سیاه و فاسد شده است، اگر آن را قطع نکنیم، به قلب می‌زند و می‌کشد. گفت: قطع کن، محبوب ما خواسته است که من دو پا را با یک پا ببیند. پا که برای ما نیست.

وسایل بریدن آماده شد. طبیب گفت: باید بی‌حسی بزنیم. گفت: برای چه؟

نمی‌خواهد، قطع کن. گفت: خیلی درد دارد، گفت: من درد نمی‌کشم. شما تیزی چاقو را گذاشتی، به من خبر بده.

طیب گفت: من آماده‌ام که ببرم، گفت: من نیز «یا رب یا رب» را شروع می‌کنم، کار که تمام شد، مرا خبر کن. پا را برید و پانسمان کرد و تمام شد و او هنوز «یا رب یا رب» می‌گفت. به زحمت او را از بالا برگرداندند، گفتند: جراحی تمام شده است.

یار را روی دل به سوی من است	منبع لطف رو به روی من است
نظر لطف هر کجا فکند	گوشه چشم او به سوی من است
ناله‌ای گر ز خسته‌ای شنوی	آن صدایی ز های و هوی من است
سخنم گفتگوی اوست مدام	سخنش نیز گفتگوی من است «1»

من «یا رب، یا الله، یا ارحم الراحمین» می‌گویم، او می‌گوید: «لیبک».

(1) - ملا محسن فیض کاشانی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 391

کار من جستجوی او دائم	کار او نیز جستجوی من است
-----------------------	--------------------------

بنده من! نه فقط تو دنبال من می‌گردی، من نیز دنبال تو می‌گردم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 392

24 مرکب روح

به کارگیری بدن و مال برای آخرت

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 395

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلی علی محمد و آله الطاهیرین.

اهل خدا، بدن را اصل و ریشه نمی‌دانند، بلکه از بدن به مرکب تعبیر می‌کنند که با ارزش‌ترین سوار و سوارکار عالم، یعنی روح که نفخه مستقیم پروردگار است، بر این مرکب سوار است. از بدن به ابزار آن سوار عرشی و ملکوتی تعبیر می‌کنند. این مرکب و ابزار بدون او میّت است و قابل نگهداشتن نیست. باید دفنش کنند تا تجزیه و خاک شود و به مادرش که کره زمین است، برگردد و در قیامت این مرکب را به روح برگردانند، فقط به خاطر این که در همه امور مثبت و منفی روح همکاری کرده است.

هر چه که در قیامت باید به روح برسد، به این مرکب نیز می‌رسد. اگر بناست بهشت برسد، به هر دو باید برسد و اگر بناست دوزخ برسد، به هر دو باید برسد.

این بدن محدود است و باید به خاک برگردد، اما آنچه که از این خاک، در مدتی که حیات و راکب دارد، به دست می‌آید و اضافه از نیاز او است، باید برای عالم خاک بگذارد و برود. هر چه می‌خواهد باشد.

اگر این بدن برای به دست آوردن ثروت دنیا به کار گرفته شود، وقتی روح آن را رها کند، چنان که خودش باید دفن شود و به خاک برگردد، درآمدها را نیز باید برای زمین بگذارد. دیگر مالک عناصری که جمع کرده نیست. به هر نوع، صورت و شکلی، رابطه‌اش با آن عناصر قطع می‌شود. فقط فردای قیامت باید جواب بدهد که

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 396

این‌ها راکه به دست آورد، از کجا آورد و چرا گذاشت و رفت؟ یعنی چرا با این دارائی‌ها، کاری نکرد؟ «1»

جمع آوری خیرات تا هنگام مرگ

امر پروردگار عالم در قرآن است که:

«وَأَفْعَلُوا الْخَيْرِ» «2»

تا زمانی که زنده هستید، کارهای خوب و نیک انجام دهید. انباشتن ثروت به نظر خدا بدی است. اگر خودم این جمع کردن را خوب می‌دانم، اشتباه می‌کنم؛ چون این خوب دانستن من با امر پروردگار عالم نمی‌خواند. چرا که او جمع کردن و گذاشتن و رفتن را در صورتی که به کار خیر نیندم، بسیار بد می‌داند:

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» «3»

(1) - تفسیر القمی: 20 / 2؛ بحار الانوار: 259 / 7، باب 11، حدیث 3؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْ اللَّهِ حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ عُمُرِكَ فِيمَا أَفْنَيْتَهُ وَ جَسَدِكَ فِيمَا أَبْلَيْتَهُ وَ مَالِكَ مِنْ أَيْنَ كَسَبْتَهُ وَ أَيْنَ وَضَعْتَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلِ الْبَيْتِ.»

هم چنین آمده مستدرک الوسائل: 157 / 7، باب 1، حدیث 7904؛ «عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا مَاتَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ وَ قَالَتِ النَّاسُ مَا أَخَّرَ فَقَدُّمُوا فَضْلًا يَكُنْ لَكُمْ وَ لَا تُؤَخَّرُوا كَلًّا يَكُنْ عَلَيْكُمْ فَإِنَّ الْمَحْرُومَ مِنْ حَرَمٍ خَيْرٌ مَالِهِ وَ الْمَعْبُوطَ مَنْ نَقَلَ بِالصَّدَقَاتِ وَ الْخَيْرَاتِ مَوَازِينَهُ وَ أَحْسَنَ فِي الْجَنَّةِ بِهَا مِهَادَهُ وَ طَيَّبَ عَلَى الصِّرَاطِ بِهَا مَسْلَكَهُ.»

(2) - حج (22): 77؛ «و کار نیک انجام دهید.»

(3) - توبه (9): 34؛ «کسانی راکه طلا و نقره می‌اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، به عذاب دردناکی مژده

ده.»

یا اگر به خاطر بدن، به سراغ غارت حق دیگران بروم، ممکن است خودم را خوب بدانم، بگویم همه دارند می برند، اقتضا می کند که من نیز ببرم، یا همه دارند می خورند، من نیز باید بخورم. «1» اما پروردگار عالم این غارتگری را بسیار بد و زشت می داند و به انسان اعلام می کند: «2» «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» «3»

منی خواهم ذره ای شرّ در شما بندگام باشد، چه برسد به این که انسان برای خاطر بدن، غارتگری کند.

«و تَأْكُلُونَ الثَّرَاتِ أَكْلًا لَمًّا» «4»

ارثی که حق دیگران است، با فتنه گری بردارد. برای چه کسی برمی دارد؟ برای بدن. می خواهد برای بدن خانه دوپست متری را هزار متر کند، ماشین معمولی را گران قیمت کند، در مراکز خوش آب و هوا ویلای چند میلیارد تومانی بخرد، این بدن را جابجا کند و از تهران به لندن و پاریس ببرد، در آنجا به بدن خوشگذرانی بدهد.

(1) - الکافی: 139 / 2، حدیث 9؛ «أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ.»

(2) - عوالی الآلی: 364 / 1، حدیث 56؛ وسائل الشیعة: 53 / 16، باب 78، حدیث 20962؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ افْتَتَحَ مَالٌ مُؤْمِنٍ غَضَبًا بِغَيْرِ حَقِّهِ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُعْرِضًا عَنْهُ مَا قَاتَا لِأَعْمَالِهِ الَّتِي يَعْمَلُهَا مِنَ الْبِرِّ وَالْخَيْرِ لَا يُثْبِتُهَا فِي حَسَنَاتِهِ حَتَّى يَتُوبَ وَ يَرُدَّ الْمَالَ الَّذِي أَخَذَهُ إِلَى صَاحِبِهِ.»

و نیز آمده: وسائل الشیعة: 53 / 16، باب 78، حدیث 20960؛ «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِ أَحِبِّهِ ظُلْمًا وَ لَمْ يَرُدَّهُ إِلَيْهِ أَكَلَ جَذْوَةً مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

(3) - زلزله (99): 8؛ «و هر کس هموزن ذره ای بدی کند، آن بدی را ببیند.»

(4) - فجر (89): 89؛ «و میراث خود را [با میراث دیگران بی توجه به حلال و حرام بودنش] یک جا و کامل می خورید.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 398

این غارت را برای بدن می خواهد، نه برای روح. در این کارها روح به غربت کشیده می شود؛ یعنی وقتی تمام نگاه و توجه انسان به سراغ بدن معطوف باشد و روح فراموش شود، گویا وجود ندارد. آن وقت این نگاه همان نگاه حیوانات است؛ چون افق دید حیوانات بیشتر از بدن نیست. هر کاری می کنند، برای بدن می کنند.

وقتی نگاه کاملاً به بدن معطوف باشد و به روح دیگر نتواند نگاه کند، انسان غاصب، ظالم، فرعون، نمرود، فتنه گر، گناهکار و معصیت کار به گناهان کبیره می شود.

مقابله با خواسته های نامشروع

همه انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام در این موارد می فرمایند: مگر حق بدن چقدر است و بدن چقدر می ارزد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: اگر غذایی از گندم و عسل خالص هر روز بخوایم برای خود فراهم کنیم، امکان دارد، ولی برای چه؟ من که توان بدنم را می توانم با دو لقمه از نان جو و مقداری دوغ، خرما، شیر و این چیزهایی که معمولاً غذای حضرت بود، تأمین کنم، چرا بیش از این مقدار را به بدن بدهم؟

مقدار لباس و کاشانه ای که می خواهیم به بدن بدهم، خدا از حلال مقرر کرده است و اضافه تر از حلال را نیز به من اجازه نداده است، چون که اسراف است.

حلال خالص را نیز پروردگار فرموده است: با زکات، خمس و انفاق آن را حرث کن. برای چه بیش از حد به بدن برسم؟ اینجا نقطه جهاد اکبر است.

با بدن درگیر می شود، می گوید: تو بخواه، من که خواسته تو را به غیر از مقدار حلال، آن هم بدون اسراف، جواب نمی دهم. تو زیانت دراز است و اگر تو را رها کنم، حتی در حلال نیز به حدّ معین قناعت نخواهی کرد.

می خواهی هر روز و هر شب بهترین سفره رنگین را برای خود بیاندازی. یا

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 399

می خواهی در اتاقی بخوابی که چند میلیون پول دکوربندی آن و تخت خارجی و گچ ببری آن باشد، اما بی خود می خواهی،

تو چند روز دیگر می خواهی در قبر بروی، این همه گچ کاری و آینه کاری و سالن و تخت های آن چنانی خارجی را

چگونه می خواهی ببری؟ مگر بدن چقدر می ارزد که ماشین چند میلیونی به آن می دهی؟

اگر او را رها کنی، تو را گرفتار همه بلاها می کند. بلاهایی که در چهره ظاهری، خوش سیما است.

آن وقت حاضر نیست با کفش روی زمین راه برود. این زمین به این پرقیمتی، که خدا از آن، انسان و موجودات را می‌سازد، حتماً باید سر راهش فرش بیاورند بیاندازند که از روی فرش راه برود که کف کفش او به زمین نخورد.

ای انسان بیچاره! این‌ها به خاطر نگاه کردن صرف به بدن است که حیات، زندگی، خوشی، لذت بردن، پول، ازدواج، خانه و مرکب برای بدن باشد. لعنت بر این بدن. قدری گوشت و پوست و خون نجسی که می‌چرخد و هر روز نجاست سازی می‌کند، مگر چقدر می‌ارزد که این همه سنگ را به سینه می‌زنند؟

زیر و بالا پیش و پس وصف تن است بی‌جهت‌ها ذات جان روشن است «1»

هزینه کردن نعمت‌ها در حدّ نیاز

اما آن افرادی که به اصل انسان، به سوار این مرکب نگاه دارند، واقعاً وقتی به بدن و به روح نظر می‌اندازند، روح را مانند حضرت عیسی علیه السلام می‌بینند و بدن را مانند خر عیسی.

چقدر باید خرج این مرکب کرد؟ چه اندازه برای این مرکب باید کوشید؟ مرکب را باید آب و نان داد که برای روح کار کند. باید تقویتش کرد که روزه بگیرد، نماز

(1) - مولوی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 400

واجب را بخواند، صبح برخیزد و صورت روی خاک بگذارد و با پروردگار خود مناجات کند.

اگر لذت ترك لذت بدانی دگر لذت نفس لذت نخوانی «1»

عجیب است که اینها طبق آیات قرآن و روایات در خلوت خود، خوبی‌هایی که از بدن می‌کشند، حرف اول را می‌زنند. به قدری خالص هستند که ابداً در مسیر گوش دادن به قضاوت مردم نیستند که چه نوع قضاوتی می‌کنند. مردم آزادند که هر قضاوتی می‌خواهند بکنند.

مخفی بودن اولیا در قالب بدن

مدرسه‌ای که دریش درون صحن حضرت رضا علیه السلام باز می‌شود و تقریباً رو به روی پنجره فولاد قدیم و صحن کهنه است، صحن معروف به سقاخانه اسماعیل طالا. اسم این مدرسه، مدرسه میرزا جعفر است که به دانشگاه رضوی تبدیل شده است. قبلاً حوزه علمیه پانصد ساله بود. حیاتش باغچه، درخت و سنگ فرش بود و در دو طبقه نیز حجره داشت و خیلی کهنه بود.

سازنده مدرسه در وقفنامه‌اش نوشته بود که چه نوع طلبه‌ای را در اینجا قبول کنید و آن طلبه چگونه باید درس بخواند و اگر طلبه‌ای در ایام طلبگی در اینجا مرد، پای همان حجره دفنش کنید.

در بیست قدمی حرم حضرت رضا علیه السلام، من مدرسه قدیمی و قبرها را دیده بودم.

بیشتر نماز مغرب و عشاء را در سفرهای مشهد به آنجا می‌رفتم که یکی از اولیای خدا آنجا نماز می‌خواند. چقدر زندگی با خدا لذت دارد. خدا اهل افراد بدنی نیست. خدا آب و نان بدن را می‌دهد، اما بدنی نیست.

(1) - سعدی شیرازی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 401

نگاه خدا به روح شما است:

«قال رسول الله صلى الله عليه و آله: إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ» «1» تمام نگاه خدا به باطن شما است؛ چون باطن، جای ایمان، عشق و علاقه به خدا، انبیا و ائمه علیهم السلام است، جای محبت به اولیای خدا است. باطن ما جهانی عجیب و خارق العاده است. حد و مرز ندارد. خیلی روشن و صاف است. اما بدن روی آن سایه می‌اندازد و آن را مانند دیو می‌کند، باطن حسود، ریاکار، طمع‌کار، حریص و متکبر می‌شود. «2» این

حالات روح آلوده است که بدن آن را آلوده کرده است و آلا حسد برای روح امر اصیلی نیست، بلکه به روح عارض می شود.

چند نفر طلبه در آنجا درس می خواندند. به یکی از این چند نفر بدین بودند که در عبادت خیلی سستی می کند.

عبادات مخفیانه اولیا به دور از طعن مردم

خیلی جالب است که کسی بدنش را نیز در پنهان کاری ببرد و وقتی در مقابل مردم می آورد، ظاهرش را بیاورد. مردم هر چه می خواهند بگویند، بگویند.

نمی دانند که این بدن دیشب با محبوب چه برنامه هایی داشته است که حالا مانند بیمار یا خسته به نظر می رسد.

(1) - بحار الأنوار: 248 / 67، باب 54، ذیل حدیث 21.

(2) - بحار الانوار: 276 / 24، باب 63، حدیث 62؛ «امام باقر علیه السلام می فرماید: شِيعَتَنَا فِي بَاطِنِ السُّورِ الَّذِي فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ النُّورُ وَ يُصَيِّرُ عَدُوَّنَا وَ الْكُفَّارَ فِي ظَاهِرِ السُّورِ الَّذِي فِيهِ الظُّلْمَةُ فَيُنَادِيكُمْ عَدُوَّنَا وَ عَدُوَّكُمْ مِنَ الْبَابِ الَّذِي فِي السُّورِ مِنْ ظَاهِرِهِ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 402

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«فَيَحْسَبُهُمْ مَرَضَى وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ» «1» مردم می گویند: حتماً معتاد است. معلوم نیست بیچاره چه کاره است.

روزی، همدرسی هایش به او گفتند: پنج شنبه و جمعه که درس تعطیل است، ما نان و پنیر و سبزی آماده کرده ایم، می خواهیم کنار رودخانه طرهبه و باغ های بیرون از مشهد برویم، شما می آید برویم؟ گفت: دعوت مؤمن را باید اجابت کرد. می آیم.

شب جمعه بود. شام خوردند و مقداری نشستند و حرف زدند، بعد گفتند: بخوابیم.

او نیز کنار درختی خوابید. همه خوابیدند فقط در آن تاریکی یکی از آنان بی خوابی به سرش زده، ولی نشان نمی دهد که خواب نیست. نصف شب بود. آهسته برخاست. از لای درختها به طرف آب پیچید.

حسن ظنّ به مردم

این طلبه ای که بی خوابی به سرش زده بود، با خود گفت: او این وقت شب کجا می رود؟ پابرهنه، آرام، پشت سرش آمد و دید او وضو گرفت، چه وضوی. نه آب مالیدن به صورت و دست.

چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

من هماندم که وضو ساختم از چشمه عشق

«2»

وضوی او تمام شد. به گوشه ای آمد و یازده رکعت نماز شب را خواند که عبادات شب امیرالمؤمنین و امام زین العابدین علیه السلام را به ذهن می انداخت. بعد تا به ستاره ها نگاه کرد، دید صبح صادق شده است، نماز صبح را خواند، بعد سریع آمد، روی آن تشکچه رفت و رواندازش را روی خود کشید و خوابید. بقیه یکی یکی بیدار شدند و نمازها را خواندند و به یکدیگر گفتند: او را ببین، مانند جنازه افتاده است، ای بدبخت! شب جمعه و صبح جمعه است.

به ما که نگفته است بیدارش کنیم، ما نیز وظیفه نداریم او را بیدار کنیم. خوابید تا آفتاب زد. آنها گفتند: ای بدبخت! تو طلبه هستی؟ آمدی درس بخوانی و بعد بروی مردم را نماز خوان کنی، آن وقت خودت نماز صبح را نخواندی؟

عصر جمعه برگشتند. آنها که به حجره های خود رفتند، این کسی که در شب او را دیده بود، بعد از نماز مغرب و عشا آمد، با دنیایی از ادب رو به روی او نشست. او گفت: ای شیخ! چرا راحت نمی نشینی؟ گفت: من وظیفه ندارم راحت بنشینم، من آمده ام تا تو مرا به غلامی قبول کنی. گفت: مگر دیوانه شده ای؟ من هم مانند تو طلبه ام، غلامی چیست؟

گفت: خیال می کنی ما در حق تو کم گناه کرده ایم؟ ما در حق تو بدبین بودیم. ما را بیخوش. ما خیال می کردیم که تو حتی نماز صبح را نیز نمی خوانی. من دیشب بیدار بودم. پشت سر تو آمدم و خیلی گریه کردم. من می خواهم غلام تو باشم.

گفت: باشد، بنشین تا پیام. پشت پنجره فولاد آمد و گفت: یا بن رسول الله! سرّ ما روی آب افتاد، تا همین جا کافی است. دعوتی کن از من تا پیام. برگشت، خوابید و بعد هم مرد.

(1) - نهج البلاغه: خطبه 184 (هَمَام)؛ «قَدْ بَرَّاهُمْ الْخَوْفُ بَرِّي الْقَدَاحِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضَى وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ وَ يَقُولُ لَقَدْ خُولِطُوا وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ وَ لَا يَسْتَكْتَبُونَ الْكَثِيرَ فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ.»

(2) - حافظ شیرازی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 404

شب مردان خدا روز جهان افروز است روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست «1»

اولیا در غربت دنیا

ما همانی را می گوئیم که امام زین العابدین علیه السلام در دعای ابوحمزه می فرماید:

«فَارْحَمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غُرْبَتِي» «2» خدایا به غربتم در این دنیا رحم کن.

ما می خواهیم با تو باشیم، یار نداریم، بیشتر مردم به دنبال غیر خدا، بدن، زمین و ملک و پول هستند، بر ما عیب می کنند: ای بیچاره‌ها! قدیمی‌ها! هر چه می خواهند بگویند، مگر به پیغمبر صلی الله علیه و آله بجنون، کذاب و ساحر نمی گفتند. «3» والسلام علیکم و رحمة الله و بركاته

(1) - مواعظ، سعدی شیرازی.

(2) - إقبال الأعمال: 73؛ «إلهي إن عفوت فمن أولى منك بالغفران [بالعفو] و إن عذبت فمن أعدل منك في الحكم اللهم فارحم في هذه الدنيا غرقتي و عند الموت كرتي و في القبر وحدتي و في اللحد وحشتي و إذا نشرت للحساب بين يديك ذل موقفي و اغفر لي ما خفي على الآدميين من عملي و آدم لي ما به سترتني.»

(3) - در آیات متعدد سوره‌های زیر نسبت مجنون و ساحر به وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دادند:

صفات: 36 «و يَقُولُونَ أ إِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ»

دخان: 14 «ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ»

ذاریات: 52 «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»

ذاریات: 39 «فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ وَ قَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 405

25 روح یوسف

تفاوت روحیه یوسف علیه السلام و زلیخا

تهران، حسینیه همدانی‌ها

رمضان 1385

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 407

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهیرین.

تفاوت بسیار مهمی که بین وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا بود، این است که تمایلات مربوط به بدن، در حضرت یوسف علیه السلام به طور کامل کنترل شده بود و هیچ گاه میل، غریزه و خواسته مربوط به بدن در ایشان رها

و بی‌مهار نبود. این تمایلات به وسیله روح حضرت، که غرق در معرفت و به حضرت حق و عشق به پروردگار و نگاه به قیامت بود، در کنترل کامل بود، لذا تمام حرکات اعضا و جوارح بدن ایشان در اوج عبادت و بندگی بود.

در حقیقت روح او که از طریق نور معرفت و عشق به عبادت به حضرت حق وصل بود، این توان را داشت که بدن را در حرکت به سوی پروردگار سیر دهد، اما بانوی کاخ که روحش مرده بود، آنچه در وجود او فعال بود، تمایلات بی‌مهار مربوط به بدن بود که آنها را آزاد کرده بود.

در آیات قرآن می‌بینید که تمایلات رهای این زن، هیچ احترامی به حق شوهر نداشت و زشتی را با همه وجودش خریده و قبول کرده بود. خیانت به شوهر را راحت پذیرفته بود و آنچه که برای او مهم بود، این بود که این بدن، به آن لذتی که می‌خواهد، برسد.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 408

زیاده‌خواهی تمایلات بی‌مهار انسان

در اینجا باید مسأله‌ای را همه ما توجه کنیم که تمایلات بی‌مهار در ارتباط با بدن، زیاده‌خواه است و زیاده‌خواهی آن نیز مرزی ندارد.

به عبارت حکیمان الهی، تمایلات مربوط به بدن در این دنیا، بی‌نهایت خواه است، اما مایه‌ای که معده این بی‌نهایت خواهی را سیر کند، هرگز فراهم شدن نیست. علت آن نیز این است که محل زندگی بشر در کره زمین است.

آنچه که در ارتباط با تمایلات بدنی می‌خواهد، پول، مسکن، زمین، مقام و ارضای غریزه شهوت است و در اینجا هم زمین محدود است، هم خواسته‌ها.

زمان ارضای غریزه شهوت نیز کوتاه است. این شعله‌ای است که اولاً: هر دری را به روی آدم باز نمی‌کند، ثانیاً: بعد از مدتی خاموش می‌شود و این‌گونه نبوده است که هر مرد و زنی نسبت به شهوت جنسی، بتواند زیاده‌خواه باشد و به آنچه که می‌خواهد برسد.

این مقدار محدودیت جنسی از پول، زمین، مسکن، خوراک، مرکب و لباس نیز بین شش میلیارد نفر جمعیت جهان تقسیم شده است. این طور نیست که همه درهای امیال را باز بگذارند و به هر نفر از افراد زیاده خواه بگویند: تشریف بیاورید و هر چه میل دارید، بردارید و ببرید. اصلاً چنین حکمی را هیچ کس علیه خودش صادر نمی کند.

در تمایلات بی مهار، اجناس مقابلش نیز فوق العاده محدود است که یا در حد کوشش پاک نصیب شخص می شود که حلال است، یا نه، او با ارتباط برقرار کردن با معصیت، فتنه، فساد و تقلب به مقداری از آن می رسد که آنها نیز خیلی محدود هستند.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 409

تقسیم بندی ثروت به جا مانده

امیرالمؤمنین علیه السلام جمله جالبی دارند که خیلی قابل دقت است. این جمله از پربهترین جملات حضرت است که می فرماید: ثروت به دست آورده که در کنار آن ثروت، عمر شما تمام می شود، یا وارثی نداری، که دولت این مال را می برد، چه سودی برای تو دارد؟ «1» و یا وارث داری و وارث، ثروت را مالک می شود و آن چه برای تو می ماند این است که در قیامت در دادگاه تو را نگهدارند و به تو بگویند:

«مَنْ أَيْنَ أَكْتَسَبْتَ مَالَكَ» «2» آن ثروت را از کجا به دست آوردی؟ آیا حلال بود، یا حرام؟ این پولی که از تو ماند، دلیل بر بخل تو بوده و بخیل باید به جهنم برود:

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» «3»

(1) - نهج البلاغه: حکمت 191 و 192؛ «امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا عَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَائِبُ وَ نَهَبٌ تُبَادِرُهُ الْمَصَائِبُ وَ مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ عَصَصٌ وَ لَا يَنَالُ الْعَبْدُ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى وَ لَا يَسْتَقْبِلُ يَوْمًا مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا بِفِرَاقِ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ فَتَنْحَنُّ أَعْوَانُ الْمُنُونِ وَ أَنْفُسُنَا نَصَبُ الْحُتُوفِ فَمِنْ أَيْنَ نَرْجُو الْبَقَاءَ وَ هَذَا اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ لَمْ يَرْفَعَا مِنْ شَيْءٍ شَرْفًا إِلَّا أَسْرَعَا الْكُرَّةَ فِي هَدْمِ مَا بَنَيْنَا وَ تَفْرِيقِ مَا جَمَعْنَا.»

و نیز می‌فرماید: «وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبَتْ فَوْقَ قُوتِكَ فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِعَيْرِكَ.»

(2) - الکافی: 39/4، حدیث 4؛ «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ مَنْ أَخْرَجَ مِنْ مَالِهِ الزَّكَاةَ تَامَّةً فَوَضَعَهَا فِي مَوْضِعِهَا لَمْ يُسْأَلْ مِنْ أَيْنَ أَكْتَسَبَتْ مَالَكَ.»

(3) - توبه (9): 34؛ «و کسانی را که طلا و نقره می‌اندوزند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، به عذاب دردناکی مژده ده.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 410

این حکم قطعی پروردگار است. پس اگر در حلال بخیل بودی، باید به جهنم بروی، در حرام که جهنمی شدن تو حتمی است.

یا بی‌وارثی که دو صورت داشت و در هر دو صورت باید به جهنم بروی، چه حلال باشد و در آن بخیل باشی، چه حرام. و یا وارث داری که می‌پرسند: وارث تو کیست؟ اگر وارثات باادب و با تربیت و اهل خدا باشند، بعد از مردن تو به آنها رسیده است، می‌گویند: ما که بار این پول‌ها را نمی‌خواهیم به دوش بکشیم. به اندازه عادی، زندگی خود را اداره می‌کنیم و بقیه‌اش را نیز خرج خدا می‌کنیم. پول چه کسی را خرج خدا می‌کند؟ پول کس دیگر را، نه پول خودش را.

سود بردن دیگران از ارث

در شهری منبر می‌رفتم، بعد از تمام شدن سخنرانی، حوزه علمیه آنجا را به من نشان دادند. حدود پنج هزار متر زمین و چهارده هزار متر ساختمان بود. ساختمانی که برای اهل علم و درس خواندن بود و خیلی هزینه شده بود. چند هزار متر ساختمان، با تمام لوازم آن زمان.

گفتند: تمام این مدرسه را خانمی ساخته است که این ثروت از پدرش به او ارث رسیده است. گفته من مگر دیوانه‌ام که مانند پدرم پول‌ها را نگهدارم و بعد از من به دیگران برسد؟ تمام این پول‌ها را در راه خدا هزینه می‌کنم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: یا آن وارث، چنین وارثی است، که در این صورت در قیامت جلوی چشم تو، وارث تو را که با پول تو رضای خدا را جلب کرده است، به بهشت می‌برند و حضرت تعالی را جلوی چشم وارث به عنوان بخیل به جهنم می‌برند.

یا نه، وارثان افراد بی‌تربیت، بی‌دین و فتنه‌گری هستند که بعد از مردن تو، با

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 411

پول تو لذت می‌برند و تو در برزخ عذاب و درد بخت را می‌چشی و وارثان با رفقا در دنیا به خوش‌گذرانی و معصیت و در جلسات شبانه شرکت می‌کنند و پول تو را خرج این شکم نجس و شهوت نجس‌تر می‌کند، آن گاه تو را در قیامت دو برابر عذاب می‌کنند، عذاب اول برای بخل تو است، عذاب دوم این که با پول خود، به گناه کمک کردی. «1» این آخر و عاقبت تمایلات است. گرچه بی‌مهار می‌شود، ولی این تمایلات بی‌مهار، در مقابل خودش جنسی به اندازه معده خودش را ندارد.

بصیرت بزرگان در برخورد با تمایلات دنیوی

حضرت یوسف علیه السلام همه این‌ها را می‌دانست و می‌دید. او عاقل، منصف و با وجدان و بیدار بود، لذا تمام تمایلات بدن را به برنامه‌های الهی محدود کرد. پنجاه سال نیز در این دنیا صبر کرد و بعد او را از این دنیا به آن دنیا بردند، در آن دنیا چون حدود و مرز وجود ندارد، کمرندهای تمایلات را در آنجا باز می‌کنند، کمرندهای تمایلات همین دین است.

این تمایلات مربوط به بدن است. تمایلات مربوط به بدن کمرندهایشان را که باز کردند، بی‌نهایت می‌شود، مطابق این معده بی‌نهایت، جنس بی‌نهایت وجود

(1) - نهج البلاغه: حکمت 416؛ «و قَالَ لِأَيُّهَا الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تُخَلِّقَنَّ وَرَاءَكَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيَا فَإِنَّكَ تَخَلِّفُهُ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ إِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقَّيْتَ بِهِ وَ إِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقَّيْتَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ فَكُنْتَ عَوْناً لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ هَذَيْنِ حَقِيقاً أَنْ نُؤَثِّرَهُ عَلَى نَفْسِكَ قَالَ الرَّضِيُّ وَ يُرْوَى هَذَا الْكَلَامُ عَلَى وَجْهِ آخَرَ وَ هُوَ أَمَّا بَعْدَ فَإِنَّ الَّذِي فِي يَدِكَ مِنَ الدُّنْيَا قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ وَ هُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلِ بَعْدِكَ وَ إِمَّا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ رَجُلٍ عَمِلَ

فِيمَا جَمَعْتَهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيَتْ بِهِ أَوْ رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَتْ بِمَا جَمَعَتْ لَهُ وَ لَيْسَ أَحَدٌ هَدَيْنَ أَهْلًا أَنْ تُؤْتِرُهُ عَلَى نَفْسِكَ وَلَا أَنْ تَحْمِلَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةَ اللَّهِ وَ لِمَنْ بَقِيَ رِزْقَ اللَّهِ.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 412

دارد. روح که دیگر خودش بی نهایت هست:

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ الْكُبْرُ» «1»

برای تمایلات بی نهایت شما، نعمت بی نهایت وجود دارد،

«فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ» «2»

و برای تمایلات چشمی شما، برای لذت بردن از مناظر، مناظر بی نهایت زیبا وجود دارد. این طور نیست که من خدا در اینجا به شما بگویم: خود را محدود کنید، در قیامت نیز بگویم محدود کنید. قیامت که دار تکلیف و جای حرام و حلال نیست.

«إِنَّكُمْ الْيَوْمَ فِي دَارِ عَمَلٍ وَ لِحِسَابٍ وَ أَنْتُمْ عَدَاً فِي دَارِ حِسَابٍ وَ لَاعْمَلٍ» «3» امروز روز عمل است نه حساب و فردا روز حساب است نه عمل.

تمام این‌ها برای حضرت یوسف علیه السلام مانند آفتاب روشن بود و باور داشت، لذا در اوج جوانی و لذت خواهی، دعوت به گناه را پاسخ مثبت نداد. آیا می‌شود ما نیز خود را کاملاً عاقلانه به قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام محدود کنیم؟

(1) - توبه (9): 72؛ «خدا به مردان و زنان با ایمان بهشت‌هایی را وعده داده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است؟ در آن جاودانه‌اند، و نیز سراهای پاکیزه‌ای را در بهشت‌های ابدی [وعده فرموده] و هم‌چنین خشنودی و رضایتی از سوی خدا [که از همه آن نعمت‌ها] بزرگ‌تر است.»

(2) - زحرف (43): 71؛ «در آنجا آنچه دل‌ها می‌خواهد و چشم‌ها از آن لذت می‌برد، آماده است.»

(3) - بحار الأنوار: 91 / 70، باب 122، حدیث 63.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 413

حاجی سبزواری و کشیدن مهار نفس

اولیای الهی گاهی برای محدود کردن خود، چه می کردند! که وقتی داستان آنها را می خوانیم، بهت زده می شویم. من در این قضیه‌ای که می خواهم نقل کنم، واسطه سوم هستم؛ چون نبیره دختری مرحوم حاج ملاهادی سبزواری برای خودم تعریف کرد و با دست خودش نیز نوشته بود و لطف کرد و به من داد.

گفت: حاجی از فروش زمین‌های پدرش واجب الحج می شود. به همسر بزرگوارش که از او دارای يك پسر چهار ساله به نام ملا محمد بود، می گوید: این بچه را در سبزواری بگذاریم و به حج برویم. از کویر سبزواری به بندرعباس می آیند. حج در آن زمان حداقل هشت ماه طول می کشید.

در بندر سوار کشتی می شوند، دو ماه روی آب بودند تا به جدّه می روند و به مکه می آیند. اعمال حج را انجام می دهند. زمانی که در مکه نه برقی بوده و نه آبی، و تعداد حجاج بسیار کم بود.

اعمال حج تمام می شود، همان راه را می آیند که برگردند، در مسیر برگشت همسرش مریض می شود و می میرد. همانجا در بیابان، با کمک زنانی که در سفر بودند، غسل می دهند، کفن و دفن می کنند.

حاجی تا بندرعباس می آید، پیاده می شود، تمام بار او نیز يك بقیچه بود. اولیای خدا همیشه سبک بار و سبک بال بودند. به این خاطر مردن آنان نیز خیلی راحت بود؛ چون چیزی نبود که از آن دل بکنند. خانه و زندگی شان خیلی معمولی بود و هرگز دلبستگی ایجاد نمی کرد.

حاجی هر هشت سالی يك عبا عوض می کرد. چیزی نبود که دل آنان را ببرد.

تنها چیزی که دل آنان را برده بود، خدا بود. دیگر دلی نداشتند که جای دیگری ببرند. از بندر به کرمان می آید که از راه کویر به سبزواری بیاید. حدود عصر به کرمان

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 414

می‌رسد. عمامه حاجی مانند روحانیون دیگر نبود، بلکه شبیه عمامه روستایی‌های سبزوار، حالت عادی داشت.

با همین بقچه به مدرسه طلبه‌ها می‌آید، به خادم می‌گوید: به من جا بده. خادم نگاهی به او می‌کند و می‌گوید: جا نداریم، چون در وقفنامه این مدرسه نوشته شده بود که فقط اهل علم و طلبه‌ها می‌توانند در اینجا بخوابند.

خدمتگزاری حاجی سبزواری در حوزه علمیه کرمان

حاجی، کشتی علم، حکمت و عرفان بود، به او می‌گوید: ای خادم! من به تو راه شرعی نشان می‌دهم که مرا راه بدهی و آن این است که چند روزی که اینجا می‌مانم، برای کمک تو جارو می‌کشم و لباس طلبه‌ها را می‌شویم و دستشویی‌ها را تمیز می‌کنم. خادم قبول می‌کند.

چنان تمایلات را محدود می‌کردند، گویا اصلاً تمایلاتی نداشتند. او می‌توانست نزد مرجع تقلید شهر برود، بگوید که من چه کسی هستم، کسی که در تمام ایران کتاب منظومه حکمت و منطق و حاشیه‌های او بر اسفار صدرالمتألهین را درس می‌دهند، تا آن مرجع کرمانی، خاک کف پای او را روی چشمش بگذارد؛ چون حاجی اهل کرامت بود و با خدا خوب زندگی و رفتار کرده بود.

حاجی از آنهایی بود که راحت می‌توانست به خدا بگوید: من شصت سال است که حرف تو را گوش دادم، یک بار تو حرفم را گوش بده، خدا نیز قبول کند.

«عَبْدِي اطْعَنِي اجْعَلْكَ مِثْلِي» «1»

(1) - شجره طوبی: 33/1، مجلس 12؛ الجواهر السنیه، کلیات حدیث قدسی: 709؛ «ورد فی الحدیث القدسی عن الربّ العلیّ أنّه یقول: عبدي اطعني أجعلك مثلي، أنا حیّ لا اموت اجعلك حیّا لا تموت، أنا غنیّ لا أفترق أجعلك غنیّا لا تفتقر، أنا مهما أشاء یكون أجعلك مهما تشاء یكون.»

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 415

بنده من، با من باش، تا من تو را نمونه خودم قرار دهم. من به موجودی می گویم، باش، می شود، تو هم بگو باش، می شود.

خادم قبول کرد. چند روز در مدرسه جارو می کشد، لباس طلبه‌ها را می شوید، می بیند باید بیشتر بماند تا این نفس بیشتر ادب شده، محدودتر شود. سه سال در کرمان، خادم آن مدرسه بود. حیاط و اتاق طلبه‌ها را جارو می کرد، گاهی طلبه‌ها می گفتند: برو نانی برای من بگیر و بیاور، لباس‌های ما را شستشو کن، می گفت:

چشم.

روزی خادم به او گفت: اهل کجا هستی؟ گفت: آدرس ما را قرآن داده است:

«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ» «1»

اهل خاک هستیم. گفت: آیا زن داری؟ گفت: همسر مرده است. گفت:

نمی خواهی ازدواج کنی؟ گفت: فکر نمی کنم کسی با این وضع به ما زن بدهد. گفت:

من دختری دارم، دم بخت است، ولی چون زشت است، در خانه مانده است و کسی او را نمی برد. تو بیا با او ازدواج کن.

حاجی می بیند این شهوت «الله» است، قبول می کند. حاجی بعدها از این دختر، دو پسر و دو دختر پیدا کرد: نوریه و حوریه خانم، عبدالقیوم و یک پسر دیگر که هر چهار نفر فیلسوف، عارف، حکیم و مفسر قرآن شدند.

پاسخ آیت الله کرمانی توسط حاجی سبزواری

بعد از سه سال، روزی حیاط را جارو می کرد، دید آیت الله سید جواد کرمانی «2»، برای طلبه‌ها کتاب «منظومه حکمت» خود حاجی را می گوید: چون

(2) - السيد جواد الكرماني: من فحول العلماء المتبحرين كان من المروحين للدين و الذابين عن حياضه و الداحضين لبدع المبطلين اظهر قبائح الحاج كريم خان ترجمه في «المآثر و الآثار» صفحه 153 و وصفه بقوله عالم رباني و اوحدي بلاثاني و ذكر ان السلطان بنى لاصحابه. مدرسة في كرمان و قال سيدنا في «التكملة» انه من ارحام سيدنا الاستاذ الميرزا محمد حسن الشيرازي و له مصنفات و له ابن عم انعم في علوم الحكمة و توفي بعد التلمائة. (طبقات اعلام الشيعة: 317/1، شماره 651)

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 416

کتابش، کتاب درسی بود. همان طور که جارو می کرد، به درس استاد گوش داد، ببیند استاد کتاب او را که در سبزوار نوشته است، چگونه درس می دهد.

اشکال درسی به وجود آمد، حل نشد، درس تمام شد، آیت الله سید جواد از مدرسه بیرون آمد که به خانه برود. حاجی به دنبالش تا کوچه آمد، گفت: آیت الله! درست است که من خادم مدرسه و جارو کش هستم، توالت ها را تمیز می کنم و لباس طلبه ها را می شویم، این اشکالی که در درس، در این کتابی که درس می دادی پدید آمد، من خادم هستم، ممکن است قبول نکنید، اما فکر می کنم جوابش این باشد.

گفت: برو آقا، برو جارو بکش. خادم را به علم فلسفه و حکمت متعالیه چه کار؟

بعد به خانه می رود و در مورد آن جواب فکر می کند، می بیند این جواب، جواب ملاصدرا است. با خود می گوید: آیا سواد این خادم به اندازه ملاصدرا و حاج ملاهادی سبزواری است؟

از آن طرف، حاجی آمد و به خادم گفت: من می خواهم با همسر به شهر سبزوار بروم. بار را بست و رفت. آیت الله سید جواد، خادم خود را فرستاد، گفت: سریع به مدرسه برو و این خادم را بردار و بیاور، ببینم او کجا درس خوانده است. خادم آیت الله سید جواد آمد و به خادم مدرسه گفت: آن خادمی که به تو کمک می کرد کجاست؟ گفت: همسرش را برداشت و رفت.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 417

کرامات اخلاقی حاجی سبزواری

سه سال بعد، دو تن از طلبه‌های همان مدرسه درسشان در کرمان تمام می‌شود، با هم قرا می‌گذارند که به سبزوار بیایند و ادامه درس را در خدمت حاج ملاهادی سبزواری بخوانند. روزی که وارد سبزوار می‌شوند و به مدرسه آنجا می‌روند، می‌بینند عجب شور و نشاطی بین طلبه‌هاست، حاجی نشسته و دارد درس می‌دهد. نگاه می‌کنند، می‌بینند این همانی است که سه سال در مدرسه آنها توالتها را می‌شست و جارو می‌کرد و آنها به او می‌گفتند: برو نان بگیر و بیاور.

حاجی پشت به دیوار نشسته بود. طلبه‌های سبزوار هم رو به حاجی بودند، آن دو نفر را نمی‌دیدند. حاجی به آنها اشاره کرد که همانجا بنشینید. درس که تمام شد، آمد و هر دوی آنها را در آغوش گرفت و احوال همه طلبه‌ها را پرسید. بعد به آنها گفت: تا زنده‌ام، راضی نیستم که از قضیه کرمان به احدی حرفی بزنید. من آنجا ایستادم تا این نفس سرکش را ادب کنم. این کار من نیز تعریف کردن ندارد. به چه کسی می‌خواهید بگویید؟

این بدن، با این روح، از سرعت نور نیز سریع‌تر به طرف خدا می‌رود. من ده روز، هر روز از صبح تا اذان ظهر بر سر قبرش می‌رفتم، می‌دیدم از روستاهای دور سبزوار، خانم‌ها بچه‌های مریض خود را کنار قبر حاجی می‌آوردند، با انگشت، گرد و غبار روی قبر حاجی را برمی‌داشتند و به مریض خود می‌مالیدند. به خدا قسم! می‌گفتند:

تا به روستا برویم، مریض ما خوب شده است و خوب هم می‌شد.

آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند»¹

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

ما مانند فلز مس هستیم، که نظری کیمیایی می‌خواهیم که ما را طلا کند.

(1) - حافظ شیرازی.

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 418

حسن ظن به استجاب دعا

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: دشمن ترین دشمنان خدا، ابلیس است.

می فرماید: خدا در قرآن فرموده: ابلیس دست خود را دراز کرد و گفت: من خواسته‌ای از تو دارم، دعا کرد، گفت:

«أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ» «1»

عمر مرا تا قیامت ادامه بده، من نمیرم، خطاب رسید: دعای تو را مستجاب کردم، عمر تو طولانی شد. بعد امام علیه السلام می فرماید: تو که دعای دشمن ترین دشمنان را مستجاب کردی، دعای ما را مستجاب نمی کنی؟ «2» والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

(1) - اعراف (7): 14؛ «مرا تا روزی که [مردگان] برانگیخته شوند، مهلت ده.»

(2) - بحار الانوار: 205 / 74، باب 8، حدیث 1؛ «امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام سفارش می کند:

وَ اعْلَمْ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ مَلَكُوتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَدْ أَذِنَ لِدُعَائِكَ وَ تَكْفَلُ لِإِجَابَتِكَ وَ أَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ وَ هُوَ رَحِيمٌ كَرِيمٌ لَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ وَ لَمْ يُلْجِئِكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ وَ لَمْ يَمْنَعْكَ أَنْ أَسَأْتَ مِنَ التَّوْبَةِ وَ لَمْ يُعَيِّرْكَ بِالْإِنَابَةِ وَ لَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنَّقْمَةِ وَ لَمْ يَفْضَحْكَ حَيْثُ تَعَرَّضْتَ لِلْفَضِيحَةِ وَ لَمْ يُنَاقِشْكَ بِالْجُرْمَةِ وَ لَمْ يُؤْيِسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ لَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي التَّوْبَةِ فَجَعَلَ تَوْبَتَكَ التَّوْرِعَ عَنِ الذَّنْبِ وَ حَسَبَ سَيِّئَتِكَ وَاحِدَةً وَ حَسَنَتَكَ عَشْرًا وَ فَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ وَ الْإِسْتِعْتَابِ فَمَتَى شِئْتَ سَمِعَ نِدَاكَ وَ بَحْوَاكَ فَأَفْضَيْتَ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ.»

و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید: الکافی: 466 / 2، حدیث 3؛ «عَنْ مُسَيَّرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لِي يَا مُسَيَّرُ ادْعُ وَ لَا تَقُلْ إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فُرِعَ مِنْهُ إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنَزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ وَ لَوْ أَنَّ عَبْدًا سَدَّ فَاهُ وَ لَمْ يَسْأَلْ لَمْ يُعْطَ شَيْئًا فَسَلْ تُعْطَ يَا مُسَيَّرُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يُفْرَعُ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ.»

و هم چنین آمده: الکافی: 468 / 2، حدیث 5؛ «عَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ فَقِيلَ وَ مَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ الدُّعَاءُ.»

فهرست‌ها

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 420

فهرست آیات

آیه

شماره آیه صفحه

. فاتحه (1)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

1

347

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»

5

347

. بقره (2)

«جَنَّتْ بَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»

25

248

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

30

359، 112

«عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»

31

361، 360

«أَنبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»

33

362

«وَكُلًّا مِنْهَا رَعَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا»

35

372

«وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»

35

373

«فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

38

115

«فَأَيْنَمَا تُؤْلُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»

115

351

«أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي»

125

368، 113

«فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»

152

195

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

156

149، 89

«وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»

165

100

«وَلَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ»

174

257

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 422

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ»

190

311

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ»

195

312، 311

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»

253

341

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»

269

227

. آل عمران (3)

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»

9

192

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»

19

201

«بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

26

167

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»

31

316، 315، 314، 313

«عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»

122

299

«إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»

199

342

. نساء (4)

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا»

10

249

«وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ...»

18

266

«الرِّجَالُ قَوَّ مُونَ عَلَى النِّسَاءِ»

34

238

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ...»

69

233

«وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ...»

125

353

«خَلِيدِينَ فِيهَا أَبَدًا»

169

65

. مائده (5)

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ»

54

345

. انعام (6)

«قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ»

91

161

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 423

«إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى»

95

110

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لِيَؤِخُّنَ إِلَىٰ أُولِيَٰهِمْ»

121

133

«هُم دَائِرُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ»

127

239

«إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»

141

312

. اعراف (7)

«أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ»

14

418

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَجَسًا»

58

294

«لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ»

85

35

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»

157

385، 384

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهَا بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»

176

379، 385، 383

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ»

176

367

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»

179

366، 332

. انفال (8)

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»

22

367

«لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلْفَتْ بِرَنِّ قُلُوبِهِمْ»

63

381

. توبه (9)

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»

34

409، 396

«اتَّأَلَّطْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ»

38

385، 384

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

72

345، 412

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 424

. هود (11)

«لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ»

106

209

. یوسف (12)

«كَمَا أَمَّهَا عَلَىٰ أَبْوَابِكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ»

6

122

«نَحْنُ عُصْبَةٌ»

8

301

«فَأَكَلَهُ الذُّبُّ»

17

143

«بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ»

18

144

«وَ كَذَّبَ لَكَ مَكَانًا لِيُوسِفَ فِي الْأَرْضِ»

21

221، 198

«ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا»

22

226

«مَعَادَ اللَّهِ»

23

243

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»

24

386، 98، 54

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»

24

152، 55

«وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا»

26

346

«إِنَّ كَيْدُكَ عَظِيمٌ»

28

240، 237

«يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا»

29

346

«رَبِّ السَّجُنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ»

33

180، 123

«وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي ابْنَ هَيْمٍ وَ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ»

38

351، 350، 316، 122

«مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ»

38

351

«ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»

38

352

«مَا خَطْبُكُمْ؟»

51

153

«النَّ حَصْحَصَ الْحَقُّ»

51

153

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»

53

153، 46

«اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ»

55

226

«مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ»

56

190

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 425

«يَبِيئَ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَ لَاتَأْتِيَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِيَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»

87

301

«يَأْتِيهَا الْعَزِيزُ مَسْنًا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضْعَةٍ مُرْجِيَةٍ»

88

297، 298، 301

«تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»

88

301، 304

«هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَحِبِّهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ»

89

305

«أَأَنْتَ لَأَنْتَ يُوسُفُ... فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»

90

305

«لَا تُتْرَبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ»

92

383

«قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِبِينَ»

97

274

«قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَمُورُ الرَّحِيمُ»

98

274

«رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ... وَ أَحْفَنِي بِالصَّالِحِينَ»

101

154، 155، 319

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ»

111

32

. رعد (13)

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ»

14

388

«وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ»

23

150

«سَلِّمْ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»

24

150

. ابراهیم (14)

«أَمْ تَرْكَبُونَ ضَرْبَ اللَّهِ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»

24

117

. حجر (15)

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»

29

368، 103

«فَقَعُوا لَهُ سَجْدِينَ»

29

103

جهه ملكوتى يوسف عليه السلام، ص: 426

. نخل (16)

«وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ التُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِ إِيَّاكَ لِئَلَّا يَتَّكِبَ الْمُكْفِرُونَ»

12

331، 112

«مَنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ»

26

299

«لَبَنَّا خَالِصًا سَاءَ عَا»

66

128

«وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ»

68

132

«إِنَّمَا كُلُّي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ... إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»

69

132 - 134

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً»

120

29

. اسراء (17)

«و يسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربي»

85

147

«قل لئن اجتمعت الإنس و الجن على أن يأتوا...»

88

68

. كهف (18)

«و أمّا الجدار فکان لعلّمين»

82

360

«قل هل ننبئكم بالأخسرين أعمالاً»

103

144

«الذين ضلّ سعيهم في الحياة الدنيا»

104

144

«وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»

104

145

«فَلَا تُقِيمُ هُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَرَنَّا»

105

340، 134

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ... فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا»

110

128، 127، 90

. طه (20)

«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»

12

252

«وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ»

13

252

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»

14

252

«إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُحْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى»

15

252

«وَمَا تِلْكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى»

17

253

«قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَإِي فِيهَا مَارِبٌ أُخْرَى»

18

253

«قَالَ أَلْفِيهَا يَا مُوسَى»

19

254

«فَأَلْفَاهَا فَيَادَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى»

20

137، 254

«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ»

55

103، 146، 415

«أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ»

69

137

. انبياء (21)

«فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»

87

303

«فَاسْتَجَبْنَا لَهُ»

88

303

«وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»

88

189، 304

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»

105

71

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»

107

334

. حج (22)

«إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا»

38

300

«وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ»

77

396

. نور (24)

«قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَيْدِيهِمْ وَيَحْفَظُوا أَرْوَاحَهُمْ...»

30

36

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 428

«وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»

31

36

«كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً»

39

144

. فرقان (25)

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»

63

34، 37

«وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا»

68

38

«يُضَعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

69

38

«وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّعْنِ مَرُّوا كِرَامًا»

72

38

. شعراء (26)

«رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ اَلْحَمِي بِالصَّالِحِينَ»

83

80

. قصص (28)

«خَاءِ فَا يَتَرَقَّبُ»

18

251

«إِنِّي ءَانَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي ءَاتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ...»

29

252

. عنكبوت (29)

«أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ»

2

296

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»

69

226، 220

. روم (30)

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»

41

367

. لقمان (31)

«إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»

19

255

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 429

«وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ»

22

351

. سجده (32)

«أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا»

18

138

. احزاب (33)

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ...»

35

238

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»

45

117، 118

«وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»

46

117، 118، 120

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ»

56

236

. سبأ (34)

«قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»

13

82

«مَا سَأَلْتُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ»

47

120

. فاطر (35)

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا... وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»

10

234، 235، 236

«يَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ»

15

389

. يس (36)

«سَلِّمْ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ»

58

151

. ص (38)

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُو نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»

72

148

«فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِعٌ»

77

116

«وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعَنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»

78

116

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 430

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ»

56

«إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»

83

56

. زمر (39)

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»

9

139

«أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ»

53

312

. غافر (40)

«يُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ»

17

253

«ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»

60

169

. فصلت (41)

«تَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا...»

30

87

«نَحْنُ أَوْلِيَاكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»

31

185

. شوری (42)

«لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»

23

120، 119

. زحرف (43)

«فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلُدُّ الْأَعْيُنُ»

71

412

. ق (50)

«هَلْ امْتَلَأْتِ»

30

46

«هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»

30

46

. نجم (53)

«وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى»

43

179

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 431

. الرحمن (55)

«كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»

26

164

«وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»

27

164

. واقعه (56)

«لَأَكْلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ»

52

130

. حدید (57)

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ... جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»

12

344، 345

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ»

16

288

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ هُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ...»

20

382

«يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ... يَعِزُّ لَكُمْ»

28

121

. حشر (59)

«يُخْرِطُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ»

2

331

. صف (61)

«يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ...»

8

202

«لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»

9

202

. جمعه (62)

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»

1

110

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ»

5

367

. منافقون (63)

«وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»

8

235

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 432

. تحریم (66)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا»

8

281

«عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»

8

284

. ملك (67)

«لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»

10

210

. قلم (68)

«أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ»

35

138

. حاقه (69)

«خُدُوهُ فَعُلُوهُ»

30

65

«تَمَّ الْجَحِيمَ صَلُوهُ»

31

65

. مدثر (74)

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»

38

236

«إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ»

39

236

«كَانَهُمْ حَمَرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ»

50

367، 209

. قیامت (75)

«وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»

2

101

. انسان (76)

«عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا»

6

130

. نبأ (78)

«وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا»

13

116

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 433

«إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا»

21

70، 64

«لَلطَّغِيْرَ مَا بَا»

22

70، 64

«لِشَيْءٍ فِيْهَا أَحْقَابًا»

23

70، 67، 64

«لَا يَدُوْفُوْنَ فِيْهَا بَرْدًا وَ لَا شَرَابًا»

24

70، 67

«إِلَّا حَمِيْمًا وَ غَسَّاقًا»

25

70، 67

«جَزَاءً وَفَاقًا»

26

68، 67

«إِنَّهُمْ كَانُوْا لَا يَرْجُوْنَ حِسَابًا»

27

67، 68

«وَكَذَّبُوا بَيْنَنَا كَذَابًا»

28

68

«يَلْتَنِي كُنْتُ تُرَبًّا»

40

182

. نازعات (79)

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ»

40

47

«فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»

41

47، 48

. تكویر (81)

«فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ»

26

169

«لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»

28

232

. مَطْفَيْنِ (83)

«إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»

15

330

. غَاشِيَه (88)

«لَسَعِيهَا زَاضِيَةٌ»

9

180

. فَجْر (89)

«وَ الْفَجْرِ»

1

369

«وَ لِيَالِ عَشْرِ»

2

369

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 434

«يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»

27

369

«ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً»

28

369

«فَادْخُلِي فِي عِبْدِي»

29

369

«وَ ادْخُلِي جَنَّتِي»

30

369

«وَ تَأْكُلُونَ الثُّرَاثَ أَكْلًا لَّيًّا»

89

397

. بلد (90)

«لَأَافِسُ مِثْلَ الْبَلَدِ»

1

113

«وَأَنْتَ جِلٌّ مِثْلَ الْبَلَدِ»

2

113

. شمس (91)

«وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا»

1

116

. قدر (97)

«لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ»

3

323، 273

. زلزله (99)

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»

8

397

. قارعه (101)

«فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ»

8

180

. مسد (111)

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي هَبٍ وَ تَبَّ»

1

367

. فلق (113)

«وَمَنْ شَرَّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ»

6 23

فهرست روایات

روایت

معصوم

صفحه

«أَتَذَرُونَ مِنَ التَّائِبِ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا. قَالَ: إِذَا تَابَ الْعَبْدُ وَ لَمْ يَرْضَ الْخُصَمَاءَ...»

رسول الله صلى الله عليه و آله

270 - 267

«أحافُ على أمتي ثلاثاً ضلالة الأهواء و اتباع الشهوات في البُطون و الفروج و العفلة بعد المعرفة»

امیرالمؤمنین علیه السلام

50 - 49

«إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى الْعَبْدِ الْإِشْتِغَالُ بِ... عَشَقْنِي وَ عَشَقْتُهُ»

حدیث قدسی

76 - 75

«إِذْهَبُوا أَنْتُمْ الطَّلَاءُ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

383

«اسْئَلْكَ بِحَقِّكَ وَ قُدْسِكَ وَ أَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَ اسْمَائِكَ»

دعای کمیل

255

«أَعِدَّ لِلْفَقْرِ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

389

«أَفِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟»

امیرالمؤمنین علیه السلام

266

«الهِ لَا تَوَدُّبَنِي بِعَقُوبَتِكَ»

دعای سحر ماه رمضان

182، 40

«أَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمَ جَنَائِي فَأُحْيِهِ بِتَوْبَةٍ مِنْكَ»

امام زین العابدین علیه السلام

328 - 327

«أَنْتَ حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»

امام حسین علیه السلام

242

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ وَ إِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

401

«إِنَّكُمْ الْيَوْمَ فِي دَارِ عَمَلٍ وَ لِحِسَابٍ وَ أَنْتُمْ غَدًا فِي دَارِ حِسَابٍ وَ لَاعْمَلٍ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

412

«أَنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ وَ نَوَاقِصُ الْحِظْوِظِ وَ نَوَاقِصُ الْعَقْلِ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

241

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 436

«أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا دَاوُدُ! إِنَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ إِذَا أذْنَبَ ذَنْبًا... وَ لَا أَبَالِي وَ أَنَا أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

امام صادق علیه السلام

272-273، 275

«إِيَّاكُمْ وَ الْهَوَى فَاِنَّ الْهَوَى يُصِمُّ وَ يُعْمِي»

رسول الله صلى الله عليه و آله

50، 51

«بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلُّهُ إِلَى الْكُفْرِ كُلِّهِ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

233

«تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهُ أَرْكَانُ الْهُدَى»

امیرالمؤمنین علیه السلام

241

«جعلته للمسلمین عیداً»

دعای عید فطر

353

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي جَاحِدًا لِّشَيْءٍ مِنْ كِتَابِهِ...»

حضرت زهرا علیها السلام

205

«ذِكْرُ عَلِيِّ عِبَادَةَ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

81

«رُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

300

«صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ وَ لِمَعْبُودِ سِوَاكَ»

امام حسین علیه السلام

257

«الصلاة نور»

رسول الله صلى الله عليه و آله

317

«عَبْدِي اطِيعْنِي اجْعَلْكَ مِثْلِي»

حدیث قدسی

414

«عَظُمَ فِيمَا عِنْدَكَ رَغْبَتُهُ»

دعای کمیل

243

«عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ يَنْزِلُ الرَّحْمَةُ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

81

«فَإِنَّ النُّورَ إِذَا وَقَعَ فِي الْقَلْبِ انْتَشَرَ وَ انْفَسَحَ... وَ الاستعداد لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الْقَوْتِ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

323 - 318

«فَاتَهُ شَافِعٌ مَشَقَّعٌ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

280

«فَأَجْعَلْ رُوحِي فِي الْأَرْوَاحِ الرَّابِحَةِ»

حضرت زهرا عليها السلام

151

«فَارْحَمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عُزَّتِي»

دعای ابوحمزه ثمالی

404

«فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

332

«أَلْفَقْرُ فَخْرِي»

رسول الله صلى الله عليه و آله

389

«فَلَيْسَ صَيْرَتِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ وَ جَمَعْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَهْلِ بِلَائِكَ وَ فَرَّقْتَ...»

دعای کمیل

65

«فَيَحْسِبُهُمْ مَرْضَى وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرْضَى»

امیرالمؤمنین علیه السلام

402

«فُرِّهُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

223

«القلب حرم الله فلا تسكن حرم الله غير الله»

امام صادق علیه السلام

243

«قيمة كل امرئ ما يحسنه»

امیرالمؤمنین علیه السلام

69

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 437

«كان رسول الله صلى الله عليه و آله أشجع الناس»

امیرالمؤمنین علیه السلام

49

«كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ... وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»

حدیث قدسی

166 - 167

«كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟ قال: أَصْبَحْتُ يا رسولَ اللَّهِ مُؤْتِنًا...»

هذا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيْمَانِ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

204 - 206

«لَا أَدَبَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَ لَا مُرُوَّةَ لِمَنْ لَا هِمَّةَ لَهُ... وَ مَنْ حَرَّمَ عَنِ الْعَقْلِ حَرْمُهُمَا جَمِيعًا»

امام حسن عليه السلام

207 - 212، 214

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عُبودِيَّةً وَ رِقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَ صِدْقًا»

دعای

امام زین العابدین علیه السلام

214

«لَا شَفِيعَ أَجْحَحَ مِنَ التَّوْبَةِ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

281

«لَا يَفْكَ أَسِيرَهَا»

امیرالمؤمنین علیه السلام

65

«لَنْ يَعْمَلَ ابْنُ آدَمَ عَمَلًا أَكْبَرَ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ رَجُلٍ قَتَلَ نَبِيًّا وَ إِمَامًا...»

رسول الله صلى الله عليه و آله

73

«مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرَّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

72

«مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً»

حضرت زینب علیها السلام

86

«مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»

امام صادق علیه السلام

214 - 213

«مَحْبُوبَةٌ فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ»

زیارت امین الله

88

«مَنْ أَيْنَ اكْتَسَبَتْ مَالَكَ»

امام رضا علیه السلام

409

«مَنْ عَشَقَ شَيْعاً أَعَشَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ... وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

53 - 52

«مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْمَوْلَى وَ أَنَا الْعَبْدُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْعَبْدَ إِلَّا الْمَوْلَى»

امیرالمؤمنین علیه السلام

77

«نُؤْمُ الْعَالَمِ عِبَادَةَ»

رسول الله صلى الله عليه و آله

84

«وَ أَحَدَتْ لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةً»

رسول الله صلى الله عليه و آله

287

«وَ إِذَا اسْتَقَامَ عَلَيَّ هَذِهِ الْخِصَالِ فَذَاكَ تَائِبٌ»

دعای سحر ماه رمضان

270

«وَأَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمِسْكِينُ الْمُسْتَكِيرُ»

دعای کمیل

184

«وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا»

دعای کمیل

255

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 438

«و احفظنی برحمتک»

دعای کمیل

40

«الوضوء نور»

امام صادق علیه السلام

317

«وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ»

زیارت امام حسین علیه السلام

330

«هَلْ لِي مِنْ تُوبَةٍ نَعَمَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ»

امام حسین علیه السلام

288 - 287

«یا باسِطَ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ»

امیرالمؤمنین علیه السلام

169

«یا بُنَيَّ امشِ خَلْفَ الْأَسَدِ وَالْأَسْوَدِ وَ لَا تَمْشِ خَلْفَ الْمَرْأَةِ»

داود علیه السلام

71

«یا سَيِّدِي یا مَنْ إِلَيْهِ مُعَوَّلِي وَ یا مَنْ إِلَيْهِ شَكْوَتُ أَحْوَالي»

دعای کمیل

256

«یا عُذَّتِي فِي كُرْبَتِي وَ یا صَاحِبِي فِي شِدَّتِي وَ یا وَلِيَّيَ فِي نِعْمَتِي»

دعای سحر ماه رمضان

104

«یا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ»

دعای کمیل

258

«يا لَطِيفُ ارْحَمْ عَبْدَكَ الضَّعِيفُ»

حدیث قدسی

76

«يا مَشْكُورَ الشَّاكِرِينَ يا جَلِيسَ...»

زیارت امام رضا علیه السلام

168

«يا مُقَلَّبَ القُلُوبِ وَ الأَبْصَارِ»

دعای نافله شب

184

«يا مَنْ يَقْبَلُ الِيسِيرَ وَ يَعْتُو عَنِ الكَثِيرِ»

270 ؟

فهرست اشعار

مصرع اول

سراینده

صفحه

آب خضر گرچه ز جان خوشتر است

89 ؟

آتش زدم آن خرقه پشمینه سالوس

فیض کاشانی

242

آدمی کو می ننگجد در جهان

مولوی

348

آفتاب آمد دلیل آفتاب

مولوی

220

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

حافظ شیرازی

417

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند

مولوی

307

احرام گرفته ام به کویت

نظامی گنجوی

223

از آن روزی که ما را آفریدی

باباطاهر عریان

139

از خدا جوییم توفیق ادب

مولوی

216

از دگر خوبان فزون تر نیستی

مولوی

145

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای

؟ 299

اگر لذت ترك لذت بدانی

سعدی شیرازی

400

ای کوی تو قبله روانم

؟ 91

ای که در کوچه معشوقه ما می گذری

حافظ شیرازی

388

این ذوق و سماع ما مجازی نبود

؟ 102

بر در کعبه سائلی دیدم

سعدی شیرازی

56

بود درد مو و درموم از دوست

باطاهر عربیان

169

پرده به عراقی بساز یا به حجازی نواز

؟ 165

تا که از جانب معشوق نباشد کششی

؟ 86

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

حافظ شیرازی

298

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 440

تو مگو ما را به آن شه بار نیست

مولوی

271

جان لقمان که گلستان خداست

مولوی

249

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای

مولوی

167، 164، 161

چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی

باباطاهر عریان

76

خدا خوان، با خدا دان فرق دارد

فروغی بسطامی

139

دانه‌ای در صیدگاه عشق بی‌رخصت مچین

صائب تبریزی

114

دلی کو با تو همراهست و همبر

فخرالدین

اسعد گرگانی

387

رقص آنجا کن که خود را بشکنی

مولوی

184، 181

رقص و جولان بر سر میدان کنند

مولوی

185

زیر و بالا، پیش و پس وصف تن است

مولوی

363، 367، 399

شاهد این مدعا خواهی اگر

168 ؟

شب تاریک و سنگستان و من مست

باباطاهر عریان

299

شب مردان خدا روز جهان افروز است

سعدی شیرازی

404

طایر گلشن عشقم چه دهم شرح فراق

حافظ شیرازی

372

علمی خواهم از این عالم بدر

شیخ بهایی

197

عشق از معشوق اول سر زند

85 ؟

عشق که بازار بتان جای اوست

جامی

88

عشق‌هایی کز پی رنگی بود

مولوی

122

کار من جستجوی او دائم

؟ 391

گر تو در این مرحله آسوده‌ای

؟ 160

گر که از جانب معشوق نباشد کششی

؟ 156

گفت لیلی را خلیفه کان تویی

؟ 145

گیتی و خوبان آن در نظر آینه‌ای است

؟ 352

ما از تو نداریم به غیر از تو تمنّا

سعدی شیرازی

333

ما بدین در نه بی حشمت و جاه آمده‌ایم

حافظ شیرازی

333

مجلس تمام گشت و به آخر رسید

سعدی شیرازی

377

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 441

مطربانش از درون دف می‌زنند

مولوی

186

من خسته و ناتوان و زارم

105 ؟

من هماندم که وضو ساختم از چشمه عشق

حافظ شیرازی

402

نالم به کویت حالی از درد جدایی

123 ؟

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار

حافظ شیرازی

388، 386

نیست در این پرده به جز عشق کس

جامی

89

هر چه بر تو آید از ظلمات و غم

مولوی

115

هر که را جامه ز عشقی چاک شد

مولوی

96

هر که کند روی طلب سوی او

88، 86 ؟

هرگز وجود حاضر و غایب شنیده‌ای

سعدی شیرازی

224

هر گیاهی که از زمین روید

110 ؟

هزار مرتبه شستم دهان به مشک و گلاب

256 ؟

یار را روی دل به سوی من است

فیض کاشانی

390

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 442

فهرست اعلام

آدم علیه السلام 201، 361

آل محمد، اهل بیت، ائمه معصومین علیهم السلام 27، 34، 45، 50، 52، 53، 61، 68، 71، 80، 84، 95،
101، 109، 111، 120، 127، 143، 146، 149، 159، 173، 189، 201، 202، 205، 209،
210، 219، 231، 247، 254، 261، 268، 279، 281، 286، 293، 311، 314، 322، 327،
339، 359، 377، 389، 395، 398، 401، 407، 412

آل یاسین، شیخ محمدحسن 197

ابراهیم علیه السلام 28، 29، 55، 80، 122، 129، 174، 261، 316، 317، 350، 351، 352، 353،
368

ابن ابی عمیر 203

ابن عباس 62، 63، 224، 225، 251

ابوبصیر 272

ابوبکر بن ابی قحافه 195

ابوجهل 261، 262

ابوهمزه 75

ابوحیان اندلسی 27، 28

ابوذر 341

ابوسعید 89

ابوطالب علیه السلام 152

ابولهب 261، 262

اسحاق علیه السلام 122، 316، 350، 351، 352

اسرائیلی ها 49

اسماعیل علیه السلام 368

أعمش 354

امام جواد علیه السلام 371

امام حسن عسکری علیه السلام 193، 204

امام حسن مجتبی علیه السلام 196، 207، 211، 212، 214، 238، 239، 320، 371

امام حسین، سیدالشهداء، اباعبدالله علیه السلام 87، 139، 168، 196، 214، 215، 224، 241، 261،

271، 275، 287، 320، 322، 330، 348، 354، 355، 356، 369، 370، 372، 388

امام رضا علیه السلام 136، 271، 349، 362، 371، 400

امام زین العابدین، امام سجاد علیه السلام 75، 88، 182، 214، 215، 216، 273، 327، 328، 354،
371، 403، 404، 418

امام صادق علیه السلام 48، 56، 208، 213، 238، 239، 262، 272، 321، 347، 368، 369، 370،
371، 372

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 444

امام علی، امیرالمؤمنین علیه السلام 33، 35، 36، 37، 40، 49، 52، 53، 62، 63، 65، 66، 69، 70، 77،
81، 89، 97، 115، 129، 137، 149، 152، 162، 163، 169، 178، 193، 194، 195، 198،
212، 225، 233، 234، 241، 255، 265، 266، 267، 271، 274، 281، 288، 332، 348،
371، 378، 389، 390، 398، 402، 403، 409، 410

امام کاظم، موسی بن جعفر علیه السلام 154، 193، 197، 314، 371

امام محمدباقر علیه السلام 371

امام مهدی، امام دوازدهم، امام عصر، امام زمان علیه السلام 71، 185، 192، 193، 315

امت پیغمبر صلی الله علیه و آله 220

انبیاء، پیامبران علیهم السلام 50، 52، 53، 55، 68، 75، 80، 101، 146، 150، 159، 201، 202،
205، 210، 223، 254، 264، 268، 286، 314، 317، 322، 327، 351، 382، 389، 398،
401

اهل سنت 224

بافق، آیت الله شیخ محمدتقی 387

بانوی کاخ / زلیخا

باباطاهر عریان 299

بروجردی، آیت الله 238

بغدادی، حاج علی 193

بنی عامر 145

بی بی شطیطه (خانم چرخریس) 314

پیامبر اسلام، محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله 27، 30، 35، 36، 45، 49، 50، 61، 62، 69، 71، 72، 73، 77، 80، 81، 84، 85، 95، 109، 110، 117، 119، 127، 129، 130، 143، 149، 152، 159، 162، 173، 184، 189، 194، 195، 196، 201، 204، 205، 206، 212، 219، 220، 223، 231، 233، 234، 236، 237، 239، 247، 261، 262، 263، 265، 266، 267، 268، 269، 279، 281، 287، 293، 300، 311، 317، 318، 327، 328، 330، 333، 334، 339، 342، 343، 344، 353، 359، 362، 371، 377، 382، 384، 389، 395، 401، 404، 407

جامی 89

حائری، آیت الله شیخ عبدالکریم 387

حارثة بن نعمان 204، 205

حافظ 298

حجت، آیت الله 387، 388

حرّانی، حسن بن شعبه 320

حر بن یزید ریاحی 241، 242، 287

حسنین علیهما السلام 138، 238، 323

حلی، علامه 238

حواریون 213

حوریه دختر ملاهادی سبزواری 415

[حضرت] خدیجه علیها السلام 101، 146، 151، 152، 355

خوانساری، آیت الله سید محمدتقی 387

داود علیه السلام 71، 272

زلیخا 36، 39، 40، 45، 48، 49، 51، 52، 53، 54، 55، 61، 63، 75، 82، 83، 90، 93، 95،

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 445

98، 99، 100، 101، 104، 109، 122، 123، 127، 139، 141، 143، 146، 152، 153، 155،

159، 160، 166، 167، 173، 175، 176، 219، 229، 231، 237، 240، 241، 242، 243،

247، 248، 339، 345، 346، 348، 353، 377، 385، 386، 405، 407

زینب کبری علیها السلام 86، 101، 146، 215

زینبین علیهما السلام 138

سبزواری، ملاهادی 413، 414، 415، 416، 417

سعدی 56

سلمان فارسی 90، 263، 341

سلیمان علیه السلام 174، 319

شعیب علیه السلام 251

شماره 168

شهر زلیخا 99

شیخ انصاری 238

شیخ بهایی 315

شیخ طوسی 370، 371

صدر، آیت الله سید صدر الدین 387

صدرالمتهلین 414، 416

صد و بیست و چهار هزار پیامبر / انبیا، پیامبران علیهم السلام

صفوان بن یحیی 202، 203

صهیونیسم 49

عبدالقیوم فرزند ملا هادی سبزواری 415

عبدالله بن ابی قحافه 195، 196

عزیز مصر (پادشاه مصر) 45، 153، 154، 175، 191، 225، 226، 242، 301، 306، 345، 346

علی اصغر علیه السلام 257

علی اکبر علیه السلام 90، 257

عمر بن خطاب 224

عمرو بن عبدود 233

عیسی علیه السلام 55، 146، 174، 213، 261، 327، 328، 399

[حضرت] فاطمه زهرا علیها السلام 66، 83، 101، 151، 152، 162، 163، 205، 323، 355، 356،

371

فرزندان ملا هادی سبزواری 415

فرزندان یعقوب علیه السلام (برادران یوسف علیه السلام) 274، 294، 297، 300، 304، 306، 383

فرعون 53، 129، 130، 139، 254، 262، 398

فضیل عیاض 287، 288

فلوطین 297

فیض، آیت الله 387

فیض کاشانی 223، 335

قارون 53

قمر بنی هاشم علیه السلام 138، 139، 257

کارل 241

کبیر، آیت الله 387

کرمانی، آیت الله سیدجواد 414، 415، 416

کلیم الله / موسی علیه السلام

کلینی، ثقة الاسلام 204

لقمان 249

لیلی 145

مجنون 145

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 446

محمد، فرزند ملا هادی سبزواری 413

[حضرت] مریم علیها السلام 101، 139، 146، 213

مسیح علیه السلام / عیسی علیه السلام

معاویه 129، 137، 138، 139

ملا صدرا / صدرالمتألهین

موسی بن عمران علیه السلام 53، 55، 129، 130، 137، 139، 174، 194، 195، 251، 253، 254،

261، 323، 360، 363

میثم تمار 202

نراقی 381

نفیسه، سیده (عروس امام صادق علیه السلام) 238

نمرود 129، 262، 398

نمرودیان 174

نوح علیه السلام 55

نوریه دختر ملا هادی سبزواری 415

یزید 139

يعقوب عليه السلام 87، 122، 144، 176، 274، 301، 316، 350، 351، 352

يوسف عليه السلام 39، 40، 45، 47، 48، 51، 53، 54، 55، 56، 61، 62، 63، 71، 75، 76، 81،
82، 83، 87، 88، 90، 93، 95، 98، 99، 101، 104، 109، 122، 123، 127، 139، 141،
143، 146، 152، 153، 155، 159، 160، 161، 165، 166، 167، 171، 173، 175، 176،
177، 178، 180، 181، 189، 191، 199، 201، 204، 209، 210، 211، 212، 213، 214، 215، 216، 217، 218، 219، 220، 221، 222، 225، 226، 227، 228، 229، 231،
232، 234، 236، 240، 241، 242، 245، 247، 248، 274، 293، 294، 295، 300، 301،
304، 305، 306، 312، 313، 315، 318، 339، 345، 346، 347، 348، 350، 352، 353،
377، 383، 385، 386، 387، 405، 407، 411، 412

يونس عليه السلام 189، 302، 303، 304

يهودا 305

فهرست جاها

آمریکا 49، 135، 368، 382

اراك 387

اروپا 49، 135، 366، 382

اسكندريه 297

ايران 49، 183، 286، 350

بغداد 195، 197

بلخ 284

بندر عباس 413

پاریس 397

پنج‌جره فولاد- مشهد 400، 403

تهران 25، 43، 59، 79، 93، 107، 125، 141، 157، 171، 187، 193، 199، 217، 229، 245،
259، 277، 291، 309، 325، 337، 357، 375، 393، 397، 405

جده 413

چین 366

حسینییه همدانی‌ها- تهران 25، 43، 59، 79، 93، 107، 125، 141، 157، 171، 187، 199، 217،
229، 245، 259، 277، 291، 309، 325، 337، 357، 375، 393، 405

خیبر 193، 195

دامغان 135

دانشگاه رضوی- مشهد 400

سبزوار 413، 414، 416، 417

سقاخانه اسماعیل طلا- مشهد 400

صفا 383

طرقبه 402

قاهره 239

قم 387، 388

کازمین 197، 371

کریلا 185، 330، 355، 356، 369

کرمان 417، 415، 414، 413

کعبه 224، 113، 74، 73، 57، 56

کنعان 294

کوفه 77، 65

لندن 397

مدرسه میرزا جعفر - مشهد 400

مدین 251

مدینه 371، 239، 193، 77، 65

مروه 383

مسجد الحرام 383، 224، 113

مشهد 402، 400، 371، 185

مصر 239، 238، 227، 226، 225، 221، 219، 176، 175، 154، 153، 61، 45

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 448

242، 251، 252، 254، 274، 294، 295، 297، 301، 345، 346، 350

مکه 413، 383، 113

منی 313

نجف 371، 198، 193

نیشابور 89، 136، 349

کتابنامه

1. قرآن، ترجمه استاد انصاریان
2. الإختصاص، شیخ مفید، 1 جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، 1413 هـ. ق
3. الإرشاد، شیخ مفید، 2 جلد در یک مجلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، 1413 هـ. ق
4. إرشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، دو جلد در یک مجلد، انتشارات شریف رضی، 1412 هـ. ق
5. الأمالی، شیخ صدوق، 1 جلد، انتشارات کتابخانه اسلامی، 1362 هـ. ش
6. الأمالی، شیخ طوسی، 1 جلد، انتشارات دارالثقافة، قم، 1414 هـ. ق
7. أعلام الدین، شمسی حسن بن ابی الحسن دیلمی، 1 جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، 1408 هـ. ق
8. إعلام الوری، امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، 1 جلد، دارالکتب الإسلامیة، تهران
9. إقبال الأعمال، سید علی بن موسی بن طاوس، 1 جلد، دارالکتب الإسلامیة، تهران، 1367 هـ. ش
10. بحار الأنوار، علامه مجلسی، 110 جلد، مؤسسة الوفاء بیروت، لبنان، 1404 هـ. ق
11. بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ صفار، 1 جلد، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، 1404 هـ. ق
12. تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، 1 جلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1404 هـ. ق
13. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، ناشر: انتشارات فراهانی، تهران، 1360 هـ. ش
14. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، 2 جلد، چاپخانه علمی، تهران، 1380 هـ. ق
15. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، 2 جلد، مؤسسه دارالکتاب، قم، 1404 هـ. ق

16. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر، ناشر: دار الکتب الإسلامية، تهران، 1374 هـ. ش
17. ثواب الأعمال، شیخ صدوق، 1 جلد، انتشارات شریف رضی، قم، 1364 هـ. ش
18. جامع الأخبار، تاج الدین شعیری، 1 جلد، انتشارات رضی، قم، 1363 هـ. ق
19. الجواهر السنیة - کلیات حدیث قدسی، محدث عاملی - زین العابدین کاظمی خلخالی، ناشر:

انتشارات دهقان

چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 450

20. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، 3 جلد، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، قم، 1409 هـ. ق
21. الخصال، شیخ صدوق، دو جلد در یک مجلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، 1403 هـ. ق
22. درخشان پرتوی از اصول کافی، سید محمد حسینی همدانی، 6 جلد، ناشر: چاپخانه علمیه، قم
23. روضة الواعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، 1 جلد، انتشارات رضی، قم
24. شجرة طوبی، الشیخ محمد مهدی الحائری، ناشر: منشورات المكتبة الحیدریة و مطبعتها النجف الأشرف، 1385 هـ. ش
25. شرح الأسماء الحسنی، الملا هادی السبزواری، ناشر: منشورات مكتبة بصیرتی، قم، ایران
26. شرح فصوص الحکم، مؤید الدین جندی
27. صحیفه سجادیه، ترجمه استاد انصاریان
28. علل الشرائع، شیخ صدوق، 1 جلد، انتشارات مكتبة الداوری، قم
29. عوالی اللالی، ابن ابی جمهور احسائی، 4 جلد، انتشارات سید الشهداء علیه السلام، قم، 1405 هـ. ق
30. عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، 2 جلد در یک مجلد، انتشارات جهان، 1378 هـ. ق

31. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، 1 جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1366 هـ. ش
32. فلاح السائل، سید علی بن موسی بن طاوس، 1 جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم
33. قصص الأنبياء عليهم السلام، سید نعمت الله جزائری، 1 جلد، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، 1404 هـ. ق
34. الکافی، ثقة الاسلام کلینی، 8 جلد، دار الکتب الإسلامية، تهران، 1365 هـ. ش
35. کامل الزیارات، ابن قولویه قمی، 1 جلد، انتشارات مرتضویه، نجف اشرف، 1356 هـ. ق
36. کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس هلالی کوفی، 1 جلد، انتشارات الهادی، قم، 1415 هـ. ق
37. کشف الغمة، علی بن عیسیٰ اربلی، 2 جلد، چاپ مکتبه بنی هاشمی، تبریز، 1381 هـ. ق
38. کنز العمال، المتقی الهندی، 16 جلد، مصادر عامه، نشر مؤسسه الرساله، بیروت، 1409 هـ. ق
39. لسان العرب، ابن منظور، ناشر: نشر أدب الحوزة، قم، 1405 هـ. ق
40. اللهوف، سید علی بن موسی بن طاوس، 1 جلد، انتشارات جهان، تهران، 1348 هـ. ش
41. مجمع البحرين، الشيخ الطريحي، ناشر: مکتب النشر الثقافه الإسلامیه، 1408 هـ. ق
42. مجموعه ورام، ورام بن ابی فراس، 2 جلد در یک مجلد، انتشارات مکتبه الفقیه، قم
43. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، 1 جلد، دار الکتب الإسلامية، قم، 1371 هـ. ق
44. مستدرک الوسائل، محدث نوری، 18 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1408 هـ. ق
- چهره ملکوتی یوسف علیه السلام، ص: 451
45. المصباح، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، 1 جلد، انتشارات رضی، قم، 1405 هـ. ق

46. مصباح الشريعة، امام صادق عليه السلام، 1 جلد، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1400 هـ. ق
47. مصباح المتجهج، شيخ طوسي، 1 جلد، مؤسسه فقه الشيعه، بيروت، 1411 هـ. ق
48. معارف و معاريف، حسينى دشتى، مصطفى، مؤسسه فرهنگى آرايه
49. معاني الأخبار، شيخ صدوق، 1 جلد، انتشارات جامعه مدرسين، قم، 1361 هـ. ش
50. مفاتيح الجنان، ترجمه استاد انصاريان
51. مكارم الأخلاق، رضى الدين حسن بن فضل طبرسى، 1 جلد، انتشارات شريف رضى، قم، 1412 هـ. ق
52. مناقب آل أبي طالب عليه السلام، ابن شهر آشوب مازندراني، 4 جلد، مؤسسه انتشارات علامه، قم، 1379 هـ. ق
53. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، 4 جلد، انتشارات جامعه مدرسين، قم، 1413 هـ. ق
54. نور الأفهام في علم الكلام، السيد حسن الحسينى اللواساني، ناشر: مؤسسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين، قم، 1425 هـ. ق
55. نهج البلاغه، ترجمه استاد انصاريان
56. نهج الفصاحة بمجموعه كلمات قصار حضرت رسول صلى الله عليه و آله، ابوالقاسم پاينده (معاصر)، ناشر: دنياى دانش
57. وسائل الشيعه، شيخ حر عاملى، 29 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1409 هـ. ق
58. ينابيع الموده لذوي القربى، القندوزي، انتشارات دار الاسوه، 1416 هـ. ق

